

گفتگوی محمدیها

در قرآن و حدیث

محمدی ای شیری

ترجمه
محمد علی سبطی

گفتگوی محمدیها

گفتگوی تمدن‌ها

در قرآن و حدیث



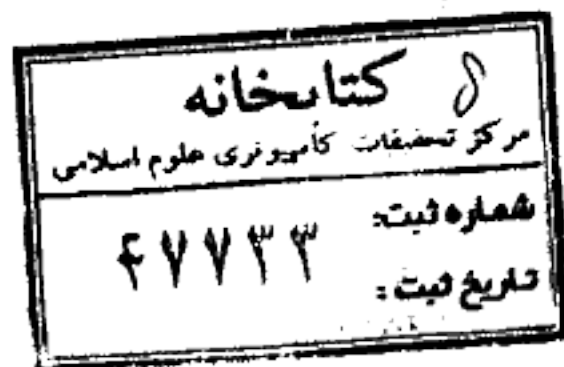
محمد علی نوری

ترجمہ

محمد علی سلطانی



سازمان چاپ و نشر



با همکاری:

- استخراج احادیث : رسول افقی
- اعراب‌گذار : مرتضی خوش نصیب
- سرویراستار : محمد هادی خالقی
- ویرایش عربی : تحسین پورسماوی
- ویرایش فارسی : سید محمد دلّال موسوی
- نمونه‌خوان عربی : حیدر وائلی
- تایپ و تصحیح : فخرالدین جلیلووند ، ضیاء سلطانی
- نمونه‌خوان فارسی : محمود سپاسی ، مصطفی اوجی
- تهیه فهرست‌ها : حیدر وائلی

محمّدی ری شهری، محمّد، ۱۳۲۵ -

گفتگوی تمدن‌ها در قرآن و حدیث / تألیف: محمّد محمّدی ری شهری؛ با همکاری رضا برنجکار؛ ترجمه محمّد علی سلطانی. - قم: دارالحدیث، ۱۳۷۹.
۳۵۶ ص.

کتابنامه: ۳۴۵-۳۵۶ و همچنین به صورت زیرنویس.

این کتاب بخشی از دایرة المعارف میزان الحکمه است که به صورت مستقل منتشر و ترجمه شده است.
۱. اسلام - احتجاجات. ۲. احادیث شیعه. ۳. احادیث اهل سنت. الف. عنوان. ب. برنجکار، رضا، ۱۳۴۲ -، نویسنده همکار. ج. سلطانی، محمّد علی، ۱۳۳۷ -، مترجم.

۲۹۷/۲۱۸

۹۰۴ ح ۳/م ۱۴۱/ BP

ISBN : 964 - 5985 - 92 - 7

شابك : ۷ - ۹۲ - ۵۹۸۵ - ۹۶۴



گفتگوی تمدن‌ها

مرکز تحقیقات قرآن و حدیث

تألیف :	محمّد محمّدی ری شهری
همکار :	رضا برنجکار
ترجمه :	محمّد علی سلطانی
تحقیق :	مرکز تحقیقات دارالحدیث
حروف‌نگاری :	محمّد باقر نجفی
ناشر :	دارالحدیث
چاپ :	اول، ۱۳۷۹
چاپخانه :	ستاره
شمارگان :	۳۰۰۰
قیمت :	۱۵۰۰ تومان

سازمان چاپ و نشر - قم - خیابان آیت الله مرعشی نجفی - نرسیده به میدان شهداء

تلفن : ۰۲۵۱ ۷۴۱۶۵۰ - ۰۲۵۱ ۷۴۰۵۲۳ - ص. پ ۳۷۱۸۵ / ۴۴۶۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
ایران

فهرست موضوعات

۷		مقدمه
۹		پیشگفتار
۳۳		فصل اول: فن گفتگو
۵۳		فصل دوم: آداب گفتگو
۵۳		۱/۲ نگاه کردن به سخن، نه به گوینده آن
۵۴		۲/۲ پیروی دانش
۶۱		۳/۲ اهتمام به ناشناخته‌ها
۶۱		۴/۲ یاری‌جویی از حقیقت
۶۳		۵/۲ رهنمودجویی از قرآن و سنت
۶۴		جگونگی بهره‌گیری از قرآن در گفتمان
۶۹		۶/۲ راستی
۶۹		۷/۲ یاری‌جویی از خدا
۷۳		فصل سوم: آفت‌های گفتمان
۷۳		۱/۳ پیروی از گمان



مرکز تحقیقات کلامی و علوم اسلامی

۷۵	۲/۳	هواهای نفسانی
۷۷	۳/۳	تقلید
۸۱	۴/۳	جدالگری
۹۳	۵/۳	دشمنی
۹۳	۶/۳	خشم
۹۵	۷/۳	یاری جویی از باطل
۹۹		فصل چهارم: احکام گفتمان
۹۹	۱/۴	گفتمان شایسته
۱۰۹	۲/۴	گفتمان نکوهش‌بار
۱۰۹	۱-۲/۴	جدال در قرآن
۱۱۳	۲-۲/۴	جدال در دین
۱۲۱	۳-۲/۴	جدالگری در چیزهای غیر قابل شناسایی
۱۲۵	۴-۲/۴	آنانی که مجادله با آنان نارواست
۱۳۳		فصل پنجم: نمونه‌هایی از گفتگوها
۱۳۳	۱/۵	نمونه‌هایی از گفتمان پیامبران
۱۴۵	۲/۵	نمونه‌هایی از گفتمان پیامبر خاتم
۲۰۵	۳/۵	نمونه‌هایی از گفتمان اهل بیت
۳۱۷		پی‌نوشت‌ها
۳۲۱		فهرست‌ها
۳۲۳		فهرست آیات
۳۳۳		فهرست نام‌های پیامبران و فرشتگان
۳۳۵		فهرست نام‌های امامان
۳۳۷		فهرست اشخاص
۳۳۹		فهرست فرقه‌ها و مذاهب‌ها
۳۴۱		فهرست گروه‌ها و قبیله‌ها
۳۴۳		فهرست شهرها و مکان‌ها
۳۴۵		فهرست منابع تحقیق

مقدمه

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على عبده المصطفى محمد وآله الطاهرين.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

سال گفتگوی تمدن‌ها

سال ۲۰۰۱ میلادی سال گفتگوی تمدن‌هاست که نامگذاری آن، بنا بر پیشنهاد ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران و موافقت سازمان ملل متحد، انجام گرفت.

این نامگذاری، روشن می‌کند که هدف و شیوه گفتگوی تمدن‌ها، یکی از مباحث جدی در فرهنگ قرن بیستم به شمار می‌آید؛ بویژه آن‌که چنین نامگذاری‌ای پیشنهاد نظامی است که ریشه‌های آن از انقلاب فرهنگی ژرفی به نام اسلام، مایه می‌گیرد. از این رو، تبیین دیدگاه اسلام درباره گفتگوی تمدن‌ها، موضوع مهمی برای کسانی است که به این رویکرد فرهنگی قرن، توجه کرده، به آن می‌اندیشند.

این کتاب، هفتمین مجلد مستقل از «موسوعة میزان الحکمة» است که برای

پاسخگویی به این نیاز تازه ، تقدیم خوانندگان می‌گردد و امید است در راستای تبیین پیشنهاد سازنده‌ای که ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران جناب آقای سید محمد خاتمی ارائه کردند ، سودمند باشد و در گشودن گره کار ، مؤثر واقع گردد و در تقویت بنیان‌های انسجام و سازگاری جهانی و بویژه جهان اسلام ، مفید باشد . بدان امید که جهان ، از راهنمایی‌های زندگی بخش اسلام ، در جهت حرکت به سوی تمدن برتر ، الهام بگیرد .

سپاس و تقدیر خود را به تمام برادران بزرگواری تقدیم می‌دارم که در «مرکز تحقیقات دار الحدیث» فعالیت می‌کنند و در تألیف ، تحقیق و تدوین این اثر ارزشمند ، ما را یاری دادند؛ بویژه برادر فاضل و محقق عزیز حجة الاسلام والمسلمین رضا برنجکار که بیشترین سنگینی این کار ، بر دوش وی بود . خداوند ، در هر دو سرای ، پاداش خیر دهد !

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

محمد محمدی ری‌شهری

۹ ربیع الأول ۱۴۲۱

۲۳ خرداد ۱۳۷۹

۱۲ ژوئن ۲۰۰۰

پیش گفتار

نگاه تحلیلی به مسئله گفتگوی تمدن‌ها

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۱

پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرا می‌دهند و بهترین آن‌را پیروی می‌کنند؛ اینان‌اند که خدایشان راه نموده و اینان‌اند همان خردمندان.

برای آگاهی از نظر قرآن و سنت درباره گفتگوی تمدن‌ها، پیش از هر چیز باید تعریفی از موضوع، فلسفه و هدف آن، ارائه کرد.

تعریف تمدن

تمدن هر ملتی عبارت از مجموع باورها، اخلاق و رفتارهایی است که هر چه به معیارهای علمی و منطقی نزدیک شود، به تمدن نزدیک‌تر می‌گردد و به هر مقدار که از دانش و منطق فاصله بگیرد، به همان مقدار از تمدن دورتر

می‌گردد.^۱

جنگ تمدن‌ها

اختلاف تمدن‌ها معمولاً از باورِ اقوام، ملت‌ها، احزاب و گروه‌ها به درستی آرا و حقایق اعتقادات، اخلاق و رفتار خویش و نادرستی دیگران، مایه می‌گیرد. امام صادق (ع) در این باره می‌فرماید:

ثَلَاثٌ خِلَالٍ يَقُولُ كُلُّ إِنْسَانٍ إِنَّهُ عَلَى صَوَابٍ مِنْهَا: دِينُهُ الَّذِي يَعْتَقِدُهُ، وَهَوَاهُ الَّذِي يَسْتَعْلِي عَلَيْهِ، وَتَدْبِيرُهُ فِي أُمُورِهِ.

هر انسانی در سه ویژگی، خود را بر حق می‌داند: در دینی که بدان باور دارد؛ در هوای نفسی که بر وی چیره شده است؛ و در تدبیری که برای

کارهایش اندیشیده است.^۲

این روایت، به مهم‌ترین عوامل اختلاف تمدن‌ها اشاره دارد. محدودیت توان فهم از یک سو، و تعصب، تقلید کورکورانه و انگیزه‌های سودمدارانه، بلکه هر نوع انگیزه نفسانی از سوی دیگر، هر گروهی را به سوی اعتقاد به درستی باورهای دینی، سیاسی و روش‌های مدیریتی خود و نادرستی روش‌های دیگر، سوق می‌دهد. به بیانی دقیق‌تر، حق‌پنداری خویش، در نظر فرد یا گروه، زیربنای اختلاف تمدن‌هاست و اگر این بیماری مداوم نگردد، به جنگ تمدن‌ها کشانده می‌شود و چه بسا در شرایط کنونی که قدرت‌های بزرگ، از سلاح‌های کشتار جمعی برخوردارند، به نابودی همه تمدن‌ها بینجامد.

۱. در أقرب الموارد، درباره «تمدن الرجل» آمده است: به اخلاق شهرنشینان درآمد و از خشونت، تهاجم و نادانی، به ظرافت، هم‌خویی و آگاهی منتقل شد.

۲. تحف العقول، ص ۳۲۱.

چرایی گفتگوی تمدن‌ها^۱

بدون تردید، یکی از راه‌های اصلی برای از بین بردن مشکل در سطح بین الملل، در واقع‌نگری و کم کردن اختلاف‌ها از راه نزدیک کردن تمدن‌ها به

۱. در زبان عربی برای گفتگو، واژه «حوار» به کار می‌رود. حوار از ماده «حور» گرفته شده است و حور، سه ریشه دارد: رنگ، رجوع و چرخش یک چیز (معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۱۱۵-۱۱۶) و به نظر می‌رسد که حوار، از حور به معنای رجوع گرفته شده است و حوار، به آنچه که بین دو شخص رد و بدل می‌گردد؛ به گونه‌ای که هر کدام، سخن دیگری را می‌شنوند و به آن سخن می‌گویند و به همین جهت گفته می‌شود: با وی سخن گفتم، ولی پاسخی به من داده نشد (همان‌جا) و یا پس از آن که یکی از دو طرف سخنی گفت، می‌گویند: طرف دیگر، پاسخی نداد (تاج العروس، ج ۶، ص ۳۱۷). ظاهراً حوار به این معنا، معنای احتجاج، جدال، مراء، مکایره و مناظره را شامل می‌شود که در ذیل، توضیح لازم برای هر کدام از این اصطلاحات، آورده می‌شود:

احتجاج، یعنی اقامه حجت برای اثبات یک مطلب. معنای لغوی حجت، قصد و اراده است و گاه به معنای دلیل و برهان می‌آید و گاه به دلیلی که با آن بر طرف مقابل غالب می‌شوند، گفته می‌شود و وجه درست این معنا با معنای لغوی حجت، این است که مطلوب از آن اراده می‌شود (معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۲۹-۳۰؛ المصباح المنیر، ص ۱۲۱؛ ترتیب کتاب العین، ص ۱۶۴؛ الصحاح، ج ۱، ص ۲۰۳-۲۰۴). در احتجاج، گاه طرف مقابل، موضع مشخصی ندارد و تنها در پی دلیل است، و اگر موضع معین داشته باشد، به آن جدل می‌گویند. براین اساس، رابطه بین احتجاج و جدل، رابطه عموم و خصوص مطلق است و احتجاج، شامل جدل هم می‌گردد.

جدل، در لغت به معنای اتقان و شدت دشمنی است و جدال و مجادله، دو مصدر از باب مفاعله هستند و به مفهوم مناقشه جاری بین دو نفر است که هر کدام می‌کوشند مدعای خود را به کرسی بنشانند و نظر طرف مقابل خود را باطل کنند (معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۴۳۳-۴۳۴؛ المصباح المنیر، ص ۹۳؛ ترتیب الکتاب العین، ص ۱۳۰؛ الصحاح، ج ۴، ص ۱۶۵۳) و در واقع در جدل، هر کدام از دو طرف موضع دارند و هر کدام، تلاش می‌کنند تا موضع خود را اثبات کنند و طرف مقابل را به پذیرش آن ملزم کنند.

معنای «مراء» در لغت، صلابت و سختی است و به سخنی که در آن گونه‌ای سختی باشد، مراء گفته

معیارهای عقلی و اخلاقی نهفته است و فلسفه گفتگوی تمدن‌ها، چیزی جز این نیست و به بیان دیگر، هدف از گفتگوی تمدن‌ها، دستیابی به اندیشه برتر، برای ایجاد زندگی برتر است.

تاریخ گفتگوی تمدن‌ها

جدل و گفتگو (دیالوگ)، گذشته‌ای دیرپا در تاریخ فلسفه و تاریخ ادیان و مذاهب دارد که در زیر بدان اشاره می‌کنیم:

الف. گفتگو در تاریخ فلسفه

۱- کلمه جدل در فلسفه، برای اولین بار از سوی زنون، شاگرد برمیندس به کار گرفته شد. برمیندس، وجود کثرت و تغییر را به طور کلی در هستی منکر بود و از آن‌جا که این باور، با بدیهیات حسی منافات داشت، از سوی مردم به

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

﴿ می‌شود. ﴾

از مرء و امترء، به معنای شک هم استفاده می‌شود، چنان‌که به جدال شک‌دار هم مرء گفته می‌شود. به مناظره نیز گاه «مماراة» می‌گویند؛ چون در مناظره، هر کدام از طرفین، آنچه که در نظر طرف مقابل است، بیرون می‌کشد، همان گونه که شیردوش، پستان حیوان را (معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۳۱۴؛ لسان العرب، ج ۱۵، ص ۲۷۸؛ الصحاح، ج ۶، ص ۲۴۹۱؛ النهاية، ج ۴، ص ۳۲۲).

جوهری گفته: «مرء حقّه»، یعنی حق وی را منکر شده است (الصحاح، ج ۶، ص ۲۴۹۱). از مفهوم لغوی جدال و مرء چنین به دست می‌آید که رابطه آن دو، عموم و خصوص مطلق است. مرء، نوع ویژه‌ای از جدال است که در آن، شخص گونه‌ای از نشانه‌های شک و انکار را دارد. به همین دلیل، در مرء، جنبه‌های سلبی فراوانی وجود دارد. البته گاه مرء به مفهوم مطلق جدال هم به کار می‌رود؛ ولی در «مکابره»، مناقشه کننده انکار، دشمنی و علاقه به پیروزی را پیشه می‌کند و مکابر، کسی است که حق طرف مقابل را منکر است و وی را نفی می‌کند و با علم به حقانیت او به پیروزی بر او علاقه دارد (تاج العروس، ج ۷، ص ۴۳۴).

موضوعی مسخره و خنده دار ، تبدیل شد . زنون ، به انگیزه دفاع از استادش شیوه جدل را برای نقض دیدگاه مردمی که به وجود کثرت و تغییر باور داشتند ، برگزید .

از این رو ، جدل از نظر زنون ، ابزاری برای نقض دیدگاه طرف مقابل و اثبات نظریه خویش از راه برهان خلف شد .

۲ - سوفسطاییان ، جدل را برای پیروزی در دادگاه و دستیابی به اموال موکلان خود ، به کار می بردند .

۳ - سقراط ، جدل را روشی برای نقض تعریف های جزئی و مسیر به سوی بنیانگذاری تعریف کلی برای مسائل گوناگون می دانست . افلاطون نیز جدل را برای همین منظور به کار می گرفت ؛ گرچه جدل نزد وی ، معانی دیگری نیز داشت .

۴ - ارسطو به جدل به عنوان استدلالی بر پایه مشهودات و مسلمات ، یعنی آرای مورد توافق و اثبات فرضیه از راه مفروضات می نگریست و به همین جهت ، جدل نزد وی چندان ارزشمند نبود .

۵ - در قرون وسطا جدل به معنای منطق و شیوه های منطقی برای اثبات قضایای فلسفی به کار گرفته شد .

۶ - فیخته و به پیروی او هگل و بعدها مارکس ، بر این باور بودند که جدل و دیالکتیک ، عبارت از فرایندی است که از سه مرحله تشکیل می شود : تز ، آنتی تز و سنتز .

آنان بر این باور بودند که هر موجودی در هستی ، مثل یک اندیشه است . این اندیشه ، اندیشه مناقض خود را به وجود می آورد و از کنش و واکنش دو

اندیشه ، اندیشهٔ جدیدی به وجود می‌آید که بین آن دو را آشتی می‌دهد و این اندیشه ، ستر نامیده می‌شود . آنان به این شکل ، آنچه را که معمولاً در مجادله‌ها به وجود می‌آید ، به همهٔ عالم ، سرایت دادند .^۱

ب. گفتگو در تاریخ ادیان و مذاهب

جدل و نقد ، از دیرباز بین پیروان ادیان گوناگون ، رواج داشت . پیش از اسلام ، آتش مجادله بین ادیان و مذاهب زیر شعله‌ور بود :

۱ - جدل بین مسیحیان و مشرکان ،

۲ - جدل بین یهودیان و مشرکان ،

۳ - جدل بین موحدان حنیف و مشرکان ،

۴ - جدل بین یهودیان و مسیحیان ،

۵ - جدل بین مذاهب‌های یهودی همچون رنانیان و قرّاء ،

۶ - جدل بین فرقه‌های مسیحی ، همچون جدل درباره تثلیث و رابطهٔ

عیسی علیه السلام و خدا .

ج. گفتگو در اسلام

اسلام ، بیش از هر دینی به گفتگو به عنوان اصلی برای آگاه‌سازی مردم از حقایق هستی و آشنا ساختن آنان با روش تکاملی خود و دستیابی به تمدن برتر ، پای فشرده است . بزرگ‌ترین معجزه‌ای که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله برای آشنا ساختن مردم با حقیقت تمدن اسلامی آورد ، « کلام » بود .

کلام، بر به کارگیری فراوان گفتگو در آشناسازی مردم با حقایق در عصر رسالت خاتم، دلالت می‌کند. دشمنان اسلام که از مقدار کارآیی کلام و بلاغت پیامبر خدا آگاهی داشتند، به هر شکلی برای پیشگیری از هم‌کلام شدن و گفتگوی مردم با وی، تلاش می‌کردند و حتی مواقعی با فریاد، ضجه و سوت زدن، تلاش می‌کردند در هنگام قرآن خواندن آن حضرت، مانع شنیدن کلام ایشان توسط مردم گردند و گاه به کسانی که تصمیم داشتند دور خانه کعبه طواف کنند، توصیه می‌کردند در گوش خود پنبه بگذارند تا کلام رسول خدا آنان را جذب نکند.

به هر حال، گفتگوهای پیامبر ﷺ و اهل بیت وی، بخش مهمی از تاریخ درخشان اسلام را شکل می‌دهد و در فصل پنجم این کتاب، نمونه‌هایی از آن را ارائه خواهیم کرد.

از این رو، درباره پیشنهاد گفتگوی تمدن‌ها که از سوی رئیس جمهوری محترم جمهوری اسلامی ایران عرضه شد، باید به این نکته توجه کرد که این پیشنهاد، در تاریخ اسلام، مسئله جدیدی نیست؛ بلکه این پیشنهاد، فراخوانی است که اسلام چهارده قرن پیش، مطرح کرده است و امروز به گوش دنیا رسیده است.

ما پذیرش پیشنهاد فوق را به وسیله سازمان ملل متحد، به فال نیک می‌گیریم و در این پذیرش، نشانه‌هایی از جایگزینی عقل و منطق به جای شیوه‌های زور و تزویر و نیرنگ را در آینده می‌بینیم، چنان‌که قرآن، از وارث زمین شدن صالحان، خبر داده است.^۱

۱. انبیاء، آیه ۱۰۵: وَلَقَدْ كُتِبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ؛ در حقیقت،

گرایش عقلی در اسلام

این پیشنهاد، در واقع بازگوکننده یکی از دلایل برگرایش عقلی در اسلام و پایه‌گذاری شریعت الهی بر معیارهای عقلی و منطقی است. تردیدی نیست اگر روشی را که اسلام برای زندگی و تمدن پیشنهاد کرده، بر پایه‌های علمی بنیانگذاری نشده باشد، مردم را به خردورزی، ژرف‌نگری و گفتگو درباره اصول اعتقادی فرا نمی‌خواند؛ بلکه بر استبداد فکری و دینی و تقلید کورکورانه تکیه می‌کرد و از آن، دفاع می‌کرد؛ در حالی که قرآن کریم، در بسیاری موارد، نموده‌های تقلید در اصول فکری را - که در واقع، یکی از پایه‌های اساسی اختلاف تمدن‌هاست -، محکوم کرده و با صراحت اعلام می‌کند:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾^۱

و چیزی را که بدان علم نداری، دنبال مکن.

این سخن، یعنی پذیرش حکم خرد و فطرت برای انسانی که نمی‌تواند بدون دانش و آگاهی از نظریه‌ای پیروی کند و پایه زندگی فردی و اجتماعی خویش را بر آن نهد.

در آیه دیگری می‌خوانیم:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۲

و قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا، کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند.

منظور از کر و لال در این آیه، محرومان از حس شنوایی و یا آنانی نیست که قادر به سخن گفتن نیستند؛ بلکه منظور، کسانی هستند که با تعبیر «لا یعقلون»

﴿در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.﴾

۱. اسراء، آیه ۳۶.

۲. انفال، آیه ۲۲.

وصف شده‌اند؛ یعنی کسانی که در انتخاب روش زندگی نمی‌اندیشند. اینان را آیه دیگری با ویژگی‌های زیر، توصیف کرده است:

﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾^۱

دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند.

اسلام بر آن است که زنجیرهای تقلید کورکورانه را که بر دست و پای اندیشه بشری بسته شده است، از هم بگسلد و از بندگی فکری آزادشان کند و از رهگذر تأمل، جستجو و تبادل آزاد افکار، راه‌هایی برای بنیانگذاری تمدن برتر، پیش پای جامعه بشری بگذارد.

قرآن کریم، تصریح می‌کند که فلسفه بعثت پیامبر اکرم، تبیین رسالت الهی برای مردم است تا آنان، بر پایه تدبیر و خردورزی، در آن بیندیشند و بدان ایمان بیاورند:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۲

و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم تا برای مردم، آنچه را به سوی ایشان نازل شده است، توضیح دهی؛ و امید که آنان بیندیشند.

به بیانی دیگر، از نظر قرآن، فلسفه دین ارائه روش تکامل انسان از راه افکار آزاد است و معنای این سخن آن است که قرآن، تمدن اسلامی را در هماهنگی کامل با معیارهای عقلی و فطری می‌بیند و اگر پژوهشگران با آزادی اندیشه و نگاه منصفانه، روش‌ها و نظریه‌هایی را که تمدن‌های گوناگون برای

۱. اعراف، آیه ۱۷۹.

۲. نحل، آیه ۴۴.

زندگی انسان پیشنهاد کرده‌اند، مورد بررسی قرار دهند، اسلام را به عنوان تمدن برتر برای انسان، برخواهند گزید. بر همین اساس است که قرآن، فرمانروایی تمدن اسلامی را بر جهان در آینده پیشگویی می‌کند.

پافشاری بر برخورد اندیشه‌ها

امام علی علیه السلام در تشویق به تبادل آرا و نقش آن در از بین بردن اختلاف‌ها و دستیابی به اندیشه درست می‌گوید:

إِضْرِبُوا بَعْضَ الرَّأْيِ بِبَعْضٍ يَتَوَلَّدُ مِنْهُ الصَّوَابُ^۱.

پاره‌ای از دیدگاه‌ها را با پاره‌ای دیگر نقد کنید تا اندیشه درست از آن برآید.

در کلام دیگری که برخاسته از آگاهی و بینش است، می‌فرماید:

مَنْ اسْتَقْبَلَ وَجْهَ الْآرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَأِ^۲.

آن‌که بر آرای گوناگون خوش آمد گوید، بر جاهای اشتباه آگاهی پیدا می‌کند.

زیان‌های روی‌برتابی از گفتگو

امامان معصوم علیهم السلام، در کنار پافشاری بر چالش افکار برای دستیابی به اندیشه درست، به شدت از فرجام استبداد به رأی و روی‌برتابن از گفتگو برای دستیابی به افکار درست و استوارسازی آنها، برحذر داشته‌اند. در ذیل، به نمونه‌هایی از سخنان آنان در این حوزه، اشاره می‌کنیم:

۱. میزان الحکمة، ج ۶۸۳۳؛ غرر الحکم، ج ۲۵۶۹.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۲؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۸۸ (ح ۵۸۳۴)؛ خصائص الأنعمه علیه السلام، ص ۱۱۰؛ نهج البلاغة، حکمت ۱۷۳.

علی علیه السلام ، کسی را که بر رأی خویش پای می فشارد و از گوش فرا دادن به نظر دیگران سر برمی تابد ، برای اظهار نظر ، صالح و توانمند نمی داند و می فرماید :

لَا رَأْيَ لِمَنْ انْفَرَدَ بِرَأْيِهِ ^۱.

برای آن که بر نظر خویش پای می فشارد ، رأیی نیست .
در حکمت دیگری ، استبداد به رأی را از لغزشگاه های اندیشه می شمارد و می فرماید :

الْمُسْتَبِدُّ بِرَأْيِهِ مَوْقُوفٌ عَلَى مَدَاحِضِ الزَّلَلِ ^۲.

خود رأی ، بر لبه لغزش های انکارناپذیر ، قرار دارد .
ایشان در سخنان دیگری که برای تبیین خشک اندیشی و خودرأیی فرموده ، می گوید :

الْمُسْتَبِدُّ مُتَهَوِّرٌ فِي الْخَطَا وَالْغَلَطِ ^۳.

خودرأی ، در اشتباه و خطاکاری بی باک است .

الْإِسْتِبْدَادُ بِرَأْيِكَ يُزِلُّكَ وَيُهَوِّرُكَ فِي الْمَهَاوِي ^۴.

خودرأیی تو ، تو را لغزنده و بی پروا برای گرفتاری ها می سازد .

مَنْ جَهَلَ وَجْهَ الْآرَاءِ أَعْيَتْهُ الْحِيلُ ^۵.

آن که از گونه های آرا نا آگاه باشد ، نیرنگ ها ناتوانش خواهد ساخت .

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۰۵.

۲. همان جا.

۳. غرر الحکم، ج ۱۲۰۸.

۴. همان، ج ۱۵۱۰.

۵. همان، ج ۷۸۶۵.

مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ ۱.

آن‌که بر رأی خویش پای فشارد، نابود خواهد شد.

مسئله مهم و قابل توجه درباره گفتگوی تمدن‌ها این است که گفتگو و تبادل افکار، به تنهایی در کم کردن اختلاف و دستیابی به تمدن برتر، مفید و مؤثر نیست؛ بلکه دستیابی به این هدف، دارای شروطی است و فراروی آن، گیره‌هایی است که پاره‌ای به گفتگو و پاره‌ای دیگر، به محتوای آن مرتبط می‌شوند و بعضی از آنها به شیوه‌های گفتگو وابسته هستند. در واقع، دلیل ناکامی گفتگوها در تاریخ بشر، به بی‌توجهی به شرایط و موانع آن بر می‌گردد و همین امر، برای موفقیت گفتگوی تمدن‌ها در قرن بیست و یکم، ضرورت ایجاد شرایط لازم برای گفتگو و از بین برداشتن موانع پیش پای آن‌را روشن می‌کند. شرایط لازم برای این امر، عبارت‌اند از:

مرکز تحقیقات و ترویج علوم اسلامی

کاردانی در فن گفتگو

اولین نکته در گفتگوی تمدن‌ها این است که نباید هر کسی به خود اجازه دهد به عنوان نماینده یک تمدن، بر سر میز گفتگو با تمدن‌های دیگر بنشیند؛ زیرا لازم است گفتگوکننده، از توان علمی و بیانی و تسلط بر فن گفتگو برخوردار باشد و به همین دلیل، اسلام بر آنانی که شناختی درست و حقیقی از اسلام ندارند، روا نمی‌داند که خود را مدافع تمدن اسلامی بشمارند. بعد از پیامبر اکرم، روش امام صادق علیه السلام، پیشوای ششم از اهل بیت علیهم السلام، بر تربیت و آماده سازی شاگردان متخصص در دفاع از اسلام اصیل در حوزه‌های گوناگون معرفت بود. در فصل

اول این کتاب، بر تفصیل این موضوع، آگاهی خواهید یافت.

درستی روش‌های گفتگو

برای موفقیت گفتگوی تمدن‌ها تخصص کافی نیست، بلکه روش‌های گفتگو نیز اثری جدی و کارا دارد. به هر مقدار روش گفتگو استوار و سالم باشد، به همان مقدار، دستیابی به هدف مورد نظر، کوتاه‌تر خواهد بود؛ ولی روش‌های نادرست، گفتگوها را به راه‌های بن‌بست خواهد کشاند.

رهنمود قرآن در این خصوص، آن است که مسلمان در مجادله با دیگران، باید بهترین روش را برگزیند. قرآن به پیامبر اکرم دستور می‌دهد: «وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»؛^۱ با آنان با بهترین روش، مجادله کن.

در برابر آن، اسلام پیروی از روش‌های غیراخلاقی و غیرمنطقی برای اثبات درستی آرا و باورها را تاروا می‌شمارد. فصل دوم کتاب، دیدگاه اسلام را درباره بهترین روش گفتگو، زیر عنوان «آداب گفتگو» تبیین می‌کند و فصل سوم، به روش‌های نادرست گفتگو زیر عنوان «آفات گفتگو» می‌پردازد.

رعایت آداب گفتگو

در فصل دوم، هفت بند برای آداب گفتگو در نظر گرفته شده است که می‌توان آن‌را در چهار مطلب، خلاصه کرد:

۱- توجه به سخن، نه گوینده آن

در واقع، این قاعده، راه را برای قواعد دیگر گفتگو آماده می‌کند؛ زیرا اگر

ارزش و اعتبار سخن را در گرو گوینده آن بدانیم و نه اصل سخن، ارزشی برای بحث از آداب و آفات گفتگو نمی‌ماند و سودی برای تلاش جهت کشف حقیقت، مترتب نمی‌گردد.

برخلاف پندار مردم، اسلام معیار در ارزشگذاری سخن را خود سخن می‌داند و نه گوینده آن؛ در حالی که در تصور توده مردم، سنجش اهمیت و اعتبار سخن، در گرو اقتدار اقتصادی یا سیاسی گوینده است. امام علی علیه السلام درباره چنین داوری ناسالمی می‌گوید:

صَوَابُ الرَّأْيِ بِالدَّوْلِ يُقْبَلُ بِإِقْبَالِهَا وَيُدْبَرُ بِإِدْبَارِهَا^۱.

درست‌نمایی نظر، بر پایه اقتدار، با رویکرد آن روی می‌آورد و با پشتکرد آن، پشت می‌کند.

الدَّوْلَةُ تَرُدُّ خَطَأَ صَاحِبِهَا صَوَاباً وَصَوَابَ ضِدِّهِ خَطَأً^۲.

قدرت، اشتباه صاحب قدرت را درست می‌نماید و درستی مخالفانش را نادرست می‌نماید.

بر پایه این داوری ناسالم، سخن اشخاص و گروه‌های فاقد قدرت سیاسی یا اقتصادی، از هیچ اهمیت و ارزشی در نظر دیگران برخوردار نیست و نمی‌توان سخن منطقی آنان را به عنوان سخنی استوار و معتبر، به جهانیان عرضه کرد. امیرالمؤمنین به این موضوع، چنین اشاره می‌کند:

الْفَقْرُ يُخْرِشُ الْفِطْنَ عَنْ حُجَّتِهِ^۳.

نیازمندی دلیل آدم زیرک را گنگ می‌کند.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۳۹.

۲. غرر الحکم، ج ۱۸۰۶.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۳.

اسلام، تمدنی بنا نهاده است که در ارزشگذاری سخن، اعتبار را به سخن می‌دهد، نه گوینده آن و پیروان خود را به پذیرش سخن حق که هماهنگ با معیارهای عقلی و منطقی است، تشویق می‌کند؛ گرچه سخن از کسی باشد که با عقیده شخص، موافق نباشد. سخن ناصحیح و غیرمنطقی را اگرچه از شخص هم‌عقیده باشد، رد می‌کند.

۲- پیروی از معیارهای عقلی و علمی

از نظر اسلام، گفتگو کنندگان برای آن‌که به اندیشه‌ای درست دست یابند، باید در گفتگوهای خود از معیارهای عقلی و منطقی دور نشوند و با روش علمی و با استناد به آنچه که در وجدان خود آن‌را حق می‌دانند، به گفتگو پردازند و از دایره برهان‌های عقلی، خارج نشوند و مجهولات علمی خود را معلوم نپندارند و به مباحثی که از آن آگاهی و اطلاع کافی ندارند، وارد نشوند. اگر این قانون گفتگو را مراعات کنند، از هر نوع اختلاف ناشی از تفکر نادرست، محفوظ خواهند ماند و کلام علی علیه السلام، به همین معناست که می‌فرماید:

لَوْ سَكَتَ الْجَنَابِلُ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ^۱

اگر نادانان سکوت کنند، مردم، اختلاف نخواهند کرد.

۳- رعایت ارزش‌های اخلاقی

اخلاق گفتگو از نظر اسلام، به موضوع با اهمیت دیگر است. بسیاری مواقع، برهان‌های عقلی به جهت رعایت نکردن کامل جنبه اخلاقی گفتگو، موفق به کشف حقایق نمی‌گردند. احترام به آرای دیگران و برخورد نیکو، صادقانه و

۱. رک: بند اول از فصل دوم: «نگاه کردن به سخن، نه به گوینده آن».

۲. بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۸۱.

همراه با انصاف و یا به تعبیر دیگر، چنگ زدن به رهنمودهای اخلاقی قرآن و سنت در هنگام گفتگو، در رسیدن به هدف نهایی در گفتگوی تمدن‌ها بسیار مفید و سازنده است.

۴- توان معنوی

افزون بر دانش و اخلاق، توان معنوی نیز در شفاف ساختن حقایق در گفتگوها مؤثر است. روایات شریف، بیان‌کننده آن است که یاری‌جویی از خداوند، ضامن دستیابی به این توان است.^۱

شناخت آفت‌های گفتگو

شناخت آفت‌های گفتگو و تلاش برای رهایی از این آفت‌ها، رمز اصلی در موفقیت گفتگوی تمدن‌هاست. بدون این تلاش، همه کوشش‌ها برای دستیابی به تمدن نمونه، ناکام خواهد ماند.

آفت‌های گفتگو در لغزش‌های فکری و گیرهای سر راه کشف حقیقت، خلاصه می‌شود و اگر از چهره این لغزش‌ها پرده‌ها کنار زده نشود، امکان حراست از خطااندیشی نخواهد بود و اندیشه گفتگوی تمدن‌ها در حد شعار خواهد ماند.

پیش از ورود به بحث آفت‌های گفتگو، نکته قابل توجهی مطرح است که در پرسش زیر، نمود پیدا می‌کند: آیا دانش منطق که به عنوان ابزار پیشگیری از خطای در اندیشه شمرده می‌شود، برای مبارزه با آفت‌های گفتگو کافی نیست؟ پاسخ آن است که هرگز! چون قوانین منطق صوری، تنها از اشتباه در

شکل استدلال پیشگیری می‌کنند، در حالی که بیشترین اشتباه‌ها در مواد و مقدمات استدلال‌هاست. ما برای کشف موضوعی ناشناخته، نیازمند مقدماتی هستیم. در صورتی که این مقدمات درست باشند، دستیابی به نتیجه، بسیار آسان است. همین امر، موجب می‌شود از مقدماتی که باید دوری گزیده شود و عناصری که باعث پیدایش آفات می‌گردد و مانع از دستیابی به حقیقت می‌گردد، آگاهی یافت. قرآن کریم، مهم‌ترین این آفت‌ها را در جمله‌ای کوتاه، چنین بیان می‌کند:

«إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ»^۱.

جز گمان و آنچه را که دلخواهشان است، پیروی نمی‌کنند.

به بیان دیگر، از نظر قرآن، دو چیز است که انسان را در باورها و آرایش به اشتباه می‌کشانند: یکی پیروی از گمان و دیگری پیروی از هوای نفس. اما اموری که در فصل سوم، زیر عنوان «شناخت آفت‌های گفتگو» آمده، از قبیل: تقلید، مراء، دشمنی و خشم، زائیده هواهای نفسانی هستند و به شکل دیگر، می‌توان گفت آنچه که در متون دینی درباره عوامل لغزش اندیشه آمده است و در فصل سوم یاد شده، در واقع، تبیین و تفسیر مفهوم این آیه است.

پایبندی به قوانین گفتگو

از آنچه که به عنوان آداب گفتگو و آفت‌های آن یاد شد، می‌توان قوانین و دستورهای گفتگو از نظر اسلام را بررسید و مورد پژوهش قرار داد و به طور خلاصه گفت: هرگاه گفتگوی تمدن‌ها به کشف حقیقت منجر شود و به ایجاد

روش درست برای تکامل انسان رهنمون گردد و برگام زدن در جاده‌ای پایدار برای زندگی و تمدن برتر، منتهی شود و ما را در کم کردن مشکلات، درگیری‌ها، جنگ‌ها و خونریزی‌ها در بین تمدن‌ها یاری کند، کاری شایسته و گاه لازم و بایسته می‌گردد و در مقابل، هرگاه گفتگوها سَرَوَن و یا به هر دلیلی زیسان‌آور باشد، از نظر اسلام، مردود است؛ چرا که اسلام، پیروی از روش‌های غلط گفتگو را مذموم می‌داند و از آن، منع می‌کند و برای مسلمان، به کارگیری روش‌های نادرست و غیرمنطقی را برای اثبات حقانیت و یا برتری تمدن اسلامی روا نمی‌داند. بر این اساس، آنچه که در فصل چهارم زیرعنوان «گفتگوهای مذموم»، درباره‌ی نهی از جدال در قرآن، آیات الهی و دین آمده است، در واقع نهی از مطلق جدال نیست؛ بلکه منظور از آن - چنان‌که در متن قرآن آمده^۱ -، جدل همراه با یکی از آفت‌های گفتگوست و معنای آن این است که این قبیل گفتگوها، در کشف حقیقت، کمکی نمی‌کند و هیچ سودمندی‌ای در آنها نیست، بلکه زیانمند نیز هستند.

بنابراین، از نظر اسلام گفتگوی تمدن‌ها دارای پنج حکم است:

- ۱- گفتگوهای قطعی و سرنوشت‌ساز که واجب هستند؛
- ۲- گفتگوهای مفید که مستحب و دارای رجحان هستند؛
- ۳ و ۴- گفتگوهای زیانمند که با توجه به اندازه‌ی زیان‌آوری آنها به مکروه و حرام، تقسیم می‌شوند؛
- ۵- گفتگوهای بی‌زیان که مباح هستند.

۱. ر.ک: بند دوم از فصل دوم: «پیروی دانش».

ملاحظه مهم

نکته مهمی که به نامگذاری سال ۲۰۰۱ میلادی به نام سال گفتگوی تمدن‌ها و تأیید آن از سوی سازمان ملل مربوط می‌شود، این است که این حرکت زیبا و انسانی، تا چه مقدار به کم کردن مشکلات و درگیری‌های جهانی منجر خواهد شد. آیا دنیا به این فراخوان، پاسخ خواهد داد؟ آیا شرایط گفته شده که موجب ثمردهی گفتگوی تمدن‌هاست، فراهم خواهد آمد؟ آیا قدرت‌های سیاسی و اقتصادی که در نزدیکی مردم و ملت‌ها مانعی پیش پای اهداف سیاسی و اقتصادی خود می‌بینند، فضای لازم برای گفتگوهای ثمربخش برای تمدن‌ها را روا خواهند دانست؟ و در نهایت، آیا پیشنهاد یاد شده و تأیید آن از سوی سازمان ملل، موجب حل درگیری بین دولت‌ها و نزدیک کردن مردم به تمدن برتر خواهد شد و یا آن‌که به موزه تاریخ، سپرده خواهد گشت؟

همچون همه کسانی که به خوشبختی بشر اهتمام می‌ورزند، علاقه‌مندم شرایط تضمین موفقیت گفتگوی تمدن‌ها فراهم آید، موانع آن برطرف شود و انسان‌ها هر روز، گامی به سوی صلح، ثبات و تمدن نمونه بردارند. براین باورم که جامعه بشری تازمانی که از بند خودخواهی - که دلیل ثابت در پشت سر همه اختلاف‌ها و بدی‌هاست - رها نشود و روی به سوی وابستگی به آفریننده‌اش که سرچشمه همه کمال‌ها و زیبایی‌هاست، نیاورد، هرگز برایش صلح، ثبات و تمدن نمونه، حاصل نخواهد شد.

دوری جستن از همه بدی‌ها

قرآن، بر این باور است که ریشه همه بدی‌ها و از آن جمله جنگ‌های تخریب‌کننده که انسان‌ها را در رنج قرار داده، در رفتارهای نامناسب و برخاسته

از انگیزه‌های خودخواهانه انسان است :

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾^۱.

به سبب آنچه دست‌های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است.

از نظر قرآن، اگر مردم از رفتارهای ناشایست دست شویند و با خالق خود ارتباط پیدا کنند، نه تنها همه درگیری‌های مخرب، از جامعه بشری رخت خواهد بست؛ بلکه نعمت‌های گوناگون الهی در همه زمینه‌های مادی و معنوی، جامعه بشری را دربر خواهند گرفت :

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ﴾^۲.

اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم.

به همین روی، انبیای الهی بر این باور بودند که رمز حل مشکلات جامعه بشری، در بازگشت به خدا و ارزش‌های انسانی نهفته است و تا زمانی که انسان‌ها مشکلات خود را با خدایشان حل نکنند، گرفتاری‌های اساسی زندگی‌شان رفع نخواهد شد. نوح که نخستین پیامبر اولوالعزم است، خطاب به قوم خویش می‌گفت :

﴿اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَّكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَّكُمْ أَنْهَارًا﴾^۳.

۱. روم، آیه ۴۱.

۲. اعراف، آیه ۹۶.

۳. نوح، آیه ۱۰-۱۲.

از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره آمرزنده است [تا] بر شما از آسمان، باران پی در پی فرستد و شما را به اموال و پسران، یاری کند، و برایتان باغ‌ها قرار دهد و نهرها برای شما پدید آورد.

و هود علیه السلام می فرمود:

﴿وَيَقَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ﴾^۱

و ای قوم من! از پروردگارتان آمرزش بخواهید؛ سپس به درگاه او توبه کنید [تا] از آسمان بر شما بارش فراوان فرستد و نیرویی بر نیروی شما بیفزاید.

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود:

﴿وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ﴾^۲

و این که از پروردگارتان آمرزش بخواهید؛ سپس به درگاه او توبه کنید، [تا این که] شما را با بهره‌مندی نیکویی تا زمانی معین، بهره‌مند سازد و به هر شایسته نعمتی، از کرم خود، عطا کند.

و امام علی علیه السلام در سخنی فراگیر می فرماید:

خداوند، بندگان را به هنگام رفتارهای ناشایست، گرفتار کمی محصولات، بند آمدن برکت‌ها و بستن منبع خیرها می‌سازد تا توبه کننده، توبه کند؛ باز ایستنده، از گناه باز ایستد؛ پندگیر، پند گیرد و رویگردان، از گناه رویگردان شود. خداوند متعال، توبه را وسیله

۱. هود، آیه ۵۲.

۲. هود، آیه ۳.

ریزش روزی و سبب مهر بر خلق قرار داده و می‌فرماید: ﴿أَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا﴾؛ از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره آمرزنده است^۱.

صلح و ثبات، آرزوی بشر

آیا انسان‌ها خواهند توانست روزی را ببینند که همه درگیری‌ها از جامعه بشری رخت بر بندد و صلح و ثبات بر جهان حاکم شود و با از بین رفتن همه بدی‌ها در جهان و برقراری ارتباط انسان با خدا، بشر به تمدن برتر دست یابد؟

آیا کسی خواهد توانست ریشه همه بدی‌ها را از جهان برگزند و انسان‌ها را با خدایشان و نیز با یکدیگر، پیوند دهد؟ پاسخ اسلام به این پرسش، مثبت است؛ زیرا ذخیره الهی برای از بین بردن ستم و جنایت و همه بدی‌ها از جامعه بشری و تحقق صلح و ثبات و عدالت و همه نمودهای زیبای زندگی، مهدی آل محمد (عج) است و هیچ تردید نیست که وی، آینده تاریخ را تغییر خواهد داد و برقراری صلح و ثبات و نزدیکی دل‌ها، از جمله برکت‌های بی‌شمار قیام وی خواهد بود. امام صادق (ع)، دوران حکومت آن حضرت را چنین توصیف می‌کند:

يُظْهِرُ اللَّهُ تَعَالَى الْحَقَّ وَالْعَدْلَ فِي الْبِلَادِ، وَيَجْمَعُ اللَّهُ الْكَلِمَةَ، وَيُؤَلِّفُ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبٍ مُخْتَلِفَةٍ.^۲

خداوند، حق و عدل را در جهان ظاهر خواهد ساخت؛ همه را متحد

۱. نوح، آیه ۱۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۳.

۳. الکافی، ج ۱ ص ۳۳۴.

خواهد کرد و دل‌های گوناگون را به هم نزدیک خواهد ساخت.

آرزومندیم قرن جدید، قرن قیام وی باشد؛ قرن برپایی دادگری در جهان؛
قرن وحدت کلمه همه انسان‌ها و قرن دستیابی انسان به تمدن بی‌همتا.

آمین ربّ العالمین!



مرکز تحقیقات کلمه‌پژوهی علوم اسلامی

الفصل الأول

فَنُ الْحَوَارِ

١. أبو خالد الكابلي: رَأَيْتُ أبا جَعْفَرٍ، صَاحِبَ الطَّاقِ، وَهُوَ قَاعِدٌ فِي الرِّوَضَةِ، قَدْ قَطَعَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَرْزَارَهُ وَهُوَ دَائِبٌ يُجِيبُهُمْ وَيَسْأَلُونَهُ، فَذَنُوتُ مِنْهُ، فَقُلْتُ: إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام نَهَانَا عَنِ الْكَلَامِ، فَقَالَ: أَمَرَكَ تَقُولُ لِي؟ فَقُلْتُ: لَا، وَلَكِنَّهُ أَمَرَنِي أَنْ لَا أَكَلِّمَ أَحَدًا. قَالَ: فَاذْهَبْ فَأَطِيعُهُ فِيمَا أَمَرَكَ.

فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَأَخْبَرْتُهُ بِقِصَّةِ صَاحِبِ الطَّاقِ وَمَا قُلْتُ لَهُ وَقَوْلِهِ لِي: «إِذْهَبْ وَأَطِيعُهُ فِيمَا أَمَرَكَ».

فَتَبَسَّمَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَقَالَ: يَا أَبَا خَالِدٍ، إِنَّ صَاحِبَ الطَّاقِ يُكَلِّمُ النَّاسَ فَيَطِيرُ وَيَنْقُضُ، وَأَنْتَ إِنْ قَصَّوْكَ لَنْ تَطِيرَ!

فصل اول

فن گفتگو

۱. ابو خالد کابلی: مؤمن الطاق را دیدم که گوشه‌ای از مسجد پیامبر نشسته و مردم مدینه گردش حلقه زده بودند، آنان می‌پرسیدند و وی، پاسخ می‌داد. نزدیک وی رفتم و گفتم: امام صادق علیه السلام ما را از سخن گفتن، نهی کرده است. وی گفت: آیا امام، دستور داده به من بگویی؟ گفتم: نه، ولی به من دستور داده با هیچ کس سخن نگویم. گفت: برو و در آنچه که به تو دستور داده، پیروی‌اش کن.

نزد امام صادق علیه السلام آمدم و داستان مؤمن الطاق را گفتم و افزودم که من چه گفتم و او در جواب گفت که: برو و در آنچه که به تو دستور داده، پیروی‌اش کن.

امام صادق علیه السلام لبخندی زد و فرمود: «ابو خالد! مؤمن الطاق با مردم سخن می‌گوید و می‌تواند پاسخ گوید و از عهده‌اش برآید؛ ولی اگر با تو بحث کنند، نمی‌توانی از عهده برآیی».

۲. الطیار: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: بَلَّغْنِي أَنَّكَ كَرِهْتَ مِنَّا مُنَاطَرَةَ النَّاسِ، وَكَرِهْتَ الْخُصُومَةَ؟ فَقَالَ: أَمَّا كَلَامٌ مِثْلِكَ لِلنَّاسِ فَلَا نَكْرَهُهُ، مَنْ إِذَا طَارَ أَحْسَنَ أَنْ يَقَعَ وَإِنْ وَقَعَ يُحْسِنُ أَنْ يَطِيرَ، فَمَنْ كَانَ هَكَذَا فَلَا نَكْرَهُ كَلَامَهُ^۱.

۳. عبد الأعلى: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنْ النَّاسَ يَعْتَبُونَ عَلَيَّ بِالْكَلَامِ وَأَنَا أَكَلِّمُ النَّاسَ، فَقَالَ: أَمَّا مِثْلُكَ مَنْ يَقَعُ ثُمَّ يَطِيرُ فَتَنَعَم، وَأَمَّا مَنْ يَقَعُ ثُمَّ لَا يَطِيرُ فَلَا^۲.

۴. هشام بن سالم: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَمَاعَةً مِنْ أَصْحَابِهِ، فَوَرَدَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَاسْتَأْذَنَ فَأْذَنَ لَهُ، فَلَمَّا دَخَلَ سَلَّمَ، فَأَمَرَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بِالْجُلُوسِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: حَاجَّتُكَ إِلَيْهَا الرَّجُلُ؟ قَالَ: بَلَّغْنِي أَنَّكَ عَالِمٌ بِكُلِّ مَا تُسْأَلُ عَنْهُ، فَصِرْتُ إِلَيْكَ لِأُنَظِرَكَ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فِي مَاذَا؟ قَالَ: فِي الْقُرْآنِ وَقَطْعِهِ وَإِسْكَانِهِ وَخَفْضِهِ وَنَصْبِهِ وَرَفْعِهِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا حُمْرَانُ، دُونَكَ الرَّجُلُ! فَقَالَ الرَّجُلُ: إِنَّمَا أُرِيدُكَ أَنْتَ لَا حُمْرَانَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنْ غَلَبْتَ حُمْرَانَ فَقَدْ غَلَبْتَنِي.

فَأَقْبَلَ الشَّامِيُّ يَسْأَلُ حُمْرَانَ حَتَّى غَرَضَ^۳ وَحُمْرَانُ يُجِيبُهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: كَيْفَ رَأَيْتَ يَا شَامِيُّ؟ قَالَ: رَأَيْتُهُ حَازِقًا، مَا سَأَلْتُهُ عَنْ

۱. رجال الکشی: ۲/ ۶۳۸ / ۶۵۰، بحار الأنوار: ۲/ ۱۳۶ / ۳۹.

۲. رجال الکشی: ۲/ ۶۱۰ / ۵۷۸، بحار الأنوار: ۷۳ / ۴۰۴.

۳. الغرض: الضجر والملال (لسان العرب: ۷/ ۱۹۴). في «بحار الأنوار»: حتى ضجر ومل وعرض.

۲. طیار: به امام صادق علیه السلام گفتم: شنیده‌ام از گفتگوی ما با مردم ناخشنودی و مناظره را نمی‌پسندی؟ امام فرمود: «از سخن گفتن امثال تو ناخشنود نیستم؛ انسان‌هایی که اگر بال گسترند، خوش می‌نشینند و اگر بنشینند، نیک اوج می‌گیرند. گفتگوی چنین افرادی را ناخوش نمی‌دارم».

۳. عبدالاعلی: به امام صادق علیه السلام گفتم: مردم مرا به سبب گفتگو و مناظره، سرزنش کنند؛ ولی من گفتگو می‌کنم. امام فرمود: «کسانی چون تو که وقتی گرفتار شوند، نجات می‌یابند، اشکالی ندارد؛ ولی برای کسی که چون بنشیند، توان برخاستن ندارد، روا نیست».

۴. هاشم بن سالم: ما گروهی از یاران امام صادق علیه السلام در کنارش بودیم که مردی شامی آمد و اجازه ورود خواست و امام اذن داد. وقتی وارد شد، سلام کرد. امام دستور نشستن داد و آن‌گاه، خطاب به وی گفت: «با که کار داری؟». مرد گفت: شنیده‌ام هر چه از تو پرسند، پاسخ آن را می‌دانی. آمده‌ام با تو گفتگویی داشته باشم.

امام صادق علیه السلام فرمود: «درباره چه چیزی؟». وی گفت: «درباره قرآن، [و حرکت و سکون آن، چون:] قطع، سکون، کسره، فتحه و ضمه آن. امام صادق علیه السلام فرمود: «یا حُمران! با وی گفتگو کن». مرد گفت: من می‌خواهم با تو گفتگو داشته باشم، نه با حُمران. امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر بر حُمران پیروز شدی، بر من غالب شده‌ای».

مرد شامی، روی بر حُمران کرد و آن قدر پرسید که خسته شد و حُمران، همچنان پاسخ می‌داد. امام فرمود: «حُمران را چگونه یافتی مرد شامی؟». وی پاسخ داد: کاردان! هر آنچه پرسیدم، پاسخ داد. امام

شَیْءٍ إِلَّا أَجَابَنِي فِيهِ! فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا حُمْرَانُ، سَلِ الشَّامِيَّ فَمَا تَرَكَهُ يَكْثُرُ.

فَقَالَ الشَّامِيُّ: أُرِيدُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَنْظِرْكَ فِي الْعَرَبِيَّةِ، فَالْتَفَتَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ: يَا أَبَانُ بْنُ تَغْلِبَ نَاطِرُهُ، فَنَاطِرُهُ فَمَا تَرَكَ الشَّامِيَّ يَكْثُرُ. فَقَالَ: أُرِيدُ أَنْ أَنْظِرْكَ فِي الْفِقْهِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا زُرَّارَةُ نَاطِرُهُ، فَنَاطِرُهُ فَمَا تَرَكَ الشَّامِيَّ يَكْثُرُ.

قَالَ: أُرِيدُ أَنْظِرْكَ فِي الْكَلَامِ، قَالَ: يَا مُؤْمِنَ الطَّاقِ نَاطِرُهُ، فَنَاطِرُهُ فَسَجَلَ الْكَلَامَ بَيْنَهُمَا، ثُمَّ تَكَلَّمَ مُؤْمِنُ الطَّاقِ بِكَلَامِهِ فَعَلَبَهُ بِهِ. فَقَالَ: أُرِيدُ أَنْ أَنْظِرْكَ فِي الْإِسْطَاعَةِ، فَقَالَ لِلطَّيَّارِ: كَلِّمَهُ فِيهَا، قَالَ: فَكَلَّمَهُ، فَمَا تَرَكَهُ يَكْثُرُ تَحْتَهُ كَثِيرٌ مِنْ رُسُلِي

ثُمَّ قَالَ: أُرِيدُ أَكَلِّمُكَ فِي التَّوْحِيدِ، فَقَالَ لِهَيْشَامِ بْنِ سَالِمٍ: كَلِّمَهُ، فَسَجَلَ الْكَلَامَ بَيْنَهُمَا، ثُمَّ خَصَمَهُ هَيْشَامٌ.

فَقَالَ: أُرِيدُ أَنْ أَتَكَلَّمَ فِي الْإِمَامَةِ، فَقَالَ لِهَيْشَامِ بْنِ الْحَكَمِ: كَلِّمَهُ يَا أَبَا الْحَكَمِ، فَكَلَّمَهُ فَمَا تَرَكَهُ يَرِيمُ وَلَا يُحَلِي وَلَا يُمَرِي، قَالَ: فَبَقِيَ يَضْحَكُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ.

فَقَالَ الشَّامِيُّ: كَأَنَّكَ أَرَدْتَ أَنْ تُخْبِرَنِي أَنَّ فِي شِيعَتِكَ مِثْلَ هَؤُلَاءِ الرُّجَالِ؟ قَالَ: هُوَ ذَاكَ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَهْلَ الشَّامِ! أَمَّا حُمْرَانُ: فَحَزَقَكَ

صادق علیه السلام خطاب به حمران گفت: «از شامی سؤال کن!». پس وی چنین کرد و مهلت نداد او هجوم آورد.

شامی گفت: ای ابا عبدالله! می‌خواهم دربارهٔ زبان عربی با تو گفتگو کنم. امام، رو به سوی ابان بن تغلب گرداند و فرمود: «ای ابان! با وی به مناظره پرداز». ابان، به مناظره پرداخت و نگذاشت شامی چنگ و دندان نشان دهد.

شامی گفت: می‌خواهم دربارهٔ فقه با تو گفتگو کنم. امام صادق علیه السلام فرمود: «زراره! با وی مناظره کن» و چنان با وی به گفتگو پرداخت که نگذاشت تبسم بر لبان شامی بماند.

شامی گفت: می‌خواهم دربارهٔ کلام با تو مناظره کنم. امام صادق علیه السلام فرمود: «ای مؤمن الطاق! با وی به گفتگو پرداز». مناقشهٔ کلامی بین آن دو در گرفت و مؤمن الطاق، به سخن پرداخت و بر وی پیروز گشت.

شامی گفت: می‌خواهم دربارهٔ قدرت (یکی از مسائل علم کلام) با تو سخن بگویم. امام به طیار گفت: «با وی حرف بزن» و وی نگذاشت که شامی، لب باز کند.

شامی گفت: می‌خواهم دربارهٔ توحید با تو بحث کنم. امام فرمود: «ای هشام! با وی مناظره کن» سپس بین آن دو گفتگو در گرفت و هشام بر وی غلبه کرد.

شامی گفت: می‌خواهم دربارهٔ امامت، با تو مناظره کنم. امام به هشام بن حکم فرمود: «ای ابو حکم! با وی مناظره کن» و هشام، چنان دایره را بر وی تنگ گرفت که وی نتوانست آرام گیرد، سخن آراید و تردید کند.

امام صادق علیه السلام چنان می‌خندید که دندان عقلش پیدا شد.

شامی گفت: گویا تو می‌خواستی به من بفهمانی که در بین شیعیان تو چنین افرادی وجود دارند؟

فَجِرَتْ لَهُ، فَغَلَبَكَ بِلِسَانِهِ، وَسَأَلَكَ عَنْ حَرْفٍ مِنَ الْحَقِّ فَلَمْ تَعْرِفْهُ. وَأَمَّا أَبَانُ بْنُ تَغْلِبَ: فَمَعَتْ حَقًّا بِبَاطِلٍ فَغَلَبَكَ. وَأَمَّا زُرَّارَةُ: فَقَاسَكَ فَغَلَبَ قِيَاسُهُ قِيَاسَكَ. وَأَمَّا الطَّيَّارُ: فَكَانَ كَالطَّيْرِ يَقَعُ وَيَقُومُ، وَأَنْتَ كَالطَّيْرِ الْمَقْصُوصِ لَا نُهْوَضَ لَكَ. وَأَمَّا هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ: فَأَحْسَنَ أَنْ يَقَعَ وَيَطِيرَ. وَأَمَّا هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ: فَتَكَلَّمَ بِالْحَقِّ فَمَا سَوَّغَكَ بِرِيقِكَ.

یا اُخا اهل الشام! ان الله اخذ ضیغاً من الحق و ضیغاً من الباطل، فَمَعَتْهُمَا ثُمَّ أَخْرَجَهُمَا إِلَى النَّاسِ، ثُمَّ بَعَثَ أَنْبِيَاءَ يُفَرِّقُونَ بَيْنَهُمَا، فَفَرَّقَهَا الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ، وَبَعَثَ اللَّهُ الْأَنْبِيَاءَ لِيُعْرِفُوا ذَلِكَ، وَجَعَلَ الْأَنْبِيَاءَ قَبْلَ الْأَوْصِيَاءِ، لِيُعْلِمَ النَّاسُ مَنْ يُفْضِلُ اللَّهُ، وَمَنْ يَخْتَصُّ. وَلَوْ كَانَ الْحَقُّ عَلَى حِدَةٍ، وَالباطلُ عَلَى حِدَةٍ، كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا قَائِمٌ بِشَأْنِهِ، مَا احتاجَ النَّاسُ إِلَى نَبِيِّ وَلَا وَصِيِّ، وَلَكِنَّ اللَّهَ خَلَطَهُمَا، وَجَعَلَ تَفْرِيقَهُمَا إِلَى الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ مِنْ عِبَادِهِ.

فَقَالَ الشَّامِيُّ: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ جَالَسَكَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُجَالِسُهُ جِبْرَائِيلُ وَمِيكَائِيلُ، وَإِسْرَافِيلُ يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ فَيَأْتِيهِ بِالْخَبَرِ مِنْ عِنْدِ الْجَبَّارِ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ فَهُوَ كَذَلِكَ.

فَقَالَ الشَّامِيُّ: اجْعَلْنِي مِنْ شِيعَتِكَ وَعَلِّمْنِي!

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا هِشَامُ! عِلْمُهُ فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ يَكُونَ تِلْمَازُكَ لَكَ.

امام فرمود: «آری». آن‌گاه افزود: «برادرِ شامی! حمران، چنان فشردت که حیران ماندی و او با بیانش بر تو غلبه کرد و از تو یک سؤال دربارهٔ حق کرد، نفهمیدی، و ابان، حق را به جنگ باطل آورد و بر تو پیروز شد؛ و اما زراره، با استدلال وارد گفتگو شد و استدلال‌هایش بر استدلال‌های تو برتری یافت. اما طیار، همچون پرنده‌ای است که فرو می‌آید و بر می‌خیزد؛ ولی تو همچون پرنده در بند بودی که توان حرکت نداشتی؛ و اما هشام بن سالم، فرود و پرواز را خوب می‌داند؛ و اما هشام بن حکم، به حق سخن گفت و راه درخششی برای تو نگذاشت.

ای برادر شامی! خداوند بخشی از حق و بخشی از باطل را برگزید و درهم آمیخت و به مردم ارائه کرد آن‌گاه، پیامبران را برگزید تا بین آنها جدایی افکنند. پس پیامبران و جانشینان آنها چنین کردند. خداوند، پیامبران را فرستاد تا این مسئله را بشناسانند و آنان را پیش از جانشینان قرار داد تا به مردم بگویند که خداوند، چه کسی را برتری می‌دهد و چه کسی را برمی‌گزیند. اگر حق و باطل جدا بودند و هر کدام بر پای خویش می‌ایستادند، مردم نیازمند پیامبر و جانشین نبودند؛ ولی خداوند، آن دو را در هم آمیخته و جدایی بین آن دو را به پیامبران و سپس به پیشوایان از بندگان و نهاد.

مرد شامی گفت: هر کس با تو همنشین باشد، رستگار می‌شود. امام صادق علیه السلام فرمود: «جبرائیل، میکائیل و اسرافیل، با رسول خدا همنشینی داشتند، به آسمان عروج می‌کردند و از پروردگار، برای آن حضرت خبر می‌آوردند. اگر آن همنشینی رستگار آور بود، این نیز چنین است».

مرد شامی گفت: مرا از شیعیان خود قرار ده و آموزش ده.

امام صادق علیه السلام فرمود: «هشام! او را آموزش ده. من دوست دارم که وی شاگرد تو باشد».

قال عَلِيُّ بْنُ مَنْصُورٍ وَأَبُو مَالِكٍ الْحَضْرَمِيُّ: رَأَيْنَا الشَّامِيَّ عِنْدَ هِشَامٍ بَعْدَ مَوْتِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، وَيَأْتِي الشَّامِيَّ بِهَدَايَا أَهْلِ الشَّامِ، وَهِشَامٌ يُزَوِّدُهُ هَدَايَا أَهْلِ الْعِرَاقِ.

قال عَلِيُّ بْنُ مَنْصُورٍ: وَكَانَ الشَّامِيُّ ذَكِيَّ الْقَلْبِ.^١

٥. يونس بن يعقوب: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَوَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، فَقَالَ: إِنِّي رَجُلٌ صَاحِبُ كَلَامٍ وَفِقَةٍ وَفَرَايِضٍ، وَقَدْ جِئْتُ لِمُنَازَرَةِ أَصْحَابِكَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: كَلَامُكَ مِنْ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَوْ مِنْ عِنْدِكَ؟ فَقَالَ: مِنْ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَمِنْ عِنْدِي. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فَأَنْتَ إِذَا شَرِيكَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَسَمِعْتَ الْوَحْيَ عَنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يُخْبِرُكَ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَتَجِبُ طَاعَتَكَ كَمَا تَجِبُ طَاعَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله؟ قَالَ: لَا.

فَالْتَفَتَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِلَيَّ فَقَالَ: يَا يُونُسُ بْنُ يَعْقُوبَ! هَذَا قَدْ خَصَمَ نَفْسَهُ قَبْلَ أَنْ يَتَكَلَّمَ، ثُمَّ قَالَ: يَا يُونُسُ! لَوْ كُنْتَ تُحَسِّنُ الْكَلَامَ كَلِمَتَهُ، قَالَ يُونُسُ: فَيَالَهَا مِنْ خَسْرَةٍ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي سَمِعْتُكَ تَنْهَى عَنِ الْكَلَامِ وَتَقُولُ: وَيْلٌ لِأَصْحَابِ الْكَلَامِ يَقُولُونَ: هَذَا يَنْقَادُ وَهَذَا لَا يَنْقَادُ^٢، وَهَذَا يَنْسَاقُ وَهَذَا لَا يَنْسَاقُ^٣، وَهَذَا نَعْقِلُهُ وَهَذَا لَا نَعْقِلُهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّمَا قُلْتُ: فَوَيْلٌ لَهُمْ إِنْ تَرَكَوْا مَا أَقُولُ وَذَهَبُوا إِلَى مَا

١. رجال الكشي: ٢/ ٥٥٤/ ٤٩٤، بحار الأنوار: ٤٧/ ٤٠٧/ ١١.

٢. إشارة إلى ما يقول أهل المناظرة في مجادلاتهم: سلّمنا هذا ولكن لا نسلم ذلك (الرواني).

٣. «وهذا ينساق، وهذا لا ينساق» إشارة إلى قولهم للخصم: له أن يقول كذا وليس له أن يقول كذا (الرواني).

علی بن منصور و ابو مالک حضرمی گویند: شامی را پس از درگذشت امام صادق علیه السلام نزد هشام دیدیم. شامی هدایایی از شام برای وی می آورد و هشام در برابر آن، هدایای عراقی به وی می داد.

علی بن منصور می گوید: شامی، مردی پاک نهاد بود.

۵. یونس بن یعقوب: نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی شامی وارد شد و گفت: من به کلام، فقه و احکام واقفم و برای مناظره با یاران تو آمده ام. امام صادق علیه السلام فرمود: «سخن تو از رسول خداست یا از خودت؟». گفت: از پیامبر و از خودم. امام صادق علیه السلام فرمود: «بنابراین، تو شریک رسول خدا هستی؟». گفت: خیر. فرمود: «پس از راه وحی از خداوند شنیدی و به تو خبر داد؟».

گفت: نه. فرمود: «آیا پیروی از تو، همچون پیروی از رسول خدا واجب است؟». پاسخ داد: نه.

[یونس گوید:] آن گاه، امام صادق علیه السلام رو به من کرد و فرمود: «ای یونس! وی پیش از آن که سخن بگوید، خود را محکوم کرد». آن گاه، فرمود: «ای یونس! اگر بحث های کلامی را خوب می دانستی با وی بحث می کردی». یونس گوید: [پیش خود گفتم] ای وای! سپس به امام عرض کردم: قربانت بروم! از شما شنیده ام که از بحث های کلامی نهی می کردی و می فرمودی: «وای بر متکلمان که می گویند این پذیرفتنی است و آن، پذیرفتنی نیست؛ این رواست و آن نارواست؛ این را می فهمیم و آن را نمی فهمیم».^۱ امام صادق علیه السلام فرمود: «گفتم وای بر آنان، اگر

یُریدون.^۱

ثُمَّ قَالَ لِي: أَخْرِجْ إِلَى الْبَابِ فَانْظُرْ مَنْ تَرَى مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ فَأَدْخِلْهُ؟
 قَالَ: فَأَدْخَلْتُ حُمْرَانَ بْنَ أَعْيَنَ، وَكَانَ يُحْسِنُ الْكَلَامَ، وَأَدْخَلْتُ الْأَحْوَلَ،
 وَكَانَ يُحْسِنُ الْكَلَامَ وَأَدْخَلْتُ هِشَامَ بْنَ سَالِمٍ، وَكَانَ يُحْسِنُ الْكَلَامَ،
 وَأَدْخَلْتُ قَيْسَ بْنَ الْمَاصِرِ، وَكَانَ عِنْدِي أَحْسَنُهُمْ كَلَامًا، وَكَانَ قَدْ تَعَلَّمَ
 الْكَلَامَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، فَلَمَّا اسْتَقَرَّ بِنَا الْمَجْلِسُ - وَكَانَ أَبُو
 عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَبْلَ الْحَجِّ يَسْتَقِرُّ أَيَّامًا فِي جَبَلٍ فِي طَرْفِ الْحَرَمِ فِي فَازَةٍ^۲ لَهُ
 مَضْرُوبَةٍ - قَالَ: فَأَخْرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام رَأْسَهُ مِنْ فَازَتِهِ، فَإِذَا هُوَ بِبَعِيرٍ
 يَحْبُ^۳، فَقَالَ: هِشَامُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ^۴، قَالَ: فَظَنَنَّا^۵ أَنَّ هِشَامًا رَجُلٌ مِنْ
 وَلَدِ عَقِيلٍ كَانَ شَدِيدَ الْمَحَبَّةِ لَهُ، قَالَ: فَوَرَدَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ - وَهُوَ أَوَّلُ
 مَا اخْتَطَطَتْ لِحَيْثُهُ، وَلَيْسَ فِينَا إِلَّا مَنْ هُوَ أَكْبَرُ سِنًا مِنْهُ - قَالَ: فَوَسَّعَ لَهُ أَبُو
 عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَقَالَ: نَاصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَلِسَانِهِ وَيَدِهِ.

ثُمَّ قَالَ: يَا حُمْرَانُ! كَلِّمِ الرَّجُلَ، فَكَلَّمَهُ فَظَهَرَ عَلَيْهِ حُمْرَانُ، ثُمَّ قَالَ:
 يَا طَاقِي! كَلِّمَهُ. فَكَلَّمَهُ فَظَهَرَ عَلَيْهِ الْأَحْوَلُ، ثُمَّ قَالَ: يَا هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ!
 كَلِّمَهُ. فَتَعَارَفَا^۶، ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لِقَيْسِ الْمَاصِرِ: كَلِّمَهُ فَكَلَّمَهُ،

۱. أي: تركوا ما ثبت منا وصح نقله عنا من مسائل الدين، وأخذوا بأرائهم فيها فنصروها بمثل هذه المجادلات (الوافي).

۲. الفازة: مظلة بين عمودين (مجمع البحرين: ۳/ ۱۴۲۲).

۳. الحَبُّ: ضرب من العدو (النهاية: ۲/ ۴۲).

۴. يعني: هذا الراكب هشام.

۵. «فظننا... إلخ» أي ظننا أنه يريد بقوله: هشام، رجلاً من ولد عقيل.

۶. «فتعارفا» في أكثر النسخ بالعين والراء المهملتين والفاء، أي: تكلمما بما عرف كل منهما صاحبه.

آنچه من می‌گویم ، ترک کنند و در پی آنچه که خود می‌خواهند ، بروند.^۲

آن‌گاه فرمود : «نزدیک در برو و بنگر . هر کدام از متکلمان را دیدی ، بیاور» . یونس گوید : حمران بن اعین ، احول و هشام بن سالم که مباحث کلامی را خوب می‌فهمیدند و قیس بن ماصر - که به نظر من از همه به مباحث کلامی تواناتر بود و مباحث کلامی را از امام زین العابدین علیه السلام آموخته بود - آوردم . هنگامی که ما مستقر شدیم (امام صادق علیه السلام همواره پیش از حج ، چند روزی در کوه طرف حرم در سایبانی^۳ که برای خود می‌زد ، مستقر می‌شد) ، حضرت سر از سایبان بیرون آورد که ناگاه چشمش به شتری در حال دویدن^۴ افتاد . پس فرمود : «سوگند به خدای کعبه ، این [سواره] هشام است»^۵ . که ما فکر کردیم^۶ هشام از فرزندان عقیل است که حضرت وی را بسیار دوست می‌داشت . وقتی آمد ، دیدیم هشام بن حکم است - که ریشش تازه روییده بود و همه ما از وی بزرگ‌تر بودیم . امام صادق علیه السلام برای وی جا باز کرد و فرمود : «یاور ما با دل ، زبان و دست !» .

آن‌گاه گفت : «ای حمران ! با این مرد (شامی) بحث کن» . حمران با وی بحث کرد و بر وی پیروز شد . بعد فرمود : مؤمن الطاق ! با وی حرف بزن» . او نیز با وی بحث کرد و بر او پیروز شد . آن‌گاه فرمود : «ای هشام بن سالم ! با وی مباحثه کن» . وی بحث کرد و هر دو هم‌اوردی کردند^۷ . آن‌گاه به قیس ماصر فرمود : «با وی حرف بزن» و قیس با وی بحث کرد و

فَأَقْبَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَضْحَكُ مِنْ كَلَامِهِمَا مِمَّا قَدْ أَصَابَ الشَّامِيُّ .

فَقَالَ لِلشَّامِيِّ : كَلِّمْ هَذَا الْغُلَامَ - يَعْنِي هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ - فَقَالَ : نَعَمْ ،
فَقَالَ لِهِشَامَ : يَا غُلَامُ سَلْنِي فِي إِمَامَةِ هَذَا ، فَغَضِبَ هِشَامٌ حَتَّى ارْتَعَدَ ، ثُمَّ
قَالَ لِلشَّامِيِّ : يَا هَذَا ! أَرُبُّكَ أَنْظُرَ لِخَلْقِهِ أَمْ خَلَقَهُ لِأَنْفُسِهِمْ ؟ فَقَالَ الشَّامِيُّ :
بَلْ رَبِّي أَنْظُرَ لِخَلْقِهِ . قَالَ : فَفَعَلَ بِنَظَرِهِ لَهُمْ مَاذَا ؟

قَالَ : أَقَامَ لَهُمْ حُجَّةً وَدَلِيلًا كَيْلَا يَتَشَسَّتُوا أَوْ يَخْتَلِفُوا ، يَتَأَلَّفُهُمْ وَيُقِيمُ
أَوْدَهُمْ ، وَيُخَبِّرُهُمْ بِفَرْضِ رَبِّهِمْ . قَالَ : فَمَنْ هُوَ ؟ قَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .
قَالَ هِشَامٌ : فَبَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ؟ قَالَ : الْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ . قَالَ هِشَامٌ : فَهَلْ
نَفَعَنَا الْيَوْمَ الْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ فِي رَفْعِ الْإِخْتِلَافِ عَنَّا ؟

قَالَ الشَّامِيُّ : نَعَمْ . *بزرگداشت کتب و سیره رسول خدا*

قَالَ : فَلِمَ اخْتَلَفْنَا أَنَا وَأَنْتَ وَصِرْتَ إِلَيْنَا مِنَ الشَّامِ فِي مُخَالَفَتِنَا إِيَّاكَ ؟
قَالَ : فَسَكَتَ الشَّامِيُّ .

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ لِلشَّامِيِّ : مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمُ ؟ قَالَ الشَّامِيُّ : إِنْ قُلْتُ :
«لَمْ نَبْخَلِفْ» كَذَبْتُ ، وَإِنْ قُلْتُ : «إِنَّ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ يَرْفَعَانِ عَنَّا
الْإِخْتِلَافَ» أَبْطَلْتُ ، لِأَنَّهُمَا يَحْتَمِلَانِ الْوُجُوهَ ، وَإِنْ قُلْتُ : «قَدْ اخْتَلَفْنَا ،
وَكُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا يَدَّعِي الْحَقَّ» فَلَمْ يَنْفَعْنَا إِذَا الْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ إِلَّا أَنْ لِي عَلَيْهِ
هَذِهِ الْحُجَّةُ . فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ : سَلُهُ تَجِدُهُ مَلِيًّا .

امام صادق علیه السلام از آنچه که بر شامی در مباحثه می‌گذشت ، می‌خندید .

آن‌گاه امام به مرد شامی فرمود : «با این نوجوان (هشام بن حکم) بحث می‌کنی؟» . گفت : آری . آن‌گاه شامی خطاب به هشام گفت : ای نوجوان ! درباره امامت این مرد از من بپرس . هشام ، از این سخن چنان خشم گرفت که بر خود می‌لرزید . سپس به شامی گفت : ای مرد ! آیا خداوند درباره خلقش آگاه‌تر است یا مردم ، خودشان درباره خودشان؟

مرد شامی گفت : خداوند بر خلقش آگاه‌تر است . هشام گفت : خدا با این آگاهی برای مردم چه می‌کند؟ شامی پاسخ داد : برای آنان ، حجت و برهان ، اقامه می‌کند تا پراکنده نشوند و یا اختلاف نکنند . آنان را به هم انس می‌دهد و کجی آنان را راست می‌گرداند و واجبات پروردگارشان را به آنان خبر می‌دهد . هشام پرسید : آن حجت کیست؟ شامی پاسخ داد : رسول خدا . هشام پرسید : پس از رسول خدا؟ شامی گفت : کتاب و سنت . هشام پرسید : آیا کتاب و سنت ، امروزه در رفع اختلاف‌هایمان سودی داشته‌اند؟ شامی پاسخ داد : آری .

هشام گفت : چرا پس من و تو اختلاف داریم و تو از شام برای مخالفت با ما تا این‌جا آمده‌ای؟ مرد شامی ساکت شد .

امام صادق علیه السلام [از شامی] پرسید : «چرا سخن نمی‌گویی؟» . شامی گفت : اگر بگویم اختلاف نداریم ، دروغ گفته‌ام و اگر بگویم کتاب و سنت ، اختلاف ما را از بین می‌برند ، نادرست است؛ زیرا قرآن و سنت ، رویکردهای گوناگون دارند . اگر بگویم اختلاف داریم و هر کدام از ما مدّعی حقّ است ، در این صورت ، کتاب و سنت ، سودی براء ما نداشتند . با این حال ، من همین دلیل را علیه وی دارم . امام صادق علیه السلام فرمود : «پرس . وی را مطلع خواهی یافت» .

فَقَالَ الشَّامِيُّ: يَا هَذَا! مَنْ أَنْظَرُ لِلْخَلْقِ؟ أَرَبُّهُمْ أَوْ أَنْفُسُهُمْ؟ فَقَالَ هِشَامٌ: رَبُّهُمْ أَنْظَرُ لَهُمْ مِنْهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ. فَقَالَ الشَّامِيُّ: فَهَلْ أَقَامَ لَهُمْ مَنْ يَجْمَعُ لَهُمْ كَلِمَتَهُمْ وَيُقِيمُ أَوْدَهُمْ وَيُخْبِرُهُمْ بِحَقِّهِمْ مِنْ بَاطِلِهِمْ؟ قَالَ هِشَامٌ: فِي وَقْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَوْ السَّاعَةِ؟ قَالَ الشَّامِيُّ: فِي وَقْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالسَّاعَةُ مَنْ؟ فَقَالَ هِشَامٌ: هَذَا الْقَاعِدُ الَّذِي تُشَدُّ إِلَيْهِ الرُّحَالُ، وَيُخْبِرُنَا بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ [وَالْأَرْضِ] وَرِاثَةِ عَنْ أَبِي عَنْ جَدِّ. قَالَ الشَّامِيُّ: فَكَيْفَ لِي أَنْ أَعْلَمَ ذَلِكَ؟ قَالَ هِشَامٌ: سَلُهُ عَمَّا بَدَا لَكَ. قَالَ الشَّامِيُّ: قَطَعْتَ عُذْرِي فَعَلَيْ السُّؤَالِ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: يَا شَامِيُّ! أَخْبِرْكَ كَيْفَ كَانَ سَفَرُكَ؟ وَكَيْفَ كَانَ طَرِيقُكَ؟ كَانَ كَذَا وَكَذَا. فَأَقْبَلَ الشَّامِيُّ يَقُولُ: صَدَقْتَ، أَسَلَمْتُ لِلَّهِ السَّاعَةَ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: بَلْ آمَنْتَ بِاللَّهِ السَّاعَةَ، إِنَّ الْإِسْلَامَ قَبْلَ الْإِيمَانِ، وَعَلَيْهِ يَتَوَارَثُونَ وَيَتَنَكَحُونَ، وَالْإِيمَانُ عَلَيْهِ يُثَابُونَ. فَقَالَ الشَّامِيُّ: صَدَقْتَ، فَأَنَا السَّاعَةَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنْكَ وَصِيَّ الْأَوْصِيَاءِ.

ثُمَّ التَفَتَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ إِلَى حُمْرَانَ، فَقَالَ: تُجْرِي الْكَلَامَ عَلَى الْأَثَرِ فَتَصِيبُ^۱. وَالتَفَتَ إِلَى هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، فَقَالَ: تُرِيدُ الْأَثَرَ وَلَا تَعْرِفُهُ. ثُمَّ

۱. أي: على الأخبار الماثورة عن النبي والأئمة الهداة صلوات الله عليهم فتصيب الحق، وقيل: على

مرد شامی گفت: ای مرد! چه کسی بر بندگان، آگاه‌تر است: پروردگارشان یا خودشان؟ هشام پاسخ داد: پروردگارشان از خودشان آگاه‌تر است. شامی پرسید: آیا کسی را برگزیده است تا سخن آنان را یکی کند، کجی‌هایشان را راست سازد و از حق و باطلشان خبرشان دهد؟ هشام پرسید: در زمان رسول خدا یا اکنون؟ شامی گفت: در زمان رسول خدا، خود وی بود. اکنون چه کسی است؟ هشام گفت: همین شخص که نشسته و مردم از هر سوی به سوی او می‌شتابند و اخبار آسمان [و زمین] را به وراثت از پدرش از جدش به ما خبر می‌دهد. شامی گفت: از کجا این مسئله را بدانم؟ هشام پاسخ داد: از هر آنچه که می‌خواهی از او بپرس. شامی گفت: راهم را بستی، باید سؤال کنم.

امام صادق علیه السلام فرمود: «ای مرد شامی! آیا می‌خواهی از چگونگی سفر و راحت به تو خبر دهم که چگونه بود؟». آن‌را توصیف کرد. شامی گفت: راست گفتی. هم اکنون، به خدا اسلام آوردم. امام صادق علیه السلام فرمود: «اکنون ایمان به خدا آوردی، چون اسلام، پیش از ایمان است. به اسلام، مردم از هم ارث می‌برند و ازدواج می‌کنند؛ ولی به ایمان، اجر می‌برند». شامی گفت: راست گفتی. من اکنون گواهی می‌دم که خدایی جز خدای واحد نیست و محمد، فرستاده اوست و تو جانشینی از جانشینان هستی.

امام صادق علیه السلام، رو به حُمران کرد و فرمود: «تو طبق روایت سخن می‌گویی و به حق می‌رسی»^۸ و رو به هشام بن سالم کرد و فرمود: «می‌خواهی طبق روایت سخن بگویی؛ اما آن‌را نمی‌شناسی» و آنگاه رو به

التَّفَتَ إِلَى الْأَحْوَالِ، فَقَالَ: قِيَاسُ رَوَاغٍ^١، تَكْسِيرُ بَاطِلًا بِبَاطِلٍ إِلَّا أَنْ بَاطِلَكَ أَظْهَرَ. ثُمَّ التَّفَتَ إِلَى قَيْسِ الْمَاصِرِ، فَقَالَ: تَتَكَلَّمُ وَأَقْرَبُ مَا تَكُونُ مِنَ الْخَبَرِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَبَعَدَ مَا تَكُونُ مِنْهُ^٢، تَمْزُجُ الْحَقَّ مَعَ الْبَاطِلِ، وَقَلِيلُ الْحَقِّ يَكْفِي عَنْ كَثِيرِ الْبَاطِلِ، أَنْتَ وَالْأَحْوَالُ قَفَّازَانِ حَازِقَانِ^٣.

قَالَ يُونُسُ: فَظَنَنْتُ وَاللَّهِ أَنَّهُ يَقُولُ لِهَيْشَامٍ قَرِيباً مِمَّا قَالَ لَهُمَا، ثُمَّ قَالَ: يَا هَيْشَامُ! لَا تَكَاذُ تَقَعُ تَلْوِي رَجْلَيْكَ، إِذَا هَمَمْتَ بِالْأَرْضِ طَرْتُ^٤، مِثْلَكَ فَلْيُكَلِّمِ النَّاسَ، فَاتَّقِ الزَّلَّةَ، وَالشَّفَاعَةَ مِنْ وَرَائِهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ^٥.

٦. أَبُو مَالِكٍ الْأَحْمَسِيُّ: كَانَ رَجُلٌ مِنَ الشُّرَاةِ^٦ يَقْدِمُ الْمَدِينَةَ فِي كُلِّ سَنَةٍ، فَكَانَ يَأْتِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، فَيُودِعُهُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ، فَأَتَاهُ سَنَةً مِنْ تِلْكَ السَّنِينَ وَعِنْدَهُ مُؤْمِنُ الطَّاقِ، وَالْمَجْلِسُ غَاصٌّ بِأَهْلِهِ.

١. قیاس علی صیغه المبالغة: أي: أنت كثير القياس، وكذلك رواغ ياهمال أوله وإعجام آخره. أي: كثير الروغان، وهو ما يفعله الثعلب من المكر والحيل. ويقال للمصارعة أيضاً «الرواغ».

٢. أي: إذا قربت من الاستشهاد بحديث رسول الله ﷺ، وأمكنك أن تتمسك به، تركته وأخذت أمراً آخر بعيداً من مطلوبك (الرواغ).

٣. بالقاف والفاء المشددة والزاي من القفر: وهو الوثوب. وفي بعض النسخ «قفاران» بالراء، من القفر، وهو: المتابعة والاقتفاء. وفي بعضها بتقديم الفاء على القاف من «فقرت البئر» أي: حفرته (مرآة العرف).

٤. أي: إنك كلما قربت من الأرض وخفت الوقوع عليها، لويت رجلك - كما هو شأن الطير عند إرادة الطيران - ثم طرت ولم تقع (مرآة العرف).

٥. الكافي: ١ / ١٧١ / ٤، الإرشاد للمفيد: ٢ / ١٩٤، الاحتجاج: ٢ / ٢٧٧ / ٢٤١، بحار الأنوار: ٧ / ٢٠٣ / ٤٨.

٦. الشراة: اسم اختاره الخوارج لأنفسهم؛ لأنهم يعتبرون أنفسهم مصداقاً للآية الكريمة: ﴿وَمِنَ الشُّرَاةِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...﴾ (البقرة: ٢٠٧).

احول کرد و فرمود: «[تو] قیاسگر مکار[ی]». ^۱ باطل را با باطل می شکنی؛ اما باطل تو روشن تر است». آن گاه رو به قیس ماصر کرد و فرمود: «بحث می کنی و گاه که به خبر رسول خدا نزدیک می شوی، از آنچه که به آن نزدیک شده ای دور می گردی. ^۲ حق را با باطل در هم می آمیزی، در حالی که حق اندک، از باطل فراوان، بی نیاز کند. تو و احوال، پُرخیز ^۳ و کاردان هستید».

یونس گوید: پنداشتم که امام، به هشام بن حکم هم سخنی نزدیک به سخنی که به آن دو فرمود، بر زبان خواهد راند. آن گاه امام فرمود: «ای هشام! هر گاه پایین می آیی، پاهایت را جمع می کنی و اوج می گیری. ^۴ مثل تو باید با مردم گفتگو کرد. از لغزش پرهیز، و همراهی خداوند، به خواست خداوند، پشتوانه تو مست».

۶. ابو مالک احمسی: مردی خارجی مذهب ^۵، هر سال وارد مدینه می شد و به نزد امام صادق می آمد و لوازم مورد نیازش را نزد امام به امانت می سپرد. یکی از سال هایی که نزد حضرت آمد، مؤمن الطاق هم نزد ایشان بود و مجلس، پُر از جمعیت بود.

۱. قیاس، صیغه مبالغه است؛ یعنی تو پُر قیاس هستی. «رواغ» نیز صیغه مبالغه است؛ یعنی بسیار مکر می کنی و روغ، حيله و مکر است که روباه انجام می دهد. به سرعت هم روغ گفته می شود (الوافی).
۲. یعنی وقتی که به استشهاد به کلام پیامبر ﷺ نزدیک می شوی و می توانی به آن تمتک جوئی، آن را رها می کنی و موضوع دیگری را پیش می گیری که از هدف تو دور است (الوافی).
۳. قفازان از ماده «قفر» به معنای خیزش است. در بعضی نسخه ها قفاران با راء است که ماده «قفر» به مفهوم پیروی و متابعت است و در بعضی نسخه ها قفاران از ماده فقرت البثر، یعنی حفر کردن چاه است (مرآة العقول).

۴. یعنی هر گاه نزدیک زمین می شوی و می ترسی که سقوط کنی، مثل پرنده که هنگام پرواز، پاهایش را جمع می کند، پاهایت را جمع می کنی و پرواز می کنی و بر زمین نمی افتی (مرآة العقول).
۵. شُرَاة (فروشنندگان)، عنوانی بود که خوارج برای خود برگزیده بودند؛ چون خود را مصداق آیه ۲۰۷ بقره می دانستند که می فرماید: «و از میان مردم، کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد».

فَقَالَ الشَّارِي: وَدَدْتُ أَنِّي رَأَيْتُ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِكَ أَكَلَّمَهُ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لِمُؤْمِنٍ الطَّاقِ: كَلِّمَهُ يَا مُحَمَّدُ. فَكَلَّمَهُ فَقَطَعَهُ سَائِلًا وَمُجِيبًا. فَقَالَ الشَّارِي لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا ظَنَنْتُ أَنَّ فِي أَصْحَابِكَ أَحَدًا يُحْسِنُ هَكَذَا. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ فِي أَصْحَابِي مَنْ هُوَ أَكْثَرُ مِنْ هَذَا. قَالَ: فَأَعْجَبْتَ مُؤْمِنَ الطَّاقِ نَفْسُهُ، فَقَالَ: يَا سَيِّدِي سَرَرْتُكَ؟ قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ سَرَرْتَنِي، وَاللَّهِ لَقَدْ قَطَعْتَهُ، وَاللَّهِ لَقَدْ حَصَرْتَهُ، وَاللَّهِ مَا قُلْتُ مِنَ الْحَقِّ حَرَفًا وَاحِدًا! قَالَ: وَكَيْفَ؟ قَالَ: لِأَنَّكَ تُكَلِّمُ عَلَى الْقِيَاسِ، وَالْقِيَاسُ لَيْسَ مِنْ دِينِي.^٢

٧. تصحيح الاعتقاد: رُوِيَ أَنَّ الصَّادِقَ عليه السلام نَهَى رَجُلًا عَنِ الْكَلَامِ، وَأَمَرَ آخَرَ بِهِ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: جَعَلْتَ فِدَاكَ، نَهَيْتَ فُلَانًا عَنِ الْكَلَامِ وَأَمَرْتَ هَذَا بِهِ! فَقَالَ عليه السلام: هَذَا أَبْصُرُ بِالْحُجَجِ وَأَرْفُقُ مِنْهُ.^٣

١. القياس المنهَى عنه في الأحاديث يُقسم إلى نوعين: أحدهما القياس الفقهي والعملي الذي يجري فيه تطبيق حكم شرعي من موضوع على موضوع آخر بسبب التشابه بين الموضوعين. والآخر هو القياس الاعتقادي الذي يتم فيه تشبيه وقياس الله بمخلوقاته من أجل معرفته وبيان صفاته وإثبات صفات المخلوق للخالق. وقد بيّنت أحاديث متعددة أَنَّ الله لَا يُعرف بالقياس، ومن يصف الله بالقياس فهو في التباس وضلالة (راجع: نهج البلاغة: الخطبة ١٨٢، الكافي: ٣/٧٨/١ و ص ٥/٩٧، التوحيد: ٩/٤٧). استخدم عمران الصابيّ في حوار له مع الإمام الرضا عليه السلام أسلوب قياس الخالق بالمخلوق معتبراً أَنَّ الخالق يتغيّر بخلقه للمخلوق، فقال له الإمام الرضا عليه السلام: إِنَّ الله لَا يَتَغَيَّرُ بِخَلْقِهِ لِلْخَلْقِ (راجع: عيون أخبار الرضا عليه السلام: ١/ ١٧١).

٢. رجال الكشي: ٢/ ٤٢٩/ ٣٣١.

٣. تصحيح الاعتقاد: ٧١.

مرد خارجی گفت: علاقه‌مند هستم که یکی از یارانت را ببینم و با وی گفتگو کنم. امام صادق علیه السلام به مؤمن الطاق فرمود: «ای محمد! با وی مناظره کن». وی با خارجی شروع به بحث کرد و در سؤال و جواب، امانش را برید. خارجی به امام صادق علیه السلام گفت: «فکر نمی‌کردم در بین یاران تو کسی چنین نیکو مناظره کند. امام صادق علیه السلام فرمود: «در بین یاران من، قوی‌تر از این هم هست». مؤمن الطاق خشنود شد و گفت: آقای من! آیا شما را خوشحال کردم؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «سوگند به خدا خوشحالم کردی. سوگند به خدا راهش را بستی. سوگند به خدا در بندش انداختی. سوگند به خدا حتی یک حرف حق نزدی!». مؤمن الطاق گفت: چه‌طور؟ امام فرمود: چون بر پایه قیاس سخن گفתי و قیاس^۱، جزو دین نیست.

۷. تصحیح الاعتقاد: از امام صادق علیه السلام روایت شده که شخصی را از ورود به مناظره نهی کرد و شخصی دیگری را به این کار، دستور داد. بعضی از یاران آن حضرت گفتند: فدایت شویم! فلانی را از ورود به مناظره نهی کردی و دیگری را به آن فرمان دادی؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «وی به استدلال‌ها، بیناتر و مداراکننده‌تر از [آن] دیگری است».

۱. قیاس نهی شده در بیان معصومان علیهم السلام دو گونه است: یک نوع آن، قیاس فقهی است که به جهت همگونی دو موضوع، حکم شرعی یکی از آن دو را به دیگری سرایت می‌دهند. نوع دیگر، قیاس اعتقادی است که برای شناخت و بیان ویژگی‌های خداوند، او را به آفریده‌ها تشبیه می‌کنند و ویژگی‌های بندگان را به او نسبت می‌دهند. در احادیث فراوانی بیان شده که خداوند، با قیاس شناخته نمی‌شود و کسی که خداوند را از راه قیاس توصیف کند، در اشتباه و گمراهی است (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲: الکافی، ج ۱، ص ۷۸ و ۹۷: التوحید، ص ۴۷). عمران صابی در گفتگوی خود با امام رضا علیه السلام، روش قیاس خالق به مخلوق را به کار گرفته و تصوّر کرده که خالق با آفریدن مخلوقات، تغییر پیدا می‌کند و امام رضا علیه السلام به وی فرمود: خداوند، با آفریدن مخلوقات، فرق نمی‌کند (هیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۱).

الفصل الثاني

آداب الحوار

١ / ٢

النَّظَرُ إِلَى الْقَوْلِ لَا إِلَى الْقَائِلِ

مركز تحقيقات الكمبيوتر علوم إسلامي

الكتاب

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ
وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^١.

الحديث

٨. رسول الله ﷺ: خُذِ الْحِكْمَةَ، وَلَا يَضُرُّكَ مِنْ أَيِّ وِعَاءٍ خَرَجَتْ.^٢

٩. الإمام علي عليه السلام: لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ، وَانْظُرْ إِلَى مَا قَالَ.^٣

١. الزمر: ١٧ و ١٨.

٢. الفردوس: ٢ / ١٦٨ / ٢٨٤١.

٣. غرر الحكم: ١٠١٨٩، ينابيع المودة: ٢ / ٤١٣ / ٩٩؛ مائة كلمة للجاحظ: ٢٧ / ١١، كنز العمال:

١٦ / ١٩٧ / ٤٤٢١٨ وح ٤٤٣٩٧.

فصل دوم

آداب گفتگو



نگاه کردن به سخن ، نه به گوینده آن

قرآن

«پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن، گوش فرا می‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند؛ اینان اند که خدایشان راه نموده و اینان اند همان خردمندان».

حدیث

۸ رسول خدا ﷺ: حکمت را فرا گیر ، و این که از کجا بیرون آمده ، به تو آسیبی نمی‌رساند .

۹ امام علی ؑ: به گوینده منگر؛ بلکه بنگر به آنچه گفت .

۱۰. عنه علیه السلام: خُذِ الْحِكْمَةَ مِمَّنْ أَتَاكَ بِهَا، وَانْظُرْ إِلَى مَا قَالَ وَلَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ.^۱

۱۱. عنه علیه السلام: ضَالَّةُ الْحَكِيمِ الْحِكْمَةُ، فَهُوَ يَطْلُبُهَا حَيْثُ كَانَتْ.^۲

۱۲. عنه علیه السلام: الْعِلْمُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَخُذُوهُ وَلَوْ مِنْ أَيْدِي الْمُشْرِكِينَ، وَلَا يَأْتِفُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْخُذَ الْحِكْمَةَ مِمَّنْ سَمِعَهَا مِنْهُ.^۳

۱۳. عیسی علیه السلام: خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ، وَلَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ، كُونُوا نُقَادَ الْكَلَامِ.^۴

راجع: کتاب العلم والحکمة فی الکتاب والسنة: آداب التعلّم: ۱۱ / ۳: قبول الحقّ ممّن أتى به.



الکتاب

﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۵

﴿هَآأَنْتُمْ هَآؤَآءٌ خَجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَآجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۶

۱. غرر الحکم: ۵۰۴۸.

۲. غرر الحکم: ۵۸۹۷.

۳. جامع بیان العلم: ۱۰۱ / ۱.

۴. المحاسن: ۱ / ۳۵۹ / ۷۶۹، بحار الأنوار: ۲ / ۹۶ / ۳۹.

۵. البقرة: ۱۱۱.

۶. آل عمران: ۶۶.

۱۰. امام علی علیه السلام: حکمت را از هر که به تو آموخت، فراگیر؛ به سخن بنگر و به گوینده آن، نگاه مکن.

۱۱. امام علی علیه السلام: گم شده حکیم، حکمت است. هر جا که باشد، آن را خواهد جست.

۱۲. امام علی علیه السلام: دانش، گم شده مؤمن است. آن را فراچنگ آرید، گرچه از دستِ مشرکان باشد. نباید کسی از شما از فراگیری حکمت از دارنده آن، احساس عار کند.

۱۳. عیسی علیه السلام: حق را از اهل باطل فراگیرید و باطل را از اهل حق هم فرامگیرید و نقاد سخن باشد.

ر.ک: علم و حکمت در قرآن و حدیث، آداب آموختن، ۱۱/۴: «پذیرش حق از آورنده که آن».

۲/۲

پیروی دانش

قرآن

و گفتند: «هرگز کسی به بهشت در نیاید، مگر آن که یهودی یا ترسا باشد. این آرزوهای [واهی] ایشان است. بگو: اگر راست می‌گویید، دلیل خود را بیاورید».

هان! شما [اهل کتاب] همانان‌اید که درباره آنچه نسبت به آن دانش داشتید، محاجه کردید. پس چرا در مورد چیزی که بدان دانشی ندارید، محاجه می‌کنید، با آن که خدا می‌داند و شما نمی‌دانید؟

﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعْنَى وَذِكْرٌ مِنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾.^١

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ﴾.^٢

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا يَكْتَبُ مَنِيرٌ﴾.^٣

﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾.^٤

﴿أَمْ نَبْنِئُ الْخَلْقَ ثُمَّ نُعِيدُهُ، وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَعْلَنَهُ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.^٥

﴿الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَتْهُمْ كَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾.^٦

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَتْهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾.^٧

مرکز تحقیقات کلامی و تفسیری

الحدیث

١٤. رسول الله ﷺ: مَنْ أَعَانَ عَلَى خُصُومَةٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ، كَانَ فِي سَخَطِ اللَّهِ حَتَّى يَنْزِعَ.^٨

١. الأنبياء: ٢٤.

٢. الحج: ٣.

٣. الحج: ٨، لقمان: ٢٠.

٤. المؤمنون: ١١٧.

٥. النمل: ٦٤.

٦ و ٧. غافر: ٣٥، ٥٦.

٨. السنن الكبرى: ١٣٦/٦، المستدرک علی الصحیحین: ٧٠٥١/١١٢/٤ وفيه «حق» بدل

«علم»، كنز العمال: ١/٤٤٣/١٩١٤.

آیا به جای او خدایانی برای خود برگرفته‌اند؟ بگو: «برهانتان را بیاورید». این است یادنامه هر که با من است و یادنامه هر که پیش از من بوده [نه]، بلکه بیشترشان حق را نمی‌شناسند و در نتیجه، از آن رویگردان‌اند.

و برخی از مردم درباره خدا بدون هیچ علمی مجادله می‌کنند و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌کنند.

و از [میان] مردم، کسی است که درباره خدا بدون هیچ دانش و بی‌هیچ رهنمود و کتاب روشنی به مجادله می‌پردازد.

و هر کس با خدا معبود دیگری بخواند، برای آن برهانی نخواهد داشت و حسابش فقط با پروردگارش است. در حقیقت، کافران رستگار نمی‌شوند.

یا آن کس که خلقت را آغاز می‌کند و سپس آن را باز می‌آورد، و آن کس که از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد؟ آیا معبودی با خداست؟ بگو: «اگر راست می‌گویید، برهان خویش را بیاورید».

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

کسانی که درباره آیات خدا - بدون حجّتی که برای آنان آمده باشد - مجادله می‌کنند، [این ستیزه] در نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده‌اند، [مایه] عداوت بزرگی است. این گونه، خدا بر دل هر متکبر زورگویی مهر می‌نهد.

در حقیقت، آنان که درباره نشانه‌های خدا - بی آن که حجّتی برایشان آمده باشد - به مجادله برمی‌خیزند، در دل‌هایشان جز بزرگنمایی نیست [و] آنان به آن [بزرگی که آرزویش را دارند] نخواهند رسید. پس به خدا پناه جوی؛ زیرا او خود، شنوای بیناست.

حدیث

۱۴. رسول خدا ﷺ: کسی که در نزاع‌ها از غیر دانش یاری جوید، تا هنگام مرگ، در خشم خداست.

۱۵. عنه عليه السلام: إِنَّ مِنْ خِيَارِ أُمَّتِي قَوْماً... يَتَّبِعُونَ الْبُرْهَانَ.^۱

۱۶. الإمام زين العابدين عليه السلام: إِنَّ أَهْلَ الْبَصْرَةِ كَتَبُوا إِلَى الْخُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام يَسْأَلُونَهُ عَنِ الصَّمَدِ. فَكَتَبَ إِلَيْهِمْ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَمَّا بَعْدُ؛ فَلَا تَخَوْضُوا فِي الْقُرْآنِ، وَلَا تُجَادِلُوا فِيهِ، وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ.^۲

۱۷. زرارة: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام: مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ؟ قَالَ: أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ، وَيَقِفُوا عِنْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ.^۳

۱۸. الإمام الصادق عليه السلام: إِنَّ أَنَسًا دَخَلُوا عَلَى أَبِي - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - فَذَكَرُوا لَهُ خُصُومَتَهُمْ مَعَ النَّاسِ، فَقَالَ لَهُمْ: هَلْ تَعْرِفُونَ كِتَابَ اللَّهِ، مَا كَانَ فِيهِ نَاسِخٌ أَوْ مَنْسُوخٌ؟ قَالُوا: لَا. فَقَالَ لَهُمْ: وَمَا يَحْمِلُكُمْ عَلَى الْخُصُومَةِ! لَعَلَّكُمْ تَحِلُّونَ حَرَاماً وَتُحَرِّمُونَ حَلَالاً وَلَا تَدْرُونَ، إِنَّمَا يَتَكَلَّمُ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَنْ يَعْرِفُ حَلَالَ اللَّهِ وَحَرَامَهُ. قَالُوا لَهُ: أَتُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مُرْجِئَةً؟ قَالَ لَهُمْ أَبِي: لَقَدْ عَلِمْتُمْ وَيَحْكُمُ مَا أَنَا بِمُرْجِيٍّ، وَلَكِنِّي أَقْرُبُكُمْ إِلَى الْحَقِّ.^۴

۱. حلیة الأولیاء: ۱۶/۱.

۲. التوحید: ۵/۹۰، بحار الأنوار: ۱۴/۲۲۳/۳.

۳. الکافی: ۷/۴۳/۱، التوحید: ۲۷/۴۵۹ وفيه «حجة» بدل «حق». راجع کتاب العقل والجهل: ما یجب علی الجاهل.

۴. الأصول الستة عشر (أصل زید الزراد): ۶۴، بحار الأنوار: ۵۹/۱۳۹/۲ وفيه «ولکن أمرتکم بالحق».

۱۵. رسول خدا ﷺ: از بهترین امت من، مردمی هستند... که پیرو برهان‌اند.
۱۶. امام زین العابدین (ع): بصریان به امام حسین (ع) نامه‌ای نوشتند و از وی درباره معنای «صمد» پرسیدند. در پاسخ به آنان نوشت: «به نام خداوند رحمتگر مهربان! اما بعد، در قرآن ژرفکاو نشوید و در آن، مجادله نکنید و درباره آن، بدون دانش بحث نکنید. از جدم رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: هرکس بدون دانش درباره قرآن چیزی بگوید، نشیمنگاه وی، آتش خواهد بود.
۱۷. زراره: از امام باقر (ع) پرسیدم: حق خدا بر بندگان چیست؟ فرمود: «این‌که بگویند آنچه را می‌دانند، و زبان نگه دارند از آنچه که نمی‌دانند».
۱۸. امام صادق (ع): گروهی بر پدرم - که خدای رحمتش کند - وارد شدند و کشمکش خود را با مردم (مخالفان)، به وی یادآور شدند. وی به آنان فرمود: «آیا ناسخ و منسوخ کتاب خدا را می‌شناسید؟». گفتند: نه. به آنان فرمود: «چه چیز شما را به کشمکش خوانده است؟ شاید شما ندانسته حرام را حلال و حلال را حرام کنید؟ تنها کسی درباره کتاب خدا بحث می‌کند که حلال و حرام خدا را بشناسد». آنان به ایشان گفتند: آیا می‌خواهی از مرجئه باشی؟ پدرم به آنان فرمود: «وای بر شما! می‌دانید که من از مرجئه نیستم؛ ولی می‌خواهم شما را به حق نزدیک کنم».

۳/۲

الِإِهْتِمَامُ بِالْمَجْهُولاتِ

۱۹. الإمام علي عليه السلام: إِنَّ الْعَالِمَ مَنْ عَرَفَ أَنَّ مَا يَعْلَمُ فِيمَا لَا يَعْلَمُ قَلِيلٌ، فَعَدَّ نَفْسَهُ بِذَلِكَ جَاهِلًا، فَازْدَادَ بِمَا عَرَفَ مِنْ ذَلِكَ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ اجْتِهَادًا، فَمَا يَزَالُ لِلْعِلْمِ طَالِبًا، وَفِيهِ رَاغِبًا، وَلَهُ مُسْتَفِيدًا، وَلِأَهْلِيهِ خَاشِعًا مُهْتَمًّا، وَلِلصُّمْتِ لَازِمًا، وَلِلخَطَا حَازِرًا، وَمِنْهُ مُسْتَحْيَا. وَإِنْ وَرَدَ عَلَيْهِ مَا لَا يَعْرِفُ، لَمْ يُنْكِرْ ذَلِكَ لِمَا قَرَّرَ بِهِ نَفْسَهُ مِنَ الْجَهَالَةِ.

وإنَّ الجاهِلَ مَنْ عَدَّ نَفْسَهُ بِمَا جَهِلَ مِنْ مَعْرِفَةِ الْعِلْمِ عَالِمًا، وَبِرَأْيِهِ مُكْتَفِيًا، فَمَا يَزَالُ لِلْعُلَمَاءِ مُبَاعِدًا، وَعَلَيْهِمْ زَارِيًا، وَلِمَنْ خَالَفَهُ مُخْطِئًا، وَلِمَا لَمْ يَعْرِفْ مِنَ الْأُمُورِ مُضِلًّا، فَإِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنَ الْأُمُورِ مَا لَمْ يَعْرِفْهُ، أَنْكَرَهُ وَكَذَّبَ بِهِ، وَقَالَ بِجَهَالَتِهِ: مَا أَعْرِفُ هَذَا وَمَا أَرَاهُ كَانَ وَمَا أَظُنُّ أَنْ يَكُونَ وَأَنْتَى كَانَ؟ وَذَلِكَ لِثِقَتِهِ بِرَأْيِهِ، وَقِلَّةِ مَعْرِفَتِهِ بِجَهَالَتِهِ، فَمَا يَنْفَكُ بِمَا يَرَى مِمَّا يَلْتَبِسُ عَلَيْهِ رَأْيُهُ، مِمَّا لَا يَعْرِفُ لِلْجَهْلِ مُسْتَفِيدًا، وَلِلْحَقِّ مُنْكَرًا، وَفِي الْجَهَالَةِ مُتَحَيِّرًا، وَعَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ مُسْتَكْبِرًا.^۱

۴/۲

الِاسْتِظْهَارُ بِالْحَقِّ

۲۰. الإمام علي عليه السلام: بِالْحَقِّ يَسْتَظْهِرُ الْمُحْتَجُّ.^۲

۱. تحف العقول: ۷۳، بحار الأنوار: ۷۷/۲۰۳/۱ و ص ۲/۲۲۱؛

۲. غرر الحکم: ۴۲۳۵.

۳/۲

اهتمام به ناشناخته‌ها

۱۹. امام علی علیه السلام: دانشور، کسی است که بدانند آموخته‌هایش در بین ناآموخته‌هایش کم است و به همین دلیل، خویش را نادان بشمارد تا از این رهگذر، تلاشش در فراگیری دانش، فزونی گیرد. [اگر چنین باشد،] همواره جویای دانش خواهد بود و شیفته دانش؛ بهره‌گیر از آن، و بر دانشیان، فروتن و اهتمام‌ورز خواهد بود؛ پایبند سکوت و بهوش از خطا و از دانش، زندگی‌جو خواهد گشت و چون خویش را نادان می‌پندارد، اگر با چیزی رو در رو شود که نمی‌داند، آن را انکار نخواهد کرد.

نادان، کسی است که به سبب نادانی نسبت به دانش، اندک خود را عالم می‌شمارد و به نظر خود، بسنده می‌کند؛ همواره از دانشوران دوری می‌گزیند و آنان را پست می‌داند و مخالفان خود را اشتباه‌کار می‌شمارد و هر آنچه را نمی‌داند، گمراهی می‌داند، و اگر با چیزی رو به رو شود که نمی‌شناسد، آن را انکار می‌کند و دروغ می‌شمارد و از روی نادانی می‌گوید: من این را نمی‌شناسم و فکر نمی‌کنم که چنین بوده و یا چنین باشد. چه‌طور می‌تواند چنین باشد؟ این به دلیل اعتماد بر اندیشه خود و کم‌اطلاعی از ناآگاهی‌های خویش است و با این عقیده، هیچ‌گاه از ناآگاهی و اشتباه جدا نمی‌گردد؛ از نادانی بهره می‌گیرد و منکر حق خواهد بود؛ در نادانی خود، حیران و از فراگرفتن دانش، سرگران خواهد بود.

۴/۲

یاری جویی از حقیقت

۲۰. امام علی علیه السلام: استدلال‌کننده از حقیقت یاری می‌جوید.

۲۱. عنه علیه السلام : مَنْ احْتَجَّ بِالْحَقِّ فَلَجَ ^۱.

۲۲. عنه علیه السلام : لَا يُخَصَّم مَنْ يَحْتَجُّ بِالْحَقِّ ^۲.

۵/۲

الِاسْتِرْشَادُ مِنَ الْقُرْآنِ وَالسُّنَّةِ

۲۳. الإمام علي علیه السلام - فِي صِفَةِ الْقُرْآنِ - : مَنْ خَاصَمَ بِهِ فَلَجَ، وَمَنْ قَاتَلَ بِهِ نُصِرَ، وَمَنْ قَامَ بِهِ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ^۳.

۲۴. الإمام الصادق علیه السلام - فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» ^۴ - : يَعْنِي بِالْقُرْآنِ ^۵.

۲۵. الإمام علي علیه السلام - لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ لَمَّا بَعَثَهُ لِلِاحْتِجَاجِ عَلَى الْخَوَارِجِ - : لَا تُخَاصِمُهُمْ بِالْقُرْآنِ، فَإِنَّ الْقُرْآنَ حِمَالٌ ذُو وُجُوهِ، تَقُولُ وَيَقُولُونَ، وَلَكِنْ حَاجِبُهُمْ (خَاصِمُهُمْ) بِالسُّنَّةِ، فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا ^۶.

۲۶. الإمام الصادق علیه السلام : حَاجُّوا النَّاسَ بِكَلَامِي، فَإِنْ حَجَّوْكُمْ فَأَنَا الْمَحْجُوجُ ^۷.

۱. الفلج: الظفر والفوز (الصحاح: ۳۳۵/۱).

۲. غرر الحكم: ۷۷۲۷.

۳. غرر الحكم: ۱۰۶۸۶.

۴. تفسیر العیاشی: ۱/۷/۱۶، بحار الأنوار: ۲۶/۲۵/۹۲.

۵. النحل: ۱۲۵.

۶. الکافی: ۱/۱۳/۵، تهذیب الأحکام: ۶/۱۲۸/۲۲۴.

۷. نهج البلاغة: الكتاب ۷۷، بحار الأنوار: ۵۶/۲۴۵/۲ وج ۳۳/۳۷۶/۶۰۶.

۸. تصحيح الاعتقاد: ۷۱.

۲۱. امام علی علیه السلام: کسی که از حقیقت یاری جوید ، پیروز می شود .
۲۲. امام علی علیه السلام: با کسی که از حقیقت یاری می جوید ، درگیر نشو .

۵/۲

رهنمودجویی از قرآن و سنت

۲۳. امام علی علیه السلام - در وصف قرآن - : آن که با کمک قرآن گفتگو کند ، پیروز شود ؛ آن که به یاری قرآن مبارزه کند ، یاری شود و آن که به قرآن بر پای ایستد ، به راه راست رهنمون شود .
۲۴. امام صادق علیه السلام - در تفسیر این آیه که «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است ، مجادله نمای» - : منظور ، قرآن است .
۲۵. امام علی علیه السلام - وقتی عبدالله بن عباس را برای گفتن با خوارج روانه کرد - : با آنان ، به قرآن گفتگو نکن ؛ زیرا قرآن ، رویکردهای گوناگون را پذیراست . تو می‌گویی و آنان می‌گویند ؛ ولی با آنان به سنت گفتگو کن ، چون آنان از سنت ، گریزگاهی پیدا نخواهند کرد .
۲۶. امام صادق علیه السلام: با مردم (مخالفان) ، با سخن من گفتگو کنید . اگر بر شما اعتراض کنند ، من مورد اعتراض قرار خواهم گرفت .



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

چگونگی بهره‌گیری از قرآن در گفتمان

یکی از روش‌های گفتمان با قرآن، بهره‌گیری از آیات قرآنی در هنگام استدلال است؛ ولی گفتمان با قرآن، در این روش منحصر نیست. نوع دیگری از گفتمان با قرآن وجود دارد و آن، بهره‌گیری شیوه‌هایی است که قرآن در مجادله‌هایش با مشرکان و اهل کتاب به کار گرفته است.

شکل دیگر گفتمان با قرآن، بهره‌گیری از آموزه‌های قرآنی به‌طور غیر مستقیم و روند استدلال به معارف قرآنی، بدون یادکرد از آیه‌ای معین در ضمن استدلال است.

در آغاز ممکن است شخص، مطلب مشخصی را از قرآن کریم بیرون بکشد و آن‌گاه، اندیشه خویش را برای بیان برهان عقلی بر پایه همان مطلب، به کار اندازد.

عنوان «رهنمود جویی از قرآن»، هر سه این شیوه‌ها را در بر می‌گیرد و لازم نیست که به همان روش اول، یعنی بهره‌گیری از آیه‌ای خاص در ضمن استدلال، بسنده شود. حتی در پاره‌ای از فضاها، ویژه، بهره‌گیری

از آیات قرآنی و بویژه آیه‌های متشابه و یا قابل تأویل، به صلاح نیست، چنان‌که علی علیه السلام در هنگام اعزام ابن عباس برای گفتمان با خوارج، دستور داد با آنان به قرآن گفتگو نکند، چون خوارج، اصحاب تأویل و افراد لجوجی بودند و از این‌رو، قرآن را به رویکردهای گوناگون حمل می‌کردند تا به گونه‌ای آن‌را موافق منافع خود سازند؛ در حالی که اگر به سیره رسول خدا استدلال می‌کرد، آنان نمی‌توانستند انکار کنند.

اگر به گفتمان امام علی علیه السلام قبل از جنگ نهروان با خوارج دقت کنیم، خواهیم دید که وی، همین شیوه را برگزیده و حجت را بر آنان تمام کرده است و بیشترشان توبه کردند.

قرآن نیز همین روش را برگزیده است و برای ابطال آرای مخالفان، از مصادیق عینی که قابل انکار نیستند بهره گرفته است. به عنوان نمونه، در احتجاج بر آنانی که حضرت مسیح را به علت نداشتن پدر، پسر خدا می‌پنداشتند، می‌گوید: بنابراین، آدم هم باید پسر خدا باشد، چون وی نیز پدر نداشت، در حالی که آنان خود، بر این مطلب اقرار ندارند.^۹



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۶/۲

الصَّدَق

۲۷. الإمام علي عليه السلام: مَنْ صَدَقْتَ لَهْجَتَهُ، قَوَّيْتَ حُجَّتَهُ.^۱

۲۸. عنه عليه السلام: مَنْ صَدَقْتَ لَهْجَتَهُ، صَحَّتْ حُجَّتُهُ.^۲

۲۹. عنه عليه السلام: لَا يُغْلَبُ مَنْ يَحْتَجُّ بِالصُّدُقِ.^۳

۳۰. عنه عليه السلام: الْكَذَّابُ مُتَّهَمٌ فِي قَوْلِهِ، وَإِنْ قَوَّيْتَ حُجَّتَهُ، وَصَدَقْتَ لَهْجَتَهُ.^۴

راجع: الحوار الممدوح، ج ۷۱.

۷/۲

الاستعانة بالله

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

۳۱. الإمام زين العابدين عليه السلام - مِنْ دُعَائِهِ فِي مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ - : اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ لِي يَدًا عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي، وَلِسَانًا عَلَى مَنْ

خَاصَمَنِي، وَظَفَرًا بِمَنْ عَانَدَنِي.^۵

۳۲. عنه عليه السلام - فِي الدُّعَاءِ الْمُسَمَّنِيِّ بِالْإِنْجِيلِيَّةِ - : أَعُوذُ بِكَ مِنْ دُعَاءِ مَحْجُوبٍ،

وَرَجَاءِ مَكْذُوبٍ، وَخَيَاءِ مَسْلُوبٍ، وَاحْتِجَاجِ مَغْلُوبٍ، وَرَأْيِ غَيْرِ

۱- ۴. غرر الحكم: ۸۴۸۲، ۹۱۵۴، ۱۰۷۰۳، ۱۸۴۹.

۵. الصحيفة السجادية: ۸۲، الدعاء ۲۰.

۶/۲

راستی

۲۷. امام علی علیه السلام: آن‌که سخنش راست باشد ، دلیلش قوی‌تر است .
۲۸. امام علی علیه السلام: آن‌کس که سخنش راست باشد ، دلیلش درست‌تر است .
۲۹. امام علی علیه السلام: آن‌که به راستی استدلال می‌کند ، شکست نمی‌خورد .
۳۰. امام علی علیه السلام: دروغگو در سخن خود ، متهم است؛ گرچه استدلالش قوی و حرفش راست باشد .

ر.ک: حدیث ۷۱ «گفتمان شایسته».



۷/۲
مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

یاری جویی از خدا

۳۱. امام زین العابدین علیه السلام - در دعای «مکارم الأخلاق» - : پروردگارا! بر محمد و آلش درود فرست و من را بر آنان‌که بر من ستم کنند ، توانا کن و بر کسی که با من بحث کند ، زبانی گویا ده و بر آن‌که با من دشمنی کند ، پیروزم فرما!

۳۲. امام زین العابدین علیه السلام - در دعای معروف به انجیلیه - : به تو پناه می‌برم از دعای پذیرفته نشده ، و امید دروغ پنداشته شده ، شرم از بین رفته ، و استدلال شکست خورده ، و نظریه نادرست .

مُصِيبٌ^۱.

۳۳. الإمام الصادق عليه السلام - لِنُوحِ أَبِي الْيَقْظَانِ - : أَدْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ : اللَّهُمَّ إِنِّي ...
 أَسْأَلُكَ السَّعَةَ فِي الرِّزْقِ ، وَالزُّهْدَ فِي الْكَفَافِ ، وَالْمَخْرَجَ بِالْبَيَانِ مِنْ كُلِّ
 شُبْهَةٍ ، وَالصُّوَابَ فِي كُلِّ حُجَّةٍ ، وَالصَّدَقَ فِي جَمِيعِ الْمَوَاطِنِ^۲.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های علوم اسلامی

۱. بحار الأنوار: ۲۲/۱۵۹/۹۴ نقلاً عن كتاب «أنيس العابدين» من مؤلفات بعض قدماء أصحابنا عليه السلام.
 ۲. الكافي: ۳۲/۵۹۲/۲، مصباح المتعبد: ۲۷۷، إقبال الأعمال: ۳۱۹/۱ عن الإمام الصادق عن أبيه
 عن جدّه الإمام زين العابدین عليه السلام نحوه وفيه «والفعلج بالصواب في كلّ حجّة والصدق فيما عليّ
 ولي»، بحار الأنوار: ۱۲۶/۹۸.

۳۳. امام صادق (ع) - به نوح بن یقظان - : این دعا را بخوان : پروردگارا ! من ...
از تو گشایش در روزی ، زهد در کفاف ، خروج با سخن از هر شبهه ،
درستی در استدلال و راستی در همه جا می‌خواهم .



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

الفصل الثالث

آفات الحوار



اتباع الظن

الكتاب

- ﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ الظَّنُّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾. ١
- ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾. ٢
- ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بِنَظْلٍ ذَلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾. ٣
- ﴿وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ خَلُّوا سَبِيلَ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ

١. النجم: ٢٨.

٢. الجاثية: ٢٤.

٣. ص: ٢٧.

فصل سوم

آفت‌های گتمان



قرآن

و ایشان را به این [کار]، معرفتی نیست. جَزَ گمانِ [خود] را پیروی نمی‌کنند و در واقع، گمان در [وصول به] حقیقت، هیچ سودی نمی‌رساند.

و گفتند: غیر از زندگانی دنیای ما [چیز دیگری] نیست. می‌میریم و زنده می‌شویم، و ما را جز طبیعت، هلاک نمی‌کند؛ و [الی] به این [مطلب]، هیچ دانشی ندارند [و] جز [طریق] گمان نمی‌سپُرند.

و آسمان و زمین را که میان این دو است، به باطل نیافریدیم. این، گمان کسانی است که کافر شده [و حق پوشی] کرده‌اند. پس وای از آن آتش بر کسانی که کافر شده‌اند.

و اگر از بیشتر کسانی که در [این سرزمین] هستند، پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند. آنان، جز از گمانِ [خود] پیروی نمی‌کنند و جز به حدس و تخمین نمی‌پردازند.

إِلَّا يَخْرُصُونَ^١.

«بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ، وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ، كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ^٢.

«إِذْ تَلَقَّوْنَهُ، بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ، عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ^٣.

«وَلَا تَقِفْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ، عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا^٤.

٢/٣

الأهواء النفسية

الكتاب

«أَفَرَأَيْتُمُ اللَّتَّ وَالْعُزَّىٰ» وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةَ الْآخِرَىٰ «الْكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ» تِلْكَ إِذَا قَسَمَ ضَبْرِي «إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ^٥.

الحدیث

۳۴. رسول الله ﷺ: مَنْ تَعَصَّبَ أَوْ تَعَصَّبَ لَهُ، فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَ الْإِيمَانِ مِنْ عُنُقِهِ^٦.

۱. الأنعام: ۱۱۶.

۲. یونس: ۳۹.

۳. النور: ۱۵.

۴. الإسراء: ۳۶.

۵. النجم: ۱۹-۲۳.

۶. الکافی: ۲/۳۰۸، ۳، ثواب الأعمال: ۲۶۳/۱ وح ۲ وفيهما «ريقة الإسلام»، بحار الأنوار:

۷۳/۲۸۳/۱ و ص ۱۶/۲۹۱ وح ۱۷.

بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن بر ایشان نیامده است. کسانی [هم] که پیش از آنان بودند، همین گونه [پیامبران را] تکذیب کردند. پس بنکر که فرجام ستمگران، چگونه بوده است.

آن‌گاه که آن [بهتان] را از زبان یکدیگر می‌گرفتید و با زبان‌های خود، چیزی را که بدان علم نداشتید، می‌گفتید و می‌پنداشتید که کاری سهل و ساده است، با این‌که آن [امر] نزد خدا بزرگ بود.

چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن؛ زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد.



قرآن

به من خبر دهید از لات و عزى و منات، آن سومین دیگر. آیا [به خیالتان] برای شما پسر است و برای او دختر؟ در این صورت، این تقسیم نادرستی است. [این بتان،] جز نام‌هایی بیش نیستند که شما و پدران‌تان نامگذاری کرده‌اید [و] خدا بر [حقیقت] آنها هیچ دلیلی نفرستاده است. [آنان،] جز گمان و آنچه را که دلخواهشان است، پیروی نمی‌کنند، با آن‌که قطعاً از جانب پروردگارشان هدایت بر ایشان آمده است.

حدیث

۳۴. رسول خدا ﷺ: کسی که تعصب ورزد یا بر او تعصب ورزیده شود، بند ایمان را از گردن خویش برداشته است.

۳۵. الإمام علي عليه السلام: أَقْرَبُ الْأَرَاءِ مِنَ النُّهْيِ، أَبْعَدُهَا عَنِ الْهَوَىٰ. ١.
۳۶. عنه عليه السلام: خَيْرُ الْأَرَاءِ، أَبْعَدُهَا مِنَ الْهَوَىٰ وَأَقْرَبُهَا مِنَ السَّدَادِ. ٢.
۳۷. عنه عليه السلام - وَقَدْ سَأَلَهُ زَيْدُ بْنُ صَوْحَانَ الْعَبْدِيُّ: أَيُّ النَّاسِ أَثْبَتُ رَأْيًا؟ -: مَنْ لَمْ يَغْرَهُ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ، وَمَنْ لَمْ تَغْرَهُ الدُّنْيَا بِتَشَوُّفِهَا. ٣. ٤.
۳۸. عنه عليه السلام: اللَّجَاجَةُ تَسْلُ الرِّأْيَ. ٥.
۳۹. عنه عليه السلام: اللَّجْوُجُ لَا رَأْيَ لَهُ. ٦.
۴۰. عنه عليه السلام: اللَّجَاجُ يُفْسِدُ الرِّأْيَ. ٧.



الكتاب

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ
 ءَابَاءَنَا أُولَٰئِكَ هُم بِآيَاتِنَا فَلَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾. ٨.

﴿وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا

١ و ٢. غرر الحكم: ٣٠٢٢، ٥٠١١.

٣. تشويف المرأة: تزيينت (لسان العرب: ٩ / ١٨٥).

٤. الفقيه: ٥٨٣٣/٣٨٣/٤، معاني الأخبار: ٤/١٩٩، تنبيه الخواطر: ١٧٤/٢، بحار الأنوار: ١/٣٧٨/٧٧.

٥. نهج البلاغة: الحكمة ١٧٩، بحار الأنوار: ٣٨/١٠٤/٧٥.

٦ و ٧. غرر الحكم: ٨٨٧، ١٠٧٨.

٨. المائدة: ١٠٤.

۳۵. امام علی علیه السلام: نزدیک‌ترین رأی‌ها به خردمندی، دورترین آنها از هواپرستی است.

۳۶. امام علی علیه السلام: بهترین دیدگاه‌ها دورترین آن از هوای نفس و نزدیک‌ترین آن به استواری است.

۳۷. امام علی علیه السلام - در پاسخ زید بن صوحان عبیدی که پرسید کدام مردم، استواررأی‌ترند؟ - : آن‌که [توجه] مردم [به وی]، خودپسندش نسازد و دنیا با آرایشش گولش نزنند.

۳۸. امام علی علیه السلام: لجبازی، خرد را به زنجیر کشد.

۳۹. امام علی علیه السلام: لجباز، اندیشه‌ای ندارد.

۴۰. امام علی علیه السلام: لجبازی، اندیشه را فاسد کند.

۳ / ۳

تقلید

قرآن

و چون به آنان گفته شود: «به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر[ش] بیایید»، می‌گویند: «آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، ما را بس است». آیا هرچند پدرانشان چیزی ندانسته و هدایت نیافته بودند؟
و بدین گونه، در هیچ شهری پیش از تو هشداردهنده‌ای نفرستادیم، مگر آن‌که

عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَرِهِمْ مُقْتَدُونَ»^۱.

الحديث

۴۱- رسول الله ﷺ: لَا تَكُونُوا إِمَّعَةً، تَقُولُونَ: «إِنْ أَحْسَنَ النَّاسُ أَحْسَنًا، وَإِنْ ظَلَمُوا ظَلَمْنَا»؛ وَلَكِنْ وَطَّنُوا أَنْفُسَكُمْ إِنْ أَحْسَنَ النَّاسُ أَنْ تُحْسِنُوا، وَإِنْ أَسَاؤُوا فَلَا تَظْلِمُوا.^۲

۴۲- الإمام علي عليه السلام: إِنْ الْحَقُّ وَالْبَاطِلُ لَا يُعْرِفَانِ بِالنَّاسِ، وَلَكِنْ اعْرِفِ الْحَقَّ، تَعْرِفِ أَهْلَهُ، وَاعْرِفِ الْبَاطِلَ، تَعْرِفِ مَنْ أَتَاهُ.^۳

۴۳- عنه عليه السلام: إِنْ الْحَقُّ وَالْبَاطِلُ لَا يُعْرِفَانِ بِالنَّاسِ، وَلَكِنْ اعْرِفِ الْحَقَّ بِاتِّبَاعِ مَنْ اتَّبَعَهُ، وَالْبَاطِلَ بِاجْتِنَابِ مَنْ اجْتَنَبَهُ.^۴

۴۴- الإمام الصادق عليه السلام: لِرَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ - لَا تَكُونَنَّ إِمَّعَةً، تَقُولُ: أَنَا مَعَ النَّاسِ، وَأَنَا كَوَاحِدٍ مِنَ النَّاسِ.^۵

۱. الزخرف: ۲۳. وراجع: البقرة: ۱۷۰، الأعراف: ۲۸ - ۷۰ و ۷۱ و ۱۷۳، يونس: ۷۸، الأنبياء: ۵۳ - ۵۴، الشعراء: ۷۴ - ۷۷، لقمان: ۲۱، الزخرف: ۱۹ - ۲۴، المؤمنون: ۶۸، الصافات: ۶۹، يوسف: ۴۰، سبأ: ۴۳، النجم: ۲۳، هود: ۶۲ و ۸۷ و ۱۰۹، إبراهيم: ۱۰، القصص: ۳۶.

۲. سنن الترمذي: ۴/۳۶۴/۲۰۰۷، كنز العمال: ۱۵/۷۷۲/۴۳۰۳۵، الترغيب والترهيب: ۳/۳۴۱/۲۳ وفيهما «الآء بدل «فلا».

۳. تاريخ يعقوبي: ۲/۲۱۰.

۴. الأمالي للطوسي: ۱۳۴/۲۱۶، بحار الأنوار: ۲۲/۱۰۵/۶۴ و ج ۳۲/۲۲۸/۱۷۸.

۵. معاني الأخبار: ۲۶۶/۱، تحف العقول: ۴۱۳، مستطرفات السرائر: ۸۴/۲۹ كلاهما عن الإمام الكاظم عليه السلام نحوه، بحار الأنوار: ۲/۲۱/۶۲.

خوشگذرانان آن گفتند: «ما پدران خود را بر آیینی [و راهی] یافته‌ایم و ما از پی ایشان راهسپاریم».

حدیث

۴۱. رسول خدا ﷺ: فرصت طلب نباشید که بگویید: اگر مردم به ما نیکی کردند، نیکی می‌کنیم و اگر ستم کردند، ستم می‌کنیم. خویش را چنان آماده کنید که اگر مردم نیکویی کردند، نیکی کنید و اگر بدی کردند، ستم نکنید.

۴۲. امام علی علیه السلام: حق و باطل، با مردم قابل شناسایی نیست؛ بلکه باید حق را بشناسید تا اهل آن را بشناسید، و باید باطل را بشناسید تا باطل‌پیشه را بشناسید.

۴۳. امام علی علیه السلام: حق و باطل را با مردم نمی‌توان شناخت؛ اما حق را با پیروی از کسانی که حق‌پیشه‌اند، بشناس و باطل را با دوری گزیدن کسانی که از آن دوری می‌گزینند.

۴۴. امام صادق علیه السلام: به یکی از یاران خود: فرصت طلب نباش که بگویی من با مردم هستم و یکی از آنان به شمار می‌آیم.

۴/۳

المِراء

الكتاب

﴿فَلَا تَمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَهَرَ^۱ وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا^۲﴾

الحديث

۴۵. رسول الله ﷺ: ذَرُوا المِراءَ، فَإِنَّهُ لَا تُفْهَمُ حِكْمَتُهُ، وَلَا تُؤْمَنُ فِتْنَتُهُ.^۳
۴۶. عنه ﷺ: لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الإِيمَانِ حَتَّى يَدَعَ المِراءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا.^۴
۴۷. عنه ﷺ: أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ المِراءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا.^۵
۴۸. عنه ﷺ: ثَلَاثٌ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِهِنَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ مِنْ أَيِّ بَابٍ شَاءَ: مَنْ حَسَنَ خُلُقَهُ، وَخَشِيَ اللَّهَ فِي الْمَغِيبِ وَالْمَحْضَرِ، وَتَرَكَ المِراءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا.^۶
۴۹. عنه ﷺ: مَنْ تَرَكَ المِراءَ وَهُوَ مُحِقٌّ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي أَعْلَى الْجَنَّةِ، وَمَنْ

۱. في الفصلين السابقين جرى بيان آداب الحوار وآفاته. واستناداً إلى تلك المطالب فإن المراء الذي تتوفر فيه آداب الحوار وتجنب آفاته يعتبر أمراً مقبولاً، وإلا فهو مرفوض. وهكذا فإن الأصول المذكورة إذا روعيت في المراء فإن هذا النوع من المراء مظهر للحقيقة، راجع: فائدة ص ۵۵.

۲. الكهف: ۲۲.

۳. منية المريد: ۱۷۱، بحار الأنوار: ۲/ ۱۳۸ / ۵۰؛ إحياء علوم الدين: ۳/ ۱۷۵.

۴. منية المريد: ۱۷۱، بحار الأنوار: ۲/ ۱۳۸ / ۵۳؛ إحياء علوم الدين: ۳/ ۱۷۵.

۵. معاني الأخبار: ۱/ ۱۹۶، الفقيه: ۴/ ۳۹۵ / ۵۸۴۰، الأمالي للصدوق: ۷۳ / ۴۱، جامع الأحاديث للقمي [الغايات]: ۱۷۲، بحار الأنوار: ۲/ ۱۲۷ / ۳.

۶. الكافي: ۲/ ۳۰۰ / ۲، بحار الأنوار: ۲/ ۱۳۹ / ۵۵ و ۳/ ۳۹۹ / ۵.

۴/۳

جدالگری

قرآن

پس دربارهٔ ایشان، جز به صورت ظاهر جدال مکن^{۱۶} و در مورد آنها از هیچ کس جویا مشو.

حدیث

۴۵. رسول خدا ﷺ: جدالگری را رها کنید؛ زیرا حکمت، با جدل فهمیده نمی‌شود و از فتنه‌اش ایمنی نیست.

۴۶. رسول خدا ﷺ: بنده‌ای ایمانش کمال نمی‌گیرد، جز آن‌که جدالگری را رها کند؛ گرچه بر حق باشد.

۴۷. رسول خدا ﷺ: باپروا ترین مردم، کسی است که جدالگری را گرچه برحق باشد، رها کند.

۴۸. رسول خدا ﷺ: سه چیز است که هرکس با داشتن آن سه چیز خدا را ملاقات کند، از هر دری که بخواهد، وارد بهشت می‌شود: کسی که خوش اخلاق باشد؛ در آشکار و نهان از خدا بترسد؛ و جدالگری را گرچه برحق باشد، رها سازد.

۴۹. رسول خدا ﷺ: اگر کسی جدالگری را در صورتی که برحق باشد، ترک کند، خداوند، خانه‌ای برای وی در بالاترین نقطهٔ بهشت خواهد ساخت، و اگر کسی جدالگری را در صورتی که بر باطل است، ترک کند، خداوند،

تَرَكَ الْمِرَاءَ وَهُوَ مُبْطِلٌ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي رَبْضِ الْجَنَّةِ.^۱

۵۰. عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ تَرَكَ الْكَذِبَ وَهُوَ بَاطِلٌ بُنِيَ لَهُ قَصْرٌ فِي رَبْضِ الْجَنَّةِ، وَمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَهُوَ مُحِقٌّ بُنِيَ لَهُ فِي وَسْطِهَا، وَمَنْ حَسَّنَ خُلُقَهُ بُنِيَ لَهُ فِي أَعْلَاهَا.^۲

۵۱. عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا زَعِيمٌ بِبَيْتٍ فِي رَبْضِ الْجَنَّةِ لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَهُوَ مُحِقٌّ، وَبَيْتٍ فِي وَسْطِ الْجَنَّةِ لِمَنْ تَرَكَ الْكَذِبَ وَهُوَ مَارِخٌ، وَبَيْتٍ فِي أَعْلَى الْجَنَّةِ لِمَنْ حَسَّنَتْ سَرِيرَتُهُ.^۳

۵۲. عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا خَيْرَ فِي الْمِرَاءِ وَإِنْ كَانَ فِي حَقٍّ.^۴

۵۳. عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ مِنْ التَّوَاضُّعِ أَنْ يَرْضَى الرَّجُلُ بِالْمَجْلِسِ دُونَ شَرَفِ الْمَجْلِسِ، وَأَنْ يُسَلِّمَ عَلَى مَنْ لَقِيَ، وَأَنْ يَتْرَكَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ حَقًّا.^۵

۵۴. عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي وَصِيَّتِهِ لِأَبِي ذَرٍّ -: لَا تَكُنْ عَيَابًا، وَلَا مَدَاحًا، وَلَا طَعَنًا، وَلَا مُمَارِيًا.^۶

۱. تنبيه الخواطر: ۱/ ۱۰۸، منية المريد: ۱۷۱ نحوه، بحار الأنوار: ۲/ ۱۳۸/ ۵۱؛ إحياء علوم الدين: ۳/ ۱۷۵.

۲. رَبْضُ الْجَنَّةِ: ماحولها خارجاً عنها، تشبيهاً بالأبنية التي تكون حول المَدُن وتحت القلاع (النهاية: ۲/ ۱۸۵).

۳. سنن ابن ماجه: ۱/ ۱۹/ ۵۱، سنن الترمذي: ۴/ ۳۵۸/ ۱۹۹۳، كنز العمال: ۳/ ۶۴۲/ ۸۳۰۰.

۴. المعجم الأوسط: ۱/ ۲۶۹/ ۸۷۸، سنن أبي داود: ۴/ ۲۵۳/ ۴۸۰۰ نحوه وفيه «حَسَّنَ خُلُقَهُ» بدل

«حَسَّنَتْ سَرِيرَتَهُ»، كنز العمال: ۳/ ۶۴۴/ ۸۳۱۰ و ص ۶۴۲/ ۸۲۹۹؛ الخصال: ۱۴۴/ ۱۷۰ نحوه.

بحار الأنوار: ۲/ ۱۲۸/ ۸.

۵. ربيع الأبرار: ۱/ ۷۱۸.

۶. الجعفریات: ۱۴۹، معاني الأخبار: ۳۸۱/ ۹ نحوه، بحار الأنوار: ۷۵/ ۱۱۸/ ۳ و ص ۴۶۵/ ۴.

۷. مكارم الأخلاق: ۲/ ۳۷۴/ ۲۶۶۱، بحار الأنوار: ۷۷/ ۸۵/ ۳.

خانه‌ای در بیرون بهشت برای وی خواهد ساخت .

۵۰. رسول خدا ﷺ: کسی که دروغ را در صورتی که بر باطل است ، ترک کند ، برای وی کاخی در بیرون بهشت^{۱۷} ساخته خواهد شد ، و کسی که جدالگری را ترک کند ، در حالی که بر حق است ، در وسط بهشت ، کاخی برای وی ساخته خواهد شد ، و کسی که خوش اخلاق باشد ، کاخی در بالای بهشت برایش ساخته خواهد شد .

۵۱. رسول خدا ﷺ: من ضامن خانه‌ای در اطراف بهشت هستم ، برای کسی که جدال را در حالی که برحق است ، ترک کند ، و [ضامن] خانه‌ای در وسط بهشت ، برای کسی که دروغ [حتی به] شوخی را ترک کند ، و [ضامن] خانه‌ای در بالای بهشت ، برای کسی که رفتارش نیکو باشد .

۵۲. رسول خدا ﷺ: در جدال خیری نیست؛ گرچه درباره حق باشد .

۵۳. رسول خدا ﷺ: از نشانه‌های فروتنی است : خشنودی انسان به نشستن در پایین‌ترین مکان مجلس؛ سلام کردن به هرکس که با وی رو به رو می‌شود؛ و رها کردن جدال ، گرچه بر حق باشد .

۵۴. رسول خدا ﷺ - در توصیه به ابوذر - : عیبگیر ، ستایشگر ، طعنه‌زن و جدالگر مباش .

۵۵. عنه عليه السلام: لَا تُمَارِ أَخَاكَ، وَلَا تُمَارِ حَةً، وَلَا تَعِدُهُ مَوْعِدًا فَتُخْلِفُهُ.^۱
۵۶. البیان والتبیین: دَخَلَ السَّائِبُ بْنُ صَيْفِيٍّ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتَعْرِفُنِي؟ فَقَالَ: كَيْفَ لَا أَعْرِفُ شَرِيكِي الَّذِي كَانَ لَا يُشَارِينِي وَلَا يُمَارِينِي.^۲
۵۷. الإمام علي عليه السلام: لَا مَحَبَّةَ مَعَ مِرَاءٍ.^۳
۵۸. عنه عليه السلام: لَا مَحَبَّةَ مَعَ كَثْرَةِ الْمِرَاءِ.^۴
۵۹. عنه عليه السلام: سَبَبُ الشُّحْنَاءِ كَثْرَةُ الْمِرَاءِ.^۵
۶۰. عنه عليه السلام: - فِي الْحِكْمِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَيْهِ -: عَادَيْتَ مَنْ مَارَيْتَ.^۶
۶۱. عنه عليه السلام: - فِي الْحِكْمِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَيْهِ -: عَادَاكَ مَنْ لَاحَاكَ.^۷
۶۲. عنه عليه السلام: مَنْ كَثُرَ مِرَاؤُهُ لَمْ يَأْمَنِ الْعَلَطُ.^۸
۶۳. عنه عليه السلام: مَنْ كَثُرَ مِرَاؤُهُ بِالْبَاطِلِ دَامَ عَمَاؤُهُ عَنِ الْحَقِّ.^۹

۱. سنن الترمذی: ۴ / ۳۵۹ / ۱۹۹۵، کنز العمال: ۸۲۹۷ / ۶۴۲ / ۳؛ تنبیہ الخواطر: ۱۰۸ / ۱، منیة المرید: ۱۷۰.

۲. البیان والتبیین: ۲ / ۲۶؛ عوالي اللآلی: ۲ / ۲۴۵ / ۴ نحوه.

۳. المائة كلمة للجاحظ: ۲۰ / ۱۸.

۴. غرر الحکم: ۱۰۵۳۲.

۵. غرر الحکم: ۵۵۲۴ وح ۴۶۰۷ وفيه «ثمره المراء الشحناء».

۶. شرح نهج البلاغة: ۲۰ / ۲۷۱ / ۱۳۳.

۷. لاحيته: إذا نازعته. وفي المثل: من لاحاك فقد عاداك (الصباح: ۶ / ۱۲۸۱).

۸. شرح نهج البلاغة: ۲۰ / ۳۴۱ / ۹۱۷.

۹. غرر الحکم: ۸۱۱۵.

۱۰. غرر الحکم: ۸۸۵۳.

۵۵. رسول خدا ﷺ: با برادرت جدالگر مباش ، وی را دست مینداز و وعده‌ای مده که خلاف آن رفتار کنی .
۵۶. البیان و التبیین: سائب بن صیفی خدمت پیامبر ﷺ رسید و گفت : آیا مرا می‌شناسی؟ رسول خدا فرمود : «چگونه شریکم را که مرا آزار نمی‌رساند و با من مجادله نمی‌کند ، شناسم» .
۵۷. امام علی علیه السلام: با جدل ، محبتی باقی نمی‌ماند .
۵۸. امام علی علیه السلام: با جدالگری فراوان ، محبتی نیست .
۵۹. امام علی علیه السلام: فراوانی جدالگری ، سبب کینه‌توزی است .
۶۰. امام علی علیه السلام: در حکمت‌های منسوب به ایشان :- با آن‌که جدالگری کردی ، دشمنی ورزیدی .
۶۱. امام علی علیه السلام: در حکمت‌های منسوب به ایشان :- آن‌که با تو جدال می‌کند ، دشمنی^{۱۸} می‌کند .
۶۲. امام علی علیه السلام: کسی که جدالگری‌اش فزونی یافت ، از اشتباه ، ایمن نیست .
۶۳. امام علی علیه السلام: آن‌که جدالگری‌اش به باطل^{۱۹} فراوان گردد ، نابینایی‌اش از حق ، پایدار ماند .

۶۴. عنه علیه السلام - في وَصِيَّتِهِ لِكُمْبِلٍ -: يَا كُمْبِلُ إِيَّاكَ وَالْمِرَاءُ! فَإِنَّكَ تُغْرِي بِنَفْسِكَ السُّفَهَاءَ إِذَا فَعَلْتَ، وَتُفْسِدُ الْإِخَاءَ.^۱

۶۵. عنه علیه السلام: مَنْ صَنَّ بِعَرَضِهِ فَلْيَدَعْ الْمِرَاءَ.^۲

۶۶. عنه علیه السلام: الْمِرَاءُ بَذَرُ الشَّرِّ.^۳

۶۷. عنه علیه السلام: جِمَاعُ الشَّرِّ اللَّجَاجُ، وَكَثْرَةُ الْمُمَارَاةِ.^۴

۶۸. عنه علیه السلام: الشُّكُّ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى التَّمَارِي، وَالْهَوْلِ، وَالتَّرَدُّدِ، وَالِاسْتِسْلَامِ: فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دَيْدَنًا (دِينًا) لَمْ يُصْبِحْ لَيْلُهُ؛ وَمَنْ هَالَهُ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ؛ وَمَنْ تَرَدَّدَ فِي الرَّيْبِ وَطِئَتْهُ سَنَابِكُ الشَّيَاطِينِ؛ وَمَنْ اسْتَسْلَمَ لِهَلَاكَةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ هَلَكَ فِيهِمَا.^۵

۶۹. الإمام الباقر علیه السلام: الْمُعْتَكِفُ لَا يَشُمُّ الطَّيِّبَ، وَلَا يَسْتَلْذُذُ بِالرَّيْحَانِ، وَلَا يُمَارِي.^۶

۷۰. الإمام الصادق علیه السلام: إِذَا ضُمْتَ فَلْيَضْمِ سَمْعَكَ وَبَصْرَكَ مِنَ الْحَرَامِ وَالْقَبِيحِ، وَدَعْ الْمِرَاءَ.^۷

۱. بشارة المصطفى: ۲۶، بحار الأنوار: ۷۷/۲۶۸/۱.

۲. نهج البلاغة: الحكمة ۳۶۲، بحار الأنوار: ۷۵/۲۱۲/۱۰؛ شرح نهج البلاغة: ۲۰/۳۰۸/۵۲۷.

۳. غرر الحكم: ۳۹۳.

۴. غرر الحكم: ۴۷۹۵.

۵. نهج البلاغة: الحكمة ۳۱، الكافي: ۲/۳۹۳/۱، الخصال: ۲۳۳/۷۴ كلاهما نحوه، بحار الأنوار: ۱۷/۳۴۸/۶۸. راجع: الشُّكُّ.

۶. الكافي: ۴/۱۷۸/۴.

۷. الكافي: ۴/۸۷/۳، إقبال الأعمال: ۱/۱۹۵، بحار الأنوار: ۹۷/۳۵۱.

۶۴. امام علی علیه السلام - در وصیت به کمیل - : ای کمیل ! از جدالگری برحذر باش؛ زیرا با جدالگری ، نادانان را بر خویش تحریک می‌کنی و دوستی را فاسد می‌سازی .

۶۵. امام علی علیه السلام : کسی که بر آبروی خویش بخل ورزد ، جدالگری را رها کند .

۶۶. امام علی علیه السلام : جدالگری بذر بدی‌هاست .

۶۷. امام علی علیه السلام : تمام بدی‌ها در لجبازی و بسیار جدالگری است .

۶۸. امام علی علیه السلام : شک ، چهار شاخه دارد : جدالگری ، ترس ، دودلی و تسلیم . آن‌که جدالگری را عادت (روش) خویش قرار داد ، شامش پگاه نخواهد شد و آن‌که از فرارویش ترسید ، عقبگرد خواهد کرد و آن‌که در شبهه‌ها دودل گشت ، شُم شیاطین ، لگدمالش خواهد کرد و آن‌که تسلیم بدبختی‌های دنیا و آخرت گشت ، در هر دو به هلاکت خواهد رسید .

۶۹. امام باقر علیه السلام : معتکف ، بوی خوش نمی‌بوید ، از گل لذت نمی‌برد و جدل نمی‌کند .

۷۰. امام صادق علیه السلام : هنگامی که روزه هستی ، باید گوش و چشمت از حرام و زشتی روزه‌دار باشد و جدالگری را رها کنی .

٧١. عنه عليه السلام: مَنْ يَضْمَنْ لِي أَرْبَعَةً بِأَرْبَعَةٍ أَيْبَاتٍ فِي الْجَنَّةِ؟ أَنْفِقْ وَلَا تَخَفْ فَقْرًا، وَأَفِشِ السَّلَامَ فِي الْعَالَمِ، وَاتْرِكِ الْمِرَاءَ وَإِنْ كُنْتَ مُحِقًّا، وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ.^١

٧٢. عنه عليه السلام: لَا تُمَارِ فَيَذْهَبَ بِهَاؤُكَ.^٢

٧٣. عنه عليه السلام: الْمِرَاءُ لَا يَخْلُو مِنْ أَرْبَعَةٍ أَوْجُهٍ: إِمَّا أَنْ تَتَمَارَى أَنْتَ وَصَاحِبُكَ فِيمَا تَعْلَمَانِ، فَقَدْ تَرَكَتُمَا بِذَلِكَ النَّصِيحَةَ وَطَلَبْتُمَا الْفَضِيحَةَ، وَأَضَعْتُمَا ذَلِكَ الْعِلْمَ. أَوْ تَجْهَلَانِيهِ، فَأَظْهَرْتُمَا جَهْلًا وَخَاصَمْتُمَا جَهْلًا. وَإِمَّا تَعْلَمُهُ أَنْتَ فَظَلَمْتَ صَاحِبُكَ بِطَلَبِ عَثْرَتِهِ. أَوْ يَعْلَمُهُ صَاحِبُكَ فَتَرَكَتَ حُرْمَتَهُ، وَلَمْ تُنْزِلْهُ مَنْزِلَتَهُ.

وهذا كله مُحَالٌ، فَمَنْ أَنْصَفَ وَقَبِلَ الْحَقَّ وَتَرَكَ الْمُمَارَاةَ فَقَدْ أَوْثَقَ إِيْمَانَهُ وَأَحْسَنَ صُحْبَةَ دِينِهِ، وَصَانَ عَقْلَهُ.^٣

٧٤. عنه عليه السلام: الْمُؤْمِنُ يُدَارِي وَلَا يُمَارِي.^٤

٧٥. عنه عليه السلام - فِي وَصِيَّتِهِ لِمُؤْمِنِ الطَّاقِ -: إِيَّاكَ وَالْمِرَاءَ فَإِنَّهُ يُحْبِطُ عَمَلُكَ،

١. الكافي: ٢ / ١٤٤، الخصال: ٥٢ / ٢٢٣، المحاسن: ١ / ٧٠ / ٢٢ كلاهما نحوه، بحار الأنوار: ٩ / ١٢٨ / ٢.

٢. الكافي: ٢ / ٦٦٥، تحف العقول: ٤٨٦ عن الإمام العسكري عليه السلام، مشكاة الأنوار: ٥٥٠ / ١٨٤٨، بحار الأنوار: ١٠ / ٥٩ / ٧٦.

٣. منية المريد: ١٧١، مصباح الشريعة: ٢٧٠، بحار الأنوار: ٢ / ١٣٥ / ٣٢.

٤. أعلام الدين: ٣٠٣، بحار الأنوار: ٧٨ / ٢٧٧ / ١١٣.

۷۱. امام صادق (ع): کیست که در برابر چهار خانه در بهشت ، چهار چیز را برای من متعهد شود؟ ببخش و از نیازمندی نهراس؛ صلح را در جهان گسترش بده؛ از جدالگری ، حتی در صورت محق بودن ، دست بشوی ؛ و با مردم ، منصف باش .

۷۲. امام صادق (ع): جدل نکن تا آبرویت نرود .

۷۳. امام صادق (ع): جدالگری از چهار روی خارج نیست : یا تو و همراهت درباره چیزی جدال می‌کنید که هر دو می‌دانید ! در این صورت ، خیرخواهی را ترک کرده ، آبروریزی را پیشه ساخته‌اید و دانش جدل را تباه ساخته‌اید؛ یا آن‌که هیچ کدام نمی‌دانید . بنابراین ، نادانی را آشکار نموده‌اید و از روی نادانی دشمنی ورزیده‌اید؛ و یا آن‌که تو تنها می‌دانی . در این صورت ، با جستجوی لغزش دوست ، به وی ستم روا داشته‌ای؛ یا آن‌که دوست تو تنها می‌داند . در این صورت ، حرمت وی را زیر پا گذاشته ، وی را در جایگاه واقعی‌اش قرار نداده‌ای.

و همه اینها ناممکن است . بنابراین ، اگر کسی انصاف به خرج دهد و حق را بپذیرد و جدالگری را رها کند ، ایمانش را استوار و دینش را نیکو و خردش را پاس داشته است .

۷۴. امام صادق (ع): مؤمن ، مدارا کند و جدل نورزد .

۷۵. امام صادق (ع) - در وصیتش به مؤمن الطاق - : از جدالگری برحذر باش؛ چرا که اعمال تو را نابود می‌کند . از جدل برحذر باش؛ چرا که گرفتارت

وَإِيَّاكَ وَالْجِدَالَ فَإِنَّهُ يُوْبِقُكَ، وَإِيَّاكَ وَكَثْرَةَ الْخُصُومَاتِ فَإِنَّهَا تُبْعِدُكَ مِنْ
الله. ١

۷۶. الإمام الهادي عليه السلام: المِرَاءُ يُفْسِدُ الصَّدَاقَةَ الْقَدِيمَةَ، وَيُحَلِّلُ الْعُقْدَةَ الْوَثِيقَةَ،
وَأَقْلُ مَا فِيهِ أَنْ تَكُونَ فِيهِ الْمُغَالَبَةُ، وَالْمُغَالَبَةُ أَسُّ أَسْبَابِ الْقَطِيعَةِ. ٢

۷۷. لقمان عليه السلام - لابنه -: مَنْ يُحِبُّ الْمِرَاءَ يَشْتِمُ. ٣

۷۸. سليمان بن داود عليه السلام - لابنه -: دَعِ الْمِرَاءَ! فَإِنَّ نَفْعَهُ قَلِيلٌ، وَهُوَ يُهَيِّجُ الْعَدَاوَةَ
بَيْنَ الْإِخْوَانِ. ٤

راجع: ج ۱۰۶.



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

۱. تحف العقول: ۳۰۹، بحار الأنوار: ۷۸/۲۸۸/۲.

۲. أعلام الدين: ۳۱۱، بحار الأنوار: ۷۸/۳۱۹/۴.

۳. الكافي: ۲/۶۴۲/۹، قصص الأنبياء: ۱۹۱/۲۳۹، بحار الأنوار: ۱۳/۴۱۷/۱۱ و ص ۴۲۶/۲۰.

۴. سنن الدارمي: ۱/۹۶/۳۰۸؛ تنبيه الخواطر: ۲/۱۲ وفيه «يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَالْمِرَاءَ، فَإِنَّهُ لَيْسَتْ فِيهِ
منفعة وهو...».

- می‌کند و از دشمنی بسیار پرهیز که تو را از خدا دور می‌سازد .
۷۶. امام هادی علیه السلام: جدالگری ، دوستی دیرپا را نابود می‌کند و پیمان‌های استوار را از هم می‌گسلد و کمترین نتیجه آن ، پیروزی برطرف مقابل است و پیروزی ، سبب اصلی جدایی است .
۷۷. لقمان علیه السلام - به پسرش - : کسی که جدالگری را دوست دارد ، بدگویی می‌شنود .
۷۸. سلیمان بن داود علیه السلام - به پسرش - : جدالگری را رها کن ، چون سودش کم است و دشمنی بین دوستان را برمی‌افروزد .
- ر.ک: حدیث ۱۰۶

نکته

از کتاب‌های لغت به دست می‌آید که «مراء» (جدالگری) ، نوعی از مجادله است که شخص از سویی در حیرت است و از سویی دیگر ، با طرف مقابل به انکار و ناباوری می‌پردازد و تلاش می‌کند مطالب و دیدگاه‌های طرف مقابل را از زبان وی بشنود و برای غلبه بر وی ، آنها را رد کند و انکار نماید .

بنابراین ، جدالگری (مراء) در مجادله‌های باطل به کار گرفته می‌شود و نه گفتمان‌های حق؛ زیرا گفتمان حق ، عبارت است از گفتگویی که در آن ، گفتگوکننده ، دیدگاه‌ها و آرای از قرآن و سنت به دست آورده و هیچ شکی در آن ندارد و از طرف دیگر ، هدفش از گفتمان ، روشن کردن حق و پاسخگویی به شبهه‌هایی است که در این زمینه مطرح شده است .

نتیجه آن‌که گفتگوکننده ، چه برحق باشد و چه بر باطل ، روا نیست جدال به مفهوم بیان شده را انجام دهد .

۵/۳

الْخُصُومَةُ

۷۹. الإمام علي عليه السلام: إِيَّاكُمْ وَالْمِرَاءَ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يُمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى

الْإِخْوَانِ، وَيُنْبِتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقَ.^۱

۸۰. جابر: قَالَ لِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام: يَا جَابِرُ! لَا تُخَاصِمَ؛ فَإِنَّ الْخُصُومَةَ

تُكَذِّبُ الْقُرْآنَ.^۲

۸۱. الإمام الصادق عليه السلام: لَا يُخَاصِمُ إِلَّا مَنْ قَدْ ضَاقَ بِمَا فِي صَدْرِهِ.^۳

۸۲. عنه عليه السلام: لَا يُخَاصِمُ إِلَّا شَاكٌّ، أَوْ مَنْ لَا وَرَعَ لَهُ.^۴

۶/۳



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های علمی
الغضب

۸۳. الإمام علي عليه السلام: شِدَّةُ الْغَضَبِ تُغَيِّرُ الْمَنْطِقَ، وَتَقَطِّعُ مَادَّةَ الْحُجَّةِ، وَتُفَرِّقُ الْفَهْمَ.^۵

۸۴. عنه عليه السلام: دَعِ الْحِدَّةَ، وَتَفَكَّرْ فِي الْحُجَّةِ، وَتَحَفَّظْ مِنَ الْخَطْلِ^۶ تَأْمَنِ

۱. الكافي: ۱/۳۰۰/۲، منية المريد: ۳۱۷، بحار الأنوار: ۵۶/۱۳۹/۲ وج ۵/۳۹۹/۷۳.

۲. الطبقات الكبرى: ۳۲۱/۵.

۳. التوحيد: ۳۵/۴۶۱.

۴. التوحيد: ۳۰/۴۶۰ و ص ۲۳/۴۵۸ نحوه، الأصول الستة عشر (أصل مثنى بن الوليد الحنّاط):

۱۰۲ وفيه «شاك في دينه»، بحار الأنوار: ۶۱/۱۴۰/۲.

۵. كنز الفوائد: ۳۱۹/۱، بحار الأنوار: ۷۸/۴۲۸/۷۱.

۶. الخطل: الكلام الفاسد الكثير المضطرت (معجم مقاييس اللغة: «خطل»).

۵/۳

دشمنی

۷۹. امام علی علیه السلام: پرهیزید از جدالگری و دشمنی؛ چون این دو، دل‌ها را بر دوستان، بیمار می‌کند و دورویی بر پایه آن دو به وجود می‌آید.

۸۰. جابر: امام باقر علیه السلام به من فرمود: ای جابر! دشمنی مکن؛ چرا که دشمنی، قرآن را تکذیب می‌کند.

۸۱. امام صادق علیه السلام: جز کسی که سینه‌اش تنگ شده، دشمنی نمی‌کند.

۸۲. امام صادق علیه السلام: جز شک‌کننده و یا شخص بی‌پروا دشمنی نمی‌کند.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی
خشم

۸۳. امام علی علیه السلام: شدت خشم، سخن گفتن را دگرگون می‌کند، قدرت استدلال را قطع می‌کند و شعور را متلاشی می‌سازد.

۸۴. امام علی علیه السلام: تندخویی را رها کن و به استدلال بیندیش. از یاوه‌گویی^{۱۹} خویش را نگه دار تا از لغزش در امان بمانی.

الزَّلَّلُ ۱.

۸۵. محمد بن سنان: الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ ... قَالَ - لِابْنِ أَبِي الْعَوْجَاءِ بَعْدَ أَنْ سَمِعَ كَلَامَهُ فِي رَدِّ الْخَالِقِ وَالصَّانِعِ - : يَا عَدُوَّ اللَّهِ! أَلْحَدَّثَ فِي دِينِ اللَّهِ، وَأَنْكَرْتَ الْبَارِيَّ ... فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ لِلْمُفَضَّلِ : يَا هَذَا! إِنْ كُنْتَ مِنْ أَهْلِ الْكَلَامِ كَلَّمْنَاكَ، فَإِنْ ثَبَتَ لَكَ حُجَّةٌ تَبْعُنَاكَ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ مِنْهُمْ فَلَا كَلَامَ لَكَ، وَإِنْ كُنْتَ مِنْ أَصْحَابِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ فَمَا هَكَذَا يُخَاطِبُنَا، وَلَا بِمِثْلِ دَلِيلِكَ يُجَادِلُنَا، وَلَقَدْ سَمِعَ مِنْ كَلَامِنَا أَكْثَرَ مِمَّا سَمِعْتَ، فَمَا أَفَحَشَ فِي خِطَابِنَا وَلَا تَعَدَّى فِي جَوَابِنَا! وَإِنَّهُ لِلْحَلِيمِ الرَّزِينِ، الْعَاقِلِ الرَّصِينِ، لَا يَتَعَثَّرُ بِخُرْقٍ وَلَا طَيْشٍ وَلَا نَزَقٍ، يَسْمَعُ كَلَامَنَا، وَيُصْغِي إِلَيْنَا، وَيَسْتَعْرِفُ حُجَّتَنَا حَتَّى اسْتَفْرَغَنَا مَا عِنْدَنَا، وَظَنَّنَا أَنَّا قَدْ قَطَعْنَاهُ، أَدْخَضَ حُجَّتَنَا بِكَلَامٍ يَسِيرٍ، وَخِطَابٍ قَصِيرٍ، يُلْزِمُنَا بِهِ الْحُجَّةَ، وَيَقْطَعُ الْعُذْرَ، وَلَا نَسْتَطِيعُ لِحُجَّتِهِ رَدًّا، فَإِنْ كُنْتَ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَخَاطِبُنَا بِمِثْلِ خِطَابِهِ ۲.

۷/۳

الِاسْتِظْهَارُ بِالْبَاطِلِ

الكتاب

﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرُسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ

۱. غرر الحكم: ۵۱۳۶.

۲. بحار الأنوار: ۵۸/۳ نقلاً عن توحيد المفضل بن عمر.

۸۵. محمّد بن سنان: مفضل بن عمر، پس از آن‌که سخن ابن ابی العوجاء را در ردّ آفریدگار شنید، گفت: ای دشمن خدا! در دین خدا الحاد می‌ورزی و خدای را منکر می‌شوی؟... ابن ابی العوجاء به مفضل گفت: ای مرد! اگر اهل گفتگویی، با هم سخن خواهیم گفت. اگر دلیل به نفع تو بود، از تو پیروی می‌کنم، و اگر اهل گفتگو نیستی، حرفی با تو نیست. اگر تو از یاران جعفر بن محمد صادق علیه السلام هستی، بدان که وی با ما چنین سخن نمی‌گوید و با چنین دلیل‌هایی گفتگو نمی‌کند و از زبان ما بیشتر از آنچه شنیده‌ای، شنیده است و هیچ‌گاه در گفتگو با ما ناسزا نمی‌گوید و در پاسخ ما حق‌کشی نمی‌کند. وی فردی حلیم، باوقار، خردمند و استوار است؛ هیچ‌گاه نادانی، شتابزدگی و بی‌باکی بر وی عارض نمی‌شود؛ سخن ما را می‌شنود و به ما توجه می‌کند و از دلیل‌های ما هرچه که داریم، آگاه می‌شود، به گونه‌ای که فکر می‌کنیم راه را بر وی بسته‌ایم. آن‌گاه با سخنی ساده و کلامی کوتاه، استدلال ما را از بین می‌برد و دلیل خود را اثبات می‌کند و عذر ما را قطع می‌کند و نمی‌توانیم در جوابش پاسخی بدهیم. اگر تو از یاران وی هستی، مثل وی با ما گفتگو کن.

۷/۳

یاری جویی از باطل

قرآن

پیش از اینان، قوم نوح، و بعد از آنان، دسته‌های مختلف [دیگر] به تکذیب پرداختند، و

وَجَدَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ^۱.

الحدیث

۸۶ رسول الله ﷺ: لَعَنَ اللَّهُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ شَحًّا. يَعْنِي الْجِدَالَ لِيُدْحِضُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ^۲.



مرکز تحقیقات کلمه و نور علوم اسلامی

۱. غافر: ۵.

۲. التوحید: ۴۶۱/۳۳، الجعفریات: ۱۷۱ و فيه «... سحنأ. یعنی الجدل فی الدین».

هر امتی آهنگ فرستاده خود را کردند تا او را بگیرند، و به [وسیله] باطل، جدال نمودند تا حقیقت را با آن پایمال کنند. پس آنان را فرو گرفتم. آیا چگونه بود کیفر من؟

حدیث

۸۶ رسول خدا ﷺ: خداوند، آنانی را که دین خود را وسیله جدال قرار می‌دهند، لعنت کرده است؛ یعنی جدالگری کنند تا به وسیله باطل، حق را از بین ببرند.



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

الفصل الرابع

أحكام الحوار

١ / ٤

الجواز الممدوح

مركز تحقيقات كميونير علوم إسلامي

الكتاب

﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجِدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ

رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ، وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾^١.

﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا

بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾^٢.

١. النحل: ١٢٥.

٢. العنكبوت: ٤٦.

فصل چهارم

احکام گفتمان



قرآن

با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است، مجادله نمای. در حقیقت، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده، داناتر و او به [حال] راه یافتگان [نیز] داناتر است.

و یا اهل کتاب، جز به [شیوه‌ای] که بهتر است، مجادله مکنید - مگر [با] کسانی از آنان که ستم کرده‌اند - و بگویید: «به آنچه به سوی ما نازل شده و [آنچه] به سوی شما نازل گردیده، ایمان آوردیم؛ و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم اویم».

الحديث

۸۷. الإمام علي عليه السلام - في الحكم المنسوبة إليه -: مُرُوا الْأَحْدَاثَ بِالْمِرَاءِ وَالْجِدَالَ، وَالكُھُولَ بِالفِکْرِ، وَالشُّیُوخَ بِالصُّمْتِ^۱.

۸۸. الإمام الباقر عليه السلام: مَنْ أَعَانَنَا بِلِسَانِهِ عَلَى عَدُوِّنَا، أَنْطَقَهُ اللَّهُ بِحُجَّتِهِ يَوْمَ مَوْقِفِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ عَزَّ وَجَلَّ^۲.

۸۹. هشام بن الحكم: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا فَعَلَ ابْنُ الطَّيَّارِ؟ قُلْتُ: مَاتَ، قَالَ: رَحِمَهُ اللَّهُ وَلَقَاهُ نَضْرَةٌ وَسُرُورًا، فَقَدْ كَانَ شَدِيدَ الْخُصُومَةِ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ^۳.

۹۰. أبو القاسم نصر بن الصباح: عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْحَجَّاجِ شَهِدَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام بِالْجَنَّةِ، وَكَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ: يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ، كَلَّمْتُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ فَأَنِّي أَحِبُّ أَنْ يُرَى فِي رِجَالِ الشَّيْعَةِ مِثْلُكَ^۴.

۹۱. حماد: كَانَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام يَأْمُرُ مُحَمَّدَ بْنَ حَكِيمٍ أَنْ يُجَالِسَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَأَنْ يُكَلِّمَهُمْ وَيُخَاصِمَهُمْ حَتَّى كَلَّمَهُمْ فِي صَاحِبِ الْقَبْرِ، فَكَانَ إِذَا انْصَرَفَ إِلَيْهِ قَالَ لَهُ: مَا قُلْتَ لَهُمْ؟ وَمَا قَالُوا لَكَ؟ وَيَرْضَى بِذَلِكَ مِنْهُ^۵.

۱. شرح نهج البلاغة: ۲۶۰/۲۸۵/۲۰.

۲. الأمالي للمفيد: ۷/۳۳، بحار الأنوار: ۳۶/۱۳۵/۲.

۳. رجال الكشي: ۲/۶۳۸/۶۵۱ وح ۶۵۲ عن أبي جعفر الأحول نحوه، بحار الأنوار: ۴۰/۱۳۶/۲ وج ۴۰۴/۷۳.

۴. رجال الكشي: ۲/۷۴۱/۸۳۰، بحار الأنوار: ۴۲/۱۳۶/۲ وج ۴۰۵/۷۳.

۵. رجال الكشي: ۲/۷۴۶/۸۴۴، بحار الأنوار: ۴۴/۱۳۷/۲.

حدیث

۸۷. امام علی علیه السلام - در حکمت‌های منسوب به ایشان - : نوجوانان را به مجادله و مباحثه فرمان دهید ، میان سالان را به تفکر و کهن سالان را به سکوت .

۸۸. امام باقر علیه السلام : آن‌که با زیانش ما را بر دشمنانمان یاری کند ، در روزی که در پیشگاه الهی ایستاده ، خداوند با حجت خود ، وی را به سخن خواهد آورد .

۸۹. هشام بن حکم : امام صادق علیه السلام از من پرسید : «ابن طیار چه شد؟» . گفتم : مُرد . فرمود : «خدا رحمتش کند و او را با چهره‌ای شاداب و شادمان ، ملاقات کند . وی بسیار دفاع کننده از ما اهل بیت بود .

۹۰. ابوالقاسم نصر بن صباح : امام صادق علیه السلام به بهشتی بودن عبدالرحمان بن حجاج گواهی داد و به وی می‌فرمود : ای عبد الرحمان ! با مردم مدینه سخن بگو . من دوست دارم در میان شیعیان ، امثال تو دیده شوند .

۹۱. حماد : امام کاظم علیه السلام به محمد بن حکیم دستور می‌داد که در مسجد رسول خدا با مردم مدینه بنشیند و با آنان سخن بگوید و گفتمان کند . حتی درباره صاحب قبر (پیامبر) هم با آنان سخن گوید . وقتی وی بر می‌گشت ، امام می‌فرمود : «به آنان چه گفتمی و آنان به تو چه گفتند؟» و امام از گفتمان او خشنود بود .

۹۲. الإمام العسكري عليه السلام: ذَكَرَ عِنْدَ الصَّادِقِ عليه السلام الْجِدَالَ فِي الدِّينِ، وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَالْأَئِمَّةَ عليهم السلام قَدْ نَهَوْا عَنْهُ. فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: لَمْ يُنَهْ عَنْهُ مُطْلَقاً، وَلَكِنَّهُ نُهِيَ عَنِ الْجِدَالِ بِغَيْرِ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، أَمَا تَسْمَعُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۱ وَقَوْلُهُ: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۲.

فَالْجِدَالَ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ قَدْ قَرَنَهُ الْعُلَمَاءُ بِالدِّينِ، وَالْجِدَالَ بِغَيْرِ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مُحَرَّمٌ، حَرَّمَ اللَّهُ عَلَى شِيعَتِنَا، وَكَيْفَ يُحَرِّمُ اللَّهُ الْجِدَالَ جُمْلَةً وَهُوَ يَقُولُ: «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرَى»^۳ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۴.

فَجَعَلَ عِلْمَ الصُّدُقِ وَالْإِيمَانِ بِالْبُرْهَانِ، وَهَلْ يُؤْتَى بِبُرْهَانٍ إِلَّا فِي الْجِدَالِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؟
فَقِيلَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَمَا الْجِدَالَ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؟ وَالَّتِي لَيْسَتْ بِأَحْسَنَ؟

قَالَ: أَمَّا الْجِدَالَ بِغَيْرِ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِنْ تُجَادِلَ [بِهِ]، مُبْطِلًا فَيُورَدُ عَلَيْكَ بَاطِلًا، فَلَا تَرُدُّهُ بِحُجَّةٍ قَدْ نَصَبَهَا اللَّهُ، وَلَكِنْ تَجْحَدُ قَوْلَهُ، أَوْ تَجْحَدُ حَقًّا، يُرِيدُ ذَلِكَ الْمُبْطِلُ أَنْ يُعَيِّنَ بِهِ بَاطِلَهُ، فَتَجْحَدُ ذَلِكَ الْحَقَّ مَخَافَةً أَنْ يَكُونَ لَهُ عَلَيْكَ فِيهِ حُجَّةٌ، لِأَنَّكَ لَا تَدْرِي كَيْفَ الْمَخْلَصُ مِنْهُ،

۱. العنكبوت: ۴۶.

۲. النحل: ۱۲۵.

۳ و ۴. البقرة: ۱۱۱.

۹۲. امام عسکری علیه السلام: در محضر امام صادق علیه السلام از جدال در دین سخن به میان آمد و این که رسول خدا و امامان علیهم السلام از این کار نهی کرده اند . امام صادق علیه السلام فرمود : «به طور مطلق از آن نهی نشده؛ ولی از جدال به غیر روش نیکو نهی شده است . مگر نشنیده اید که خدای - عزوجل - می فرماید : "و با اهل کتاب ، جز به [شیوه ای] که بهتر است ، مجادله نکنید" و در جای دیگر فرموده : "با اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه ای] که نیکوتر است ، مجادله نما" .

بنابراین ، جدال به روش نیکو را دانشوران با دین همراه ساختند و جدال به غیر روش احسن ، حرام است . خدا آنرا بر پیروان ما حرام ساخته است . چگونه خدا جدال را به طور کلی حرام کرده است ، در حالی که می فرماید : "و گفتند : هرگز کسی به بهشت در نیاید ، مگر آن که یهودی و یا ترسا باشد" و می فرماید : "این آرزوهای [واهی] ایشان است . بگو : اگر راست می گوید ، دلیل خود را بیاورید" .

بنابراین ، دانش درست و ایمان را به برهان دانسته است و آیا جز در جدال به روش نیکو ، برهان آورده می شود؟ .

گفته شد : ای فرزند رسول خدا ! جدال به روش نیکو و جدال به روش غیر نیکو چیست؟

فرمود : «جدال به روش غیر نیکو ، آن است که با باطل پیشه مجادله کنی . او باطلی را برای تو مطرح کند و تو با حجتی که خدا قرار داده آنرا پاسخ نگیری؛ بلکه حرفش را انکار کنی و یا حقی را که شخص باطلگرا می خواهد با آن به نفع حرف باطلش استدلال کند ، از ترس آن که در آن مطلب حق ، حجتی بر تو باشد آنرا انکار کنی؛ چرا که نمی دانی چگونه از

فَذَلِكَ حَرَامٌ عَلَىٰ شِيعَتِنَا أَنْ يَصِيرُوا فِتْنَةً عَلَىٰ ضُعَفَاءِ إِخْوَانِهِمْ وَعَلَىٰ الْمُبْطِلِينَ.

أَمَّا الْمُبْطِلُونَ فَيَجْعَلُونَ ضَعْفَ الضَّعِيفِ مِنْكُمْ إِذَا تَعَاطَىٰ مُجَادَلَتَهُ، وَضَعْفَ مَا فِي يَدِهِ، حُجَّةً لَهُ عَلَىٰ بَاطِلِهِ.

وَأَمَّا الضَّعَفَاءُ مِنْكُمْ فَتَنَعُمُ قُلُوبُهُمْ لِمَا يَرَوْنَ مِنْ ضَعْفِ الْمُحِقِّ فِي يَدِ الْمُبْطِلِ.

وَأَمَّا الْجِدَالُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، فَهُوَ مَا أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَىٰ بِهِ نَبِيِّهِ أَنْ يُجَادِلَ بِهِ مَنْ جَحَدَ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ وَإِحْيَاءَهُ لَهُ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ حَاكِيًا عَنْهُ: ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَمَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾^١ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ فِي الرَّدِّ عَلَيْهِ: ﴿قُلْ - يَا مُحَمَّدٌ - يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ * الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ تُوقِدُونَ﴾ إِلَىٰ آخِرِ السُّورَةِ.

فَأَرَادَ اللَّهُ مِنْ نَبِيِّهِ أَنْ يُجَادِلَ الْمُبْطِلَ الَّذِي قَالَ: كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يُبْعَثَ هَذِهِ الْعِظَامُ وَهِيَ رَمِيمٌ؟ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ: ﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾^٢ أَفَيَعْجُزُ مَنْ ابْتَدَأَ بِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ أَنْ يُعِيدَهُ بَعْدَ أَنْ يَبْلَىٰ؟ بَلْ ابْتَدَأُوهُ أَصْعَبُ عِنْدَكُمْ مِنْ إِعَادَتِهِ.

ثُمَّ قَالَ: ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا﴾^٣ أَيِ إِذَا أَكْمَنَ النَّارَ الْحَارَّةَ فِي الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ الرُّطْبِ، ثُمَّ يَسْتَخْرِجُهَا فَعَرَفَكُمْ أَنَّهُ عَلَىٰ

استدلال وی رهایی یابی . این روش که موجب ایجاد فتنه بر برادران که توان و یا باطلگرایان شوند ، بر شیعه ما حرام است ؛ زیرا باطلگرایان ، ناتوانی ناتوان های شما را در هنگام مجادله و ضعف دلیل های وی را حجتی بر باطل خود قرار می دهند .

اما ضعیفان شما از این که ناتوانی طرفدار حق را در برابر طرفدار باطل می بینند ، غمگین می شوند .

اما جدال به روش نیکو ، همان است که خداوند به پیامبرش فرمان داده با منکران حیات پس از مرگ و زنده ساختن مردگان ، مباحثه کند .

خداوند ، از پیامبرش چنین گزارش می کند : "و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد؛ گفت : چه کسی این استخوان ها را که پوسیده است ، زندگی می بخشد؟" . خداوند در پاسخ به آن می فرماید : "بگو ای محمد ! همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد و اوست که به هر گونه آفرینشی داناست . همو که برایتان در درخت سبزقام ، اخگر نهاد که از آن [چون نیازتان افتاد] آتش می افروزید" تا آخر سوره .

خداوند از پیامبرش خواسته تا با باطل پیشه ای که می گوید : چگونه رواست این استخوان های پوسیده برانگیخته شوند ، مجادله کند . خداوند می گوید : "همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد" . آیا آن که آنها را از هیچ آفریده ، از این که پس از پوسیدن ، دوباره برگرداند ، عاجز است ؟ بلکه ایجاد اولیه آن در پیش شما مشکل تر از برگرداندن آنهاست .

سپس گفت : "همو که برایتان در درخت سبزقام اخگر نهاد" ؛ یعنی هنگامی که آتش سوزنده را در درون درخت سرسبز و خیس قرار داد و

إِعَادَةِ مَا بَلَىٰ أَقْدَرُ.

ثُمَّ قَالَ: «أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَدِيرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ»^۱ أَي: إِذَا كَانَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَعْظَمَ وَأَبْعَدَ فِي أَوْهَامِكُمْ وَقَدَرِكُمْ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِ مِنْ إِعَادَةِ الْبَالِي، فَكَيْفَ جَوَزْتُمْ مِنَ اللَّهِ خَلْقَ هَذَا الْأَعْجَبِ عِنْدَكُمْ، وَالْأَصْعَبِ لَدَيْكُمْ، وَلَمْ تَجُوزُوا مِنْهُ [خَلْقَ] مَا هُوَ أَسْهَلُ عِنْدَكُمْ مِنْ إِعَادَةِ الْبَالِي؟

فَقَالَ الصَّادِقُ (ع): فَهَذَا الْجِدَالُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، لِأَنَّ فِيهَا قَطَعَ عُذْرَ الْكَافِرِينَ وَإِزَالَهَ شُبُهَاتِهِمْ.

وَأَمَّا الْجِدَالُ بِغَيْرِ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، فَإِنْ تَجَحَّدَ حَقًّا لَا يُمَكِّنُكَ أَنْ تُفَرِّقَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ بَاطِلٍ مِنْ تَجَادُلُهُ، وَإِنَّمَا تَدْفَعُهُ عَنْ بَاطِلِهِ، بِأَنْ تَجَحَّدَ الْحَقَّ، فَهَذَا هُوَ الْمُحَرَّمُ، لِأَنَّكَ مِثْلُهُ، تَجَحَّدَ هُوَ حَقًّا، وَجَحَّدْتَ أَنْتَ حَقًّا آخَرَ.

وَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ (ع): فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ آخَرُ وَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَفْجَادَلِ رَسُولَ اللَّهِ؟

فَقَالَ الصَّادِقُ (ع): مَهْمَا ظَنَنْتَ بِرَسُولِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ، فَلَا تَظُنَّنَّ بِهِ مُخَالَفَةَ اللَّهِ. أَلَيْسَ اللَّهُ قَدْ قَالَ: «وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۲؟ وَقَالَ: «قُلْ يُخْبِئُهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ»^۳؟ لِمَنْ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا؟ أَفَتَظُنُّ أَنَّ رَسُولَ

۱. یس: ۸۱.

۲. النحل: ۱۲۵.

۳. یس: ۷۹.

آن را از درون درخت بیرون آورد ، به شما فهماند که او به بازگرداندن آنچه متلاشی شده ، توانا تر است .

آن گاه فرمود : « آیا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده ، توانا نیست که [باز] مانند آنها را بیافریند؟ آری ؛ اوست آفریننده دانا ؛ یعنی هنگامی که آفرینش آسمان ها و زمین بزرگ تر و دورتر است ، در تصوّر و توان شما از این که پس از نابود شدن ، دوباره برگردند ، پس چگونه آفرینش چیزهای شگفت و سخت از نظر خودتان را بر خداوند ، روا می دانید ؛ ولی آفرینش دوباره چیزی که به نظر شما آسان تر است ، روا نمی دانید؟ » .

سپس امام صادق علیه السلام فرمود : « این ، جدال به روش نیکوست ؛ چرا که در آن ، نابودی بهانه کافران و زدودن شبهه آنان است .

اما جدال به غیر روش نیکو ، این است که منکر حقی گردی که در مجادله با طرف مقابل ، نمی توانی بین آن و بین باطل ، فرق بگذاری و باطل وی را با انکار حق ، رد می کنی . پس این جدال ، حرام است . چون در این صورت ، تو نیز مثل او هستی . او حقی را منکر شده و تو هم حق دیگری را منکر شده ای » .

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که شخصی خطاب به امام صادق علیه السلام گفت : ای فرزند رسول خدا ! آیا پیامبر صلی الله علیه و آله هم مجادله کرده است ؟

امام صادق علیه السلام فرمود : « هر گمانی که به رسول خدا می بری ، گمان مخالفت با خدا را در حق وی مبر . مگر خدا نگفت : « با آنان به نیکوترین روش ، مجادله کن » و گفت : « بگو آن که برای اولین بار ایجاد کرد ، زنده اش می کند » ؟ خداوند ، برای چه کسی مثل زده است ؟ آیا می پنداری

اللَّهُ ﷻ خَالَفَ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ، فَلَمْ يُجَادِلْ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ، وَلَمْ يُخْبِرْ عَنْ
[أَمْرِ] اللَّهِ بِمَا أَمَرَهُ أَنْ يُخْبِرَ بِهِ [عَنْهُ]؟!^۱

۲ / ۴

الحوار المذموم

۱-۲ / ۴

الجدال في القرآن

الكتاب

«وَلَقَدْ صَرُفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا»^۲.
«وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ
غَيْرِهِ، وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۳.
«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنْتَىٰ يَصْرِفُونَ»^۴.
«مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُوكَ تَقْلُبُهُمْ فِي الْبَلَدِ»^۵.
«وَيَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مُّحِيصٍ»^۶.

الحديث

۹۳. أبو أمامة: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ عَلَى النَّاسِ وَهُمْ يَتَنَازَعُونَ فِي

۱. الاحتجاج: ۲۰/۲۳/۱، التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: ۵۲۷ / ۳۲۲، بحار الأنوار:

۲/۱۲۵/۲ وج ۱/۲۵۵/۹ وج ۴۰۲/۷۳.

۲. الكهف: ۵۴.

۳. الأنعام: ۶۸.

۴. غافر: ۶۹.

۵. غافر: ۴.

۶. الشورى: ۳۵.

که رسول خدا با دستور خدا مخالفت کرده است و بر آنچه که خدا دستور داده ، مجادله نکرده و از آنچه که خدا دستور داده خبر بدهد ، خبر نداده است؟» .

۲ / ۴

گفتمان نکوهشبار

۱ - ۲ / ۴

جدال در قرآن

قرآن

و به راستی در این قرآن، برای مردم، از هر گونه مثلی آوردیم، و [لی] انسان بیش از هر چیز، سرِ جدال دارد.

و چون ببینی کسانی [به قصد تخطئه] در آیات ما فرو می‌روند، از ایشان روی برتاب، تا در سخنی غیر از آن در آیند؛ و اگر شیطان تو را [در این باره] به فراموشی انداخت، پس از توجه، [دیگر] با قوم ستمکار منشین. آیا کسانی را که در [ابطال] آیات خدا مجادله می‌کنند، ندیده‌ای [که] تا کجا [از حقیقت،] انحراف کرده‌اند؟

جز آنهایی که کفر ورزیدند، [کسی] در آیات خدا ستیزه نمی‌کند. پس رفت و آمدشان در شهرها تو را دستخوش فریب نگرداند.

و [تا] آنان که در آیات ما مجادله می‌کنند، بدانند که ایشان را [روی] گریزی نیست.

حدیث

۹۳. ابوامامه: رسول خدا بر گروهی گذشت که درباره قرآن ، منازعه می‌کردند .

الْقُرْآنِ، فَغَضِبَ غَضَبًا شَدِيدًا، حَتَّى كَانَتْما صُبَّ عَلَى وَجْهِهِ الْخِلاُ،
ثُمَّ قَالَ ﷺ: «لَا تَضْرِبُوا كِتَابَ اللَّهِ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ، فَإِنَّهُ مَا ضَلَّ قَوْمٌ قَطُّ
إِلَّا أَوْتُوا الْجِدَالَ، ثُمَّ تَلَا: «مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جِدَالًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ»^۱.

۹۴. الإمام الباقر (ع) - فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي
ءَايَاتِنَا»^۲: الْكَلَامُ فِي اللَّهِ، وَالْجِدَالُ فِي الْقُرْآنِ «فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى
يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ»^۳.

۹۵. عنه (ع): الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ، هُمْ أَصْحَابُ الْخُصُومَاتِ^۴.

۹۶. عنه (ع): لَا تُجَالِسُوا أَصْحَابَ الْخُصُومَاتِ، فَإِنَّهُمْ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي
آيَاتِ اللَّهِ^۵.

۹۷. رسول الله (ص): الْجِدَالُ فِي الْقُرْآنِ كُفْرٌ^۶.

۹۸. عنه (ص): لَا تُجَادِلُوا فِي الْقُرْآنِ، فَإِنَّ جِدَالَ فِيهِ كُفْرٌ^۷.

۱. الزخرف: ۵۸.

۲. تفسیر الطبري: ۱۳/۷۱۳ الجزء ۸۸/۲۵.

۳ و ۴. الأنعام: ۶۸.

۵. تفسیر العیاشی: ۱/۳۶۲، بحار الأنوار: ۳/۲۶۰/۷.

۶. حلیة الأولیاء: ۳/۱۸۴، الدر المنثور: ۳/۲۹۲ نقلاً عن عبد بن حمید وابن المنذر وفيه «إنَّ
أَصْحَابَ الْأَهْوَاءِ مِنَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ».

۷. سنن الدارمی: ۱/۱۱۶/۴۰۶ و ص ۷۶/۲۱۹، الطبقات الکبری: ۵/۳۲۱، الدر المنثور:
۳/۲۹۲ نقلاً عن عبد بن حمید وابن جریر وأبی نعیم.

۸. المستدرک علی الصحیحین: ۲/۲۴۳/۲۸۸۳، حلیة الأولیاء: ۶/۱۳۴، الدر المنثور: ۷/۲۷۳ نقلاً
عن عبد ابن حمید، کنز العمال: ۱/۶۱۶/۲۸۳۷.

۹. مسند الطیالسی: ۲/۳۰۲، کنز العمال: ۱/۶۱۵/۲۸۳۶.

به شدت خشمگین شد، به گونه‌ای که گویی بر چهره‌اش سرکه پاشیده شده بود. آن‌گاه فرمود: «بخش‌هایی از کتاب خدا را با بخش‌های دیگر مسنجید. هیچ‌گاه هیچ قومی گمراه نشدند، جز آن‌که جدالگری کردند». آن‌گاه این آیه را خواند: «آن[مثال] را جز از راه جدل برای تو نزدند؛ بلکه آنان مردمی جدل‌پیشه‌اند».

۹۴. امام باقر علیه السلام - در تفسیر این کلام خدا «و چون بینی کسانی [به قصد توطئه] در آیات ما فرو می‌روند» - : مراد، بحث درباره‌ی [ذات] خدا و جدال بر سر قرآن است. «از ایشان روی برتاب، تا در سخنی غیر از آن در آیند».

۹۵. امام باقر علیه السلام: آنان که در آیات خدا فرو می‌روند، دشمنی‌پیشگان‌اند.

۹۶. امام باقر علیه السلام: با دشمنی‌پیشگان، هم‌نشینی نکنید، چون آنان‌اند که در آیات خدا فرو می‌روند.

۹۷. رسول خدا صلی الله علیه و آله: جدال در باره‌ی قرآن، کفر است.

۹۸. رسول خدا صلی الله علیه و آله: در باره‌ی قرآن، مجادله نکنید؛ چرا که جدالی است که در آن، کفر وجود دارد.

۹۹. عنه عليه السلام: المراء في القرآن كفر^۱.

۱۰۰. عنه عليه السلام: لا تماروا في القرآن، فإن المراء فيه كفر^۲.

۱۰۱. أبو سعيد الخدري: كنا جلوساً على باب رسول الله صلى الله عليه وآله نتذاكر، ينزع^۳ هذا بآية، وينزع هذا بآية، فخرج علينا رسول الله صلى الله عليه وآله كما يفقأ في وجهه حب الرمان، فقال: يا هؤلاء، بهذا بعثتم؟ أم بهذا أمرتم؟ لا ترجعوا بعدي كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض^۴.

راجع: الجدل في الدين، ح ۸۱

۲-۲/۴

الجدال في الدين



الكتاب

«وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ، حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ»^۵.

«يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا

۱. سنن أبي داود: ۴/۱۹۹/۴۶۰۳، المستدرک علی الصحیحین: ۲/۲۴۳/۲۸۸۲، تاریخ بغداد: ۴/۱۷۱۶۸۱، کنز العمال: ۱/۶۱۶/۲۸۳۸؛ تفسیر العیاشی: ۱/۱۸/۳ عن الإمام الرضا عليه السلام وفيه «كتاب الله بدل القرآن».

۲. المعجم الكبير: ۵/۱۵۲/۴۹۱۶، مسند ابن حنبل: ۶/۱۷۳/۱۷۵۵۰ و ص ۲۴۴/۱۷۸۳۶ كلامهما نحوه، كنز العمال: ۱/۶۱۹/۲۸۶۰.

۳. ينزع: أي ينجذب ويميل (التهذيب: ۵/۴۱).

۴. المعجم الكبير: ۶/۳۷/۵۴۴۲، الترغيب والترهيب: ۱/۱۳۲/۴، وراجع سنن ابن ماجه: ۱/۸۵/۳۳، مسند ابن حنبل: ۲/۶۳۲/۶۸۶۰.

۵. الشوری: ۱۶.

۹۹. رسول خدا ﷺ: جدل پیشگی (بگو مگو) در باره قرآن، کفر است.

۱۰۰. رسول خدا ﷺ: بر سر قرآن مجادل نکنید؛ چون جدال در باره قرآن، کفر است.

۱۰۱. ابو سعید خدری: بر در خانه رسول خدا نشسته بودیم و گفتگو می کردیم. فردی به آیه ای تمایل نشان می داد^{۲۰} و فردی دیگر به آیه ای دیگر. ناگاه رسول خدا خارج شد، گویی روی صورتش دانه های انار ترکانیده بودند و فرمود: «ای جماعت! آیا برای این کار برانگیخته شده اید؟ آیا به این کار دستور داده شده اید؟ پس از من به کفر برنگردید که هر کدام، گردن دیگری را بزنند».

ر.ک: حدیث ۱۰۷ «جدال در دین».

مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی
۲۷۴-۲

جدال در دین

قرآن

کسانی که درباره خدا پس از اجابت [دعوت] او به مجادله می پردازند، حجتشان نزد پروردگارشان باطل است، و خشمی [از خدا] بر ایشان است و برای آنان، عذابی سخت خواهد بود.

کسانی که به آن ایمان ندارند، شتابزده آن را می خواهند، و کسانی که ایمان آورده اند، از آن هراسناکند و می دانند که آن حق است. بدان آنان که در مورد قیامت، تردید

الْحَقُّ الْآيْنَ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ»^۱.

«وَقَالُوا ءَالِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ»^۲.

«وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ»^۳.

«ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى» فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى» مَا كَذَبَ

الْفُؤَادُ مَا رَأَى» أَفَتُمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى»^۴.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ

يَخْتَصِمُونَ» قَالَ يَنْقُومِ لِمَ تَسْتَغْفِلُونَ بِالسَّيْفَةِ قَبْلَ الْخَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ

اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَرْحَمُونَ» قَالُوا أَطِيعْنَا بَكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَاعُوا عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ

قَوْمٌ تُفْتَنُونَ»^۵.

الحديث

۱۰۲. أبو الدرداء وأبو أمامة ووائل بن الأسقع وأنس بن مالك: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ

اللَّهِ ﷺ يَوْمًا وَنَحْنُ نَتَمَارَى فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدِّينِ، فَغَضِبَ غَضَبًا

شَدِيدًا لَمْ يَغْضَبْ مِثْلَهُ، ثُمَّ انْتَهَرَنَا^۶، فَقَالَ: مَهْلًا يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ! إِنَّمَا هَلَكَ

مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِهَذَا، ذَرُّوا الْمِرَاءَ لِقِلَّةِ خَيْرِهِ، ذَرُّوا الْمِرَاءَ^۷ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ

۱. الشورى: ۱۸.

۲. الزخرف: ۵۸.

۳. القمر: ۳۶.

۴. النجم: ۸-۱۲.

۵. النمل: ۴۵-۴۷.

۶. انتهر فلاناً: بالغ في نهري (معجم مقاييس اللغة: «انتَهَرَ»).

۷. في المعجم الكبير: «أخذوا المراء» والظاهر أنه تصحيف، وما في المتن من كثرة العمال، والترغيب والترهيب.

می‌کنند، قطعاً در گمراهی دور و درازی‌اند.
و گفتند: آیا معبودان ما بهترند یا او؟ آن [مثال] را جز از راه جدل برای تو نزدند؛ بلکه آنان، مردمی جدل‌پیشه‌اند.

و [لوط]، آنها را از عذاب ما سخت بیم داده بود؛ و [لی] در تهدیدها [ی] ما به جدال برخاستند.

سپس نزدیک آمد و نزدیک‌تر شد تا [فاصله‌اش] به قدر دو [طول] کمان یا نزدیک‌تر شد.
آن‌گاه به بنده‌اش آنچه را باید وحی کند، وحی فرمود. آنچه را دل دید، انکار [ش] نکرد.
آیا در آنچه دیده است، با او جدل می‌کنید؟

و به راستی، به سوی ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم که: «خدا را بپرستید». پس به ناگاه، آنان دو دسته متخاصم شدند. [صالح] گفت: «ای قوم من! چرا پیش از [جستن] نیکی، شتابزده خواهان بدی هستید؟ چرا از خدا آمرزش نمی‌خواهید؟ باشد که مورد رحمت قرار گیرید». گفتند: «ما به تو و به هر کس که همراه تو است، شگون بد زدیم». گفت: «سرنوشت خوب و بدتان نزد خداست؛ بلکه شما مردمی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته‌اید».

حدیث

۱۰۲. ابو درداء، ابو امامه، واثله بن اسقع و انس بن مالک: روزی دربارهٔ یک موضوع دینی مباحثه می‌کردیم که رسول خدا آمد و بسیار خشمگین شد، به گونه‌ای که قبلاً چنان خشمگین نشده بود و ما را از این کار، بازداشت^{۲۱} و فرمود: «امت محمد، آرام باشید! آنان که پیش از شما بودند، با همین کارها هلاک شدند. جدال^{۲۲} را به خاطر کم‌فایده‌گی آن، رها کنید. جدال را رها کنید؛ چرا که مؤمن، جدال نمی‌کند. جدال را رها کنید؛ چرا که

لا يُماري، ذُرُوا المِرَاءَ فَإِنَّ المُمَارِي قَدْ تَمَّتْ^۱ خَسَارَتُهُ، ذُرُوا المِرَاءَ فَكَفَّاكَ إِثْمًا أَنْ لَا تَزَالَ مُمَارِيًا، ذُرُوا المِرَاءَ فَإِنَّ المُمَارِي لَا أَشْفَعُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ذُرُوا المِرَاءَ فَأَنَا زَعِيمٌ بِثَلَاثَةِ أَبْيَاتٍ^۲ فِي الْجَنَّةِ فِي رِبَاضِهَا وَوَسْطِهَا وَأَعْلَاهَا لِمَنْ تَرَكَ المِرَاءَ وَهُوَ صَادِقٌ، ذُرُوا المِرَاءَ فَإِنَّ أَوَّلَ مَا نَهَانِي عَنْهُ رَبِّي بَعْدَ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ المِرَاءُ^۳.

۱۰۳. رسول الله ﷺ: لَعَنَ اللَّهُ الْمُجَادِلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ عَلَى لِسَانِ سَبْعِينَ نَبِيًّا، وَمَنْ جَادَلَ فِي آيَاتِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿مَا يُجَدِّلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْزُرُكَ تَقْلُبُهُمْ فِي الْبَلَدِ﴾^۴.

۱۰۴. أبو أمامة: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا ضَلَّ قَوْمٌ بَعْدَ هُدًى كَانُوا عَلَيْهِ إِلَّا أَوْتُوا الْجَدَلَ»، ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ﴾^۵.

۱۰۵. رسول الله ﷺ: مَا ثَارَ قَوْمٌ فِتْنَةً إِلَّا أَوْتُوا بِهَا جَدَلًا، وَمَا ثَارَ قَوْمٌ فِي فِتْنَةٍ إِلَّا

۱. في المعجم الكبير: «تَمَّتْ» وما في المتن من كنز العمال، والترغيب والترهيب.

۲. في المعجم الكبير: «ثَلَاثَ آيَاتٍ» وهو تصحيف، وما في المتن من كنز العمال، والترغيب والترهيب.

۳. المعجم الكبير: ۸/ ۱۵۲ / ۷۶۵۹، الترغيب والترهيب: ۱/ ۱۳۱ / ۲، كنز العمال: ۳/ ۶۴۴ / ۸۳۱۲؛ منية المريد: ۳۱۶، بحار الأنوار: ۲/ ۱۳۸ / ۵۴.

۴. غافر: ۴.

۵. كمال الدين: ۱/ ۲۵۶، بحار الأنوار: ۳۶/ ۲۲۷ / ۳.

۶. الزخرف: ۵۸.

۷. سنن الترمذي: ۵/ ۳۲۵۳/ ۳۷۸، مسند ابن حنبل: ۸/ ۲۷۵ / ۲۲۲۲۶، سنن ابن ماجه: ۱/ ۱۹ / ۴۸، النهاية: ۱/ ۲۴۷ وفيه «ما أوتي قوم الجدل إلا ضلوا»؛ منية المريد: ۱۷۱ وفيه «ما ضل قوم إلا أوتوا الجدل»، بحار الأنوار: ۲/ ۱۳۸ / ۵۲، مجمع البحرين: ۱/ ۳۵۲ وفيه «ما أوتي الجدل قوم إلا ضلوا».

جدالگر، کاملاً^{۲۳} در خسارت است. جدال را رها کنید؛ چرا که همین گناه برای تو کافی است که همواره جدالگر باشی. جدال را رها کنید؛ چرا که من روز قیامت، جدالگر را شفاعت نمی‌کنم. جدال را رها کنید؛ چرا که من برای کسی که جدال را ترک کند و صادق باشد، سه خانه^{۲۴} در حاشیه، وسط و بالای بهشت، متعهد می‌شوم. جدال را رها کنید؛ چرا که پس از نهی از پرستش بتان، اولین نهی پروردگار، نهی از جدالگری بود.

۱۰۳. رسول خدا ﷺ: خداوند، مجادله‌کنندگان در دین را به زبان هفتاد پیامبر، نفرین کرده است. کسی که در آیه‌های قرآن مجادله کند، کافر می‌شود. خداوند می‌فرماید: «جز آنهایی که کفر ورزیدند، [کسی] در آیات خدا ستیزه نمی‌کند. پس رفت و آمدشان در شهرها تو را دستخوش فریب نگرداند».

۱۰۴. ابوامامه: رسول خدا فرمود: «هیچ مردمی پس از راهیابی گمراه نشدند؛ مگر به خاطر جدلگری». آنگاه وی این آیه را خواند: «آن [مثال] را جز از راه جدل برای تو نزدند؛ بلکه آنان، مردمی جدل‌پیشه‌اند».

۱۰۵. رسول خدا ﷺ: هیچ گروهی فتنه بر پا نکردند، مگر پس از آن‌که برای فتنه، جدالگری کردند و هیچ گروهی در فتنه در نغلتیدند، جز آن‌که آن‌را پاس

كانوا لها حَزْزاً.^۱

۱۰۶. الإمام علي عليه السلام: الجَدَلُ فِي الدِّينِ يُفْسِدُ اليَقِينَ.^۲

۱۰۷. عنه عليه السلام: مَنْ طَلَبَ الدِّينَ بِالْجَدَلِ تَزَنَدَقَ.^۳

۱۰۸. عنه عليه السلام: لَعَنَ اللَّهُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي دِينِهِ، أُولَئِكَ مَلْعُونُونَ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ.^۴

۱۰۹. عنه عليه السلام: حَسْبُ الْمَرْءِ... مِنْ إِسْلَامِهِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ، وَتَجَنُّبُهُ الْجِدَالَ وَالْمِرَاءَ فِي دِينِهِ.^۵

۱۱۰. عنه عليه السلام: الجَدَلُ يورِثُ الرِّيَاءَ.^۶

۱۱۱. عنه عليه السلام: إِيَّاكُمْ وَالْجِدَالَ! فَإِنَّهُ يورِثُ الشُّكَّ.^۷

۱۱۲. عنه عليه السلام: - فِي الْحِكْمِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَيْهِ -: كَثْرَةُ الْجِدَالِ تورِثُ الشُّكَّ.^۸

۱۱۳. الإمام الصادق عليه السلام: إِنْ رَجُلًا قَالَ لِابْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: اجْلِسْ حَتَّى نَتَنَاضَرَ فِي الدِّينِ. فَقَالَ: يَا هَذَا أَنَا بَصِيرٌ بِدِينِي، مَكْشُوفٌ عَلَيَّ هُدَايَ، فَإِنْ كُنْتَ جَاهِلًا بِدِينِكَ فَاذْهَبْ فَاطْلُبْهُ، مَالِي وَلِلْمُماراةِ!

۱. الدر المنثور: ۳۸۶۷ نقلاً عن سعيد بن منصور.

۲. غرر الحكم: ۱۱۷۷.

۳. الاعتقادات للصدوق: ۴۳.

۴. عيون أخبار الرضا عليه السلام: ۲ / ۶۵ / ۲۸۷، بحار الأنوار: ۲ / ۱۲۹ / ۱۳.

۵. كشف الغمّة: ۳ / ۱۳۸، بحار الأنوار: ۷۸ / ۸۰ / ۶۶.

۶. كشف الغمّة: ۳ / ۱۳۸، بحار الأنوار: ۷۸ / ۸۱ / ۷۱.

۷. الخصال: ۱۰ / ۶۱۵، تحف العقول: ۱۰۶، كنز الفوائد: ۱ / ۲۷۹ وزاد فيه «في دين الله»، بحار الأنوار: ۲ / ۱۳۸ / ۴۹.

۸. شرح نهج البلاغة: ۲۰ / ۲۷۲ / ۱۴۳.

داشتند .

۱۰۶. امام علی علیه السلام: جدالگری در دین ، یقین را نابود می کند .

۱۰۷. امام علی علیه السلام: آن که دین را به روش جدل فراچنگ آورد ، زندقه گری کند .

۱۰۸. امام علی علیه السلام: خداوند ، مجادله گران در دین را نفرین کرده است . آنان در زبان رسول خدا جزو نفرین شدگان هستند .

۱۰۹. امام علی علیه السلام: شرافت آدمی ... در مسلمانی اوست که بیهوده است آنرا ترک کند و از جدالگری و بگو مگو در دین ، پرهیز کند .

۱۱۰. امام علی علیه السلام: جدال ، دورویی به جای می گذارد .

۱۱۱. امام علی علیه السلام: از جدال بپرهیزید؛ زیرا جدال ، تردید و دودلی به جای می گذارد .

۱۱۲. امام علی علیه السلام - در حکمت های منسوب به ایشان - : فراوانی جدالگری ، دودلی به جای می گذارد .

۱۱۳. امام صادق علیه السلام: مردی به امام حسین علیه السلام گفت : بنشین تا درباره دین گفتگو کنیم . فرمود : «ای مرد ! من بر دینم آگاهی دارم و راهبری آن ، برایم روشن است . اگر تو نسبت به دینت نا آگاهی ، آنرا جستجو کن . چه نیازی به جدالگری دارم ؟

وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَيُوسُوسُ لِلرَّجُلِ وَيُنَاجِيهِ، وَيَقُولُ: نَاطِرِ النَّاسِ لَيْلًا يَظُنُّوْا بِكَ الْعَجْزَ وَالْجَهْلَ.^١

۱۱۴. عنه عليه السلام - فِي وَصِيَّتِهِ لِمُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ -: يَا بَنَ النُّعْمَانِ! إِيَّاكَ وَالْمِرَاءَ! فَإِنَّهُ يُحِيطُ عَمَلَكَ، وَإِيَّاكَ وَالْجِدَالَ! فَإِنَّهُ يُوْبِقُكَ، وَإِيَّاكَ وَكَثْرَةَ الْخُصُومَاتِ! فَإِنَّهَا تُبْعِدُكَ مِنَ اللَّهِ.^٢

۱۱۵. عَلِيُّ بْنُ يَقُطَيْنَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: مَرَّ أَصْحَابُكَ أَنْ يَكْفُوا مِنَ السِّنْتِهِمْ، وَيَدْعُوا الْخُصُومَةَ فِي الدِّينِ، وَيَجْتَهِدُوا فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^٣

۳-۲/۴

الْجِدَالَ فِيمَا تَتَعَذَّرُ مَعْرِفَتُهُ

۱۱۶. لِقَمَانِ عليه السلام - لِابْنِهِ -: يَا بُنَيَّ! لَا تُخَاصِمْ فِي عِلْمِ اللَّهِ، فَإِنَّ عِلْمَ اللَّهِ لَا يُدْرَكُ وَلَا يُحْصَى.^۴

۱۱۷. أَبُو عُبَيْدَةَ الْحَذَاءِ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام - وَأَنَا عِنْدَهُ -: إِيَّاكَ وَأَصْحَابَ الْكَلَامِ وَالْخُصُومَاتِ وَمُجَالَسَتَهُمْ! فَإِنَّهُمْ تَرَكُوا مَا أَمَرُوا بِعِلْمِهِ، وَتَكَلَّفُوا مَا لَمْ يُؤْمَرُوا بِعِلْمِهِ حَتَّى تَكَلَّفُوا عِلْمَ السَّمَاءِ.^۵

۱۱۸. الْإِمَامُ الْبَاقِرُ عليه السلام - لِأَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَاءِ -: يَا زَيْدَا! إِيَّاكَ وَالْخُصُومَاتِ!

۱. منية المريد: ۱۷۱، مصباح الشريعة: ۲۶۹، بحار الأنوار: ۲/ ۱۳۵/ ۳۲.

۲. تحف العقول: ۳۰۹، بحار الأنوار: ۷۸/ ۲۸۸/ ۲.

۳. التوحيد: ۲۹/ ۴۶۰، مشكاة الأنوار: ۱۳۵/ ۳۱۰، بحار الأنوار: ۸۴/ ۲۶۲/ ۶۱.

۴. الاختصاص: ۳۳۸، بحار الأنوار: ۱۳/ ۴۲۹/ ۲۳.

۵. كشف المحجة: ۶۳، بحار الأنوار: ۲/ ۱۳۷/ ۴۷.

شیطان ، آدمی را وسوسه می کند و با او درگوشی سخن می گوید و توصیه می کند که : با مردم ، مناظره کن تا گمان نکنند که تو نادان و ناتوان هستی .

۱۱۴. امام صادق علیه السلام - در سفارش به محمد بن نعمان - : پسر نعمان ! از جدال پرهیز ؛ چرا که کارهایت را نابود می کند . از جدال پرهیز ؛ چرا که جدال ، خوارت می سازد ؛ و از دشمنی بسیار ، برحذر باش ؛ چرا که تو را از خدا دور می کند .

۱۱۵. علی بن یقطین : امام کاظم علیه السلام فرمود : به یارانت بگو که زبان خویش را نگه دارند و دشمنی در دین را رها کنند و در عبادت خدای - عزّ وجلّ - بکوشند .



جدالگری در چیزهای غیر قابل شناسایی

۱۱۶. لقمان علیه السلام - به پسرش - : پسر ! در علم خدا مجادله مکن ؛ چرا که علم خدا فهمیده نمی شود و قابل اندازه گیری نیست .

۱۱۷. ابو عبیده حذاء : نزد امام باقر علیه السلام بودم که به من فرمود : از متکلمان و اهل جدال ، پرهیز و با آنان منشین ؛ چرا که آنان ، دانستن آنچه را بدان مأمورند ، ترک کرده اند و رنج دانستن آنچه بدان مأمور نیستند ، بر خود هموار کردند ، تا آن جا که رنج دانش آسمان را بر خود هموار ساختند .

۱۱۸. امام باقر علیه السلام - به ابی عبیده حذاء - : ای زیاد ! از جنگ های لفظی پرهیز ؛

فَإِنَّهَا تَوَرَّتْ الشُّكَّ، وَتُحْبِطُ^۱ الْعَمَلُ، وَتُرَدِّي صَاحِبِهَا، وَعَسَى أَنْ يَتَكَلَّمَ بِالشَّيْءِ فَلَا يُغْفَرَ لَهُ.

[یا زیاده!] ^۲ إِنَّهُ كَانَ فِيمَا مَضَى قَوْمٌ تَرَكَوا عِلْمَ مَا وَكَلُوا بِهِ، وَطَلَبُوا عِلْمَ مَا كَفَوْهُ حَتَّى انْتَهَى كَلَامُهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَتَحَيَّرُوا، حَتَّى أَنْ كَانَ الرَّجُلُ لِيُدْعَى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فَيُجِيبُ مِنْ خَلْفِهِ، وَيُدْعَى مِنْ خَلْفِهِ فَيُجِيبُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ ^۳.

۱۱۹. أَبُو عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءُ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَأَصْحَابَ الْخُصُومَاتِ وَالْكَذَّابِينَ! فَإِنَّهُمْ تَرَكَوا مَا أُمِرُوا بِعِلْمِهِ، وَتَكَلَّفُوا مَا لَمْ يُؤْمَرُوا بِعِلْمِهِ حَتَّى تَكَلَّفُوا عِلْمَ السَّمَاءِ. يَا أَبَا عُبَيْدَةَ! وَخَالِقِ النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ. يَا أَبَا عُبَيْدَةَ! إِنَّا لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ فِينَا عَاقِلًا حَتَّى يَعْرِفَ لَحْنَ الْقَوْلِ. ثُمَّ قَالَ: «لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» ^۴.

۱۲۰. الإمام الصادق عليه السلام: مَنْ نَصَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلْخُصُومَاتِ أَوْشَكَ أَنْ يُكْثَرَ الْإِنْتِقَالُ ^۶.

۱. فی الکافی: «تهبط» وما فی المتن من المصادر الأخرى.

۲. أثبتنا ما بین المعقوفین من المصادر الأخرى.

۳. الکافی: ۴/۹۲/۱، التوحید: ۱۱/۴۵۶، الأمالی للصدوق: ۶۸۹/۵۰۳، المحاسن: ۱/۳۷۱/۸۱۰، بحار الأنوار: ۳/۲۵۹/۳.

۴. محمد عليه السلام: ۳۰.

۵. الأصول الستة عشر (أصل زيد الزراد): ۲۷، التوحید: ۲۴/۴۵۸ و«ليس فيه» و«تكلّفوا ما لم يؤمروا بعلمه»، بحار الأنوار: ۵۸/۱۳۹/۲.

۶. أي من الحق إلى الباطل (الوافي).

۷. الکافی: ۳/۳۰۱/۲، بحار الأنوار: ۵/۳۹۹/۷۳.

چرا که موجب دودلی می‌گردد و اعمال را از بین می‌برد و جدالگر را پست می‌سازد. چه بسا سخنی بگوید که هیچ‌گاه بخشوده نشود.

[ای زیاد!] در گذشته مردمی بودند که از یادگرفتن دانش که بر آن مأمور بودند، دست شسته، به آموختن دانشی روی آوردند که از آن، منع شده بودند تا آن‌که جدالشان به خدای - عزّ وجلّ - رسید و در آن درماندند، به گونه‌ای که شخص از رو به رو پرسش می‌شد، از پشت سر پاسخ می‌داد و از پشت سر سؤال می‌شد، از پیش رو پاسخ می‌گفت.

۱۱۹. ابو عبیده حذاء: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: از صاحبان جنگ‌های لفظی و از دروغگویان پرهیزید؛ چرا که آنان، آنچه را که بدان دستور داده شده‌اند، ترک کرده و رنج تحصیل دانشی را که به آن دستور داده نشده‌اند، بر خود هموار ساخته‌اند و حتی به دانش آسمان پرداختند. ای ابو عبیده! با مردم به رفتار آنان رفتار نما. ای ابو عبیده! ما در بین خود، کسی را خردمند نمی‌دانیم، مگر آن‌که سخن گفتن را بشناسد. آن‌گاه این آیه را خواند: «و از آهنگ سخن، به [حال] آنان پی خواهی برد».

۱۲۰. امام صادق علیه السلام: کسی که مبحث خدا را موضوع جدال‌ها قرار دهد، ترس است که از حق به باطل منتقل گردد. ۲۵

۴-۲/۴

مَنْ لَا يَنْبَغِي مُجَادَلَتُهُ

۱۲۱- رسول الله ﷺ: لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْبِدْعِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يُرِيدُ بِكُمْ الْغَيَّ، وَاللَّهُ يُرِيدُ بِكُمْ الْخَيْرَ.^۱

۱۲۲. عنه ﷺ: إِيَّاكُمْ وَجِدَالَ الْمَفْتُونِ! فَإِنَّ كُلَّ مَفْتُونٍ مُلْقَى حُجَّتُهُ إِلَى انْقِضَاءِ مُدَّتِهِ، فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّتُهُ أَحْرَقَتْهُ فِتْنَتُهُ بِالنَّارِ.^۲

۱۲۳. عنه ﷺ: إِذَا أَحْبَبْتَ رَجُلًا فَلَا تُمَارِهِ وَلَا تُجَارِهِ وَلَا تُشَارِهِ.^۳

۱۲۴. الإمام علي عليه السلام - مِنْ وَصِيَّتِهِ لِإِلْحَسَنِ عليه السلام -: دَعِ الْمُمَارَاةَ، وَمُجَارَاةَ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ وَلَا عِلْمَ.^۴

۱۲۵. عنه عليه السلام - مِنْ وَصَايَاهُ لِكُمَيْلٍ -: يَا كُمَيْلُ، إِذَا جَادَلْتَ فِي اللَّهِ تَعَالَى فَلَا تُخَاطِبْ إِلَّا مَنْ يَشَبُهَ الْعُقْلَاءَ.^۵

۱۲۶. عنه عليه السلام: عَشْرَةٌ يَفْتَنُونَ أَنْفُسَهُمْ وَغَيْرَهُمْ: ذُو الْعِلْمِ الْقَلِيلِ يَتَكَلَّفُ أَنْ يُعَلَّمَ النَّاسَ كَثِيرًا... وَطَالِبُ الْعِلْمِ يُجَادِلُ فِيهِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ، فَإِذَا عَلَّمَهُ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ.^۶

۱. تاریخ بغداد: ۳۸۸/۲.

۲. الزهد للحسين بن سعيد: ۴/۵، علل الشرائع: ۵۹۹/۵۱ وفيه «ملقن حجته»، بحار الأنوار: ۵۴/۲۸۹/۷۱.

۳. حلیة الأولیاء: ۱۳۶/۵، کنز العمال: ۲۵/۹/۲۴۷۵۰؛ الکافی: ۲/۶۶۴/۹ عن الإمام الصادق عليه السلام وفيه «فلا تمازحه، ولا تماره» بدل «فلا تماره...».

۴. الأمالی للمفید: ۱/۲۲۲، الأمالی للطوسی: ۸/۸، بحار الأنوار: ۱۴/۱۲۹/۲.

۵. بشارة المصطفی: ۲۶، بحار الأنوار: ۱/۲۶۸/۷۷.

۶. الخصال: ۲۵/۴۳۷، بحار الأنوار: ۱۵/۵۱/۲.

۴ - ۲ / ۲

آنانی که مجادله با آنان نارواست

۱۲۱. رسول خدا ﷺ: با بدعتگذاران ، مجادله نکنید؛ چرا که شیطان ، گمراهی شما را می‌طلبد و خداوند ، خیر شما را می‌خواهد .

۱۲۲. رسول خدا ﷺ: از مجادله با شیفته پرهیزید؛ چرا که هر شیفته‌ای دلیلش تا پایان مدّت شیفتگی‌اش است و زمانی که آن حالت پایان یافت ، شیفتگی‌اش وی را به آتش می‌سوزاند .

۱۲۳. رسول خدا ﷺ: اگر کسی را دوست می‌داری ، با وی جدال مکن ، به وی ستم نورز و فریش مده .

۱۲۴. امام علی علیه السلام - از وصیت وی به امام حسن علیه السلام - : جدالگری و همسایگی کسی را که خرد و دانش ندارد ، رها کن .

۱۲۵. امام علی علیه السلام - از وصیت‌هایش به کمیل - : ای کمیل ! هرگاه درباره خدا با کسی گفتگو کردی ، جز با آن‌که شباهتی به خردمندان دارد ، حرف مزن .

۱۲۶. امام علی علیه السلام: ده گروه ، خود و دیگران را گول می‌زنند : کم‌سوادی که خویش را به رنج می‌اندازد تا به مردم بسیار بیاموزد ، ... و دانشجویی که با داناستر از خود ، مجادله می‌کند و هنگامی که به وی آموزش داد ، نمی‌پذیرد .

۱۲۷. عنه عليه السلام - في كتابه إلى رِفَاعَةَ -: لا تُمارِ سَفِيهاً، ولا فَقِيهاً، أَمَّا الْفَقِيهُ فَيَحْرِمُكَ خَيْرَهُ، وَأَمَّا السَّفِيهُ فَيَحْزُنُكَ شَرُّهُ.^۱

۱۲۸. عنه عليه السلام: سِتَّةٌ لَا يُمارَوْنَ: الْفَقِيهُ، وَالرَّئِيسُ، وَالْدُّنْيُ، وَالْبَذِي، وَالْمَرَأَةُ، وَالصَّبِيُّ.^۲

۱۲۹. عنه عليه السلام: لا تُلاحِ^۳ الدُّنْيُ فَيَجْتَرِي عَلَيْكَ.^۴

۱۳۰. عنه عليه السلام: لا تُمارِينَ اللَّجُوجَ في مَحْفِلٍ.^۵

۱۳۱. عنه عليه السلام: مَنْ مارَى السَّفِيهَ فلا عَقْلَ لَهُ.^۶

۱۳۲. عنه عليه السلام - في الْحِكْمِ الْمَنسُوبَةِ إِلَيْهِ -: إِبْثَاتُ الْحُجَّةِ عَلَى الْجَاهِلِ سَهْلٌ، وَلَكِنْ إِقْرَارُهُ بِهَا صَعْبٌ.^۷

۱۳۳. الإمام الحسين عليه السلام - لابن عباس - لا تُمارِينَ حَلِيماً ولا سَفِيهاً، فَإِنَّ الْحَلِيمَ يَقْلِيكَ^۸، وَالسَّفِيهَ يُرْدِيكَ^۹.

۱۳۴. الإمام الصادق عليه السلام: لا يُمارِينَ أَحَدُكُمْ سَفِيهاً ولا حَلِيماً، فَإِنَّهُ مَنْ مارَى

۱. دعائم الإسلام: ۱۸۹۹/۵۳۴/۲.

۲. غرر الحكم: ۵۶۳۴.

۳. ملاحاة الرجال: أي مقاولتهم ومخاصمتهم (النهاية: ۱/ ۷۱۳).

۴. غرر الحكم: ۱۰۲۲۱.

۵. غرر الحكم: ۱۰۲۰۳.

۶. غرر الحكم: ۹۰۷۲.

۷. شرح نهج البلاغة: ۳۶۲/۲۹۴/۲۰.

۸. القلبي: البغض (النهاية: ۱/ ۱۰۵)، وفي بعض نسخ المصادر الخطية «يغلبك» بدل «يقليك».

۹. كنز الفوائد: ۳۲/۲، الكافي: ۴/۳۰۱/۲ وفيه «يؤذيك» بدل «يرديك»، مشكاة الأنوار:

۱۸۴۸/۵۵۰ كلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ۱۰/۱۲۷/۷۸ وج ۸/۴۰۶/۷۳.

۱۲۷. امام علی علیه السلام - در نامه‌ای به رفاعه - : با نادان و دانشمند مجادله نکن؛ چرا که خیر و خوبی دانشمند از تو بازداشته می‌شود و شرّ نادان ، غمگینت می‌کند .

۱۲۸. امام علی علیه السلام : با شش گروه ، جدال نشود : دانشمند، رئیس ، پست ، بی‌شرم ، زن و کودک .

۱۲۹. امام علی علیه السلام : با آدم پست ، گفتگو مکن ^{۲۶} که بر تو جری می‌شود .

۱۳۰. امام علی علیه السلام : در هیچ نشستی با آدم لجوج ، مجادله مکن .

۱۳۱. امام علی علیه السلام : آن‌که با نادان مجادله کند ، خرد ندارد .

۱۳۲. امام علی علیه السلام - در حکمت‌های منسوب به ایشان - : اقامه دلیل بر نادان ، آسان است؛ اما اقرار وی به آن ، سخت است .

۱۳۳. امام حسین علیه السلام - به ابن عباس - : با آدم بردبار و نادان ، مجادله نکن؛ چرا که فرد حلیم ، دشمنت می‌دارد ^{۲۷} و شخص نادان ، پستت می‌سازد .

۱۳۴. امام صادق علیه السلام : هیچ کدام از شما با نادان و بردبار ، مجادله نکنند؛ چرا که آن‌که با بردبار مجادله کند ، [بردبار] وی را دور می‌سازد و آن‌که با نادان مجادله می‌کند ، [نادان] وی را پست می‌کند .

حَلِيمًا أَقْصَاءَ، وَمَنْ مَارَى سَفِيهَا أَرْدَاءَ.^۱

۱۳۵. مسعدة بن صدقة: كَتَبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ: أَمَّا بَعْدُ، فَلَا تُجَادِلِ الْعُلَمَاءَ، وَلَا تُمَارِ السُّفَهَاءَ، فَيُبْغِضَكَ الْعُلَمَاءُ، وَيَشْتِمَكَ السُّفَهَاءُ.^۲

۱۳۶. الإمام الصادق عليه السلام: وَصِيَّةُ وَرَقَةَ بْنِ نَوْفَلٍ لِخَدِيجَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ عليها السلام إِذَا دَخَلَ عَلَيْهَا يَقُولُ لَهَا: يَا بِنْتَ أَخِي، لَا تُمَارِي جَاهِلًا وَلَا عَالِمًا، فَإِنَّكَ مَتَى مَارَيْتَ جَاهِلًا أَذَاكَ، وَمَتَى مَارَيْتَ عَالِمًا مَنَعَكَ عِلْمَهُ، وَإِنَّمَا يَسْعَدُ بِالْعُلَمَاءِ مَنْ أَطَاعَهُمْ.^۳

۱۳۷. عنه عليه السلام - مِنْ مَوَاعِظِ ثَقْمَانَ عليه السلام لِابْنِهِ -: يَا بُنَيَّ! جَالِسِ الْعُلَمَاءَ، وَزَاهِمَهُمْ بِرُكَبَتَيْكَ، وَلَا تُجَادِلَهُمْ فَيَمْنَعُوكَ... وَاجْعَلْ فِي أَيَّامِكَ وَلَيَالِكَ وَسَاعَاتِكَ لِنَفْسِكَ نَصِيبًا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ، فَإِنْ فَاتَكَ لَنْ تَجِدَ لَهُ تَضْيِيعًا أَشَدَّ مِنْ تَرْكِهِ، وَلَا تُمَارِينَ فِيهِ لَجُوجًا، وَلَا تُجَادِلَنَّ فَقِيهَا.^۴

۱۳۸. عنه عليه السلام: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ الْمَعْرِفَةَ بِكَمَالِ دِينِ الْمُسْلِمِ تَرْكُهُ الْكَلَامَ فِيمَا لَا يَعْنِيهِ، وَقِلَّةُ مِرَائِهِ.^۵

۱۳۹. الإمام الرضا عليه السلام - لِعَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِ -: يَا عَبْدَ الْعَظِيمِ! أَبْلِغْ عَنِّي أَوْلِيَائِي

۱. الأُمَالِي لِلطُّوسِي: ۳۹۱/۲۲۵، بحار الأنوار: ۱۷/۱۹۶/۷۸.

۲. الكافي: ۹/۸۶/۵.

۳. الأُمَالِي لِلطُّوسِي: ۵۹۸/۳۰۲، بحار الأنوار: ۱۶/۱۳۰/۲ و ج ۵/۴۴۶/۷۸ وفيهما «أَذْلَكَ» بدل «أَذَاكَ».

۴. تفسير القمّي: ۱۶۴/۲، بحار الأنوار: ۲/۴۱۱/۱۳.

۵. الكافي: ۳۴/۲۴۰/۲، الخصال: ۵۰/۲۹۰، مشكاة الأنوار: ۱۲۸۱/۳۹۱، بحار الأنوار: ۱۱/۱۲۹/۲.

۱۳۵. مسعدة بن صدقه: امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب خود نوشت: اما بعد؛ با دانشوران، مجادله نکن و با نادانان، نزاع لفظی مکن؛ زیرا دانشوران، تو را به خشم خواهند آورد و نادانان، به تو ناسزا خواهند گفت.

۱۳۶. امام صادق علیه السلام: هرگاه ورقة بن نوفل نزد خدیجه دختر خویلد می‌رفت، به وی چنین سفارش می‌کرد: برادرزاده‌ام! با نادان و دانشور مجادله مکن؛ زیرا هنگامی که با نادان گفتگو کنی، تو را رنج خواهد داد و هنگامی که با دانشور، مجادله کنی، دانشش تو را باز خواهد داشت. به درستی که هرکه از دانشوران پیروی کند، سعادت‌مند گردد.

۱۳۷. امام صادق علیه السلام - از نصیحت‌های لقمان به پسرش - : ای پسر! با دانشوران بنشین و برای نشستن در مجلسشان هجوم بیا؛ ولی با آنان، بگو مگو مکن و در شبانه روز و اوقات، وقتی را برای دانش‌جویی بگذار. اگر وقت از دست رفت، هیچ ضایعه‌ای سخت‌تر از ترک دانش‌طلبی نخواهی یافت. در دانش‌طلبی با لجبازان بگو مگو مکن و با دانشمندان، مجادله منما.

۱۳۸. امام صادق علیه السلام: امام زین العابدین علیه السلام می‌فرمود: به درستی که نشانه دین آگاهی کامل مسلمان، آن است که درباره امور بیهوده سخن گفتن را ترک کند و جدالش کم باشد.

۱۳۹. امام رضا علیه السلام - به عبدالعظیم حسنی علیه السلام - : ای عبدالعظیم! به دوستانم سلام

السَّلامَ، وَقُلْ لَهُمْ أَنْ لَا يَجْعَلُوا لِلشَّيْطَانِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ سَبِيلًا، وَمُرْهُمْ
بِالصَّدَقِ فِي الْحَدِيثِ، وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ، وَمُرْهُمْ بِالسُّكُوتِ، وَتَرْكِ الْجِدَالِ
فِيمَا لَا يَعْنِيهِمْ.^۱

۱۴۰. عنه عليه السلام: لَا تُمَارِينَ الْعُلَمَاءَ فَيَرْفُضُوكَ، وَلَا تُمَارِينَ السُّفَهَاءَ فَيَجْهَلُوا
عَلَيْكَ.^۲

۱۴۱. لقمان عليه السلام - لِابْنِهِ -: يَا بُنَيَّ! لَا تَجَادِلِ الْعُلَمَاءَ فَيَمَقْتُوكَ.^۳



مرکز تحقیقات کلامی و علوم اسلامی

۱. الاختصاص: ۲۴۷.

۲. الاختصاص: ۲۴۵، بحار الأنوار: ۲/ ۱۳۷/ ۴۵.

۳. تنبيه الخواطر: ۱/ ۱۰۹.

مرا برسان و به آنان بگو که برای شیطان، راهی بر تسلط بر خودشان نگذارند. آنان را به راستگویی و ادای امانت، دستور ده و به سکوت و ترک بگو مگو در چیزهای بیهوده فرمان ده.

۱۴۰. امام رضا علیه السلام: با دانشوران بگو مگو نکن که کنارت خواهند گذاشت و با نادانان، گفتگو مکن که قدرت را انکار خواهند کرد.

۱۴۱. لقمان علیه السلام - به پسرش - : پسرم! با دانشوران بحث مکن که منفورت خواهند شمرد.



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

الفصل الخامس

نماذج من الحوارات

١/٥

نماذج من حوارات الأنبياء

الكتاب

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ * أَن لَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ * فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا نَرِكَ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا وَمَا نَرِكَ أَتَّبِعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادْنَا بِآدَى الرَّأْيِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ بَلْ نَخْلُكُم مِّثْلَ كَذِبِي * قَالَ يَنْقُومُ آرَءَيْتُمْ إِن كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَعَاسَنِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ، فَعَمِيتَ عَلَيْكُمْ أَنْزَلْنَاهُمْ مَاءً فَكَرِهْتُمْ * وَأَنْتُمْ لَهَا كَرِهُونَ * وَيَنْقُومُ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ مَا لَإِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّهُمْ مُّلَقُوا رَبِّهِمْ وَلَسَبَّيْ أَرْسَلَكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ * وَيَنْقُومُ مَن يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ * وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكُ

فصل پنجم

نمونه‌هایی از گفتگوها



نمونه‌هایی از گفت‌وگو میان پیامبران

مرکز تحقیقات قرآنی و علوم اسلامی

قرآن

و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم. [گفت:] «من برای شما هشداردهنده‌ای آشکارم که جز خدا را نپرستید؛ زیرا من از عذاب روزی سهمگین بر شما بیمناکم». پس سران قومش که کافر بودند، گفتند: ما تو را جز بشری مثل خود نمی‌بینیم، و جز [جماعتی از] فرومایگان ما، آن هم نسنجیده، نمی‌بینیم کسی تو را پیروی کرده باشد؛ و شما را بر ما امتیازی نیست، بلکه شما را دروغگو می‌دانیم. گفت: «ای قوم من! به من بگوئید اگر از طرف پروردگارم حجتی روشن داشته باشم، و مرا از نزد خود، رحمتی بخشیده باشد که بر شما پوشیده است. آیا ما [باید] شما را در حالی که بدان اکراه دارید، به آن وادار کنیم؟ و ای قوم من! بر این [رسالت] مالی از شما درخواست نمی‌کنم. مزد من، جز بر عهده خدا نیست و کسانی را که ایمان آوردند، طرد نمی‌کنم. قطعاً آنان پروردگارشان را دیدار خواهند کرد؛ ولی شما را قومی می‌بینم که نادانی می‌کنید؛ و ای قوم من! اگر آنان را برانم، چه کسی مرا در برابر خدا یاری خواهد کرد؟ آیا عبرت نمی‌گیرید؟ و به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های خدا پیش من است، و غیب می‌دانم و

وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدِرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ * قَالُوا يَنْحُوحُ قَدْ جَدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَلَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيَكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ * وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَنِي إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ»^۱

«وَالَّذِينَ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَقَوْمِ أَغْبِدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنَ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ * يَقَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجَرْتِي إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ * وَيَقَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ * قَالُوا يَنْهُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ * إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ * مِنْ دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنْظِرُونَ * إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنْ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا إِنْ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيفٌ»^۲

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَقَوْمِ أَغْبِدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنَ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَغْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوا لَهُ ثُمَّ تَوَبُوا إِلَيْهِ إِنْ رَبِّي قَرِيبٌ

۱. هود: ۲۵-۳۵.

۲. هود: ۵۰-۵۷.

نمی‌گویم که من فرشته‌ام، و دربارهٔ کسانی که دیدگان شما به خواری در آنان می‌نگرد، نمی‌گویم خدا هرگز خیرشان نمی‌دهد. خدا به آنچه که در دل آنان است، آگاه‌تر است. [اگر جز این بگویم،] من در آن صورت، از ستمکاران خواهم بود.

گفتند: ای نوح! واقعاً با ما جدل کردی و بسیار [هم] جدل کردی. پس اگر از راستگویانی، آنچه را [از عذاب خدا] به ما وعده می‌دهی، برای ما بیاور. گفت: «تنها خداست که اگر بخواهد، آن را برای شما می‌آورد و شما عاجز کننده [او] نخواهید بود و اگر بخواهم شما را اندرز دهم، در صورتی که خدا بخواهد شما را بیراه گذارد، اندرز من شما را سود نمی‌بخشد. او پروردگار شماست و به سوی او بازگردانیده می‌شوید».

یا [دربارهٔ قرآن] می‌گویند: آن را بریافته است. بگو: «اگر آن را به دروغ سرهم کرده‌ام، گناه من بر عهدهٔ خود من است؛ و [لی] من از جرمی که به من نسبت می‌دهید، برکنارم».

و به سوی [قوم] عاد، برادرشان هود را [فرستادیم. هود] گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید، جز او هیچ معبودی برای شما نیست. شما فقط دروغ‌پردازید. ای قوم من! برای این [رسالت]، پاداشی از شما درخواست نمی‌کنم. پاداش من جز بر عهده کسی که مرا آفریده است، نیست. پس آیا نمی‌اندیشید؟ و ای قوم من! از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید [تا] از آسمان بر شما بارش فراوان فرستد و نیرویی بر نیروی شما بیفزاید، و تبهکارانه روی برمگردانید». گفتند: ای هود! برای ما دلیل روشنی نیاوردی، و ما برای سخن تو دست از خدایان خود بر نمی‌داریم و تو را باور نداریم. [چیزی] جز این نمی‌گوییم که بعضی از خدایان ما به تو آسیبی رسانده‌اند. گفت: «من خدا را گواه می‌گیرم و شاهد باشید که من از آنچه جز او شریک وی می‌گیرید، بیزارم. پس همهٔ شما در کار من نیرنگ کنید و مرا مهلت دهید. در حقیقت من بر خدا، پروردگار خودم و پروردگار شما توکل کردم. هیچ جنبنده‌ای نیست، مگر این که او مهار هستی‌اش را در دست دارد. به راستی پروردگار من بر راه راست است. پس اگر روی بگردانید، به یقین آنچه را که به منظور آن به سوی شما فرستاده شده بودم، به شما رسانیدم؛ و پروردگارم، قومی جز شما را جانشین [شما] خواهد کرد؛ و به او هیچ زیانی نمی‌رسانید. در حقیقت، پروردگارم بر هر چیزی نگاهبان است».

و به سوی [قوم] ثمود، برادرشان صالح را [فرستادیم]. گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید. برای شما هیچ معبودی جز او نیست. او شما را از زمین پدید آورد و در آن،

مُجِيبٌ ﴿ قَالُوا يَنْصَلِحْ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ
 آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ﴾ قَالَ يَتَقَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى
 بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَعَاسَىٰ مِنِّي مِنْهُ رَحْمَةٌ فَمَنْ يُنصِرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا
 تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ ١.

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّي
 الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ
 الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٢.

﴿ وَآتَىٰ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ ﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ ﴿ قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا
 فَنَنْظِلُ لَهَا عَظِيمِينَ ﴾ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ ﴿ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ ﴾
 قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿ قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴾ أَنتُمْ
 وَآبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ ﴿ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّيَ إِلَّا الرَّبَّ الْعَلِيمِينَ ﴾ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ﴿
 وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ﴿ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ
 يُحْيِينِ ٣.

﴿ وَكَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلِكُوتَ السَّمٰوٰتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ﴾ فَلَمَّا جَنَّ
 عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ﴿ فَلَمَّا رَأَىٰ الْقَمَرَ
 بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ

١. هود: ٦١-٦٣.

٢. البقرة: ٢٥٨.

٣. الشعراء: ٦٩-٨١.

شما را استقرار داد. پس، از او آمرزش بخواهید، آن‌گاه به درگاه او توبه کنید که پروردگارم نزدیک [و] اجابت کننده است».

گفتند: ای صالح! به راستی تو پیش از این، میان ما مایه امید بودی. آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می‌پرستیدند، باز می‌داری؟ و بی‌گمان، ما از آنچه تو ما را بدان می‌خوانی، سخت دچار شکیم. گفت: «ای قوم من! چه بینید، اگر [در این دعوا] بر حجتی روشن از پروردگار خود باشم و او از جانب خود، رحمتی به من داده باشد. پس اگر او را نافرمانی کنم، چه کسی در برابر خدا مرا یاری می‌کند؟ در نتیجه، شما جز بر زیان نمی‌افزایید».

آیا از [حال] آن کسی که چون خدا به او پادشاهی داده بود [و بدان می‌نازید، و] درباره پروردگار خود با ابراهیم محاجه [می‌کرد، خبر نیافتی؟] آن‌گاه که ابراهیم گفت: «پروردگار من، همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند». گفت: «من [هم] زنده می‌کنم و [هم] می‌میرانم». ابراهیم گفت: «خدا [ای من] خورشید را از خاور بر می‌آورد، تو آن را از باختر برآور». پس آن کس که کفر ورزیده بود، مبهوت ماند؛ و خداوند، قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند.

و بر آنان، گزارش ابراهیم را بخوان. آن‌گاه که به پدر خود و قومش گفت: «چه می‌پرستید؟». گفتند: بتانی را می‌پرستیم و همواره ملازم آنهایم. گفت: «آیا وقتی دعا می‌کنید، از شما می‌شنوند؟ یا به شما سود یا زیان می‌رسانند؟». گفتند: نه! بلکه پدران خود را یافتیم که چنین می‌کردند. گفت: «آیا در آنچه می‌پرستیده‌اید، تأمل کرده‌اید؟ شما و پدران پیشین شما؟ قطعاً همه آنها، جز پروردگار جهانیان، دشمن من‌اند. آن کس که مرا آفریده و همواره منمایی‌ام می‌کند، و آن کس که او به من خوراک می‌دهد و سیرابم می‌گرداند، و چون بیمار شوم، او مرا درمان می‌بخشد، و آن کس که مرا می‌میراند و سپس زنده‌ام می‌گرداند.

و این گونه، ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایانیدیم تا از جمله یقین‌کنندگان باشد. پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره‌ای دید. گفت: «این، پروردگار من است» و آن‌گاه، چون غروب کرد، گفت: «غروب کنندگان را دوست ندارم» و چون ماه را در حال

الضَّالِّينَ ﴿ فَلَمَّا رَأَى السُّمْسُ بَارِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَنْقُومُ
إِنِّي بِرَبِّيَ ءِمِّمًا تُشْرِكُونَ ﴾ إِنِّي وَجْهَتْ وَجْهِي لِلذِّى فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ١.

﴿ قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَمَوْ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَّا أَعْمَلْنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ
مُخْلِصُونَ ﴾ أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ
كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً
عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ٢.

﴿ وَإِذَا تُلِّىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَأَنْتَ بِفِرْعَوْنٍ غَيْرِ هَذَا
أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَآئِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي
أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴾ قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا
أَدْرِكُكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ ءَأَفَلَا تَعْقِلُونَ ٣.

﴿ وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا
عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ ءَاثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ ﴾ قُلْ أُولَئِكَ جُنُتُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ
ءَابَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ خَافُونَ ٤.

﴿ قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ ءَالِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَّابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا ٥.

۱. الأنعام: ۷۵-۷۹.

۲. البقرة: ۱۳۹ و ۱۴۰.

۳. یونس: ۱۵ و ۱۶.

۴. الزخرف: ۲۳ و ۲۴.

۵. الإسراء: ۴۲.

طلوع دید، گفت: این، پروردگار من است». آن‌گاه چون ناپدید شد، گفت: «اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود، قطعاً از گروه گمراهان بودم». پس چون خورشید برآمده را دید، گفت: «این، پروردگار من است. این، بزرگ‌تر است» و هنگامی که افول کرد، گفت: «ای قوم من! من از آنچه [برای خدا] شریک می‌سازید، بیزارم. من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم».

بگو: آیا درباره خدا با ما بحث و گفتگو می‌کنید؟ با آن‌که او پروردگار ما و پروردگار شماست؛ و کردارهای ما از آن ما و کردارهای شما از آن شماست و ما برای او اخلاص می‌ورزیم، یا می‌گویید ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط [دوازده گانه]، یهودی یا نصرانی بوده‌اند؟ بگو: آیا شما بهتر می‌دانید یا خدا؟ و کیست ستمکارتر از آن کس که شهادتی از خدا را در نزد خویش، پوشیده دارد؟ و خدا از آنچه می‌کنید، غافل نیست.

و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، آنان که به دیدار ما امید ندارند، می‌گویند: قرآن دیگری جز این بیاور، یا آن را عوض کن. بگو: «مرا نرسد که آن را از پیش خود، عوض کنم. جز آنچه را که به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم. اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم».

بگو: «اگر خدا می‌خواست، آن را بر شما نمی‌خواندم، و [خدا] شما را بدان آگاه نمی‌گردانید. قطعاً پیش از [آوردن] آن، روزگاری در میان شما به سر برده‌ام. آیا فکر نمی‌کنید؟».

و بدین گونه، در هیچ شهری پیش از تو هشدارنده‌ای نفرستادیم، مگر آن‌که خوشگذرانان آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی [و راهی] یافته‌ایم و ما از پی ایشان راهسپاریم. گفت: «هرچند هدایت کننده‌تر از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌اید، برای شما بیاورم؟». گفتند: ما [نسبت] به آنچه بدان فرستاده شده‌اید، کافریم.

بگو: اگر چنان‌که می‌گویند، با او خدایانی [دیگر] بود، در آن صورت، حتماً در صد جستن راهی به سوی [خداوند] صاحب عرش بر می‌آمدند:

﴿أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا﴾ وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظْمًا وَرَفَقًا أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ﴿قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الْاٰلٰهِي الَّذِي فَطَرَكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ﴿وَقُلْ لِعِبَادِيَ يَقُولُوا اَللّٰهِي هِيَ اَحْسَنُ اِنْ الشَّيْطٰنَ يَنزَغُ بَيْنَهُمْ اِنَّ الشَّيْطٰنَ كَانَ لِلْاِنْسٰنِ عَدُوًّا مُّبِينًا﴾^۱

﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا﴾ قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يُمَشُّونَ مَطْمَعِينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾^۲

الحديث

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی علوم اسلامی

۱۴۲. زید بن اسلم: إِنْ أَوَّلَ جَبَّارٍ كَانَ فِي الْأَرْضِ تُمْرُودٌ، وَكَانَ النَّاسُ يَخْرُجُونَ فَيَمْتَارُونَ مِنْ عِنْدِهِ الطَّعَامَ، فَخَرَجَ إِبْرَاهِيمُ يَمْتَارٌ مَعَ مَنْ يَمْتَارُ، فَإِذَا مَرَّ بِهِ نَاسٌ قَالَ: مَنْ رَبُّكُمْ؟ قَالُوا: أَنْتَ، حَتَّى مَرَّ بِهِ إِبْرَاهِيمُ، قَالَ: مَنْ رَبُّكَ؟ قَالَ: ﴿رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ﴾^۳ ۴.

۱. الإسراء: ۴۸-۵۳.

۲. الإسراء: ۹۴-۹۶.

۳. البقرة: ۲۵۸.

۴. تاریخ الطبري: ۲۸۷/۱.

ببین چگونه برای تو مثل‌ها زدند و گمراه شدند. در نتیجه، راه به جایی نمی‌توانند ببرند؛ و گفتند: آیا وقتی استخوان و خاک شدیم، [باز] به آفرینشی جدید برانگیخته می‌شویم؟ بگو: «سنگ باشید یا آهن، یا آفریده از آنچه در خاطر شما بزرگ می‌نماید. [باز هم برانگیخته خواهید شد]». پس خواهند گفت: «چه کسی ما را باز می‌گرداند؟». بگو: «همان کسی که نخستین بار شما را پدید آورد». [باز] سرهای خود را به طرف تو تکان می‌دهند و می‌گویند: آن، کی خواهد بود؟ بگو: «شاید که نزدیک باشد». روزی که شما را فرا می‌خواند، پس در حالی که او را ستایش می‌کنید، اجابتش می‌نمایید و می‌پندارید که جز اندکی [در دنیا] نمانده‌اید؛ و به بندگانم بگو: «آنچه را که بهتر است، بگویند که شیطان، میانشان را به هم می‌زند؛ زیرا شیطان، همواره برای انسان، دشمنی آشکار است».

و [چیزی] مردم را از ایمان آوردن، باز نداشت. آن‌گاه که هدایت برایشان آمد، جز این‌که گفتند: آیا خدا بشری را به سمت رسول، مبعوث کرده است؟ بگو: «اگر در روی زمین، فرشتگانی بودند که با اطمینان راه می‌رفتند، البته بر آنان [نیز] فرشته‌ای را به عنوان پیامبر، از آسمان نازل می‌کردیم». بگو: «میان من و شما، گواه بودن خدا کافی است؛ چرا که او همواره به [حال] بندگان‌ش آگاه بیناست».

حدیث

۱۴۲. زید بن اسلم: اولین ستمگر روی زمین، نمرود بود و مردم برای گرفتن غذا به وی مراجعه می‌کردند. ابراهیم نیز همراه دیگران پیش وی رفت. هنگامی که مردم از برابر نمرود گذر می‌کردند، از آنان می‌پرسید: پروردگار شما کیست؟ آنان می‌گفتند: تو؛ تا آن‌که ابراهیم از مقابلش رد شد. نمرود گفت: پروردگار تو کیست؟ ابراهیم پاسخ داد: «پروردگار من، همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند». گفت: من [هم] زنده می‌کنم و [هم] می‌میرانم. ابراهیم گفت: «خدا [ی من]، خورشید را از خاور برمی‌آورد. تو آن را از باختر برآورد». پس آن کسی که کفر ورزیده بود، مبهوت ماند.

۱۴۳. علی بن محمد بن الجهم: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ وَعِنْدَهُ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرُّضَاءِ عليه السلام، فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَلَيْسَ مِنْ قَوْلِكَ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ مَعْصُومُونَ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: فَسَأَلَهُ عَنْ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ، فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي إِبْرَاهِيمَ: ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي﴾.^۱

فَقَالَ الرُّضَاءُ عليه السلام: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَقَعَ إِلَى ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ: صِنْفٍ يَعْبُدُ الزُّهْرَةَ، وَصِنْفٍ يَعْبُدُ الْقَمَرَ، وَصِنْفٍ يَعْبُدُ الشَّمْسَ. وَذَلِكَ حِينَ خَرَجَ مِنَ السَّرَبِ الَّذِي أُخْفِيَ فِيهِ. فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَرَأَى الزُّهْرَةَ قَالَ: هَذَا رَبِّي - عَلَى الْإِنْكَارِ وَالِاسْتِخْبَارِ - فَلَمَّا أَفَلَ الْكَوْكَبَ قَالَ: لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ - لِأَنَّ الْأَفُولَ مِنْ صِفَاتِ الْمُحَدِّثِ لَا مِنْ صِفَاتِ الْقَدِيمِ - فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَارِغًا قَالَ: هَذَا رَبِّي - عَلَى الْإِنْكَارِ وَالِاسْتِخْبَارِ - فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ: لَيْسَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لِأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ. فَلَمَّا أَصْبَحَ وَرَأَى الشَّمْسَ بَارِغَةً قَالَ: هَذَا رَبِّي! هَذَا أَكْبَرُ مِنَ الزُّهْرَةِ وَالْقَمَرِ! - عَلَى الْإِنْكَارِ وَالِاسْتِخْبَارِ، لَا عَلَى الْإِخْبَارِ -؛ وَالْإِقْرَارُ، فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ لِلْأَصْنَافِ الثَّلَاثَةِ مِنْ عِبَادَةِ الزُّهْرَةِ وَالْقَمَرِ وَالشَّمْسِ: ﴿يَنْقُومُ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ﴾ إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.^۲

۱. الأنعام: ۷۶.

۲. الأنعام: ۷۸ و ۷۹.

۱۴۳. علی بن محمّد بن جهم: در مجلس مأمون درآمدم. نزد وی علی بن موسی الرضا علیه السلام بود. مأمون به وی گفت: ای فرزند پیامبر! آیا شما نمی‌گویید پیامبران معصوم هستند؟ حضرت فرمود: «بلی». مأمون، سپس از آیات قرآن سؤال کرد و از جمله درباره این آیه پرسید: «پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره‌ای دید. گفت: این، پروردگار من است».

امام رضا علیه السلام فرمود: «وقتی ابراهیم از سردابی که مخفی شده بود، خارج شد، با سه گروه رو به رو گشت. گروهی ستاره زهره را می‌پرستیدند، گروهی ماه را می‌پرستیدند و گروهی خورشید را می‌پرستیدند. هنگامی که تاریک شد و زهره را دید، به شیوة انکار و پرسش گفت: «این، پروردگار من است». وقتی ستاره غروب کرد. گفت: «من غروب‌کننده‌ها را دوست ندارم»؛ چون غروب، از ویژگی پدیده‌ها است نه [موجود] قدیم و پایدار. وقتی ماه را دید که آشکار شده، باز به شیوة انکار و پرسش گفت: «این، پروردگار من است». وقتی غروب کرد، گفت: «اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، هرآینه از گمراهان خواهم شد». چون صبح شد و خورشید طلوع کرد، باز به شیوة انکار و پرسش، و نه اخبار و پذیرش گفت: «این، پروردگارم است. این، بزرگ‌تر از زهره و ماه است». وقتی غروب کرد، خطاب به سه گروه پرستندگان زهره، ماه و خورشید گفت: «ای قوم من! من از آنچه [برای خدا] شریک می‌سازید، بیزارم. من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است؛ و من از مشرکان نیستم».

وإنما أراد إبراهيم بما قال أن يبين لهم بطلان دينهم، ويثبت عندهم أن العبادة لا تحق لما كان بصفة الزهرة والقمر والشمس، وإنما تحق العبادة لخالقها، وخالق السماوات والأرض، وكان ما احتج به على قومه مما ألهمه الله عز وجل وآتاه كما قال الله عز وجل: ﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ﴾^۱ فقال المأمون: لله درك يابن رسول الله!^۲

۲/۵

نماذج من حوارات خاتم الأنبياء

۱۴۴. الإمام الصادق (ع): لقد حدثني أبي الباقر (ع)، عن جدي علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي سيد الشهداء، عن أبيه أمير المؤمنين (ع) أنه اجتمع يوماً عند رسول الله (ص) أهل خمسة أديان: اليهود، والنصارى، والذهرية، والثنوية، ومشركو العرب.

فقالت اليهود: نحن نقول: عزير ابن الله، وقد جئناك يا محمد! لننظر ما تقول؟ فإن اتبعنا فنحن أسبق إلى الصواب منك وأفضل، وإن خالفنا خصمناك.

وقالت النصارى: نحن نقول: إن المسيح ابن الله، اتحد به، وقد جئناك لننظر ما تقول، فإن اتبعنا فنحن أسبق إلى الصواب منك وأفضل، وإن خالفنا خصمناك.

۱. الأنعام: ۸۳.

۲. التوحيد: ۲۸/۷۵، عيون أخبار الرضا (ع): ۱/۱۹۵/۱، الاحتجاج: ۲/۴۲۳/۳۰۸ و ذكر الحديث

فيهما مفصلاً، بحار الأنوار: ۸/۷۸/۱۱.

ابراهیم با سخن خود می‌خواست بطلان دین آنان را روشن کند و در پیش آنان، مقرر گردد که آنچه ویژگی زهره، ماه و خورشید را دارد، شایسته پرستش نیست و پرستش، شایسته خالق آنها و خالق آسمان‌ها و زمین است. این، استدلالی بود که خداوند به وی الهام کرد. همان‌گونه که خدا می‌فرماید: «و آن، حجت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم». مأمون گفت: چه پُر برکتی ای فرزند رسول خدا!

۲/۵

نمونه‌هایی از گفتمان پیامبر خاتم

۱۳۳. امام صادق (ع): پدرم امام باقر، از جَدِّم علی بن حسین و وی از پدرش حسین بن علی، سرور شهیدان و وی از پدرش امیرالمؤمنین (ع) برایم نقل کرد که روزی پیروان دین‌های پنجگانه؛ یهود، مسیحیت، طبیعت پرستان، دوگانه پرستان و مشرکان عرب، با رسول خدا نشستی داشتند.

یهودیان گفتند: ما می‌گوییم عَزِیر، پسر خداست. آمده‌ایم ببینیم تو چه می‌گویی؟ اگر سخن ما را بگویی، پس در دستیابی به حقیقت، از تو پیشی گرفته، برتریم و اگر با ما مخالفت کنی، با تو مجادله می‌کنیم.

مسیحیان گفتند: ما می‌گوییم مسیح، پسر خداست و با او یکی است. آمده‌ایم ببینیم تو چه می‌گویی؟ اگر از رأی ما پیروی کنی، در باور به این حقیقت، بر تو پیشی گرفته، برتریم و اگر مخالفت کنی، با تو مجادله خواهیم کرد.

وَقَالَتِ الدَّهْرِيَّةُ: نَحْنُ نَقُولُ: الْأَشْيَاءُ لَا بُدَّ لَهَا وَهِيَ دَائِمَةٌ، وَقَدْ جِئْنَاكَ لِنَنْظُرَ فِيمَا تَقُولُ، فَإِنْ اتَّبَعْنَا فَنَحْنُ أَسْبَقُ إِلَى الصَّوَابِ مِنْكَ وَأَفْضَلُ، وَإِنْ خَالَفْنَا خَصَمْنَاكَ.

وَقَالَتِ الثَّنَوِيَّةُ: نَحْنُ نَقُولُ: إِنَّ النُّورَ وَالظُّلْمَةَ هُمَا الْمُدَبَّرَانِ، وَقَدْ جِئْنَاكَ لِنَنْظُرَ فِيمَا تَقُولُ، فَإِنْ اتَّبَعْنَا فَنَحْنُ أَسْبَقُ إِلَى الصَّوَابِ مِنْكَ، وَإِنْ خَالَفْنَا خَصَمْنَاكَ.

وَقَالَ مُشْرِكُو الْعَرَبِ: نَحْنُ نَقُولُ: إِنَّ أَوْثَانَنَا آلِهَةٌ، وَقَدْ جِئْنَاكَ لِنَنْظُرَ فِيمَا تَقُولُ، فَإِنْ اتَّبَعْنَا فَنَحْنُ أَسْبَقُ إِلَى الصَّوَابِ مِنْكَ وَأَفْضَلُ، وَإِنْ خَالَفْنَا خَصَمْنَاكَ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: آمَنْتُ بِاللَّهِ وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَكَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ، وَبِكُلِّ مَعْبُودٍ سِوَاهُ.

ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ بَعَثَنِي كَافَّةً لِلنَّاسِ بِشِيرًا، وَنَذِيرًا، وَحُجَّةً عَلَى الْعَالَمِينَ، وَسَيَرُدُّ كَيْدَ مَنْ يَكِيدُ دِينَهُ فِي نَحْرِهِ.

ثُمَّ قَالَ لِلْيَهُودِ: أَجِثُّمُونِي لِأَقْبَلَ قَوْلَكُمْ بِغَيْرِ حُجَّةٍ؟
قَالُوا: لَا.

قَالَ: فَمَا الَّذِي دَعَاكُمْ إِلَى الْقَوْلِ بِأَنْ عَزِيرًا ابْنُ اللَّهِ؟

قَالُوا: لِأَنَّهُ أَحْيَى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ التَّوْرَةَ بَعْدَ مَا ذَهَبَتْ، وَلَمْ يَفْعَلْ بِهَا هَذَا إِلَّا لِأَنَّهُ ابْنُهُ.

طبیعت‌گرایان گفتند: ما می‌گوییم اشیا باید باشند و آنها همواره و دائم هستند. آمده‌ایم ببینیم تو چه می‌گویی؟ اگر حرف ما را قبول داشته باشی، ما در باور به این حقیقت، از تو پیشی گرفته، برتریم و اگر مخالف باشی، با تو مجادله می‌کنیم.

دوگانه‌پرستان گفتند: ما می‌گوییم نور و تاریکی، چرخانندگان [هستی] اند. آمده‌ایم ببینیم تو چه می‌گویی؟ اگر حرف ما را قبول داشته باشی، در باور به این حقیقت، بر تو پیشی گرفته، برتریم و اگر مخالفت کنی، با تو مجادله می‌کنیم.

مشرکان عرب گفتند: ما می‌گوییم بت‌های ما خدایان اند. آمده‌ایم ببینیم تو چه می‌گویی؟ اگر حرف ما را قبول داشته باشی، در باور به این حقیقت، بر تو پیشی گرفته، برتریم و اگر مخالفت کنی، با تو مجادله می‌کنیم.

رسول خدا فرمود: «من به خداوند بی شریک، ایمان دارم و به بت، طاغوت و به هر معبودی غیر او کافرم».

آن‌گاه خطاب به آنان گفت: «خداوند، مرا برای همه به عنوان بشارت‌دهنده و اندازکننده و حجت بر جهانیان، برانگیخته است؛ و بسیار زود است که نیرنگ کسانی را که در دین او نیرنگ کنند، به حلقومشان برگرداند». آن‌گاه، خطاب به یهودیان فرمود: «آیا آمده‌اید که من سخن شما را بی دلیل بپذیرم؟».

گفتند: نه.

فرمود: «چه چیز باعث شده که شما باور داشته باشید که عزیر، پسر خداست؟».

گفتند: چون وی پس از آن که تورات از بین رفته بود، آن را برای بنی اسرائیل، بازسازی کرد و این کار را انجام نداد، مگر از آن رو که پسر خدا بود.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَكَيْفَ صَارَ عُزَيْرُ ابْنِ اللَّهِ دُونَ مُوسَى، وَهُوَ الَّذِي جَاءَهُمْ بِالتَّوْرَةِ وَرُئِيَ مِنْهُ مِنَ الْمُعْجَزَاتِ مَا قَدْ عَلِمْتُمْ؟ وَلَيْتَن كَانَ عُزَيْرُ ابْنِ اللَّهِ، لِمَا ظَهَرَ مِنْ إِكْرَامِهِ بِإِحْيَاءِ التَّوْرَةِ، فَلَقَدْ كَانَ مُوسَى بِالْبُتُوَّةِ أَوْلَى وَأَحَقَّ، وَلَيْتَن كَانَ هَذَا الْمِقْدَارُ مِنْ إِكْرَامِهِ لِعُزَيْرٍ يَوْجِبُ لَهُ أَنَّهُ ابْنُهُ، فَأَضْعَافُ هَذِهِ الْكَرَامَةِ لِمُوسَى تَوْجِبُ لَهُ مَنَزِلَةً أَجَلُ مِنَ الْبُتُوَّةِ، لِأَنَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ إِنَّمَا تُرِيدُونَ بِالْبُتُوَّةِ الدَّلَالََةَ عَلَى سَبِيلٍ مَا تُشَاهِدُونَهُ فِي دُنْيَاكُمْ مِنْ وَلَادَةِ الْأُمّهَاتِ الْأَوْلَادَ بِوَطْئِ آبَائِهِمْ لَهُنَّ، فَقَدْ كَفَرْتُمْ بِاللَّهِ تَعَالَى وَشَبَّهْتُمُوهُ بِخَلْقِهِ، وَأَوْجَبْتُمْ فِيهِ صِفَاتَ الْمُحَدَّثِينَ، وَوَجَبَ عِنْدَكُمْ أَنْ يَكُونَ مُحَدَّثًا مَخْلُوقًا، وَأَنْ يَكُونَ لَهُ خَالِقٌ صَنَعَهُ وَابْتَدَعَهُ.

قالوا: لَسْنَا نَعْنِي هَذَا، فَإِنَّ هَذَا كُفْرٌ كَمَا ذَكَرْتَ، وَلَكِنَّا نَعْنِي أَنَّهُ ابْنُهُ عَلَى مَعْنَى الْكَرَامَةِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ وَلَادَةٌ، كَمَا قَدْ يَقُولُ بَعْضُ عُلَمَائِنَا لِمَنْ يُرِيدُ إِكْرَامَهُ وَإِبَاتَتَهُ بِالْمَنَزِلَةِ مِنْ غَيْرِهِ: «يَا بُنَيَّ»، وَ«إِنَّهُ ابْنِي»، لَا عَلَى إِبْطَابِ وَلَادَتِهِ مِنْهُ؛ لِأَنَّهُ قَدْ يَقُولُ ذَلِكَ لِمَنْ هُوَ أَجْنَبِيٌّ لَا نَسَبَ لَهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ؛ وَكَذَلِكَ لَمَّا فَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى بِعُزَيْرٍ مَا فَعَلَ، كَانَ قَدْ اتَّخَذَهُ ابْنًا عَلَى الْكَرَامَةِ لَا عَلَى الْوِلَادَةِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَهَذَا مَا قُلْتُمْ لَكُمْ، إِنَّهُ إِنْ وَجَبَ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ أَنْ يَكُونَ عُزَيْرُ ابْنِهِ، فَإِنَّ هَذِهِ الْمَنَزِلَةَ لِمُوسَى أَوْلَى، وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَفْضَحُ كُلَّ مُبْطِلٍ بِإِقْرَارِهِ وَيَقْلِبُ عَلَيْهِ حُجَّتَهُ، إِنَّ الَّذِي احْتَجَجْتُمْ بِهِ يُؤْذِيكُمْ إِلَى مَا هُوَ أَكْبَرُ مِمَّا ذَكَرْتُمْ لَكُمْ، لِأَنَّكُمْ قُلْتُمْ: إِنَّ عَظِيمًا مِنْ عُنُظْمَائِكُمْ قَدْ يَقُولُ لِأَجْنَبِيٍّ لَا نَسَبَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ: «يَا بُنَيَّ»، وَ«هَذَا ابْنِي»، لَا عَلَى طَرِيقِ

پیامبر ﷺ فرمود: «چرا عَزِیر، پسر خدا شد و موسی که تورات را برای شما آورد و معجزه‌هایی که خود شما هم می‌دانید، از وی دیده شد، پسر خدا نشد؟ و اگر عَزِیر، به خاطر بزرگواری در بازسازی تورات پسر خدا شد، موسی باید به پسر خدا بودن، اولی و سزاوارتر باشد. اگر این مقدار از بزرگواری برای عَزِیر، موجب شود که وی پسر خدا گردد، چندین برابر این بزرگی که برای موسی بود، درجه وی باید برتر از پسر خدا بودن باشد. اگر منظور شما از پسر خدا بودن، همان مفهومی باشد که در دنیا در پی رابطه جنسی پدر با مادر، مادران، بچه به دنیا می‌آورند، به خدا کفر ورزیده‌اید و او را به آفریده‌اش تشبیه کرده‌اید و ویژگی پدیده‌ها را برای وی اثبات کرده‌اید. بنابراین، باید خدا از نظر شما پدید آمده و خلق شده‌ای باشد که خالقی دارد که وی را ساخته و به وجود آورده است».

یهودیان گفتند: منظورمان این نیست، همان طور که گفتی، این کفر است؛ بلکه منظورمان آن است که وی از نظر قدر و منزلت، پسر خداست؛ گرچه تولدی هم در کار نبود؛ درست مثل آن که برخی دانشمندان، خطاب به کسانی که می‌خواهند آنان را اکرام کنند و ارزش آنان را نسبت به دیگران نشان دهند، می‌گویند: «پسرمان!» یا «این، پسرمان است» که این سخن برای اثبات به دنیا آمدن وی از او نیست. چون در این صورت، به وی گفته خواهد شد که این شخص، با تو بیگانه است و رابطه نسبی بین آن دو نیست. کار خدا درباره عَزِیر نیز چنین است که وی به خاطر احترام گذاشتن و نه به دلیل تولد، وی را فرزند خود قرار داده است.

پیامبر ﷺ فرمود: «این، همان سخنی است که من به شما گفتم. اگر بر این پایه، عَزِیر پسر خدا می‌گردد، این مقام برای موسی مناسب‌تر است. خداوند، هر باطل‌گرایی را با اقرار خودش رسوا می‌کند و دلیل او را علیه خود او به کار می‌برد. دلیلی که شما آوردید، شما را به چیزی بزرگ‌تر از آنچه گفتم، می‌کشاند. شما گفتید که یکی از بزرگان شما به فرد بیگانه‌ای که رابطه سببی بین آن دو نیست، می‌گوید: «پسرمان!» یا «این، پسرمان

الْوِلَادَةِ، فَقَدْ تَجِدُونَ أَيْضاً هَذَا الْعَظِيمَ يَقُولُ لِأَجَنِبِي آخَرَ: «هَذَا أَخِي»
وَلِآخَرَ: «هَذَا شَيْخِي» و «أَبِي» وَلِآخَرَ: «هَذَا سَيِّدِي» و «يَا سَيِّدِي»، عَلَى
سَبِيلِ الْإِكْرَامِ، وَإِنْ مَنْ زَادَهُ فِي الْكَرَامَةِ زَادَهُ فِي مِثْلِ هَذَا الْقَوْلِ؛ فَإِذَا
يَجُوزُ عِنْدَكُمْ أَنْ يَكُونَ مُوسَى أَخاً لِلَّهِ، أَوْ شَيْخاً لَهُ، أَوْ أَباً، أَوْ سَيِّداً؛ لِأَنَّهُ
قَدْ زَادَهُ فِي الْإِكْرَامِ مِمَّا لِعَزِيرٍ، كَمَا أَنَّ مَنْ زَادَ رَجُلًا فِي الْإِكْرَامِ فَقَالَ لَهُ:
«يَا سَيِّدِي» و «يَا شَيْخِي» و «يَا عَمِّي» و «يَا رَئِيسِي» [و «يَا أَمِيرِي»]، عَلَى
طَرِيقِ الْإِكْرَامِ، وَإِنْ مَنْ زَادَهُ فِي الْكَرَامَةِ زَادَهُ فِي مِثْلِ هَذَا الْقَوْلِ.

أَفَيَجُوزُ عِنْدَكُمْ أَنْ يَكُونَ مُوسَى أَخاً لِلَّهِ، أَوْ شَيْخاً، أَوْ عَمًّا، أَوْ رَئِيساً،
أَوْ سَيِّداً، أَوْ أَمِيراً؛ لِأَنَّهُ قَدْ زَادَهُ فِي الْإِكْرَامِ عَلَى مَنْ قَالَ لَهُ: «يَا شَيْخِي»
أَوْ «يَا سَيِّدِي» أَوْ «يَا عَمِّي» أَوْ «يَا رَئِيسِي» أَوْ «يَا أَمِيرِي»؟!

قَالَ: فَبُهِتَ الْقَوْمُ وَتَحَيَّرُوا وَقَالُوا: يَا مُحَمَّدُ! أَجَلْنَا نَتَفَكَّرُ فِيمَا قَدْ
قُلْتُمْ لَنَا. فَقَالَ: أَنْظَرُوا فِيهِ بِقُلُوبٍ مُعْتَقِدَةٍ لِلْإِنصَافِ، يَهْدِكُمُ اللَّهُ تَعَالَى.

ثُمَّ أَقْبَلَ ﷺ عَلَى النَّصَارَى، فَقَالَ لَهُمْ: وَأَنْتُمْ قُلْتُمْ: إِنَّ الْقَدِيمَ
عَزَّوَجَلَّ اتَّحَدَ بِالْمَسِيحِ ابْنِهِ، فَمَا الَّذِي أَرَدْتُمُوهُ بِهَذَا الْقَوْلِ؟ أَرَدْتُمْ أَنَّ
الْقَدِيمَ صَارَ مُحَدَّثًا لِوُجُودِ هَذَا الْمُحَدَّثِ الَّذِي هُوَ عِيسَى؟ أَوْ
الْمُحَدَّثُ، الَّذِي هُوَ عِيسَى - صَارَ قَدِيمًا لِوُجُودِ الْقَدِيمِ الَّذِي هُوَ
اللَّهُ؟ أَوْ مَعْنَى قَوْلِكُمْ: إِنَّهُ اتَّحَدَ بِهِ، أَنَّهُ اخْتَصَّه بِكَرَامَةٍ لَمْ يُكْرَمَ بِهَا أَحَدًا
سِوَاهُ؟

فَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنَّ الْقَدِيمَ صَارَ مُحَدَّثًا فَقَدْ أَبْطَلْتُمْ، لِأَنَّ الْقَدِيمَ مُحَالٌ أَنْ

است"، اما نه به معنای از او به دنیا آمدن. گاه شما می‌بینید همین بزرگ، به فرد بیگانه‌ای برای احترام می‌گوید: "این، برادرم است" و به دیگری می‌گوید: "این، استادم و پدرم است" و به شخص دیگری می‌گوید: "این، آقای من است" و یا خطاب می‌کند "آقایم!" و هر چه احترام‌گذاری‌اش بیشتر باشد، از این گونه تعبیرها بیشتر بهره می‌گیرد. بنابراین، از نظر شما رواست که موسی، برادر خدا، شیخ خدا، و یا آقای خدا باشد، چون وی را بیشتر از عزیز، اکرام کرده است؟ همان طور که اگر کسی دیگری را بیشتر اکرام کند، برای احترام، به وی می‌گوید: "ای آقایم!"، "ای شیخم!"، "ای عمویم!"، "ای رئیس (و ای امیرم)!" و هر آنچه در احترام بیفزاید، در این قبیل تعبیرها می‌افزاید.

آیا از نظر شما رواست که موسی، برادر خدا، شیخ خدا، عموی خدا، رئیس خدا، آقای خدا و یا امیر خدا باشد؛ چون خدا وی را بیشتر بزرگ داشته و بر کسانی که آنان را "ای شیخم!"، "ای آقایم!"، "ای عمویم!"، "ای رئیس!" و یا "ای امیرم!" خطاب می‌کنند؟

[علی علیه السلام] می‌فرماید: آنان، متحیر و مبهوت شدند و گفتند: ای محمد! به ما فرصت بده تا درباره آنچه که به ما گفتی، بیندیشیم. رسول خدا فرمود: «در این باره، با دلی منصفانه بیندیشید. خدا شما را هدایت می‌کند».

آن‌گاه، رو به مسیحیان کرد و فرمود: «شما گفتید [خداوند] قدیم - عزوجل - با مسیح، پسرش یکی شده است. منظورتان از این سخن چیست؟ آیا منظورتان این است که [خداوند] قدیم، برای آن‌که با این پدید آمده، یعنی عیسی علیه السلام یکی شده، حادث است؟ یا عیسی که حادث است، به خاطر وجود قدیم که همان خدا باشد، قدیم شده است؟ و یا مفهوم سخن شما از این‌که وی با خدا متحد شده، این است که وی از کرامتی برخوردار شده است که هیچ کس غیر از وی، از چنین کرامتی برخوردار نگشته است؟

اگر منظورتان این است که قدیم، پدید آمده شده است که خودتان،

يَنْقَلِبُ فَيَصِيرُ مُحَدَّثًا، وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنَّ الْمُحَدَّثَ صَارَ قَدِيمًا فَقَدْ أَحَلَّيْتُمْ،
لِأَنَّ الْمُحَدَّثَ أَيْضًا مُحَالٌ أَنْ يَصِيرَ قَدِيمًا.

وإن أردتم أنه اتَّخَذَ بِهِ بِأَنَّهُ اخْتَصَّصَهُ وَاصْطَفَاهُ عَلَى سَائِرِ عِبَادِهِ، فَقَدْ
أَقَرَرْتُمْ بِخُذُوثِ عَيْسَى، وَبِخُذُوثِ الْمَعْنَى الَّذِي اتَّخَذَ بِهِ مِنْ أَجْلِهِ،
لِأَنَّهُ إِذَا كَانَ عَيْسَى مُحَدَّثًا وَكَانَ اللَّهُ اتَّخَذَ بِهِ - بِأَنَّهُ أَحَدَثَ بِهِ مَعْنَى صَارَ بِهِ
أَكْرَمَ الْخَلْقِ عِنْدَهُ - فَقَدْ صَارَ عَيْسَى وَذَلِكَ الْمَعْنَى مُحَدَّثَيْنِ، وَهَذَا
خِلَافُ مَا بَدَأْتُمْ تَقُولُونَهُ.

قَالَ: فَقَالَتِ النَّصَارَى: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا أَظْهَرَ عَلَى يَدِ
عَيْسَى مِنَ الْأَشْيَاءِ الْعَجِيبَةِ مَا أَظْهَرَ، فَقَدْ اتَّخَذَهُ وَلَدًا عَلَى جِهَةِ الْكَرَامَةِ.
فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَقَدْ سَمِعْتُمْ مَا قُلْتُمْ لِلْيَهُودِ فِي هَذَا الْمَعْنَى
الَّذِي ذَكَرْتُمُوهُ.

ثُمَّ أَعَادَ ﷺ ذَلِكَ كُلَّهُ، فَسَكَتُوا إِلَّا رَجُلًا وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَالَ لَهُ: يَا
مُحَمَّدُ! أَوَلَسْتُمْ تَقُولُونَ: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلُ اللَّهِ؟
قَالَ: قَدْ قُلْنَا ذَلِكَ.

فَقَالَ: فَإِذَا قُلْتُمْ ذَلِكَ فَلِمَ مَنَعْتُمُونَا مِنْ أَنْ نَقُولَ: إِنَّ عَيْسَى ابْنُ اللَّهِ؟
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّهُمَا لَنْ يَسْتَبِيهَا لِأَنَّ قَوْلَنَا: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلُ اللَّهِ،
فَإِنَّمَا هُوَ مُشْتَقٌّ مِنَ الْخَلَّةِ أَوْ الْخُلَّةِ. فَأَمَّا الْخَلَّةُ فَإِنَّمَا مَعْنَاهَا الْفَقْرُ وَالْفَاقَةُ،
فَقَدْ كَانَ خَلِيلًا إِلَى رَبِّهِ فَقِيرًا [إِلَى اللَّهِ] وَإِلَيْهِ مُنْقَطِعًا، وَعَنْ
غَيْرِهِ مُتَعَفِّفًا مُعْرِضًا مُسْتَغْنِيًا، وَذَلِكَ لَمَّا أُرِيدَ قَذْفُهُ فِي النَّارِ فَرَمِيَ بِهِ فِي

خودتان را باطل کرده‌اید؛ چون قدیم، محال است که منقلب شود و پدیده گردد، و اگر مقصودتان این است که عیسی علیه السلام قدیم شده است که حرف محالی گفته‌اید؛ زیرا حادث، محال است که قدیم گردد.

و اگر منظورتان از اتحاد مسیح با خدا این است که خداوند، وی را از بین دیگر بندگان برگزیده و ویژه خود ساخته است، پس به حادث بودن عیسی و مفهومی که به خاطر آن با خدا یکی شده است، اقرار کرده‌اید؛ زیرا هنگامی که عیسی حادث باشد و خداوند با وی یکی شده باشد - یعنی معنایی را آفریده که به خاطر آن، عیسی برترین خلق خداوند شده -، در این صورت، هم عیسی و هم آن معنی حادث‌اند و این، برخلاف سخنی است که در آغاز گفتید.

[علی علیه السلام] می‌فرماید: مسیحیان گفتند: ای محمد!، چون خداوند به دست عیسی علیه السلام چیزهای شگفتی نمایان ساخت، وی را به جهنت احترام، فرزند خود قرار داد.

رسول خدا به آنان فرمود: «آنچه که در این باره با یهودیان گفتم، شنیدید؟».

آنگاه همه آن بحث را تکرار کرد. همه ساکت شدند، جز یک نفر از آنان که گفت: ای محمد! آیا شما نمی‌گویید ابراهیم، خلیل الله (دوست خدا) است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چنین می‌گوییم».

وی گفت: اگر این را می‌گویید، چرا ما را از این که بگوییم عیسی پسر خداست، منع می‌کنید؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این دو مانند هم نیستند. چون وقتی می‌گوییم: ابراهیم «خلیل الله» است، بدان جهت است که «خلیل» مشتق از «خَلَّه» یا «خُلَّه» است. معنای خَلَّه، نیاز و احتیاج است و ابراهیم، نیازمند پروردگارش بود و تنها به وی وابسته بود و از دیگران، کناره گیر و روگردان و بی‌نیاز بود. چون وقتی که تصمیم گرفته شد وی را در آتش

الْمَنْجَنِيْقِ فَبَعَثَ اللهُ تَعَالَى جَبْرَائِيلَ وَقَالَ لَهُ: أَدْرِكَ عَبْدِي، فَجَاءَهُ فَلَقِيَهُ فِي الْهَوَاءِ، فَقَالَ: كَلَّفَنِي مَا بَدَا لَكَ فَقَدْ بَعَثَنِي اللهُ لِنُصْرَتِكَ.

فَقَالَ: بَلْ حَسْبِيَ اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ، إِنِّي لَا أَسْأَلُ غَيْرَهُ، وَلَا حَاجَةَ لِي إِلَّا إِلَيْهِ، فَسَمَاءُ خَلِيلَهُ أَيْ فَقِيرَهُ وَمُحْتَاجَهُ وَالْمُنْقَطِعَ إِلَيْهِ عَمَّنْ سِوَاهُ.

وإذا جُعِلَ مَعْنَى ذَلِكَ مِنَ الْخُلَّةِ [العالم]، وَهُوَ أَنَّهُ قَدْ تَخَلَّلَ مَعَانِيَهُ، وَوَقَفَ عَلَى أَسْرَارِ لَمْ يَقِفْ عَلَيْهَا غَيْرُهُ، كَانَ مَعْنَاهُ الْعَالِمَ بِهِ وَبِأُمُورِهِ، وَلَا يُوْجِبُ ذَلِكَ تَشْبِيهَ اللهِ بِخَلْقِهِ، أَلَا تَرَوْنَ أَنَّهُ إِذَا لَمْ يَنْقَطِعْ إِلَيْهِ لَمْ يَكُنْ خَلِيلَهُ؟ وَإِذَا لَمْ يَعْلَمْ بِأَسْرَارِهِ لَمْ يَكُنْ خَلِيلَهُ؟ وَأَنْ مَنْ يَلِدُهُ الرَّجُلُ وَإِنْ أَهَانَهُ وَأَقْصَاهُ لَمْ يَخْرُجْ [به] عَنْ أَنْ يَكُونَ وَلَدَهُ، لِأَنَّ مَعْنَى الْوِلَادَةِ قَائِمٌ بِهِ؟

ثُمَّ إِنْ وَجَبَ - لِأَنَّهُ قَالَ لِإِبْرَاهِيمَ خَلِيلِي - أَنْ تَقِيسُوا أَنْتُمْ فَتَقُولُوا: إِنْ عِيسَى ابْنُهُ، وَجَبَ أَيْضاً كَذَلِكَ أَنْ تَقُولُوا الْمَوْسَى إِنَّهُ ابْنُهُ، فَإِنَّ الَّذِي مَعَهُ مِنَ الْمُعْجَزَاتِ لَمْ يَكُنْ بِدُونِ مَا كَانَ مَعَ عِيسَى، فَقُولُوا: إِنْ مَوْسَى أَيْضاً ابْنُهُ، وَأَنْ يَجُوزَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى هَذَا الْمَعْنَى: إِنَّهُ شَيْخُهُ وَسَيِّدُهُ وَعَمُّهُ وَرَأْسُهُ وَأَمِيرُهُ كَمَا قَدْ ذَكَرْتُهُ لِلْيَهُودِ.

فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: وَفِي الْكِتَابِ الْمُنَزَّلَةِ أَنَّ عِيسَى قَالَ: «أَذْهَبُ إِلَى أَبِي». أَيْ:

فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: فَإِنْ كُنْتُمْ بِذَلِكَ الْكِتَابِ تَعْمَلُونَ فَإِنَّ فِيهِ: «أَذْهَبُ إِلَى أَبِي وَأَبِيكُمْ» فَقُولُوا: إِنَّ جَمِيعَ الَّذِينَ خَاطَبَهُمْ عِيسَى كَانُوا

نهند و با منجنیق در آتش افکندند ، خداوند ، جبرئیل را فرستاد و گفت :
بسنده‌ام را دریاب . جبرئیل آمد و وی را در هوا گرفت و گفت :
گرفتاری‌هایت را بر عهده من بگذار . خداوند ، مرا برای یاری تو فرستاده
است .

ابراهیم گفت : «نه ، خداوند برای من بس است و بهترین وکیل است .
من از دیگران چیزی نمی‌خواهم و جز به وی ، نیازمند نیستم» . پس
خداوند ، وی را خلیل خود ، یعنی نیازمند ، محتاج و وابسته به او و بریده
از دیگران خواند .

و اگر از خُله [به معنای آگاه] گرفته شود . یعنی به آن امر ، آگاه شده و به
اسراری رسید که دیگران به آن نرسیده‌اند . در این صورت ، معنای خلیل ،
عالم به خدا و امور الهی است و این ، موجب تشبیه خدا به خلق نمی‌گردد .
نمی‌اندیشید که اگر وی وابسته به خدا نمی‌شد ، خلیل وی نمی‌گشت و اگر
به اسرار وی آگاهی نمی‌یافت ، خلیل وی نمی‌شد؛ ولی اگر کسی فرزندی
به دنیا آورد ، هر چه او را از خودش دور کند ، یا تحقیرش کند ، باز هم
فرزند وی است ، چون به دنیا آمدن ، قائم به اوست .

از سوی دیگر ، اگر شما به خاطر این که خدا به ابراهیم گفته «خلیلی
(دوست من)» قیاس کرده و بگویید : عیسی پسر خداست ، باید بگویید
موسی نیز پسر اوست . چون معجزه‌هایی که موسی داشت ، پایین‌تر از
معجزه‌های عیسی نبود . بنابراین ، بگویید موسی نیز پسر خداست . بر این
اساس ، باید بگویید که وی ، استاد ، آقا ، عمو ، رئیس ، و فرمانروای
خداست ، به همان شکل که برای یهودیان گفتم!» .

آنان به یکدیگر گفتند که در انجیل آمده است که عیسی گفت : به سوی
پدرم می‌روم .

رسول خدا فرمود : «اگر به آن کتاب عمل می‌کنید ، در آن آمده است :
«به سوی پدر خودم و شما می‌روم» .»

أبناء الله، كما كان عيسى ابنه من الوجه الذي كان عيسى ابنه، ثم إن ما في هذا الكتاب يبطل عليكم هذا الذي زعمتم أن عيسى من جهة الاختصاص كان ابناً له، لأنكم قلتم: إنما قلنا: إنه ابنه لأنه اختصه بما لم يختص به غيره، وأنتم تعلمون أن الذي خص به عيسى لم يخص به هؤلاء القوم الذين قال لهم عيسى: اذهبوا إلى أبي وأبيكم، فبطل أن يكون الاختصاص لعيسى، لأنه قد ثبت عندكم بقول عيسى لمن لم يكن له مثل اختصاص عيسى، وأنتم إنما حكيتكم لفظة عيسى وتأولتموها على غير وجهها، لأنه إذا قال: «أبي وأبيكم»، فقد أراد غير ما ذهبتم إليه ونحلتموه، وما يدرىكم لعله عنى اذهبوا إلى آدم، أو إلى نوح، وإن الله يرفعني إليهم ويجمعني معهم، وآدم أبي وأبوكم، وكذلك نوح، بل ما أراد غير هذا.

قال: فسكت النصارى وقالوا: ما رأينا كالتيوم مجادلاً ولا مخاصماً مثلك وسننظر في أمورنا.

ثم أقبل رسول الله ﷺ على الدهرية فقال: وأنتم فما الذي دعاكم إلى القول بأن الأشياء لا بدو لها وهي دائمة لم تزل ولا تزال؟

فقالوا: لأننا لا نحكم إلا بما نشاهد، ولم نجد للأشياء حدثاً، فحكمنا بأنها لم تزل، ولم نجد لها انقضاء وفناء، فحكمنا بأنها لا تزال.

فقال رسول الله ﷺ: أفوجدتم لها قدماً؟ أم وجدتم لها بقاءً أبداً لا يد؟

آنان گفتند: از همان روی که عیسی پسر خداست، همه آنانی را که عیسی مورد خطاب قرار داده، فرزندان خدا هستند.

[رسول خدا فرمود:] «در این کتاب، چیزهایی است که ادّعی شما بر این‌که عیسی به خاطر ویژگی‌اش به خدا پسر او شده است، رد می‌کند؛ چون شما گفتید: ما از آن روی به عیسی پسر خدا می‌گوییم که خدا به وی چیزهایی اختصاص داده که به دیگران، اختصاص نداده است و شما می‌دانید آنچه را به عیسی اختصاص داد، به آنانی که عیسی خطاب به آنان گفت "به سوی پدرم و پدر شما می‌روم" اختصاص نداده است. بنابراین، ادّعی ویژگی به عیسی باطل شد؛ چون به نظرش، مثل ویژگی عیسی برای کسانی که مثل وی نبودند، طبق کلام عیسی ثابت شد. شما کلام عیسی را نقل می‌کنید و بر غیر مفهوم آن تأویل می‌کنید؛ چون هنگامی که وی گفت: "پدرم و پدر شما"، بجز آنچه که شما فهمیدید و روی آوردید، منظورش بود. شاید وی مقصودش آن بود که به سوی آدم و یا نوح رفته و خداوند، مرا پیش آنان می‌برد و با آنان یکجا گرد می‌آورد و آدم و نوح، پدر من و شما هستند. عیسی، جز این را اراده نکرده بود».

[علی علیه السلام] فرمود: مسیحیان، سکوت کردند و گفتند: تا کنون، مجادله‌گر و گفتگوگری چون تو ندیده بودیم. درباره کارهای خویش می‌اندیشیم. آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله روی به طبیعت پرستان کرد و فرمود: «چه چیز موجب شده است به این باور فرا خوانید که چیزها باید باشند و آنها همواره هستند، از بین نرفته و نخواهند رفت؟».

آنان گفتند: ما جز طبق آنچه که می‌بینیم، حکم نمی‌کنیم و ما ندیدیم که اشیا پدید آمده باشند. بنابراین، می‌گوییم از بین نرفته‌اند و ندیایم که از بین بروند و پایان بپذیرند. پس گفتیم: از بین نخواهند رفت. رسول خدا فرمود: «آیا چیزها را قدیم یافته‌اید و یا آنها را تا ابد پایدار

فَإِنْ قُلْتُمْ: إِنَّكُمْ وَجَدْتُمْ ذَلِكَ، أَنَهَضْتُمْ لِنَفْسِكُمْ أَنْكُمْ لَمْ تَزَالُوا عَلَى هَيْئَتِكُمْ وَعُقُولِكُمْ بِلا نِهَایَةٍ، وَلَا تَزَالُونَ كَذَلِكَ، وَلَئِنْ قُلْتُمْ هَذَا، دَفَعْتُمْ الْعِيَانَ وَكَذَّبَكُمْ الْعَالَمُونَ الَّذِينَ يُشَاهِدُونَكُمْ.

قالوا: بَلْ لَمْ نُشَاهِدْ لَهَا قَدَمًا، وَلَا بَقَاءَ أَبَدَ الْأَبَدِ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَلِمَ صِرْتُمْ بِأَنْ تَحْكُمُوا بِالْقِدَمِ وَالْبَقَاءِ دَائِمًا، لِأَنَّكُمْ لَمْ تُشَاهِدُوا خُدُوثَهَا، وَانْقِضَاؤَهَا أَوْلَى مِنْ تَارِكِ التَّمْيِيزِ لَهَا مِثْلَكُمْ، فَيَحْكُمُ لَهَا بِالْخُدُوثِ وَالْانْقِضَاءِ وَالْانْقِطَاعِ، لِأَنَّهُ لَمْ يُشَاهِدْ لَهَا قَدَمًا، وَلَا بَقَاءَ أَبَدَ الْأَبَدِ.

أَوَلَسْتُمْ تُشَاهِدُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَ[أَنَّ] أَحَدَهُمَا بَعْدَ الْآخَرِ؟
فَقَالُوا: نَعَمْ.

فَقَالَ: أَتَرَوْنَهُمَا لَمْ يَزَالَا وَلَا يَزَالَانِ؟
فَقَالُوا: نَعَمْ.

فَقَالَ: أَفَيَجُوزُ عِنْدَكُمْ اجْتِمَاعُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ؟
فَقَالُوا: لَا.

فَقَالَ ﷺ: فَإِذَا يَنْقَطِعُ أَحَدُهُمَا عَنِ الْآخَرِ، فَيَسْبِقُ أَحَدُهُمَا، وَيَكُونُ الثَّانِي جَارِيًا بَعْدَهُ.
قالوا: كَذَلِكَ هُوَ.

فَقَالَ: قَدْ حَكَمْتُمْ بِخُدُوثِ مَا تَقَدَّمَ مِنْ لَيْلٍ وَنَهَارٍ لَمْ تُشَاهِدُوهُمَا، لَا تُنْكِرُوا لِلَّهِ قُدْرَةً.

یافته‌اید؟ اگر بگویید آنها را چنین یافته‌ایم، ادعا کرده‌اید که همواره بر همین شکل و بر همین خرد بوده‌اید و باقی خواهید ماند. اگر این را بگویید، واقعیت خارجی را منکر شده‌اید و همه مردمی که شما را دیده‌اند، دروغگویتان می‌شمارند».

گفتند: ما همواره بودن و همواره ماندن را برای اشیا ندیده‌ایم.

رسول خدا فرمود: «پس چرا به بودن و ماندن همواره حکم می‌کنید؟ برای آن که [چون] شما پدیدار شدن و پایان یافتن چیزها را ندیده‌اید، بهتر است تمیز بین آن دو را به دیگران واگذارید تا بر حدوث، پایان پذیری و از بین رفتن آن، حکم کنند؛ چون آنان نیز بودن و ماندن همواره اشیا را ندیده‌اند».

آیا شما شب و روز را ندیده‌اید که یکی پس از دیگری است؟».

گفتند: آری.

فرمود: «آیا بر این باور هستید که آن دو بوده‌اند و خواهند بود؟».

گفتند: آری.

فرمود: «به نظر شما شب و روز قابل جمع هستند؟».

گفتند: نه.

رسول خدا فرمود: «بنابراین، یکی دیگری را قطع می‌کند؛ یکی پیشی می‌گیرد و دیگری در پی آن می‌رود».

گفتند: همین طور است.

فرمود: «شما به پیش گیرنده از شب و روز، حکم پدیدار شدن کردید، در حالی که پیدا شدن آن دو را ندیده بودید. قدرت خدا را منکر نشوید».

ثُمَّ قَالَ ﷺ: أَتَقُولُونَ مَا قَبْلَكُمْ مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مُتَنَاهٍ أَمْ غَيْرُ مُتَنَاهٍ؟
فَإِنْ قُلْتُمْ: غَيْرُ مُتَنَاهٍ، فَكَيْفَ وَصَلَ إِلَيْكُمْ آخِرُ بِلَا نِهَائِيَّةٍ لِأَوَّلِهِ؟ وَإِنْ قُلْتُمْ:
إِنَّهُ مُتَنَاهٍ، فَقَدْ كَانَ وَلَا شَيْءَ مِنْهُمَا.

قالوا: نَعَمْ.

قَالَ لَهُمْ: أَقُلْتُمْ: إِنَّ الْعَالَمَ قَدِيمٌ غَيْرُ مُحَدَّثٍ، وَأَنْتُمْ عَارِفُونَ بِمَعْنَى مَا
أَقَرَرْتُمْ بِهِ، وَبِمَعْنَى مَا جَعَلْتُمُوهُ؟

قالوا: نَعَمْ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَهَذَا الَّذِي تُشَاهِدُونَهُ مِنَ الْأَشْيَاءِ بَعْضُهَا إِلَى
بَعْضٍ يَفْتَقِرُ، لِأَنَّهُ لَا قِوَامَ لِلْبَعْضِ إِلَّا بِمَا يَتَّصِلُ بِهِ. أَلَا تَرَى الْبِنَاءَ مُحْتَاجاً
بَعْضُ أَجْزَائِهِ إِلَى بَعْضٍ وَالْأَلَمَ يَتَّبِقُ، وَلَمْ يُسْتَحْكَمْ، وَكَذَلِكَ سَائِرُ مَا
تَرَوْنَ.

وقال ﷺ: فَإِذَا كَانَ هَذَا الْمُحْتَاجُ -بَعْضُهُ إِلَى بَعْضٍ لِقُوَّتِهِ وَتَمَامِهِ- هُوَ
الْقَدِيمُ، فَأَخْبِرُونِي أَنْ لَوْ كَانَ مُحَدَّثاً، كَيْفَ كَانَ يَكُونُ؟ وَمَاذَا كَانَتْ
تَكُونُ صِفَتُهُ؟

قَالَ: فَبُهِتُوا وَعَلِمُوا أَنَّهُمْ لَا يَجِدُونَ لِلْمُحَدَّثِ صِفَةً يَصِفُونَهُ بِهَا إِلَّا
وَهِيَ مَوْجُودَةٌ فِي هَذَا الَّذِي زَعَمُوا أَنَّهُ قَدِيمٌ، فَوَجَمَعُوا^۱ وَقَالُوا: سَنَنْظُرُ
فِي أَمْرِنَا.

ثُمَّ أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الشَّوْبِيَّةِ -الَّذِينَ قَالُوا: النُّورُ وَالظُّلُمَةُ هُمَا

آن‌گاه فرمود: «شب و روزهای پیش از شما پایاندار یا بی‌پایان بود؟ اگر بگویید بی‌پایان بودند، چگونه پیش از آن‌که یکی از شب و یا روز پایان پذیرد، دیگری به شما رسیده است؟ و اگر بگویید پایاندار بودند، معنایش این است که زمانی وجود داشت که هیچ کدام نبودند».

گفتند: درست است.

فرمود: «شما می‌گویید که هستی قدیم است و پدیدار نیست. آیا شما به مفهومی که بدان اقرار می‌کنید، آگاه هستید و آنچه را که منکر می‌شوید، می‌دانید؟».

گفتند: آری.

فرمود: «چیزهایی را که می‌بینید، بعضی از آنها به بعضی دیگر، نیازمند هستند؛ زیرا پاره‌ای جز به اتصال به پاره‌ای دیگر، پایدار نمی‌مانند. آیا ساختمان را نمی‌بینید که بخشی از اجزای آن، نیازمند بخش دیگر است و بدون آن، استوار نمی‌گردد و پایدار نمی‌شود؟ دیگر اشیاء نیز چنین هستند».

آن‌گاه افزود: «اگر این نیازمندی بخشی از آن بر بخش دیگر، در استحکام و تکمیل قدیم است، به من بگویید اگر پدیدار می‌بود، چگونه می‌بود و ویژگی‌اش چه‌سان می‌بود؟».

[علی علیه السلام] فرمود: آنان، درمانده شدند و فهمیدند که نمی‌توانند برای پدیدار، ویژگی پیدا کنند و به آن توصیف کنند، جز آنچه در همین اموری که فکر می‌کردند قدیم است، وجود دارد. از این روی، زیانشان بند آمد^{۲۸} و گفتند درباره خویش خواهیم اندیشید.

آن‌گاه رسول خدا روی به دوگانه پرستان کرد؛ آنانی که می‌گفتند نور

الْمُدْبِرَانِ - فَقَالَ: وَأَنْتُمْ فَمَا الَّذِي دَعَاكُمْ إِلَى مَا قُلْتُمُوهُ مِنْ هَذَا؟

فَقَالُوا: لِأَنَّا وَجَدْنَا الْعَالَمَ صِنْفَيْنِ: خَيْرًا وَشَرًّا، وَوَجَدْنَا الْخَيْرَ ضِدًّا لِلشَّرِّ، فَأَنْكَرْنَا أَنْ يَكُونَ فَاعِلٌ وَاحِدٌ يَفْعَلُ الشَّيْءَ وَضِدُّهُ، بَلْ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فَاعِلٌ، أَلَا تَرَى أَنَّ الثَّلَجَ مُحَالٌ أَنْ يَسْخُنَ، كَمَا أَنَّ النَّارَ مُحَالٌ أَنْ تَبْرَدَ، فَأَثْبَتْنَا لِذَلِكَ صَانِعَيْنِ قَدِيمَيْنِ: ظُلْمَةٌ وَنُورًا.

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَفَلَسْتُمْ قَدْ وَجَدْتُمْ سَوَادًا وَبَيَاضًا وَحُمْرَةً وَصُفْرَةً وَخَضِرَةً وَزُرْقَةً؟ وَكُلُّ وَاحِدَةٍ ضِدٌّ لِسَائِرِهَا، لِاسْتِحَالَةِ اجْتِمَاعِ اثْنَيْنِ مِنْهَا فِي مَحَلٍّ وَاحِدٍ، كَمَا كَانَ الْحَرُّ وَالْبَرْدُ ضِدَّيْنِ لِاسْتِحَالَةِ اجْتِمَاعِهِمَا فِي مَحَلٍّ وَاحِدٍ؟



قَالُوا: نَعَمْ.

قَالَ: فَهَلَا أَثْبَتْتُمْ بِعَدَدِ كُلِّ لَوْنٍ صَانِعًا قَدِيمًا، لِيَكُونَ فَاعِلٌ كُلُّ ضِدٍّ مِنْ هَذِهِ الْأَلْوَانِ غَيْرَ فَاعِلٍ الضَّدُّ الْآخَرِ؟! قَالَ: فَسَكْتُوا.

ثُمَّ قَالَ: وَكَيْفَ اخْتَلَطَ النُّورُ وَالظُّلْمَةُ، وَهَذَا مِنْ طَبْعِهِ الصُّعُودُ وَهَذِهِ مِنْ طَبْعِهَا النُّزُولُ؟ أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَخَذَ شَرْقًا يَمْشِي إِلَيْهِ وَالْآخَرُ غَرْبًا، أَكَانَ يَجُوزُ عِنْدَكُمْ أَنْ يَلْتَقِيَا مَا دَامَا سَائِرَيْنِ عَلَى وُجُوهِهِمَا؟

قَالُوا: لَا.

قَالَ: فَوَجَبَ أَنْ لَا يَخْتَلِطَ النُّورُ وَالظُّلْمَةُ، لِذَهَابِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي غَيْرِ جِهَةِ الْآخَرِ، فَكَيْفَ حَدَثَ هَذَا الْعَالَمُ مِنْ امْتِزَاجِ مَا هُوَ مُحَالٌ أَنْ يَمْتَزِجَ؟ بَلْ هُمَا مُدْبِرَانِ جَمِيعًا مَخْلُوقَانِ؟

و تاریکی تدبیر کنندگان هستند ، و فرمود : «چه انگیزه‌ای موجب شده که شما چنین بگویید؟» .

گفتند : ما دنیا را به دو شکل خیر و شر دیدیم و دیدیم که خیر ، ضدّ شرّ است . از این روی ، انکار کردیم که یک کننده ، کاری و ضدّ آن را انجام دهد؛ بلکه هر کدام ، کننده‌ای مستقل دارند . نمی‌بینی که برف ، محال است بسوزد ، چنان‌که آتش ، محال است سرد باشد . بنابراین ، دو آفریننده قدیم : نور و ظلمت را پذیرا شدیم .

رسول خدا به آنان گفت : «آیا سیاهی و سفیدی ، قرمزی و زردی ، و سبزی و آبی را ندیده‌اید که هر کدام ، ضد دیگری است؟ چون دو تای از آنها در یک جا جمع نمی‌شوند؛ همان گونه که سردی و گرمی دو ضد هستند؛ چون هر دو در یک جا جمع نمی‌شوند؟» .
گفتند : آری .

فرمود : «چرا به تعداد هر رنگ ، آفریننده‌ای قدیمی اثبات نمی‌کنید تا کننده هر ضدّی از این رنگ‌ها غیر از کننده ضد دیگر باشد؟» .
[علی علیه السلام] فرمود : همه ساکت شدند .

آن‌گاه رسول خدا فرمود : «چگونه نور و ظلمت درهم آمیزند که سرشت یکی بالا رونده و دیگری پایین رونده است؟ اگر دو نفر ، یکی به سوی شرق و دیگری به سوی غرب همواره در رفتن باشند ، آیا به نظر شما همدیگر را خواهند دید؟» .
گفتند : نه .

فرمود : «بنابراین ، لازم است که نور و ظلمت ، با هم درنیامیزند؛ چون هر کدام در غیر جهت دیگری حرکت می‌کنند . بنابراین ، چگونه این جهان ، از درهم آمیزی دو چیزی که محال است درهم آمیزند ، به وجود آمده است؟ بلکه آن دو تدبیر شده و آفریده شده‌اند» .

فَقَالُوا: سَنَنْظُرُ فِي أُمُورِنَا.

ثُمَّ أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى مُشْرِكِي الْعَرَبِ فَقَالَ: وَأَنْتُمْ فَلِمَ عَبَدْتُمْ
الْأَصْنَامَ مِنْ دُونِ اللَّهِ؟

فَقَالُوا: نَتَقَرَّبُ بِذَلِكَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى.

فَقَالَ لَهُمْ: أَوْ هِيَ سَامِعَةٌ مُطِيعَةٌ لِرَبِّهَا، عَابِدَةٌ لَهُ، حَتَّى تَتَقَرَّبُوا
بِتَعْظِيمِهَا إِلَى اللَّهِ؟

قَالُوا: لَا.

قَالَ: فَأَنْتُمْ الَّذِينَ نَحْتُمُوهَا بِأَيْدِيكُمْ؟

قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: فَلَيْنَ تَعْبُدُكُمْ هِيَ - لَوْ كَانَ تَجُوزُ مِنْهَا الْعِبَادَةُ - أُخْرَى
مِنْ أَنْ تَعْبُدُوهَا! إِذَا لَمْ يَكُنْ أَمْرُكُمْ بِتَعْظِيمِهَا، مَنْ هُوَ الْعَارِفُ
بِمَصَالِحِكُمْ وَعَوَاقِبِكُمْ وَالْحَكِيمُ فِيمَا يُكَلِّفُكُمْ؟

قَالَ: فَلَمَّا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هَذَا الْقَوْلَ اخْتَلَفُوا، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ اللَّهَ
قَدْ حَلَّ فِي هَيَاكِلِ رِجَالٍ كَانُوا عَلَى هَذِهِ الصُّورِ فَصَوَّرْنَا هَذِهِ الصُّورَ،
نُعَظِّمُهَا لِتَعْظِيمِنَا تِلْكَ الصُّورَ الَّتِي حَلَّ فِيهَا رَبُّنَا.

وَقَالَ آخَرُونَ مِنْهُمْ: إِنَّ هَذِهِ صُورُ أَقْوَامٍ سَلَفُوا، كَانُوا مُطِيعِينَ لِلَّهِ قَبْلَنَا
فَمَثَّلْنَا صُورَهُمْ وَعَبَدْنَاهَا تَعْظِيمًا لِلَّهِ.

وَقَالَ آخَرُونَ مِنْهُمْ: إِنَّ اللَّهَ لَمَّا خَلَقَ آدَمَ، وَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَهُ
فَسَجَدُوهُ تَقَرُّبًا بِاللَّهِ، كُنَّا نَحْنُ أَحَقُّ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، فَفَاتَنَّا
ذَلِكَ، فَصَوَّرْنَا صُورَتَهُ فَسَجَدْنَا لَهَا تَقَرُّبًا إِلَى اللَّهِ، كَمَا تَقَرَّبَتِ الْمَلَائِكَةُ

آنان گفتند: درباره خویش، خواهیم اندیشید.

آنگاه رسول خدا رو به سوی مشرکان عرب کرد و گفت: «شما چرا بتان را به جای خدا می‌پرستید؟».

گفتند: با این پرستش، به خداوند نزدیکی می‌جویم.

فرمود: «آیا این بتان به پروردگارشان گوش کرده، از او پیروی می‌کنند؟ خدا را عبادت می‌کنند تا با بزرگداشت آنها به خدا نزدیک شوید؟».

گفتند: نه.

فرمود: «آیا شما به دست خود آنها را تراشیده‌اید؟».

گفتند: آری! فرمود: سزاوار بود به جای آن‌که شما آنها را پرستید، آنها شما را می‌پرستیدند [چنانچه آنها می‌توانستند پرستش کنند]، اگر دستور تعظیم آنها را کسی که نسبت به مصلحت و فرجام شما آگاه است و در آنچه که شما را بدان تکلیف می‌کند، حکیم است، صادر نکرده باشد. [علی علیه السلام] فرمود: وقتی رسول خدا چنین گفت، آنان، اختلاف کردند. گروهی گفتند: خداوند، در هیکل مردمانی که به این شکل‌ها بودند، حلول کرده و ما این شکل‌ها را ساخته‌ایم و به خاطر این‌که چهره‌هایی که پروردگارمان در آنها حلول کرده تعظیم کنیم، این شکل‌ها را بزرگ می‌داریم.

و گروه دیگر گفتند: این چهره‌ها چهره اقوام پیشین است؛ اقوامی که مطیع خدا بودند. چهره آنان را درست کرده‌ایم و آنها را برای تعظیم خداوند، پرستش می‌کنیم.

گروه دیگر گفتند: آنگاه که خدا آدم را آفرید، به فرشتگان فرمان سجده به وی داد. آنان، آدم را برای نزدیکی به خدا سجده کردند. ما به

بِالسُّجُودِ لِأَدَمَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَكَمَا أُمِرْتُمْ بِالسُّجُودِ - بِزَعْمِكُمْ - إِلَى جِهَةِ «مَكَّةَ» فَقَعَلْتُمْ، ثُمَّ نَصَبْتُمْ فِي غَيْرِ ذَلِكَ الْبَلَدِ بِأَيْدِيكُمْ مَحَارِيبَ سَجَدْتُمْ إِلَيْهَا وَقَصَدْتُمْ الْكَعْبَةَ لَا مَحَارِيبَكُمْ، وَقَصَدُكُمْ بِالْكَعْبَةِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا إِلَيْهَا.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَخْطَأْتُمُ الطَّرِيقَ وَضَلَلْتُمْ، أَمَا أَنْتُمْ - وَهُوَ ﷺ - يُخَاطِبُ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ يَحِلُّ فِي هِيََاكِلِ رِجَالٍ كَانُوا عَلَى هَذِهِ الصُّورِ الَّتِي صَوَّرْنَاهَا، فَصَوَّرْنَا هَذِهِ الصُّورَ نَعْظُمُهَا لِتَعْظِيمِنَا لِتِلْكَ الصُّورِ الَّتِي حَلَّ فِيهَا رَبُّنَا - فَقَدْ وَصَفْتُمْ رَبُّكُمْ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقَاتِ، أَوْ يَحِلُّ رَبُّكُمْ فِي شَيْءٍ حَتَّى يُحِيطَ بِهِ ذَلِكَ الشَّيْءُ؟! فَأَيُّ فَرْقٍ بَيْنَهُ إِذَا وَبَيْنَ سَائِرِ مَا يَحِلُّ فِيهِ مِنْ لَوْنِهِ وَطَعْمِهِ وَرَائِحَتِهِ وَلِينِهِ وَخُشُونَتِهِ وَثِقَلِهِ وَخِفَّتِهِ؟ وَلِمَ صَارَ هَذَا الْمَحْلُولُ فِيهِ مُحَدَّثًا وَذَلِكَ قَدِيمًا، دُونَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ مُحَدَّثًا وَهَذَا قَدِيمًا، وَكَيْفَ يَحْتَاجُ إِلَى الْمَحَالِ مَنْ لَمْ يَزَلْ قَبْلَ الْمَحَالِ، وَهُوَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَزَالُ كَمَا لَمْ يَزَلْ؟ وَإِذَا وَصَفْتُمُوهُ بِصِفَةِ الْمُحَدَّثَاتِ فِي الْحُلُولِ، فَقَدْ لَزِمَكُمْ أَنْ تَصِفُوهُ بِالزَّوَالِ [وَالْحُدُوثِ]! وَإِذَا وَصَفْتُمُوهُ بِالزَّوَالِ وَالْحُدُوثِ، وَصَفْتُمُوهُ بِالْفَنَاءِ! لِأَنَّ ذَلِكَ أَجْمَعُ مِنْ صِفَاتِ الْحَالِ وَالْمَحْلُولِ فِيهِ، وَجَمِيعُ ذَلِكَ يُغَيِّرُ الذَّاتَ، فَإِنْ كَانَ لَمْ يَتَغَيَّرْ ذَاتُ الْبَارِي تَعَالَى بِحُلُولِهِ فِي شَيْءٍ، جَازَ أَنْ لَا يَتَغَيَّرَ بِأَنْ يَتَحَرَّكَ وَيَسْكُنَ وَيَسْوَدَّ وَيَبْيَضَّ وَيَحْمَرَّ وَيَصْفَرَّ، وَتَحِلُّهُ الصُّفَاتُ الَّتِي تَتَعَاقَبُ عَلَى الْمَوْصُوفِ بِهَا، حَتَّى يَكُونَ فِيهِ جَمِيعُ صِفَاتِ الْمُحَدَّثِينَ، وَيَكُونَ مُحَدَّثًا - عَزَّ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ.

سجده بر آدم، از فرشتگان سزاوارتر بودیم و چون آن وقت نبودیم، سیمای او را ساخته‌ایم و بدان، برای نزدیکی به خدا سجده می‌کنیم، همان گونه که فرشتگان با سجده به آدم، به خدا تقرب جستند. همان گونه که شما به پندار خودتان دستور یافته‌اید که به سوی کعبه سجده کنید و چنین کردید و آن‌گاه، در دیگر شهرها بادت خود، محراب‌هایی ساخته‌اید که به سوی آنها سجده می‌کنید و قصد کعبه می‌کنید، نه محراب‌های خودتان، و قصد کعبه هم برای خدای - عزوجل - است نه خود کعبه.

رسول خدا فرمود: «راه را گم کرده‌اید و گمراه شده‌اید». وی خطاب به آنانی که می‌گفتند: خداوند، در هیکل مردمانی به شکل‌هایی که تصویر کرده‌ایم، حلول کرده و با این چهره‌ها را ساخته‌ایم و بزرگداشت ما از این صورت‌ها در واقع، تعظیم صورت‌هایی است که پروردگاران در آنها حلول کرده‌اند، فرمود: «شما پروردگارتان را با ویژگی مخلوقات توصیف کرده‌اید. آیا پروردگار شما در چیزی حلول می‌کند، به گونه‌ای که آن شیء فراگیر خدا باشد؟ در این صورت، چه فرقی بین آن چیز و امور دیگری چون رنگ، طعم، بو، نرمی، خشنی، سنگینی و سبکی که خداوند در آن حلول می‌کند، وجود دارد؟ چرا رنگ، طعم، مزه و...، حادث و آن دیگری قدیم باشد و چرا عکس آن نباشد؟ چگونه آن که پیش از حلول شده (محل حلول) وجود داشت، نیازمند حلول است، در حالی که خدا همواره بوده و خواهد بود؟ وقتی خدا را به ویژگی پدیده‌ها در خصوص حلول‌پذیری توصیف کردید، لازم است به ویژگی زوال‌پذیری هم توصیفش کنید و اگر او را به ویژگی زوال و حدوث توصیف کردید، در واقع، به صفت پایان‌پذیری توصیف کرده‌اید؛ زیرا این صفت، ویژگی حلول‌کننده و حلول‌شونده است و اینها ذات شیء را تغییر می‌دهند. اگر ذات خداوند با حلول در چیزی تغییر نکند، باید با حرکت، سکون، سفید و سیاه و سرخ و زرد شدن هم تغییر نکند و همه ویژگی‌هایی که بر اشیای متصف به این صفت‌ها وجود دارد، بر خداوند هم که در آنها حلول کرده وجود داشته باشد تا همه ویژگی‌های پدیده‌ها در آن باشد و در این صورت، خداوند متعال هم حادث باشد!».

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَإِذَا بَطَلَ مَا ظَنَنْتُمُوهُ مِنْ أَنْ اللَّهَ يَجِلُّ فِي شَيْءٍ، فَقَدْ فَسَدَ مَا بَنَيْتُمْ عَلَيْهِ قَوْلَكُمْ.

قَالَ: فَسَكَتَ الْقَوْمُ وَقَالُوا: سَنَنْظُرُ فِي أُمُورِنَا.

ثُمَّ أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْفَرِيقِ الثَّانِي فَقَالَ [لَهُمْ]: أَخْبِرُونَا عَنْكُمْ إِذَا عَبَدْتُمْ صُورَ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ فَسَجَدْتُمْ لَهَا وَصَلَيْتُمْ، فَوَضَعْتُمْ الْوُجُوهُ الْكَرِيمَةَ عَلَى الثَّرَابِ - بِالسُّجُودِ لَهَا - فَمَا الَّذِي أَبْقَيْتُمْ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ؟ أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ مِنْ حَقٍّ مَنْ يَلْزَمُ تَعْظِيمَهُ وَعِبَادَتَهُ أَنْ لَا يُسَاوَى بِهِ عَبْدُهُ؟ أَرَأَيْتُمْ مَلِكًا أَوْ عَظِيمًا إِذَا سَاوَيْتُمُوهُ بِعَبِيدِهِ فِي التَّعْظِيمِ وَالْخُشُوعِ وَالْخُضُوعِ، أَيْكُونُ فِي ذَلِكَ وَضْعٌ مِنْ حَقِّ الْكَبِيرِ كَمَا يَكُونُ زِيَادَةٌ فِي تَعْظِيمِ الصَّغِيرِ؟

فَقَالُوا: نَعَمْ.

قَالَ: أَفَلَا تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ مِنْ حَيْثُ تُعْظَمُونَ اللَّهَ بِتَعْظِيمِ صُورِ عِبَادِهِ الْمُطِيعِينَ لَهُ، تَزُرُّونَ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ؟

قَالَ: فَسَكَتَ الْقَوْمُ بَعْدَ أَنْ قَالُوا: سَنَنْظُرُ فِي أُمُورِنَا.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِلْفَرِيقِ الثَّالِثِ: لَقَدْ ضَرَبْتُمْ لَنَا مَثَلًا، وَشَبَّهْتُمُونَا بِأَنْفُسِكُمْ وَلَسْنَا سِوَاءَ، وَذَلِكَ أَنَا عِبَادُ اللَّهِ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ، نَأْتِمِرُ لَهُ فِيمَا أَمَرَنَا، وَنَنْزَجِرُ عَمَّا زَجَرَنَا، وَنَعْبُدُهُ مِنْ حَيْثُ يُرِيدُهُ مِنَّا، فَإِذَا أَمَرَنَا بِوَجْهِهِ مِنَ الْوُجُوهِ أَطَعْنَاهُ، وَلَمْ نَتَّعِدْ إِلَى غَيْرِهِ مِمَّا لَمْ يَأْمُرْنَا [بِهِ]، وَلَمْ يَأْذَنْ لَنَا، لِأَنَّا لَا نَدْرِي لَعَلَّهُ إِنْ أَرَادَ مِنَّا الْأَوَّلَ فَهُوَ يَكْرَهُ الثَّانِي، وَقَدْ نَهَانَا أَنْ

رسول خدا آن‌گاه فرمود: «وقتی گماتان در این‌که خدا در چیزی حلول کرده باطل شد، زیربنای سختتان از بین رفت».

[علی علیه السلام] فرمود: آنان ساکت شدند و گفتند: در کارمان خواهیم اندیشید.

آن‌گاه رسول خدا رو به سوی گروه دوم کرد و به آنها فرمود: «به من بگویید هنگامی که شما صورت کسانی را که خداوند را عبادت کرده‌اند، می‌پرستید و برای آنها سجده می‌کنید و نماز می‌گزارید و برای سجده به آنها پیشانی‌های ارزشمند را بر خاک می‌نهد، چه چیزی برای خدای جهانیان نگه می‌دارید؟ آیا نمی‌دانید حق کسی که لازم است عبادت شود و بزرگ داشته شود، این است که بنده‌اش هم‌ردیف وی قرار نگیرد؟ آیا فکر می‌کنید درست است شهروندان، پادشاه یا رئیسی را در بزرگداشت، کرنش و فروتنی، همپای وی قرار دهید؟ آیا این کار، کوچک کردن حق بزرگ‌تر و بزرگ کردن حق کوچک‌تر نیست؟».

گفتند: آری.

فرمود: «آیا نمی‌دانید شما با تعظیم خداوند از راه تعظیم صورت بندگان مطیع خدا، خدای جهانیان را کوچک می‌کنید؟».

[علی علیه السلام] فرمود: آنان پس از این‌که گفتند: در کار خویش خواهیم اندیشید، سکوت کردند.

سپس رسول خدا به گروه سوم فرمود: «برای ما نمونه‌ای ذکر کردید و ما را شبیه خود شمردید، در حالی که ما مثل هم نیستیم؛ چون ما بندگان خدا، مخلوق و تربیت شده هستیم. در هر چه که امر کند، امرپذیریم و از هر چه منع کند، منع‌پذیریم و آن‌گونه که از ما می‌خواهد، پرستش می‌کنیم. اگر ما را به گونه‌ای از گونه‌ها دستور دهد، پیروی‌اش می‌کنیم و از گونه‌ای که بدان دستور و اجازه نداده، تجاوز نمی‌کنیم؛ چون نمی‌دانیم.

تَتَقَدَّمُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَلَمَّا أَمَرْنَا أَنْ نَعْبُدَهُ بِالتَّوَجُّهِ إِلَى الْكَعْبَةِ أَطْعَمَهُ، ثُمَّ أَمَرْنَا بِعِبَادَتِهِ بِالتَّوَجُّهِ نَحْوَهَا فِي سَائِرِ الْبُلْدَانِ الَّتِي نَكُونُ بِهَا فَأَطْعَمَهُ، وَلَمْ نَخْرُجْ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ مِنْ أَتْبَاعِ أَمْرِهِ، وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ حَيْثُ أَمَرَ بِالسُّجُودِ لِأَدَمَ لَمْ يَأْمُرْ بِالسُّجُودِ لِصُورَتِهِ الَّتِي هِيَ غَيْرُهُ، فَلَيْسَ لَكُمْ أَنْ تَقِيسُوا ذَلِكَ عَلَيْهِ، لِأَنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ لَعَلَّهُ يَكْرَهُ مَا تَفْعَلُونَ إِذْ لَمْ يَأْمُرْكُمْ بِهِ!

ثُمَّ قَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَرَأَيْتُمْ لَوْ أُذِنَ لَكُمْ رَجُلٌ دُخُولَ دَارِهِ يَوْمًا بِعَيْنِهِ، أَلَيْسَ أَنْ تَدْخُلُوهَا بَعْدَ ذَلِكَ بِغَيْرِ أَمْرِهِ؟ أَوَلَيْسَ أَنْ تَدْخُلُوا دَارَ آلِهِ أُخْرَى مِثْلَهَا بِغَيْرِ أَمْرِهِ؟ أَوْ وَهَبَ لَكُمْ رَجُلٌ ثَوْبًا مِنْ ثِيَابِهِ، أَوْ عَبْدًا مِنْ عَبِيدِهِ، أَوْ دَابَّةً مِنْ دَوَابِّهِ، أَلَيْسَ أَنْ تَأْخُذُوا ذَلِكَ؟

قالوا: نعم.

قال: فإن لم تأخذوه ألكم أخذ آخر مثله؟ قالوا: لا، لأنه لم يأذن لنا في الثاني كما أذن في الأول.

قال ﷺ: فأخبروني، الله أولى بأن لا يتقدم على ملكه بغير أمره أو بعض المملوكين؟

قالوا: بلى، الله أولى بأن لا يتصرف في ملكه بغير إذنه.

قال: فلم فعلتم؟ ومتى أمركم أن تسجدوا لهذه الصور؟

قال: فقال القوم: سننظر في أمورنا، وسكتوا.

وقال الصادق عليه السلام: فوالذي بعثه بالحق نبياً ما أتت على جماعتهم إلا

شاید وی اولی را خواسته و از دومی راضی نیست، و ما را نهی کرد که بر او پیشی بگیریم. هنگامی که به ما دستور داد روی به کعبه کنیم، پیروی‌اش کرده‌ایم. آن‌گاه به ما دستور داد در دیگر شهرها به سوی کعبه روی کنیم و ما هم اطاعت کرده‌ایم و در هیچ کدام از این کارها از دستور وی خارج نشده‌ایم و خداوند، هنگامی که دستور به سجده برای حضرت آدم کرد، دستور به سجده برای چهره‌اش که غیر اوست، نکرد. بنابراین، نباید شما این را به آن قیاس کنید؛ چون شما نمی‌دانید. شاید وی چون امر نکرده، از کارهای شما ناراضی است».

آن‌گاه رسول خدا افزود: «به نظر شما اگر کسی اجازه ورود به خانه‌اش را در یک روز خاص داد، آیا می‌توانید بعداً بدون دستور وی داخل خانه‌اش شوید؟ آیا می‌توانید بدون فرمان وی به خانه دیگر او داخل شوید؟ اگر کسی لباسی از لباس‌هایش، بنده‌ای از بندگانش یا چارپایی از چارپایانش را به شما داد، آیا می‌توانید آن را از وی بگیرید؟».

مرکز تحقیقات کمپیوتر علوم اسلامی

گفتند: آری.

فرمود: «اگر آن را نگرفتید، می‌توانید یکی دیگر مثل آن را بردارید؟».

گفتند: خیر؛ چون وی آن گونه که در اولی اجازه داده بود، برای دومی اجازه نداده است.

آن‌گاه فرمود: «به من بگویید آیا خداوند، سزاوارتر است که بدون فرمانش در ملکش تصرف نشود، یا بعضی از بندگان؟».

گفتند: خدا سزاوارتر است که در ملکش بدون اجازه او تصرف نشود.

فرمود: «پس چرا چنین کردید و او یکی به شما فرمان داده که این صورت‌ها را پرستش کنید؟».

[علی علیه السلام] فرمود: آنان گفتند که درباره کارهایمان خواهیم اندیشید و ساکت شدند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: قسم به آن که محمد را به پیامبری

ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ حَتَّى أَتُوا رَسُولَ اللَّهِ فَأَسْلَمُوا، وَكَانُوا خَمْسَةً وَعِشْرِينَ رَجُلًا، مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ خَمْسَةٌ. وَقَالُوا: مَا رَأَيْنَا مِثْلَ حُجَّتِكَ يَا مُحَمَّدُ، نَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ.^۱

۱۴۵. الإمام العسكري عليه السلام: قُلْتُ لِأَبِي عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام: هَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يُنَظِرُ الْيَهُودَ وَالْمُشْرِكِينَ إِذَا عَاتَبُوهُ وَيُحَاجُّهُمْ [إِذَا حَاجُّوهُ]؟ قَالَ: بَلَى مِرَارًا كَثِيرَةً، مِنْهَا مَا حَكَى اللَّهُ مِنْ قَوْلِهِمْ: «وَقَالُوا مَا هَذَا الرَّسُولُ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ» إِلَى قَوْلِهِ -: «رَجُلًا مُسْحُورًا».^۲

«وَقَالُوا لَوْلَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ».^۳
وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا» - إِلَى قَوْلِهِ -: «كُنَّا نَقْرُؤَهُ».^۴

ثُمَّ قِيلَ لَهُ فِي آخِرِ ذَلِكَ: لَوْ كُنْتَ نَبِيًّا كَمُوسَى لَنَزَلَتْ عَلَيْنَا الصَّاعِقَةُ فِي مَسْأَلَتِنَا إِلَيْكَ، لِأَنَّ مَسْأَلَتَنَا أَشَدُّ مِنْ مَسَائِلِ قَوْمِ مُوسَى لِمُوسَى عليه السلام.
قَالَ: وَذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله كَانَ قَاعِدًا ذَاتَ يَوْمٍ بِمَكَّةَ بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ، إِذَا اجْتَمَعَ جَمَاعَةٌ مِنْ رُؤَسَاءِ قُرَيْشٍ، مِنْهُمْ الْوَلِيدُ بْنُ الْمُغِيرَةِ

۱. الاحتجاج: ۲۷/۱ - ۲۰/۴۴، التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: ۳۲۳/۵۳۰، بحار الأنوار:

۱/۲۵۷/۹.

۲. الفرقان: ۷ و ۸.

۳. الزخرف: ۳۱.

۴. الإسراء: ۹۰ - ۹۳.

برانگیخت ، سه روز بر این گردهمایی نگذشته بود که همه خدمت رسول خدا رسیدند و اسلام آوردند . آنان بیست و پنج نفر و از هر گروهی پنج نفر بودند و گفتند : ای محمد ! ما دلیلی چون دلائل تو ندیدیم . گواهی می‌دهیم که تو رسول خدایی .

۱۴۵. امام عسکری علیه السلام : به پدرم امام هادی علیه السلام گفتم : آیا رسول خدا با یهودیان و مشرکان ، زمانی که وی را مورد عتاب قرار می‌دادند ، مناظره می‌کرد و آیا [هنگامی که آنان محاجّه می‌کردند] با آنان محاجّه می‌نمود؟ فرمود : «بلی ، بارها و بارها ! از جمله آنها همانی است که خدا از قول مشرکان نقل کرده است : "و گفتند : این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود . چرا فرشته‌ای به سوی او نازل نشده؟" تا آن‌جا که می‌فرماید : "مردی افسون شده" ؛ "و گفتند : چرا این قرآن ، مردی بزرگ از [آن] دو شهر ، فرود نیامده است" .

و نیز قول خداوند - عزوجل - که می‌فرماید : "و گفتند : تا از زمین ، چشمه‌ای بر ما نجوشانی ، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد" تا آن‌جا که می‌فرماید : "کتابی بخوانیم آن‌را" .

و در پایان به وی گفته شد : اگر تو همچون موسی ، پیامبر هستی ، در خصوص پرسش‌هایمان از تو باید بر ما صاعقه‌ای فرود می‌آمد ؛ چون پرسش‌های ما از پرسش‌های قوم موسی سخت‌تر است .

[امام هادی علیه السلام] فرمود : جریان چنین بود که روزی رسول خدا در مکه در کنار کعبه نشسته بود . گروهی از رؤسای قریش ، از قبیل : ولید بن مغیره

الْمَخْزُومِيُّ، وَأَبُو الْبَخْتَرِيِّ بْنُ هِشَامٍ، وَأَبُو جَهْلٍ، وَالْعَاصِرُ بْنُ وَائِلٍ السَّهْمِيُّ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ الْمَخْزُومِيُّ، وَكَانَ مَعَهُمْ جَمْعٌ مِمَّنْ يَلِيهِمْ كَثِيرٌ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ يَقْرَأُ عَلَيْهِمْ كِتَابَ اللَّهِ، وَيُؤَدِّي إِلَيْهِمْ عَنْ اللَّهِ أَمْرَهُ وَنَهْيَهُ.

فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: لَقَدْ اسْتَفْحَلَ^۱ أَمْرُ مُحَمَّدٍ وَعَظُمَ خَطْبُهُ، فَتَعَالَوْا نَبْدَأْ بِتَقْرِيعِهِ وَتَبْكِيَّتِهِ وَتَوْبِيخِهِ وَالِاحْتِجَاجِ عَلَيْهِ وَابْطَالِ مَا جَاءَ بِهِ، لِيَهْوَنَ خَطْبُهُ عَلَى أَصْحَابِهِ، وَيَصْغُرَ قَدْرُهُ عِنْدَهُمْ، فَلَعَلَّهُ يَنْزِعُ عَمَّا هُوَ فِيهِ مِنْ غَيِّهِ وَبَاطِلِهِ وَتَمَرُّدِهِ وَطُغْيَانِهِ، فَإِنْ انْتَهَى وَإِلَّا عَامَلْنَاهُ بِالسَّيْفِ الْبَاطِرِ.

قَالَ أَبُو جَهْلٍ: فَمَنْ ذَا الَّذِي يَلِي كَلَامَهُ وَمُجَادَلَتَهُ؟ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ الْمَخْزُومِيُّ: أَنَا إِلَى ذَلِكَ، أَفَمَا تَرْضَانِي لَهُ قَرْنًا حَسِيًّا وَمُجَادِلًا كَفِيًّا؟ قَالَ أَبُو جَهْلٍ: بَلَى، فَأَتَوْهُ بِأَجْمَعِهِمْ، فَابْتَدَأَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ الْمَخْزُومِيُّ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، لَقَدْ ادَّعَيْتَ دَعْوَى عَظِيمَةً، وَقُلْتَ مَقَالًا هَائِلًا، زَعَمْتَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ رَبُّ الْعَالَمِينَ، وَمَا يَنْبَغِي لِرَبِّ الْعَالَمِينَ، وَخَالِقِ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ أَنْ يَكُونَ مِثْلَكَ رَسُولُهُ بَشَرًا مِثْلَنَا، تَأْكُلُ كَمَا نَأْكُلُ، وَتَشْرَبُ كَمَا نَشْرَبُ، وَتَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ كَمَا نَمْشِي، فَهَذَا مَلِكُ الرُّومِ وَهَذَا مَلِكُ الْفَرَسِ لَا يَبْعَثَانِ رَسُولًا إِلَّا كَثِيرَ الْمَالِ عَظِيمِ الْحَالِ، لَهُ قُصُورٌ وَدُورٌ وَفَسَاطِيطٌ وَخِيَامٌ وَعَبِيدٌ وَخُدَّامٌ، وَرَبُّ الْعَالَمِينَ

۱. استفحل أمر العدو: إذا قوي واشتد الشان العرب: ۱۱ / ۵۱۷.

معزومی ، ابوالبختری بن هشام ، ابو جهل ، عاص بن وائل سهمی ، عبدالله بن امیه معزومی و تعداد زیادی که دنباله‌رو آنان بودند ، گرد ایشان جمع شدند و رسول خدا با تعدادی از یاران خود بود و بر آنان ، قرآن می‌خواند و امر و نهی الهی را بیان می‌کرد .

گروهی از مشرکان به همدیگر گفتند : جریان محمد ، شدت یافته^{۲۹} و خواسته‌هایش بالا گرفته است ، بیاید شروع به سرزنش ، بی‌تاب ساختن ، توییح و استدلال علیه او کنیم و آنچه را که آورده ، باطل سازیم تا قدرش بین یارانش کم شود و ارزشش در نزد آنان ، کوچک گردد . شاید از گمراهی ، باطل ، طغیانگری و سرپیچی‌ای که در آن گرفتار است ، جدا شود . اگر دست شست ، چه بهتر و اگر نه ، با شمشیرهای بران با وی برخورد خواهیم کرد .

ابوجهل گفت : چه کسی کلامش را پی می‌گیرد و مجادله می‌کند . عبدالله بن ابی امیه معزومی گفت : من به این کار می‌پردازم . آیا مرا برای شاخ به شاخ شدن و مجادله‌گری با وی کافی نمی‌بینید؟ ابوجهل گفت : چرا . همه با هم نزد رسول خدا آمدند . عبدالله بن ابی امیه معزومی با این بیان شروع کرد : ای محمد ! ادعای بزرگی کرده‌ای و سخنان عظیمی به زبان رانده‌ای . پنداشتی که تو فرستاده خدای جهانیان هستی؟ روا نیست فردی مثل تو که چون ما بشری ، مثل ما می‌خوری ، مثل ما می‌نوشی و همچون ما در بازار قدم می‌زنی ، فرستاده پروردگار جهانیان و خالق همه مخلوقات باشی . پادشاه روم و ایران ، هیچ وقت جز پولداران و با شخصیت‌ها را [به عنوان] نماینده نمی‌فرستند . افرادی که دارای قصرها ، خانه ، بارگاه‌ها ، خیمه‌ها ، بردگان و نوکران اند . خداوند عالمیان ، برتر از

فَوْقَ هَؤُلَاءِ كُلِّهِمْ [أَجْمَعِينَ] فَهُمْ عَبِيدُهُ، وَلَوْ كُنْتَ نَبِيًّا لَكَانَ مَعَكَ مَلَكٌ يُصَدِّقُكَ وَنُشَاهِدُهُ، بَلْ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْنَا نَبِيًّا لَكَانَ إِنَّمَا يَبْعَثُ إِلَيْنَا مَلَكًا لَا بَشَرًا مِثْلَنَا. مَا أَنْتَ يَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَجُلٌ مَسْحُورٌ وَلَسْتَ نَبِيًّا؟!

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هَلْ بَقِيَ مِنْ كَلَامِكَ شَيْءٌ؟ قَالَ: بَلَى، لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْنَا رَسُولًا لَبَعَثَ أَجَلَ مَنْ فِيمَا بَيْنَنَا مَالًا، وَأَحْسَنُهُ حَالًا، فَهَلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَهُ عَلَيْكَ وَابْتَعَثَكَ بِهِ رَسُولًا - عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرِيبَيْنِ عَظِيمٍ. إِمَّا الْوَلِيدِ بْنِ الْمُغِيرَةِ بِمَكَّةَ، وَإِمَّا عُرْوَةَ بْنَ مَسْعُودٍ الثَّقَفِيَّ بِالطَّائِفِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هَلْ بَقِيَ مِنْ كَلَامِكَ شَيْءٌ يَا عَبْدَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: بَلَى، لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبوعًا بِمَكَّةَ هَذِهِ، فَإِنَّهَا ذَاتُ أَحْجَارٍ وَعِزَّةٍ وَجِبَالٍ، تَكْسُحُ أَرْضُهَا وَتَحْفِرُهَا، وَتُجْرِي فِيهَا الْعُيُونُ، فَإِنَّا إِلَى ذَلِكَ مُحْتَاجُونَ، أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ، فَتَأْكُلُ مِنْهَا وَتُطْعِمُنَا، فَتَفْجُرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا خِلَالَ تِلْكَ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ - تَفْجِيرًا أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا، فَإِنَّكَ قُلْتَ لَنَا: ﴿وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ﴾^۱ فَلَعَلَّنَا نَقُولَ ذَلِكَ.

ثُمَّ قَالَ: [وَلَنْ نُؤْمِنَ لَكَ] أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا، تَأْتِي بِهِ وَبِهِمْ وَهُمْ لَنَا مُقَابِلُونَ، أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ تُعْطِينَا مِنْهُ، وَتُغْنِينَا بِهِ فَلَعَلَّنَا نَطْغَى، فَإِنَّكَ قُلْتَ لَنَا: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَإِتْغَافٍ﴾ * أَنْ رَأَاهُ

همه اینان است و اینان ، بندگان اویند . اگر تو پیامبر بودی ، باید در کنار فرشته‌ای بود که ما می‌دیدیم و او تو را تصدیق می‌کرد؛ بلکه بالاتر، اگر خدا می‌خواست پیامبری برای ما بفرستد ، باید فرشته‌ای می‌فرستاد نه انسانی مثل خودمان . ای محمد ! تو جز مردی سحر شده نیستی و پیامبر نیستی .

رسول خدا فرمود : «آیا چیز دیگری هم برای گفتن داری؟» . گفت : بلی . اگر خدا می‌خواست پیامبری برای ما بفرستد ، باید آن‌که بین ما مالدارتر و زندگی‌اش بهتر است ، می‌فرستاد . این قرآنی که تو می‌پنداری خداوند بر تو نازل کرده و تو را به عنوان پیامبر برگزیده ، باید به یکی از بزرگان این دو شهر (مکه و طائف) فرو می‌فرستاد : ولید بن مغیره در مکه و یا عروه بن مسعود ثقفی در طائف .

رسول خدا فرمود : «ای عبدالله ! حرف دیگری هم داری؟» . گفت : آری . به تو ایمان نمی‌آوریم ، مگر آن‌که در این مکه چشمه‌ای از زمین بجوشانی . مکه زمینی کوهی با سنگ‌های ناهموار است . زمینش را صاف کن و حفاری کن تا چشمه‌ها در آن جاری شود . ما به این چشمه‌ها نیازمندیم؛ یا باغی از خرما و انگور داشته باش و از آن بخور و ما را هم بخوران و در بین آن نخل‌ها و انگورها رودهایی جاری ساز؛ یا آسمان را چون پاره سنگی بر ما فرود آر ، چنان‌که به ما گفتی : «و اگر پاره سنگی را در حال سقوط از آسمان ببینند ، می‌گویند : ابری متراکم است» . شاید ما همین را بگوییم .

آن‌گاه گفت : «به تو ایمان نمی‌آوریم» یا خدا و همه فرشتگان را بیاور . خدا و فرشتگان را روبه‌روی ما قرار بده ، یا خانه‌ای از گنج داشته باش و به ما هم از آن بده و ما را از آن ، بی‌نیاز گردان . شاید ما طغیان کنیم ، چون تو به ما گفتی : «حقاً که انسان ، سرکشی می‌کند ، همین که خود را بی‌نیاز

أَسْتَغْنَى^١.

ثُمَّ قَالَ: أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ أَيْ تَصْعَدَ فِي السَّمَاءِ - وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ أَيْ لِيُصْعِدَكَ - حَتَّى تُنْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَأُهُ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ الْمَخْزُومِيِّ وَمَنْ مَعَهُ، بِأَنْ آمَنُوا بِمُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَإِنَّهُ رَسُولِي، وَصَدَّقُوهُ فِي مَقَالِهِ فَإِنَّهُ مِنْ عِنْدِي. ثُمَّ لَا أَدْرِي - يَا مُحَمَّدُ! - إِذَا فَعَلْتَ هَذَا كُلَّهُ أَوْ مِنْ بَيْتِكَ أَوْ لَا أَوْ مِنْ بَيْتِكَ، بَلْ لَوْ رَفَعْنَا إِلَى السَّمَاءِ وَفَتَحْتَ أَبْوَابَهَا وَأَدْخَلْنَاهَا لَقُلْنَا: إِنَّمَا سَكَّرَتْ أَبْصَارُنَا وَسَحَرَتْنَا.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَبْدَ اللَّهِ! أَبْقِيَ شَيْءٌ مِنْ كَلَامِكَ؟ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! أَوَلَيْسَ فِيمَا أَوْرَدْتَهُ عَلَيْكَ كِفَايَةً وَبَلَاغٌ؟ مَا بَقِيَ شَيْءٌ فَقُلْ مَا بَدَأَ لَكَ، وَأَفْصِحْ عَنْ نَفْسِكَ إِنْ كَانَ لَكَ حُجَّةٌ وَأَتَيْنَا بِمَا سَأَلْنَاكَ بِهِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّمِيعُ لِكُلِّ صَوْتٍ وَالعَالِمُ بِكُلِّ شَيْءٍ، تَعْلَمُ مَا قَالَهُ عِبَادُكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ: يَا مُحَمَّدُ ﴿وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ﴾ إِلَى قَوْلِهِ -: ﴿رَجُلًا مَسْحُورًا﴾^٢ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا﴾^٣، ثُمَّ قَالَ [اللَّهُ]: يَا مُحَمَّدُ ﴿تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

١. العلق: ٦ و ٧.

٢. الفرقان: ٧ و ٨.

٣. الإسراء: ٤٨.

پندارد» .

آن‌گاه افزود : یا به آسمان برو و ما ایمان به صعود تو نمی‌آوریم ، مگر که نامه‌ای برای ما بیاوری که در آن بخوانیم از خداوند عزیز و حکیم به عبدالله بن ابی امیه مخزومی و کسانی که با وی هستند ، مبنی بر این که به محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب ، ایمان بیاورید؛ چون او فرستاده من است و حرف‌هایش را بپذیرید که از طرف من است .

تازه ای محمد ! نمی‌دانم اگر همه اینها را انجام دادی ، به تو ایمان بیاورم یا نه؛ بلکه اگر ما را به آسمان ببری و درهای آن را باز کنی و ما را در آن وارد کنی ، خواهیم گفت : دیدگان ما را مست ساختی و سحرمان کردی .

رسول خدا فرمود : «ای عبدالله ! حرف دیگری هم داری؟» .

گفت : ای محمد ! آنچه که گفتم ، بسنده و رساننده نیست؟ چیزی نمانده . نظرت را بگو و اگر دلیلی داری بیان کن و آنچه را خواستیم ، برایمان انجام ده .

رسول خدا فرمود : «پروردگارا ! تو شنونده هر صدایی و آگاه بر همه چیز هستی و می‌دانی آنچه را که بندگان می‌گویند .

خداوند به وی چنین نازل کرد که : ای محمد ! «گفتند این چه پیامبری است که غذا می‌خورد» تا آن جا که می‌گوید : «مردی سحر شده» . آن‌گاه خداوند فرمود : «بین چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند و در نتیجه راه به جایی نمی‌توانند ببرند» . آن‌گاه خداوند فرمود : ای محمد ! «بزرگ (و خجسته) است کسی که اگر بخواهد ، بهتر از این را برای تو قرار می‌دهد . باغ‌هایی که جویبارها از زیر [درختان] آن روان خواهد بود ، و برای تو

الْأَنْهَرُ وَيَجْعَلَ لَكَ قُصُورًا^۱، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ: يَا مُحَمَّدُ ﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضُ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ﴾^۲ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ: يَا مُحَمَّدُ ﴿وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَاً لَّقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ * وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَاً لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ﴾^۳.

فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، أَمَا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَنِّي أَكُلُ الطَّعَامَ كَمَا تَأْكُلُونَ! وَرَعَمْتَ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ لِأَجْلِ هَذَا أَنْ أَكُونَ لِلَّهِ رَسُولاً، فَإِنَّمَا الْأَمْرُ لِلَّهِ تَعَالَىٰ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ، وَهُوَ مَحْمُودٌ وَلَيْسَ لَكَ وَلَا لِأَحَدٍ الْإِعْتِرَاضُ عَلَيْهِ بِلَمْ وَكَيْفَ. أَلَا تَرَىٰ أَنَّ اللَّهَ كَيْفَ أَفْقَرَ بَعْضاً وَأَغْنَىٰ بَعْضاً، وَأَعَزَّ بَعْضاً وَأَذَلَّ بَعْضاً، وَأَصَحَّ بَعْضاً وَأَسْقَمَ بَعْضاً، وَشَرَّفَ بَعْضاً وَوَضَعَ بَعْضاً، وَكُلُّهُمْ مِمَّنْ يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ.

ثُمَّ لَيْسَ لِلْفُقَرَاءِ أَنْ يَقُولُوا: لِمَ أَفْقَرْتَنَا وَأَغْنَيْتَهُمْ؟ وَلَا لِلْوَضَعَاءِ أَنْ يَقُولُوا: لِمَ وَضَعْتَنَا وَشَرَّفْتَهُمْ؟ وَلَا لِلزُّمْنَىٰ وَالضُّعَفَاءِ أَنْ يَقُولُوا: لِمَ أَرْمَيْنَا وَأَضْعَفْتَنَا وَصَحَّحْتَهُمْ؟ وَلَا لِلْأَذِلَّةِ أَنْ يَقُولُوا: لِمَ أَذَلَلْتَنَا وَأَعَزَّزْتَهُمْ؟ وَلَا لِقَبَاحِ الصُّورِ أَنْ يَقُولُوا: لِمَ قَبَحْتَنَا وَجَمَلْتَهُمْ؟ بَلْ إِنْ قَالُوا ذَلِكَ كَانُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ رَادِينَ، وَلَهُ فِي أَحْكَامِهِ مُنَازِعِينَ، وَبِهِ كَافِرِينَ، وَلَكَانَ جَوَابُهُ لَهُمْ: [إِنِّي] أَنَا الْمَلِكُ الْخَافِضُ الرَّافِعُ، الْمُغْنِي الْمُفْقِرَ، الْمُعِزُّ الْمُذِلُّ، الْمُصَحِّحُ الْمُسْقِمُ، وَأَنْتُمْ الْعَبِيدُ لَيْسَ لَكُمْ إِلَّا

۱. الفرقان: ۱۰.

۲. هود: ۱۲.

۳. الأنعام: ۸ و ۹.

کاخ‌ها پدید می‌آورد». همچنین به وی فرو فرستاد: ای محمد! «و مبادا تو برخی از آنچه را که به سویت وحی می‌شود، ترک کنی و سینه‌ات بدان تنگ گردد» تا آخر آیه. خطاب به وی فرو فرستاد این آیه را «و گفتند: چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده است؟ و اگر فرشته‌ای فرود می‌آوردیم، قطعاً کاری تمام شده بود» تا آن‌جا که می‌فرماید: «و امر را همچنان بر آنان، مشتبه می‌ساختیم».

رسول خدا فرمود: «ای عبدالله! آنچه که گفתי من مثل شما غذا می‌خورم و پنداشتی به خاطر این نباید فرستاده (خدا) باشم، بدان که اختیار، دست خداست. هر چه بخواهد، می‌کند و به هر چه اراده کند، حکم می‌کند. او ستایش شده است، و تو و نه هیچ کس، حق اعتراض به چرایی و چگونگی ندارد. نمی‌بینی که خداوند چگونه پاره‌ای را فقیر و پاره‌ای را غنی ساخته؛ بعضی را عزیز و بعضی دیگر را ذلیل کرده؛ گروهی را سالم و گروهی را بیمار گردانده؛ عده‌ای را شرف داده و عده‌ای را فرودست نموده؛ در حالی که همه از جمله کسانی هستند که غذا می‌خورند؟

فقیران حق ندارند که بگویند چرا ما را نیازمند و آنان را بی‌نیاز ساختی. فرودستان هم حق ندارند که بگویند: چرا ما را فرودست و آنان را برتری دادی. نه زمینگیران و ناتوانان می‌توانند که بگویند: چرا ما را زمینگیر و ناتوان و آنان را سالم گردانیدی، و نه ذلیلان حق دارند که بگویند: چرا ما را ذلیل و آنان را عزیز گردانیدی و نه زشت‌صورتان می‌توانند که بگویند: چرا ما را زشت‌چهره و آنان را زیبا آفریدی. اگر اینان چنین گویند، به خدا اعتراض کرده‌اند و با او در دستوراتش درگیر شده‌اند و به او کفر ورزیده‌اند. پاسخ خدا این خواهد بود که: من، پادشاهی فرود آور و بلندکننده، بی‌نیازکننده و نیازمندساز، عزیزگر و ذلیل‌ساز، سالم‌آفرین و

التَّسْلِيمَ لِي وَالْإِنْقِيَادَ لِحُكْمِي، فَإِنْ سَلَّمْتُمْ كُنْتُمْ عِبَادًا مُؤْمِنِينَ، وَإِنْ أَبَيْتُمْ كُنْتُمْ بِي كَافِرِينَ، وَيُعْقوباتِي مِنَ الْهَالِكِينَ.

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ: يَا مُحَمَّدُ ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾ يَعْنِي أَكُلُ الطَّعَامِ ﴿يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾^۱ يَعْنِي قُلْ لَهُمْ: أَنَا فِي الْبَشَرِيَّةِ مِثْلَكُمْ، وَلَكِنْ رَبِّي خَصَّنِي بِالنُّبُوَّةِ دُونَكُمْ، كَمَا يَخْصُصُ بَعْضُ الْبَشَرِ بِالْغِنَى وَالصُّحَّةِ وَالْجَمَالِ دُونَ بَعْضٍ مِنَ الْبَشَرِ، فَلَا تُنْكِرُوا أَنْ يَخْصُنِي أَيْضًا بِالنُّبُوَّةِ [دُونَكُمْ].

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَأَمَّا قَوْلُكَ: «[إِنَّ] هَذَا مَلِكُ الرُّومِ وَمَلِكُ الْفَرَسِ لَا يَبْعَثَانِ رَسُولًا إِلَّا كَثِيرَ الْمَالِ، عَظِيمَ الْحَالِ، لَهُ قُصُورٌ وَدُورٌ وَفَسَاطِيطٌ وَخِيَامٌ وَعَبِيدٌ وَخُدَّامٌ، وَرَبُّ الْعَالَمِينَ فَوْقَ هَؤُلَاءِ كُلِّهِمْ فَهُمْ عَبِيدُهُ». فَإِنَّ اللَّهَ لَهُ التَّدْبِيرُ وَالْحُكْمُ، لَا يَفْعَلُ عَلَى ظَنِّكَ وَحِسَابِنِكَ، وَلَا بِاقْتِرَاحِكَ، بَلْ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ، وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ، وَهُوَ مَحْمُودٌ.

يَا عَبْدَ اللَّهِ، إِنَّمَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ لِيُعَلِّمَ النَّاسَ دِينَهُمْ، وَيَدْعُوهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ، وَيَكُذِّبُ نَفْسَهُ فِي ذَلِكَ أَنَاءَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَلَوْ كَانَ صَاحِبَ قُصُورٍ يَحْتَاجُ فِيهَا وَعَبِيدٍ وَخُدَّامٍ يَسْتُرُونَهُ عَنِ النَّاسِ، أَلَيْسَ كَانَتْ الرُّسَالَةُ تَضِيعُ وَالْأُمُورُ تَتَبَاطَأُ؟ أَوْ مَا تَرَى الْمُلُوكَ إِذَا احْتَاجُوا كَيْفَ يَجْرِي الْفَسَادُ وَالْقَبَائِحُ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ بِهِ وَلَا يَشْعُرُونَ؟!

يَا عَبْدَ اللَّهِ، إِنَّمَا بَعَثَنِي اللَّهُ وَلَا مَالَ لِي لِيُعَرِّفَكُمْ قُدْرَتَهُ وَقُوَّتَهُ، وَإِنَّهُ هُوَ النَّاصِرُ لِرَسُولِهِ، لَا تَقْدِرُونَ عَلَى قَتْلِهِ وَلَا مَنَعِهِ مِنْ رِسَالَتِهِ، فَهَذَا أَبِينُ

بیمار کننده هستم و شما بنده هستید. جز تسلیم در برابر من و پذیرفتن دستور من، چاره‌ای ندارید. اگر تسلیم شوید، بندگان مؤمن خواهید بود و اگر باور نکنید، به من کافر شده‌اید و به کیفر من، جزو هلاک شوندگان خواهید شد.

آن‌گاه خداوند، چنین نازل کرد که: ای محمد! «بگو من بشری همانند شمایم»، یعنی غذا می‌خورم؛ «ولی به من وحی می‌شود که خدای شما خدای یگانه است». یعنی به آنان بگو: در بشر بودن، مثل شمایم؛ ولی خداوند، مرا ویژه پیامبری قرار داده، نه شما را. همان گونه که بعضی انسان‌ها را به بی‌نیازی، سلامت و زیبایی، ویژه کرد و دیگران را ویژه ساخت. بنابراین، ویژه ساختن من [نه شما] به نبوت را هم منکر نشوید.

آن‌گاه رسول خدا فرمود: «و اما کلام تو که می‌گویی پادشاه روم و پادشاه ایران، جز مالداران با شخصیت را که دارای قصرها، خانه‌ها، بارگاه‌ها، خیمه‌ها، بردگان و خدمتکاران هستند، به نمایندگی نمی‌فرستند و خداوند جهانیان، از همه آنان برتر است و آنان، بندگان اویند، باید بدانی که خداوند، تدبیر و فرمان ویژه خود دارد. به گمان و پندار تو و به پیشنهاد تو کار نمی‌کند؛ بلکه آنچه را که می‌خواهد، انجام می‌دهد و بر آنچه اراده می‌کند، حکم می‌کند و او ستایش‌شونده است.

ای عبدالله! خداوند، پیامبرش را برای این می‌فرستد که به مردم، دینشان را یاد دهد، آنان را به سوی پروردگارشان فرا خواند و جان خویش را در شب و روز به رنج اندازد. اگر پیامبر دارای قصرها باشد که در آنها روی از دیگران بپوشاند و بندگان و خدمتکاران، وی را از مردم بپوشانند، آیا رسالت از بین نمی‌رود و کارها مختل نمی‌شود؟ نمی‌بینید که هنگامی که پادشاهان خود را از مردم می‌پوشانند، چگونه فساد و زشتی بدون آن‌که بدانند و احساس کنند، گسترش می‌یابد؟

ای عبدالله! خداوند مرا در حالی که مالی ندارم، مبعوث کرده تا قدرت و توان او را به شما معرفی کنم و این‌که او یاور فرستاده‌اش است و شما توان کشتن او و یا جلوگیری از رسالتش را ندارید و این موضوع، در

فِي قُدْرَتِهِ وَفِي عَجْزِكُمْ، وَسَوْفَ يُظْفِرُنِي اللَّهُ بِكُمْ فَأَوْسِعَكُمْ قِتْلًا
وَأَسْرًا، ثُمَّ يُظْفِرُنِي اللَّهُ بِبِلَادِكُمْ وَيَسْتَوْلِي عَلَيْهَا الْمُؤْمِنُونَ مِنْ دُونِكُمْ
وَدُونِ مَنْ يُوَافِقُكُمْ عَلَى دِينِكُمْ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَّا قَوْلُكَ لِي: «لَوْ كُنْتُ نَبِيًّا لَكَانَ مَعَكَ مَلَكٌ
يُصَدِّقُكَ وَنُشَاهِدُهُ، بَلْ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْنَا نَبِيًّا لَكَانَ إِنَّمَا يَبْعَثُ
مَلَكًا لَا بَشَرًا مِثْلَنَا». فَالْمَلَكُ لَا تُشَاهِدُهُ حَوَاسُكُمْ، لِأَنَّهُ مِنْ جِنْسِ هَذَا
الْهَوَاءِ لَا عِيَانَ مِنْهُ، وَلَوْ شَاهَدْتُمُوهُ بِأَنْ يُزَادَ فِي قُوَى أَبْصَارِكُمْ - لَقُلْتُمْ:
لَيْسَ هَذَا مَلَكًا بَلْ هَذَا بَشَرٌ، لِأَنَّهُ إِنَّمَا كَانَ يَظْهَرُ لَكُمْ بِصُورَةِ الْبَشَرِ الَّذِي
[قَدْ] أَلْفُتُمُوهُ لِتَفْهَمُوا عَنْهُ مَقَالَتَهُ وَتَعْرِفُوا خِطَابَهُ وَمُرَادَهُ، فَكَيْفَ كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ صِدْقَ الْمَلَكِ وَأَنْ مَا يَقُولُهُ حَقٌّ؟ بَلْ إِنَّمَا بَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا، وَأَظْهَرَ
عَلَى يَدِهِ الْمُعْجَزَاتِ الَّتِي لَيْسَتْ فِي طَبَائِعِ الْبَشَرِ الَّذِينَ قَدْ عَلِمْتُمْ ضَمَائِرَ
قُلُوبِهِمْ فَتَعْلَمُونَ بِعَجْزِكُمْ عَمَّا جَاءَ بِهِ أَنَّهُ مُعْجِزَةٌ، وَأَنَّ ذَلِكَ شَهَادَةٌ مِنْ
اللَّهِ تَعَالَى بِالصُّدُقِ لَهُ، وَلَوْ ظَهَرَ لَكُمْ مَلَكٌ وَظَهَرَ عَلَى يَدِهِ مَا يَعْجُزُ عَنْهُ
الْبَشَرُ لَمْ يَكُنْ فِي ذَلِكَ مَا يَدُلُّكُمْ عَلَى أَنَّ ذَلِكَ لَيْسَ فِي طَبَائِعِ سَائِرِ
أَجْنَاسِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ حَتَّى يَصِيرَ ذَلِكَ مُعْجِزًا.

أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الطُّيُورَ الَّتِي تَطِيرُ لَيْسَ ذَلِكَ مِنْهَا بِمُعْجِزٍ، لِأَنَّ لَهَا أَجْنَاسًا
يَقَعُ مِنْهَا مِثْلُ طَيْرَانِهَا، وَلَوْ أَنَّ آدَمِيًّا طَارَ كَطَيْرَانِهَا كَانَ ذَلِكَ مُعْجِزًا، فَإِنَّ
اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ سَهَّلَ عَلَيْكُمُ الْأَمْرَ، وَجَعَلَهُ بِحَيْثُ تَقُومُ عَلَيْكُمْ حُجَّتُهُ،
وَأَنْتُمْ تَقْتَرِحُونَ عَمَلِ الصَّعْبِ الَّذِي لَا حُجَّةَ فِيهِ.

قدرت او و ناتوانی شما نمودی روشن دارد. به زودی خداوند، مرا بر شما پیروز خواهد ساخت و بین شما قتل و اسارت را فزونی خواهد داد و مرا بر شهرهای شما پیروز گردانده، مؤمنانی را از غیر شما و غیر کسانی که با دین شما موافق هستند، بر شما مسلط خواهد ساخت».

سپس رسول خدا فرمود: «اما سخن تو که به من گفتی: "اگر تو پیامبر بودی با تو فرشته‌ای بود که تصدیقت می‌کرد و ما می‌دیدیم؛ بلکه اگر خدا می‌خواست پیامبری بفرستد، فرشته‌ای می‌فرستاد، نه بشری چون ما" [بدان‌که] فرشته را حواس شما مشاهده نمی‌کرد، چون فرشته از جنس هواست و آشکار نمی‌شود و اگر با افزایش قدرت دیدتان آن را می‌دیدید، می‌گفتید: این فرشته نیست، بلکه بشری مثل ماست؛ چون به صورت انسان برای شما ظاهر می‌شد تا با وی انس بگیرید و سخنش را بفهمید و خطابه و مقصود او را بشناسید. چگونه می‌فهمیدید راستگویی فرشته را و این‌که آنچه می‌گوید، درست است؟ بلکه خداوند، بشری را فرستاده و به دست وی، معجزه‌هایی انجام داده که در طبیعت انسانی‌هایی که درون دلشان را می‌دانید، نیست و با ناتوانی‌تان در مقابل آن، می‌دانید که آن معجزه است و این گواهی، از طرف خدا بر درستی پیامبر است؛ و اگر فرشته‌ای را ظاهر می‌کرد و به وسیله او معجزه‌هایی می‌نمود که بشر از آن ناتوان بود، در این کار، نشانی از آن نبود که دیگر انواع فرشته‌ها از آن ناتوان هستند تا آن‌که معجزه به شمار آید.

آیا نمی‌بینید که پرندگان که پرواز می‌کنند، پرواز آنها معجزه به شمار نمی‌آید؛ چون پرندگان، انواعی دارند که همه می‌توانند پرواز کنند؛ ولی اگر انسانی مثل پرندگان پرواز کند، این کار، معجزه است. بنابراین، خداوند، کار را برای شما آسان ساخته است و کار را به گونه‌ای قرار داده که حجتش بر شما تمام گردد؛ ولی شما کار دشواری که هیچ حجتی در آن نیست، پیشنهاد می‌کنید».

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا أَنْتَ إِلَّا رَجُلٌ مَسْحُورٌ». فَكَيْفَ أَكُونُ كَذَلِكَ وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي فِي صِحَّةِ التَّمْيِيزِ وَالْعَقْلِ فَوْقَكُمْ؟ فَهَلْ جَرَّبْتُمْ عَلَيَّ مِنْذُ نَشَأْتُ إِلَى أَنْ اسْتَكَمَلْتُ أَرْبَعِينَ سَنَةً خَزْيَةً، أَوْ زَلَّةً، أَوْ كَذِبَةً، أَوْ خِيَانَةً، أَوْ خَطَأً مِنَ الْقَوْلِ، أَوْ سَفْهًا مِنَ الرَّأْيِ؟ أَتَظُنُّونَ أَنَّ رَجُلًا يَعْتَصِمُ طَوْلَ هَذِهِ الْمُدَّةِ بِحَوْلِ نَفْسِهِ وَقُوَّتِهَا، أَوْ بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ؟ وَذَلِكَ مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَلَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا»^۱ إِلَى أَنْ يُثْبِتُوا عَلَيْكَ عَمَى بِحُجَّةٍ أَكْثَرَ مِنْ دَعَاوِيهِمُ الْبَاطِلَةِ الَّتِي تَبَيَّنَ عَلَيْكَ تَحْصِيلُ بُطْلَانِهَا.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرِيبَتَيْنِ عَظِيمِ، الْوَلِيدِ بْنِ الْمُغِيرَةِ بِمَكَّةَ أَوْ عُرْوَةَ [بِنِ مَسْعُودِ الثَّقَفِيِّ] بِالطَّائِفِ». فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَيْسَ يَسْتَعْظِمُ مَالَ الدُّنْيَا كَمَا تَسْتَعْظِمُهُ أَنْتَ، وَلَا خَطَرَ لَهُ عِنْدَهُ كَمَا لَهُ عِنْدَكَ، بَلْ لَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا عِنْدَهُ تَعْدِلُ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ لَمَا سَقَى كَافِرًا بِهِ مُخَالَفًا لَهُ شَرْبَةَ مَاءٍ، وَلَيْسَ قِسْمَةُ رَحْمَةِ اللَّهِ إِلَيْكَ، بَلْ اللَّهُ هُوَ الْقَاسِمُ لِلرَّحِمَاتِ، وَالْفَاعِلُ لِمَا يَشَاءُ فِي عِبِيدِهِ وَإِمَائِهِ، وَلَيْسَ هُوَ عَزَّوَجَلَّ مِمَّنْ يَخَافُ أَحَدًا كَمَا تَخَافُ أَنْتَ لِمَالِهِ وَحَالِهِ، فَعَرَفْتَهُ بِالنُّبُوَّةِ لِدَلِيلِكَ، وَلَا مِمَّنْ يَطْمَعُ فِي أَحَدٍ فِي مَالِهِ أَوْ فِي حَالِهِ كَمَا تَطْمَعُ [أَنْتَ] فَتَخْصُهُ بِالنُّبُوَّةِ لِدَلِيلِكَ، وَلَا مِمَّنْ يُحِبُّ أَحَدًا مَحَبَّةَ الْهَوَاءِ كَمَا تُحِبُّ أَنْتَ، فَتَقْدِّمُ مَنْ لَا يَسْتَحِقُّ التَّقْدِيمَ. وَإِنَّمَا مُعَامَلَتُهُ بِالْعَدْلِ، فَلَا

آن‌گاه رسول خدا فرمود: «اما این که می‌گویی "تو جز مردی سحر شده نیستی" چه طور چنین می‌گویی، در حالی که می‌دانید در تشخیص و خِرد، برتر از شمایم. آیا از زمانی که به دنیا آمدم تا کنون که چهل سالم تمام شده، هیچ بدنامی، لغزش، دروغ، خیانت، اشتباه گفتاری و یا کودنی‌ای در نظر از من دیده‌اید؟ آیا می‌پندارید کسی در تمام این مدت به قدرت و توان خویش، خود را نگه داشته است. یا به قدرت خداوند؟» و این، همان است که خدا می‌فرماید: «بَنَکَرٌ چگونگی برای تو مثل‌ها زدند و گمراه شدند، در نتیجه، نمی‌توانند راهی بیابند». یعنی همه اینها برای این است که با دلائل باطل فراوان که بطلان آنها روشن است، می‌خواستند بر تو ناآگاهی را اثبات کنند.

سپس رسول خدا فرمود: «و اما سخن تو که "اگر این قرآن بر یکی از بزرگان دو شهر: ولید بن مغیره در مکه و یاعروه بن مسعود ثقفی در طائف، نازل می‌شد"، بدان که خداوند، آن‌گونه که تو مال دنیا را بزرگ می‌شماری، بزرگ نمی‌شمارد. ارزشی که [دنیا] برای تو دارد، برای خدا ندارد؛ بلکه اگر دنیا به مقدار بال پشه‌ای باشد، جرعه‌ای از آن را به کافر و مخالف او نمی‌نوشاند. تقسیم رحمت خدا به دست تو نیست؛ بلکه او خود، تقسیم‌کننده رحمت‌هایش است و با اراده خود، در بین بندگان و کنیزکان، کار می‌کند. خداوند، چون تو که به خاطر مال و موقعیت از شخصی می‌هراسی، از هیچ کس نمی‌ترسد و آن‌گونه که تو در مال و مقام کسی طمع داری و به این انگیزه او را ویژه نبوت می‌سازی، طمع ندارد و چون تو که از روی هوا کسی را دوست می‌داری و آن را که شایسته نیست، مقدم

يُؤْتِرُ أَحَدًا لِأَفْضَلِ مَرَاتِبِ الدِّينِ وَخِلَالِهِ، إِلَّا الْأَفْضَلَ فِي طَاعَتِهِ وَالْأَجَدَّ فِي خِدْمَتِهِ، وَكَذَلِكَ لَا يُؤَخَّرُ فِي مَرَاتِبِ الدِّينِ وَخِلَالِهِ إِلَّا أَشَدُّهُمْ تَبَاطُؤًا عَنْ طَاعَتِهِ.

وإذا كان هذا صِفَتَهُ لَمْ يَنْظُرْ إِلَى مَالٍ وَلَا إِلَى حَالٍ، بَلْ هَذَا الْمَالُ وَالْحَالُ مِنْ تَفْضُّلِهِ، وَلَيْسَ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ عَلَيْهِ ضَرْبَةٌ لَا زِبٌ^۱ فَلَا يُقَالُ لَهُ: إِذَا تَفَضَّلْتَ بِالْمَالِ عَلَى عَبْدٍ فَلَا بُدَّ [مِنْ] أَنْ تَتَفَضَّلَ عَلَيْهِ بِالنُّبُوَّةِ أَيْضًا، لِأَنَّهُ لَيْسَ لِأَحَدٍ إِكْرَاهُهُ عَلَى خِلَافِ مُرَادِهِ وَلَا إلْزَامُهُ تَفَضُّلاً، لِأَنَّهُ تَفَضَّلَ قَبْلَهُ بِنِعَمِهِ.

أَلَا تَرَى - يَا عَبْدَ اللَّهِ! - كَيْفَ أَغْنَى وَاحِدًا وَقَبَّحَ صُورَتَهُ؟ وَكَيْفَ حَسَّنَ صُورَةَ وَاحِدٍ وَأَفْقَرَهُ؟ وَكَيْفَ شَرَّفَ وَاحِدًا وَأَفْقَرَهُ؟ وَكَيْفَ أَغْنَى وَاحِدًا وَوَضَعَهُ؟ ثُمَّ لَيْسَ لِهَذَا الْعَبْدِ أَنْ يَقُولَ: هَلَا أُضِيفَ إِلَى يَسَارِي جَمَالِ فُلَانٍ؟ وَلَا لِلْجَمِيلِ أَنْ يَقُولَ: هَلَا أُضِيفَ إِلَى جَمَالِي مَالُ فُلَانٍ؟ وَلَا لِلشَّرِيفِ أَنْ يَقُولَ: هَلَا أُضِيفَ إِلَى شَرَفِي مَالُ فُلَانٍ؟ وَلَا لِلْوَضِيعِ أَنْ يَقُولَ: هَلَا أُضِيفَ إِلَى ضَعْفِي شَرَفُ فُلَانٍ؟

وَلَكِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ، يُقَسَّمُ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَفْعَلُ كَمَا يَشَاءُ، وَهُوَ حَكِيمٌ فِي أَعْمَالِهِ، مَحْمُودٌ فِي أَعْمَالِهِ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ﴾ - قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ

۱. اللازب: الثابت الشديد الثبوت، ويعبر باللازب عن الواجب، فيقال: ضربة لازب «المدركات: ۱۷۸»، وفي بعض النسخ «ضريبة» بدل «ضربة».

می‌داری ، دوست ندارد . او به عدل ، کارها را انجام می‌دهد و برای برترین موقعیت و جایگاه دینی ، کسی را جز آن‌که در پیرویش برتر و در خدمت کردن به او جدی‌تر است ، بر نمی‌گزیند و در موقعیت و رتبه دینی ، جز آن‌را که در طاعت سست‌تر است ، عقب نمی‌اندازد .

وقتی که ویژگی‌اش چنین است ، به مال و به جاه نمی‌نگرد؛ بلکه این مال و موقعیت ، از لطف اوست و هیچ کس از بندگان نمی‌تواند بر وی ضربه جدی^{۳۰} وارد کنند . بنابراین ، نباید به وی گفته شود : وقتی بنده‌ای را به وسیله مال برتری دادی ، باید به سبب نبوت هم برتری بدهی؛ چون هیچ کس نمی‌تواند وی را بر خلاف اراده‌اش مجبور کند و نمی‌توان به خاطر دادن نعمتی در گذشته ، او را به دادن نعمت جدید ، ملزم ساخت .

ای عبدالله ! نمی‌بینی که خدا چگونه کسی را ثروتمند می‌کند؛ ولی چهره‌اش را زشت می‌سازد؟ و چگونه چهره یکی را نیکو می‌سازد؛ ولی نیازمندش می‌کند؟ و چگونه یکی را شرف می‌بخشد و با این حال نیازمند می‌سازد؟ و چگونه یکی را بی‌نیاز می‌کند، ولی فرودست می‌سازد؟ این ثروتمند ، نمی‌تواند بگوید : باید زیبایی فلانی هم به گشادگی زندگی‌ام افزوده شود و زیبا نیز نمی‌تواند بگوید : به زیبایی‌ام ، ثروت فلانی هم افزون شود . شریف هم نمی‌تواند بگوید مال فلانی به شرفم افزوده شود . فرودست هم نمی‌تواند بگوید به دارایی‌ام شرف فلانی اضافه شود .

حکم و دستور ، با خداست . هر گونه بخواهد ، تقسیم می‌کند و به هر شکل که اراده کند ، انجام می‌دهد . او در اراده‌اش حکیم و در کارهایش ستوده است و این ، مفهوم کلام خداست که می‌فرماید : ”و گفتند چه ! این قرآن ، بر مردی بزرگ از [آن] دو شهر فرود نیامده است؟“ . خداوند می‌فرماید : ”[ای محمد] آیا آنان‌اند که رحمت پروردگارت را تقسیم

رَحِمْتَ رَبِّكَ - يَا مُحَمَّد - نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا^۱ فَأَحْوَجْنَا بَعْضًا إِلَى بَعْضٍ، أَحْوَجَ هَذَا إِلَى مَالِ ذَلِكَ، وَأَحْوَجَ ذَلِكَ إِلَى سِلْعَةِ هَذَا أَوْ إِلَى خِدْمَتِهِ. فَتَرَى أَجَلَ الْمُلُوكِ وَأَغْنَى الْأَغْنِيَاءِ مُحْتَاجًا إِلَى أَفْقَرِ الْفُقَرَاءِ فِي ضَرْبٍ مِنَ الضُّرُوبِ: إِمَّا سِلْعَةٍ مَعَهُ لَيْسَتْ مَعَهُ، وَإِمَّا خِدْمَةٍ يَصْلَحُ لَهَا، لَا يَتَهَيَّأُ لِذَلِكَ الْمَلِكِ أَنْ يَسْتَغْنِيَ إِلَّا بِهِ، وَإِمَّا بَابٍ مِنَ الْعُلُومِ وَالْحِكَمِ، هُوَ فَقِيرٌ إِلَى أَنْ يَسْتَفِيدَهَا مِنْ هَذَا الْفَقِيرِ، فَهَذَا الْفَقِيرُ يَحْتَاجُ إِلَى مَالِ ذَلِكَ الْمَلِكِ الْغَنِيِّ، وَذَلِكَ الْمَلِكُ يَحْتَاجُ إِلَى عِلْمِ هَذَا الْفَقِيرِ، أَوْ رَأْيِهِ، أَوْ مَعْرِفَتِهِ.

ثُمَّ لَيْسَ لِلْمَلِكِ أَنْ يَقُولَ: هَلَّا اجْتَمَعَ إِلَى مَالِي عِلْمُ هَذَا الْفَقِيرِ؟ وَلَا لِلْفَقِيرِ أَنْ يَقُولَ: هَلَّا اجْتَمَعَ عَلَيَّ رَأْيِي وَعِلْمِي وَمَا أَتَصَرَّفُ فِيهِ مِنْ فُنُونِ الْحِكَمِ مَالُ هَذَا الْمَلِكِ الْغَنِيِّ؟

ثُمَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُلْحِرِيًّا﴾ ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ قُلْ لَهُمْ -: ﴿وَرَحِمْتَ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾^۲ أَيَّ مَا يَجْمَعُهُ هَؤُلَاءِ مِنْ أَمْوَالِ الدُّنْيَا.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَأَمَّا قَوْلُكَ: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبوعاً» إِلَى آخِرِ مَا قُلْتَهُ، فَإِنَّكَ [قَدْ] اقْتَرَحْتَ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَشْيَاءَ:

می‌کنند؟ ما [وسائل] معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم". پس بعضی از ما را به بعضی دیگر، نیازمند ساخته است؛ این را به مال آن و آن را به جنس یا خدمت دیگری نیازمند کرده است. می‌بینی که برترین پادشاهان و ثروتمندترین ثروتمندان، به نوعی به فقیرترین فقیران، نیازمند هستند: یا جنسی در نزد فقیر است که نزد او نیست و یا خدمتی که توان انجام آن را دارد و برای پادشاه، امکان ندارد که جز با فقیر، بی‌نیاز گردد و یا دانش و حکمتی است که پادشاه، نیازمند است از فقیر یاد بگیرد. پس این فقیر، به مال پادشاه ثروتمند، نیاز دارد و پادشاه، به دانش، نظر و یا شناخت فقیر، محتاج است.

پادشاه نمی‌تواند بگوید: دانش این فقیر با مال من جمع گرد و فقیر هم نمی‌تواند بگوید: باید ثروت این پادشاه ثروتمند، به دیدگاه، دانش و انواع حکمت‌هایی که دارم، افزوده شود.

آن‌گاه خدا می‌فرماید: "و برخی از آنان را از [نظر] درجات، بالاتر از بعضی [دیگر] قرار داده‌ایم تا بعضی از آنها، بعضی [دیگر] را در خدمت گیرند" و سپس می‌فرماید: ای محمد! با آنان بگو: "و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می‌اندوزند، بهتر است"؛ یعنی از آنچه که آنان از اموال دنیا جمع می‌کنند.

آن‌گاه رسول خدا فرمود: و اما سخن تو که "به تو ایمان نمی‌آوریم تا آن‌که چشمه‌ای از زمین بجوشانی" تا آخر سخنت. تو چند چیز بر محمد، رسول خدا پیشنهاد کردی.

مِنْهَا مَا لَوْ جَاءَكَ بِهِ لَمْ يَكُنْ بُرْهَانًا لِنُبُوتِهِ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَرْتَفِعُ عَنْ أَنْ يَغْتَنِمَ جَهْلَ الْجَاهِلِينَ، وَيَحْتَجَّ عَلَيْهِمْ بِمَا لَا حُجَّةَ فِيهِ.

وَمِنْهَا مَا لَوْ جَاءَكَ بِهِ كَانَ مَعَهُ هَلَاكُكَ، وَإِنَّمَا يُؤْتِي بِالْحُجَجِ وَالْبَرَاهِينِ لِيَلْزَمَ عِبَادَ اللَّهِ الْإِيمَانُ بِهَا لَا لِيَهْلِكُوا بِهَا، فَإِنَّمَا اقْتَرَحْتَ هَلَاكُكَ، وَرَبُّ الْعَالَمِينَ أَرْحَمُ بِعِبَادِهِ، وَأَعْلَمُ بِمَصَالِحِهِمْ مِنْ أَنْ يُهْلِكَهُمْ كَمَا يَقْتَرِحُونَ.

وَمِنْهَا الْمُحَالُّ الَّذِي لَا يَصِحُّ وَلَا يَجُوزُ كَوْنُهُ وَرَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ يُعَرِّفُكَ ذَلِكَ، وَيَقْطَعُ مَعَاذِيرَكَ، وَيُضَيِّقُ عَلَيْكَ سَبِيلَ مُخَالَفَتِهِ، وَيُلْجِئُكَ بِحُجَجِ اللَّهِ إِلَى تَصَدِيقِهِ حَتَّى لَا يَكُونَ لَكَ عَنْهُ مَحِيدٌ وَلَا مَحِيضٌ.

وَمِنْهَا مَا قَدْ اعْتَرَفْتَ عَلَى نَفْسِكَ أَنَّكَ فِيهِ مُعَانِدٌ مُتَمَرِّدٌ، لَا تَقْبَلُ حُجَّةً وَلَا تُصْغِي إِلَى بُرْهَانٍ، وَمَنْ كَانَ كَذَلِكَ فَدَوَاؤُهُ عَذَابُ اللَّهِ النَّازِلُ مِنْ سَمَائِهِ، أَوْ فِي جَحِيمِهِ، أَوْ بِسُيُوفِ أَوْلِيَائِهِ.

فَأَمَّا قَوْلُكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ: «لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبوعاً بِمَكَّةَ هَذِهِ، فَإِنَّهَا ذَاتُ أَحْجَارٍ وَصُخُورٍ وَجِبَالٍ، تَكْسَحُ أَرْضُهَا وَتَحْفِرُهَا، وَتَجْرِي فِيهَا الْعُيُونُ، فَإِنَّا إِلَى ذَلِكَ مُحْتَاجُونَ». فَإِنَّكَ سَأَلْتَ هَذَا وَأَنْتَ جَاهِلٌ بِدَلَائِلِ اللَّهِ تَعَالَى.

يَا عَبْدَ اللَّهِ! أَرَأَيْتَ لَوْ فَعَلْتُ هَذَا، أَكُنْتُ مِنْ أَجْلِ هَذَا نَبِيًّا؟ قَالَ: لَا.

برخی از آنها اگر برآورده شود، دلیلی بر پیامبری‌اش نیست و شأن فرستاده خدا برتر از آن است که از نادانی نادانان، سودجویی کند و به آنان بر چیزی استدلال کند که دلیل نیست.

پاره‌ای دیگر، به گونه‌ای است که اگر برآورده شود، تو نابود می‌شوی، در حالی که دلیل و برهان برای آن است که بدان وسیله، ایمان در بندگان خدا ایجاد شود، نه آن‌که بدان نابود شوند. تو پیشنهاد هلاکت خود را داده‌ای؛ ولی پروردگار جهانیان (نسبت) به بندگانش مهربان است و به خیر آنها بهتر آگاه است تا این‌که آنها را با پیشنهادشان نابود کند.

پاره‌ای دیگر، محال است و درست و روا نیست تا آن‌را رسول پروردگار جهان به تو معرفی کند و بهانه‌ی تو را از بین ببرد و راه مخالفت تو را بریندد و با دلائل الهی، تو را به تصدیق خداوند وادارد، بدون آن‌که راه گریزی برایت باشد.

برخی دیگر، اعتراف توست علیه خودت که فردی معاند و سرپیچی‌کننده‌ای. نه دلیل را می‌پذیری و نه به برهانی‌گوش فرا می‌دهی و کسی که چنین باشد، چاره‌اش عذاب الهی است که از آسمان نازل شود و یا آن‌را در دوزخ الهی ببیند و یا به شمشیر اولیای خدا آن‌را بچشد.

اما کلام تو ای عبدالله که می‌گویی "به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این‌که در زمین مگه، چشمه‌هایی بجوشانی، چون مگه دارای سنگ‌ها، صخره‌ها و کوه‌هاست. زمینش را پاک کن و چاه حفر کن و در آن، چشمه‌ها جاری ساز که ما بدان محتاجیم". تو این سؤال را می‌کنی؛ ولی به راهنمایی‌های خداوند، ناآگاهی.

ای عبدالله! فکر می‌کنی اگر چنین کاری را انجام دهم، به خاطر آن پیامبر خواهم بود؟ گفت: نه.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَرَأَيْتَ الطَّائِفَ الَّذِي لَكَ فِيهَا بَسَاتِينُ؟ أَمَا كَانَ هُنَاكَ
مَوَاضِعَ فَاسِدَةٍ صَعْبَةً أَصْلَحَتَهَا وَذَلَّلَتَهَا وَكَسَحَتَهَا وَأَجْرِيَتْ فِيهَا عُيُونًا
إِسْتَبْطَطَتَهَا؟ قَالَ: بَلَى. قَالَ: وَهَلْ لَكَ فِي هَذَا نَظْرَاءُ؟
قَالَ: بَلَى.

قَالَ: أَفَصِيرْتَ بِذَلِكَ أَنْتَ وَهُمْ أَنْبِيَاءُ؟
قَالَ: لَا.

قَالَ: فَكَذَلِكَ لَا يَصِيرُ هَذَا حُجَّةً لِمُحَمَّدٍ لَوْ فَعَلَهُ عَلَى نُبُوَّتِهِ، فَمَا هُوَ
إِلَّا كَقَوْلِكَ: لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَقُومَ وَتَمْشِيَ عَلَى الْأَرْضِ [كَمَا يَمْشِي
النَّاسُ]، أَوْ حَتَّى تَأْكُلَ الطَّعَامَ كَمَا يَأْكُلُ النَّاسُ.

وَأَمَّا قَوْلُكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ: «أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ، فَتَأْكُلُ
مِنْهَا وَتُطْعِمُنَا، وَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا». أَوْ لَيْسَ لَكَ وَلِأَصْحَابِكَ
جَنَّاتٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ بِالطَّائِفِ تَأْكُلُونَ وَتُطْعَمُونَ مِنْهَا، وَتُفَجِّرُونَ
الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا، أَفَصِيرْتُمْ أَنْبِيَاءَ بِهَذَا؟
قَالَ: لَا.

قَالَ: فَمَا بِالْاِقْتِرَاحِكُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَشْيَاءَ لَوْ كَانَتْ كَمَا
تَقْتَرِحُونَ لَمَا دَلَّتْ عَلَى صِدْقِهِ، بَلْ لَوْ تَعَاظَاهَا لَدَلَّ تَعَاظِيهَا عَلَى كِذْبِهِ،
لِأَنَّهُ [حِينَئِذٍ] يَحْتَجُّ بِمَا لَا حُجَّةَ فِيهِ، وَيَخْتَدِعُ الضُّعَفَاءَ عَنْ عُقُولِهِمْ
وَأَدْيَانِهِمْ، وَرَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ يَجْلُ وَيَرْتَفِعُ عَنْ هَذَا.

فرمود: آیا طائف را که تو در آن باغ‌هایی داری، دیده‌ای؟ آیا در آن‌جا جاهای سخت و بد نبود که تو درست کردی، نرم ساختی، پاکیزه کردی و چشمه‌هایی کندی و جاری ساختی؟
گفت: آری.

فرمود: «آیا در این کار ماندی هم داری؟»
گفت: بلی.

رسول خدا فرمود: «آیا تو و دیگران با این کار، پیامبر شدید؟»
گفت: نه.

فرمود: «بنابراین، اگر محمد هم چنین کاری بکند، این کار، دلیل بر پیامبری‌اش نخواهد بود. این سخن تو مثل این می‌ماند که بگویی: به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر آن‌که برخیزی و همان‌طور که مردم راه می‌روند روی زمین راه بروی و یا همچنان که مردم می‌خورند، تو هم غذا بخوری.»

اما سخن تو که می‌گویی "یا باغی از خرما و انگور داشته باشی که از آن بخوری و ما را از آن بخورانی و در لابه‌لای آن جوی‌هایی جاری سازی".
آیا تو و یارانت باغ‌های خرما و انگور در طائف نداری که از آن می‌خورید و اطعام می‌کنید و جوی‌هایی در لابه‌لای آن جاری می‌سازید؟ آیا با این کار شما پیامبر شدید؟
گفت: نه.

فرمود: «چرا بر فرستاده خدا چیزهایی پیشنهاد می‌کنید که اگر برآورده شود، بر راستگویی وی دلالت نمی‌کند؛ بلکه اگر انجام دهد، بر دروغگویی‌اش دلالت کند؛ زیرا [در این صورت] به چیزی استدلال کرده که دلیل نیست و افراد ناتوان را در خرد و دینشان گول زده و فرستاده پروردگار جهانیان، از چنین کاری والاتر و برتر است؟»

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَبْدَ اللَّهِ! وَأَمَّا قَوْلُكَ: «أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا» فَإِنَّكَ قُلْتَ: وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ». فَإِنَّ فِي سُقُوطِ السَّمَاءِ عَلَيْكُمْ هَلَاكَكُمْ وَمَوْتَكُمْ، فَإِنَّمَا تُرِيدُ بِهَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُهْلِكَكَ وَرَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَرْحَمُ [بِكَ] مِنْ ذَلِكَ، [و] لَا يُهْلِكَكَ، وَلَكِنَّهُ يُقِيمُ عَلَيْكَ حُجَجَ اللَّهِ، وَلَيْسَ حُجَجُ اللَّهِ لِنَبِيِّهِ وَحْدَهُ عَلَى حَسَبِ اقْتِرَاحِ عِبَادِهِ، لِأَنَّ الْعِبَادَ جُهَالٌ بِمَا يَجُوزُ مِنَ الصَّلَاحِ، وَبِمَا لَا يَجُوزُ مِنَ الْفَسَادِ، وَقَدْ يَخْتَلِفُ اقْتِرَاحُهُمْ وَيَتَضَادُّ حَتَّى يَسْتَحِيلَ وَقُوعُهُ، [إِذَا لَوْ كَانَتْ اقْتِرَاحَاتُهُمْ وَاقِعَةً لَجَازَ أَنْ تَقْتَرِحَ أَنْتَ أَنْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ، وَيَقْتَرِحَ غَيْرُكَ أَنْ لَا تُسْقِطَ عَلَيْكُمْ السَّمَاءَ، بَلْ أَنْ تُرْفَعَ الْأَرْضُ إِلَى السَّمَاءِ، وَتَقَعَ السَّمَاءُ عَلَيْهَا، وَكَانَ ذَلِكَ يَتَضَادُّ وَيَسْتَحِيلُ، أَوْ يَسْتَحِيلُ وَقُوعُهُ]، وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَجْرِي تَدْبِيرُهُ عَلَى مَا يَلْزَمُ بِهِ الْمُحَالُ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَهَلْ رَأَيْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ طَبِيبًا كَانَ دَوَائُهُ لِلْمَرْضَى عَلَى حَسَبِ اقْتِرَاحَاتِهِمْ؟ وَإِنَّمَا يَفْعَلُ بِهِ مَا يَعْلَمُ صَلاَحَهُ فِيهِ، أَحَبُّهُ الْعَلِيلُ أَوْ كَرِهَهُ، فَإِنَّتُمْ الْمَرْضَى وَاللَّهُ طَبِيبُكُمْ، فَإِنْ أَنْقَذْتُمْ^۱ لِدَوَائِهِ شَفَاكُمْ، وَإِنْ تَمَرَّدْتُمْ عَلَيْهِ أَسَقَمَكُمْ.

وَبَعْدُ، فَمَتَى رَأَيْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ مُدَّعِي حَقٍّ [مِنْ] قَبْلِ رَجُلٍ أَوْ جَبَّ عَلَيْهِ

۱. فی بحار الأنوار «أنقذتم».

آن‌گاه فرمود: ای عبدالله! اما سخت که گفتی "آسمان، به پندار تو، سنگ پاره‌هایی بیارد". پس خودت گفتی: "و اگر ببیند سنگی از آسمان فرود می‌آید، گویند ابری متراکم است". بدان که در بارش سنگ، نابودی و مرگ شماس است. تو با این درخواست، از فرستاده خدا می‌خواهی که تو را نابود کند و فرستاده پروردگار جهانیان، به [تو] مهربان‌تر از این است و تو را نابود نخواهد کرد؛ ولی دلائل الهی را برای تو بیان می‌کند و حجت‌های الهی بر پیامبرش تنها بر اساس پیشنهاد بندگان نیست؛ چون بندگان به خیر و شر ناآگاه‌اند و گاه پیشنهاد آنان با همدیگر اختلاف پیدا می‌کند و متضاد می‌شود، به گونه‌ای که انجام آن محال می‌گردد. زیرا اگر پیشنهادی آنان انجام شود، رواست که تو پیشنهاد سقوط آسمان را بر سرتان کنی و دیگری پیشنهاد کند که آسمان سقوط نکند؛ بلکه زمین به طرف آسمان برود و آسمان به زمین بچسبد و این دو پیشنهاد، متضاد و متنافی است یا آن‌که انجامش محال است [و خداوند - عزوجل - تدبیرش را به گونه‌ای جاری نمی‌کند که محال، لازم آید].

آن‌گاه رسول خدا فرمود: «ای عبدالله! آیا تا کنون پزشکی را دیده‌ای که داروهایش به پیشنهاد بیمارانش باشد؟ بلکه با بیمار، آن‌گونه رفتار می‌کند که می‌داند صلاح وی در آن است؛ چه بیمار دوست داشته باشد و چه دوست نداشته باشد؟ شما بیمار هستید و خدا پزشک شماست. اگر به داروی او گردن نهادید، شفا پیدا می‌کنید و اگر از فرمانش سرپیچی کردید، بیمار می‌شوید.

افزون بر آن، ای عبدالله! کی دیده‌ای حاکمی از حاکمان گذشته،

حَاكِمٌ مِّنْ حُكَّامِهِمْ فِيمَا مَضَىٰ - بَيِّنَةٌ عَلَىٰ دَعْوَاهُ عَلَىٰ حَسَبِ اقْتِرَاحِ
الْمُدَّعَىٰ عَلَيْهِ؟ إِذَا مَا كَانَ يَثْبُتُ لِأَحَدٍ عَلَىٰ أَحَدٍ دَعْوَىٰ وَلَا حَقٌّ، وَلَا كَانَ
بَيْنَ ظَالِمٍ وَمَظْلُومٍ وَلَا بَيْنَ صَادِقٍ وَكَاذِبٍ فَرَقٌ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَبْدَ اللَّهِ وَأَمَّا قَوْلُكَ: «أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ
قَبِيلًا يُقَابِلُونَنَا وَنُعَايِنُهُمْ». فَإِنَّ هَذَا مِنَ الْمُحَالِ الَّذِي لَا خِفَاءَ بِهِ، لِأَنَّ رَبَّنَا
عَزَّ وَجَلَّ لَيْسَ كَالْمَخْلُوقِينَ يَجِيءُ وَيَذْهَبُ، وَيَتَحَرَّكُ وَيُقَابِلُ شَيْئًا
حَتَّىٰ يُؤْتِيَ بِهِ، فَقَدْ سَأَلْتُمْ بِهَذَا الْمُحَالِ، وَإِنَّمَا هَذَا الَّذِي دَعَوْتَ إِلَيْهِ،
صِفَةُ أَصْنَامِكُمُ الضَّعِيفَةِ الْمَنْقُوصَةِ الَّتِي لَا تَسْمَعُ، وَلَا تُبْصِرُ، وَلَا تَعْلَمُ،
وَلَا تُغْنِي عَنْكُمْ شَيْئًا وَلَا عَنْ أَحَدٍ.

يَا عَبْدَ اللَّهِ! أَوْ لَيْسَ لَكَ ضِيَاعٌ وَجَنَانٌ بِالطَّائِفِ، وَعَقَارٌ بِمَكَّةَ وَقُؤَامٌ
عَلَيْهَا؟

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی علوم اسلامی

قال: بلى.

قال: أفشاهد جميع أحوالها بنفسك، أو يسفراء بينك وبين
مُعَامِلِكَ؟

قال: يسفراء.

قال: أرأيت لو قال مُعَامِلُكَ وأكرتكَ وخدمك لسفرائك:
«لأنصديقكم في هذه السفارة إلا أن تأتونا بعبد الله بن أبي أمية لنشاهده»
فنسمع ما تقولون عنه شفاهاً، كنت تسوَّغهم هذا؟ أو كان يجوز لهم
عندك ذلك؟

حکم راند که مدعی حقی بر پایه پیشنهاد مدعی علیه، بینة اقامه کند؟ زیرا در این صورت، هیچ حق و یا ادعایی برای کسی علیه کسی ثابت نخواهد شد و بین ستمگر و ستم‌دیده و بین راستگو و دروغگو، فرقی نخواهد ماند».

آن‌گاه پیامبر ﷺ فرمود: «ای عبدالله! و اما سخن تو که می‌گویی: "خدا و فرشتگان را نزد ما بیاور تا با آنان روبه‌رو شویم و آنان را ببینیم". این، از کارهای محالِ روشن است؛ چون پروردگار ما - عزوجل - مثل مخلوقات نیست که بیاید و برود، حرکت کند و در برابر چیزی بایستد، تا آورده شود. شما این کار محال را می‌خواهید. این [کاری] را که می‌خواهی، از ویژگی‌های ضعیف و ناقص شماست که نه می‌شنوند، نه می‌بینند، نه می‌دانند و نه شما و نه کس دیگر را از چیزی بی‌نیاز نمی‌کنند.

ای عبدالله! آیا تو در طائف، مزرعه و باغ نداری؟ و در مکه صاحب ملک نیستی که مباشرانی برای آنها برگزیده‌ای؟».

گفت: بلی.

فرمود: «آیا خود بر همه آنها نظارت داری یا نمایندگان؟».

گفت: به وسیله نمایندگان [نظارت دارم].

فرمود: «به نظر تو اگر کارگران، مزدبگیران و خدمتکاران تو به فرستاده‌هایت بگویند: نمایندگی شما را نمی‌پذیریم، مگر آن‌که عبدالله بن ابی امیه را بیاورید تا او را ببینیم و آنچه را که می‌گویید، از زبان او بشنویم، آیا به آنان چنین اجازه‌ای می‌دهی؟ و آیا این کار، برای آنان رواست؟».

قال: لا.

قال: فَمَا الَّذِي يَجِبُ عَلَى سَفَرائِكَ؟ أَلَيْسَ أَنْ يَأْتَوْهُمْ عَنْكَ بِعَلَامَةٍ صَحِيحَةٍ تَدُلُّهُمْ عَلَى صِدْقِهِمْ فَيَجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ يُصَدِّقُوهُمْ؟

قال: بَلَى.

قال: يَا عَبْدَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ سَفِيرَكَ لَوْ أَنَّهُ لَمَّا سَمِعَ مِنْهُمْ هَذَا عَادَ إِلَيْكَ وَقَالَ [لَكَ]: قُمْ مَعِيَ فَإِنَّهُمْ قَدْ اقْتَرَحُوا عَلَيَّ مَسْجِدَكَ [مَعِيَ]، أَلَيْسَ يَكُونُ هَذَا لَكَ مُخَالَفَةً؟ وَتَقُولُ لَهُ: إِنَّمَا أَنْتَ رَسُولٌ لَا مُشِيرَ وَلَا أَمِيرَ؟

قال: بَلَى.

قال: فَكَيْفَ صِرْتَ تَقْتَرِحُ عَلَى رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَا لَا تُسَوِّغُ لِأَكْرَتِكَ وَمُعَامَلِيكَ أَنْ يَقْتَرِحُوا عَلَى رَسُولِكَ إِلَيْهِمْ؟ وَكَيْفَ أَرَدْتَ مِنْ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنْ يَسْتَذِمَّ إِلَى رَبِّهِ بِأَنْ يَأْمُرَ عَلَيْهِ وَيَنْهَى، وَأَنْتَ لَا تُسَوِّغُ مِثْلَ هَذَا عَلَى رَسُولِكَ إِلَى أَكْرَتِكَ وَقُؤَامِكَ؟ هَذِهِ حُجَّةٌ قَاطِعَةٌ لِإِبْطَالِ جَمِيعِ مَا ذَكَرْتَهُ فِي كُلِّ مَا اقْتَرَحْتَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ.

وَأَمَّا قَوْلُكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ: «أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ» وَهُوَ الذَّهَبُ، أَمَا بَلَغَكَ أَنَّ لِعَزِيزٍ مِصْرَ بُيُوتاً مِنْ زُخْرُفٍ؟

قال: بَلَى.

قال: أَفَصَارَ بِذَلِكَ نَبِيًّا؟

قال: لا.

گفت : نه .

فرمود : «نمایندگان تو چه باید بکنند؟ جز این است که از تو نشان درستی برای آنان ببرند که دلالت بر راستگویی آنان باشد ، تا بر آنان لازم باشد که سخن آنها (نمایندگان) را بپذیرند؟» .

گفت : بلی .

فرمود : «ای عبدالله ! آیا درست می‌دانی که نماینده تو هنگامی که از آنان این درخواست را شنید ، به سوی تو برگردد و به تو بگوید : برخیز ، با من بیا؛ چون آنان پیشنهاد آمدن تو را به همراه من کرده‌اند؟ آیا این مخالفت با تو نیست؟ و به او نمی‌گویی تو فقط فرستاده هستی و نه مشاور یا دستور دهنده؟» .

گفت : بلی .

پیامبر ﷺ فرمود : چه‌طور بر فرستاده پروردگار جهان ، چیزی را پیشنهاد می‌کنی که بر کارگران و مزدبگیران روا نمی‌دانی بر فرستاده تو چنان پیشنهادی بکنند؟ چگونه از فرستاده پروردگار جهانیان می‌خواهی با امر و نهی کردن به خدا ، نکوهش او را برای خود بخواهد و تو مثل آن را برای فرستاده خود به سوی مزدبگیران و کارگران ، روا نمی‌شماری . این دلیلی است بُرنده برای باطل‌سازی همه آنچه پیشنهاد کردی .

اما سخن تو که «یا خانه‌ای پر از طلا داشته باشی» و آن طلاست . آیا نشنیده‌ای که عزیز مصر ، چندین خانه از طلا داشت؟» .

گفت : آری .

فرمود : «آیا با این خانه ، پیامبر شد؟» .

گفت : نه .

قال: فَكَذَلِكَ لَا يُوْجِبُ [ذَلِكَ] لِمُحَمَّدٍ - لَوْ كَانَ لَهُ نُبُوَّةٌ وَمُحَمَّدٌ لَا يَغْتَنِمُ جَهْلَكَ بِحُجَجِ اللَّهِ.

وَأَمَّا قَوْلُكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ: «أَوْ تَرَقَى فِي السَّمَاءِ»، ثُمَّ قُلْتَ: «وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ». يَا عَبْدَ اللَّهِ! الصُّعُودُ إِلَى السَّمَاءِ أَصْعَبُ مِنَ النُّزُولِ عَنْهَا، وَإِذَا اعْتَرَفْتَ عَلَى نَفْسِكَ أَنَّكَ لَا تُؤْمِنُ إِذَا صَعَدْتُ، فَكَذَلِكَ حُكْمُ النُّزُولِ.

ثُمَّ قُلْتَ: «حَتَّى تُنْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ»، مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ، «ثُمَّ لَا أُدْرِي أَوْ مِنْ بَيْنِكَ أَوْ لَا أَوْ مِنْ بَيْنِكَ». فَأَنْتَ - يَا عَبْدَ اللَّهِ! - مُقِرٌّ بِأَنَّكَ تُعَانِدُ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَيْكَ، فَلَا دَوَاءَ لَكَ إِلَّا تَأْدِيبُهُ لَكَ عَلَى يَدِ أَوْلِيَائِهِ مِنَ الْبَشَرِ، أَوْ مَلَائِكَتِهِ الزَّبَانِيَةِ، وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ حِكْمَةً بِالِغَةِ جَامِعَةً لِبُطْلَانِ كُلِّ مَا اقْتَرَحْتَهُ.

فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: قُلْ يَا مُحَمَّدُ! - «سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا»^۱ مَا أَبْعَدَ رَبِّي عَنْ أَنْ يَفْعَلَ الْأَشْيَاءَ عَلَى [قَدْرِ] مَا يَقْتَرِحُهُ الْجُهَالُ بِمَا يَجُوزُ وَبِمَا لَا يَجُوزُ، وَهَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا، لَا يُلْزَمُنِي إِلَّا إِقَامَةُ حُجَّةِ اللَّهِ الَّتِي أُعْطَانِي، وَلَيْسَ لِي أَنْ أَمُرَ عَلَى رَبِّي وَلَا أَنْهِيَ وَلَا أَشِيرُ، فَأَكُونُ كَالرَّسُولِ الَّذِي بَعَثَهُ مَلِكٌ إِلَى قَوْمٍ مِنْ مُخَالِفِيهِ فَرَجَعَ إِلَيْهِ بِأَمْرِهِ أَنْ يَفْعَلَ بِهِمْ مَا اقْتَرَحُوهُ عَلَيْهِ.

فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ: يَا مُحَمَّدُ! هَاهُنَا وَاحِدَةٌ، أَلَسْتُ زَعَمْتُ أَنْ قَوْمَ مُوسَى

فرمود: «بنابراین، این خانه‌ها - اگر هم برای محمد وجود داشته باشد - باعث نمی‌شود که وی پیامبر باشد و محمد، از نادانی تو به حجت‌های خدایی بهره نمی‌جوید.

و اما سخن تو ای عبدالله که گفتی: "یا به آسمان بروی" و افزودی که "و ایمان به صعودت نمی‌آوریم، مگر آن‌که نوشته‌ای برای ما بیاوری که بخوانیم". ای عبدالله! صعود به آسمان دشوارتر از نزول از آن است و وقتی که تو اعتراف می‌کنی که اگر صعود کنی، ایمان نمی‌آورم، همین‌طور خواهد بود فرود آمدنم.

آن‌گاه گفتی "تا کتابی برای ما بیاوری که بخوانیم" و افزودی که نمی‌دانم "به تو ایمان می‌آورم یا ایمان نمی‌آورم". تو - ای عبدالله! اقرار می‌کنی که با حجت خدا بر خودت دشمنی می‌کنی و هیچ دارویی برای تو، جز تأدیب به دست اولیای او از انسان‌ها یا فرشتگان دوزخ نیست. خداوند، به من حکمت رسا و جامع، برای باطل ساختن هر آنچه گفتی، نازل کرده است.

خداوند - عزوجل - فرمود بگو: ای محمد! "پاک است پروردگار من. آیا [من] جز بشری فرستاده هستم؟" خدای من بسیار برتر از آن است که چیزهایی را طبق پیشنهاد جاهلان انجام دهد که پاره‌ای روا و پاره‌ای نارواست؛ و آیا من جز بشری فرستاده شده‌ام که وظیفه‌ای جز اقامه حجت‌هایی که خدا به من داده ندارم؟ و من حق ندارم به پروردگارم امر یا نهی کنم و یا به وی پیشنهاد دهم و مثل فرستاده‌ای باشم که پادشاهی، وی را به سوی مخالفان خود فرستاد و او به سوی پادشاه برگشت و به وی دستور داد که طبق آنچه مخالفان پیشنهاد کرده‌اند، رفتار کند.

ابوجهل گفت: ای محمد! یک چیز مانده است. آیا نمی‌پنداری که

احترقوا بالصَّاعِقَةِ لَمَّا سَأَلُوهُ أَنْ يُرِيَهُمُ اللَّهَ جَهْرَةً؟

قال: بلى.

قال: فَلَوْ كُنْتَ نَبِيًّا لَأَحْتَرَقْنَا نَحْنُ أَيْضاً، فَقَدْ سَأَلْنَا أَشَدَّ مِمَّا سَأَلَ قَوْمُ
مُوسَى، لِأَنَّهُمْ كَمَا زَعَمْتَ قَالُوا: أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً. وَنَحْنُ نَقُولُ: لَنْ
نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلاً نَعَايْنُهُمْ^۱.

راجع: الاحتجاج: ۶۶/۱ - ۱۱۵، وایضاً راجع کتاب «تاریخ الجدل» لمحمد أبي زهرة: ۵۴ - ۵۵.

۳/۵

نماذج من حوارات أهل البيت

۱۴۶. الإمام علي عليه السلام لِبَعْضِ أَهْبَارِ الْيَهُودِ حَيْثُ سَأَلَ عَنِ اللَّهِ أَيْنَ هُوَ؟ أَهُوَ فِي
السَّمَاءِ أَمْ فِي الْأَرْضِ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَلٌّ وَعَزٌّ أَيْنَ الْأَيْنِ، فَلَا أَيْنَ لَهُ،
وَجَلٌّ عَنْ أَنْ يَحْوِيَهُ مَكَانٌ، وَهُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ، بِغَيْرِ مُمَاسَّةٍ
وَلَا مُجَاوَرَةٍ، يُحِيطُ عِلْمًا بِمَا فِيهَا، وَلَا يَخْلُو شَيْءٌ مِنْ تَدْبِيرِهِ تَعَالَى،
وَإِنِّي مُخْبِرُكَ بِمَا جَاءَ فِي كِتَابٍ مِنْ كُتُبِكُمْ يُصَدِّقُ مَا ذَكَرْتُهُ لَكَ، فَإِنْ
عَرَفْتَهُ أَتُؤْمِنُ بِهِ؟

قال اليهودي: نعم.

قال: أَلَسْتُمْ تَجِدُونَ فِي بَعْضِ كُتُبِكُمْ أَنَّ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عليه السلام كان

۱. الاحتجاج: ۴۷/۱ - ۲۲/۶۴، التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: ۳۱۴/۵۰۰، بحار الأنوار:

قوم موسی به خاطر آن‌که از وی خواستند خدا را آشکارا نشان دهد، با برق آسمانی سوختند؟
فرمود: «آری».

گفت: اگر تو پیامبری ما هم باید آتش بگیریم. چون پرسش‌هایی سنگین‌تر از آنچه که قوم موسی داشتند، مطرح کردیم؛ چرا که آنان، طبق گمان تو گفتند: خدا را آشکار نشانمان ده، و ما می‌گوییم: به تو ایمان نمی‌آوریم مگر آن‌که خدا و همه فرشتگان را بیاوری تا آنها را ببینیم.
ر.ک: الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۶-۱۱۵؛ تاریخ الجدل، محمّد بن أبی زهرة، ص ۴۲-۵۴.

۳/۵

نمونه‌هایی از گفت‌وگو با اهل بیت

۱۳۶. امام علی (ع) - در پاسخ یکی از اخبار یهود که پرسیده بودند: خدا کجاست؟ آیا در آسمان است یا در زمین؟ - «... خداوند - عزوجل - مکان را به وجود آورده است، پس مکان ندارد. او برتر از آن است که فضایی او را فراگیرد و او در همه مکان‌ها بدون تماس و مجاورت هست؛ به آنچه در آنهاست، آگاهی دارد و هیچ چیزی از تدبیر او بیرون نیست. من تو را از چیزی که در یکی از کتاب‌هایتان آمده آگاه می‌کنم که گفته مرا تصدیق می‌کند. آیا اگر به آن آگاه شدی، بدان ایمان می‌آوری؟»
یهودی گفت: آری.

فرمود: «آیا شما در پاره‌ای از کتاب‌هایتان ندیده‌اید که موسی بن

ذاتِ یومِ جالساً، إذ جاءَهُ مَلَكٌ مِنَ الْمَشْرِقِ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى: مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ؟ قَالَ: مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. ثُمَّ جَاءَهُ مَلَكٌ مِنَ الْمَغْرِبِ فَقَالَ لَهُ: مِنْ أَيْنَ جِئْتَ؟ قَالَ: مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. وَجَاءَهُ مَلَكٌ آخَرُ فَقَالَ: قَدْ جِئْتُكَ مِنَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى. وَجَاءَهُ مَلَكٌ آخَرُ قَالَ: قَدْ جِئْتُكَ مِنَ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَى مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ اسْمُهُ.

فَقَالَ مُوسَى عليه السلام: سُبْحَانَ مَنْ لَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ، وَلَا يَكُونُ إِلَى مَكَانٍ أَقْرَبَ مِنْ مَكَانٍ.

فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا هُوَ الْحَقُّ [الْمُبِينُ]، وَأَنْتَ أَحَقُّ بِمَقَامِ نَبِيِّكَ مِمَّنِ اسْتَوْلَى عَلَيْهِ ^۱.

۱۴۷. الْأُسَيْدِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ مَبِشَرٍ: إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ نَافِعٍ الْأَزْرَقَ كَانَ يَقُولُ: لَوْ أَنِّي عَلِمْتُ أَنَّ بَيْنَ قُطْرَيْهَا أَحَدًا تُبْلِغُنِي إِلَيْهِ الْمَطَايَا يَخْصِمُنِي أَنْ عَلِيًّا قَتَلَ أَهْلَ النَّهْرَوَانِ وَهُوَ لَهُمْ غَيْرُ ظَالِمٍ لَرَحَلْتُ إِلَيْهِ، فَقِيلَ لَهُ: وَلَا وُلْدُهُ؟ فَقَالَ: أَفِي وُلْدِهِ عَالِمٌ؟ فَقِيلَ لَهُ: هَذَا أَوَّلُ جَهْلِكَ وَهُمْ يَخْلُونَ مِنْ عَالِمٍ!؟ قَالَ: فَمَنْ عَالِمُهُمُ الْيَوْمَ؟ قِيلَ: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام.

قَالَ: فَرَجَلُ إِلَيْهِ فِي صَنَادِيدِ أَصْحَابِهِ حَتَّى أَتَى الْمَدِينَةَ، فَاسْتَأْذَنَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام. فَقِيلَ لَهُ: هَذَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ نَافِعٍ. فَقَالَ: وَمَا يَصْنَعُ بِي وَهُوَ يَبْرَأُ مِنِّي وَمِنْ أَبِي طَرْفِي النَّهَارِ؟ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ الْكُوفِيُّ: جُعِلْتُ

عمران علیه السلام ، روزی نشسته بود که فرشته‌ای از مشرق نزد وی آمد . موسی پرسید : از کجا آمده‌ای؟ فرشته گفت : از نزد خدا . آن‌گاه فرشته دیگری از مغرب آمد . موسی پرسید : از کجا آمده‌ای؟ فرشته پاسخ داد : از نزد خدا . فرشته‌ای دیگر آمد و گفت : من از آسمان هفتم ، از نزد خدا می‌آیم و فرشته‌ای دیگر آمد و گفت : من از زمین هفتمی در پایین ، از نزد خدا آمده‌ام .

موسی علیه السلام گفت : منزّه است کسی که هیچ جا خالی از او نیست و به مکانی نزدیک‌تر از مکان دیگر نیست .

یهودی گفت : گواهی می‌دهم که این ، همان حق آشکار است و تو به جایگاه پیامبرت سزاوارتری از آنانی که بر آن دست یافتند .

۱۴۷. اُسیدی و محمّد بن مبشر: عبدالله بن نافع ازرق می‌گفت : اگر می‌دانستم که در دو سوی جهان ، کسی هست که مرکب‌ها مرا نزد او ببرد و در این باره که علی در کشتن نهروانیان ستمگر نبود با من گفتگو کند ، حتماً می‌رفتم . گفته شد : حتی پسرش؟ گفت : آیا بین فرزندانش دانشوری هم هست؟! گفته شد : این اولین نادانی توست . آیا این خاندان ، بدون دانشور می‌شوند؟! گفت : امروز دانشور آنان کیست؟ گفته شد : محمد بن علی بن حسین بن علی علیه السلام .

راوی می‌گوید : عبدالله با بزرگان اصحابش به سوی او روان شده ، به مدینه آمدند و از امام باقر علیه السلام اذن خواست . گفته شد : عبدالله بن نافع است . فرمود : «او که در تمام روز از من و پدرم بیزاری می‌جوید ، با من چه کار دارد؟» . ابو بصیر کوفی به امام گفت : فدایت شوم ! این مرد فکر می‌کند که اگر بداند در دو سوی جهان کسی یافت می‌شود که مرکب‌ها وی را نزد

فَإِنَّ هَذَا يَزْعُمُ أَنَّهُ لَوْ عَلِمَ أَنَّ بَيْنَ قُطْرَيْهَا أَحَدًا تُبْلِغُهُ الْمَطَايَا إِلَيْهِ
يَخْصِمُهُ أَنَّ عَلِيًّا عليه السلام قَتَلَ أَهْلَ النَّهْرَوَانِ وَهُوَ لَهُمْ غَيْرُ ظَالِمٍ لَرَحَلِ إِلَيْهِ.
فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: أَتَرَاهُ جَاءَنِي مُنَظِرًا؟

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: يَا غُلَامُ! اخْرُجْ فَحُطَّ رَحْلُهُ وَقُلْ لَهُ: إِذَا كَانَ الْغَدُ فَأْتِنَا.

قَالَ: فَلَمَّا أَصْبَحَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ نَافِعٍ غَدَا فِي صَنَادِيدِ أَصْحَابِهِ وَبَعَثَ
أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِلَى جَمِيعِ أَبْنَاءِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَجَمَعَهُمْ، ثُمَّ خَرَجَ
إِلَى النَّاسِ فِي ثَوْبَيْنِ مُمَغَّرَيْنِ^۱ وَأَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ كَأَنَّهُ فَلَقَةُ قَمَرٍ فَقَالَ:
الْحَمْدُ لِلَّهِ مُحَيِّثِ الْحَيِّثِ، وَمُكَيِّفِ الْكَيْفِ، وَمُؤَيِّنِ الْإِيْنِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ
الَّذِي «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ، لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» - إِلَى آخِرِ
الْآيَةِ - وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ [وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ]، وَأَشْهَدُ أَنَّ
مُحَمَّدًا عليه السلام عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِسُبُوتِهِ وَاخْتَصَّنَا بِوِلَايَتِهِ، يَا مَعْشَرَ أَبْنَاءِ
الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ! مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ مَنَقِبَةٌ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام
فَلْيَقُمْ وَلْيَتَحَدَّثْ. قَالَ: فَقَامَ النَّاسُ فَسَرَدُوا تِلْكَ الْمَنَاقِبَ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ:
أَنَا أُرَوِّى لِهَذِهِ الْمَنَاقِبِ مِنْ هَؤُلَاءِ، وَإِنَّمَا أَحَدَثَ عَلِيُّ الْكُفْرَ بَعْدَ
تَحْكِيمِهِ الْحَكَمَيْنِ - حَتَّى انْتَهَوْا فِي الْمَنَاقِبِ إِلَى حَدِيثِ خَبِيرٍ:

۱. المغرّة: طين أحمر يصنع به، وثوب ممغّر: مصبوغ بالمغرّة (لسان العرب: «مغر»).

او بیرد و او با وی درباره این که علی علیه السلام در کشتن نهروانیان ستمکار نبود ، گفتگو کند ، به سوی او خواهد رفت .

امام باقر علیه السلام پرسید : «می‌اندیشی برای گفتگو نزد من آمده است؟» .
ابو بصیر گفت : آری .

امام فرمود : «ای غلام ! برو و بارش را بر زمین بگذار و به وی بگو :
فردا نزد ما بیا» .

راوی می‌گوید : روز بعد ، عبدالله بن نافع در بین بزرگان اصحابش آمد و امام باقر علیه السلام در پی همه فرزندان مهاجران و انصار فرستاد و آنها را گرد آورد و در حالی که دو لباس خرمایی رنگ^{۳۱} پوشیده بود ، وارد شد و چون ماه درخشان ، در برابر مردم ایستاد و فرمود : «سپاس خدایی را که حیثیت‌بخش حیثیت و سازنده کیفیت و مکان‌ساز مکان است . سپاس خدایی را که "خواب و بخت نمی‌گیردش" آنچه که در آسمان‌ها و آنچه در زمین است ، از آن اوست" تا آخر آیه ؛ و گواهی می‌دهم ، خدایی جز خدای واحد بدون شریک نیست و گواهی می‌دهم محمد صلی الله علیه و آله ، بنده و فرستاده اوست . وی را برگزیده و به راه راست ، رهنمون ساخته است .

سپاس خدایی که ما را به نبوتش بزرگ داشت و به ولایتش ویژه‌مان گردانید ، ای فرزندان مهاجر و انصار ! هر کدام از شما که نزدش منقبتی درباره علی بن ابی طالب علیه السلام است ، برخیزد و بگوید» .

[راوی] می‌گوید : مردم به پا خاستند و آن منقبت‌ها را گفتند . عبدالله بن نافع گفت : من این خوبی‌ها را از زبان اینان نقل می‌کنم ؛ ولی علی پس از پذیرش دو حکم ، کافر شد .

مردم ، خوبی‌های علی علیه السلام را گفتند تا به داستان خیر رسیدند [که رسول

«لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ كَرَّارًا
غَيْرَ فَرَارٍ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ».

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: مَا تَقُولُ فِي هَذَا الْحَدِيثِ؟ فَقَالَ: هُوَ حَقٌّ لَا شَكَّ
فِيهِ، وَلَكِنْ أَحَدُ الْكُفَرِ بَعْدُ. فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: تَكَلَّمْتَ أَمَّا؟
أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَحَبَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَوْمَ أَحَبَّهُ وَهُوَ يَعْلَمُ
أَنَّهُ يَقْتُلُ أَهْلَ النَّهْرَوَانِ أَمْ لَمْ يَعْلَمْ؟ قَالَ ابْنُ نَافِعٍ: أَعِدَّ عَلِيٌّ. فَقَالَ لَهُ أَبُو
جَعْفَرٍ عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ أَحَبَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَوْمَ أَحَبَّهُ
وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَقْتُلُ أَهْلَ النَّهْرَوَانِ أَمْ لَمْ يَعْلَمْ؟ قَالَ: إِنْ قُلْتُ «لا»، كَفَرْتُ.
قَالَ، فَقَالَ: قَدْ عَلِمَ. قَالَ: فَأَحَبَّهُ اللَّهُ عَلَى أَنْ يَعْمَلَ بِطَاعَتِهِ أَوْ عَلَى أَنْ
يَعْمَلَ بِمَعْصِيَتِهِ؟ فَقَالَ: عَلَى أَنْ يَعْمَلَ بِطَاعَتِهِ، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام:
فَقُمْ مَخْصُومًا. فَقَامَ وَهُوَ يَقُولُ: «حَتَّى يَتَّبِعَنَّ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ
الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ»^۱، «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^۲. ط^۳

۱۴۸. مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي مَسْهَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ: كَتَبَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ الْجُعْفِيُّ إِلَى أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عليه السلام يُعَلِّمُهُ أَنَّ أَقْوَامًا ظَهَرُوا مِنْ أَهْلِ هَذِهِ
الْمِلَّةِ يَجْحَدُونَ الرُّبُوبِيَّةَ، وَيُجَادِلُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَيَسْأَلُهُ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهِمْ
قَوْلَهُمْ، وَيَحْتَجُّ عَلَيْهِمْ فِيمَا ادَّعَوْا بِحَسَبِ مَا احْتَجَّ بِهِ عَلَى غَيْرِهِمْ.

۱. البقرة: ۱۸۷.

۲. الأنعام: ۱۲۴.

۳. الكافي: ۵۴۸/۳۴۹/۸.

خدا فرمود: «فردا پرچم را به مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست می‌دارند؛ مهاجمی بدون فرار است، برنمی‌گردد تا آن‌که خداوند، به دست وی فتح کند».

امام باقر علیه السلام فرمود: «درباره این روایت، چه می‌گویید؟». وی پاسخ داد: این حدیث بدون تردید، درست است؛ ولی بعد از آن کافر شد. فرمود: «مادرت به عزایت بنشیند! به من بگو آیا خدای - عزوجل - روزی که او را دوست می‌داشت، می‌دانست که علی بن ابی طالب، نهروانیان را می‌کشد یا نمی‌دانست؟». گفت: یک بار دیگر بگو. امام فرمود: «به من بگو روزی که خداوند - عزوجل - علی علیه السلام را دوست می‌داشت، می‌دانست که وی نهروانیان را می‌کشد یا نمی‌دانست؟» و افزود: «اگر بگویی نه، کافر می‌شوی». مرد گفت: می‌دانست. امام فرمود: «آیا خدا وی را دوست می‌داشت برای این‌که از او پیروی کند و یا برای این‌که مخالف با او رفتار کند؟». ابن نافع گفت: برای این‌که به پیروی وی کار کند. حضرت فرمود: «شکست خورده، برخیز!». مرد در حالی که بر می‌خاست، گفت: «و تا رشته سپید بامداد، از رشته سیاه [شب] بر شما نمودار گردد». «خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد».

۱۴۸. محمد بن ابی مسهر - از پدرش از جدش - : مفضل بن عمر جعفی به جعفر بن محمد صادق علیه السلام نوشت: در بین این ملت، کسانی پیدا شده‌اند که ربوبیت خدا را منکر هستند و بر این عقیده استدلال می‌کنند؛ و از وی خواست که پاسخ آنها را بدهد و طبق آنچه که بر دیگران استدلال می‌کند، درباره ادعایشان بر آنان استدلال کند.

فَكَتَبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: ... فَكَانَ مِنْ نِعْمَةِ الْعِظَامِ وَالْآلِيَةِ الْجِسَامِ الَّتِي أَنْعَمَ بِهَا تَقْرِيرُهُ قُلُوبَهُمْ بِرُبُوبِيَّتِهِ، وَأَخَذَهُ مِيثَاقَهُمْ بِمَعْرِفَتِهِ، وَإِنْزَالُهُ عَلَيْهِمْ كِتَابًا فِيهِ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ مِنْ أَمْرَاضِ الْخَوَاطِرِ وَمُشْتَبَهَاتِ الْأُمُورِ، وَلَمْ يَدَعْ لَهُمْ وَلَا لَشَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ حَاجَةً إِلَى مَنْ سِوَاهُ، وَاسْتَغْنَى عَنْهُمْ، وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا.

وَلَعَمْرِي مَا أَتَى الْجُهَالُ مِنْ قَبْلِ رَبُّهُمْ وَأَنْهُمْ لَيَرَوْنَ الدَّلَالَاتِ الْوَاضِحَاتِ وَالْعَلَامَاتِ الْبَيِّنَاتِ فِي خَلْقِهِمْ، وَمَا يُعَايِنُونَ مِنْ مَلَكَوَتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالصُّنْعِ الْعَجِيبِ الْمُتَقِنِ الدَّالِّ عَلَى الصَّنَاعِ! وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ فَتَحُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَبْوَابَ الْمَعَاصِي، وَسَهَّلُوا لَهَا سَبِيلَ الشَّهَوَاتِ، فَغَلَبَتِ الْأَهْوَاءُ عَلَى قُلُوبِهِمْ، وَاسْتَحْوَذَ الشَّيْطَانُ بِظُلْمِهِمْ عَلَيْهِمْ، وَكَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ.

وَالْعَجَبُ مِنْ مَخْلُوقٍ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ يَخْفَى عَلَى عِبَادِهِ وَهُوَ يَرَى أَثَرَ الصُّنْعِ فِي نَفْسِهِ بِتَرْكِيبِ يَبْهَرُ عَقْلَهُ، وَتَأْلِيفِ يُبْطِلُ حُجَّتَهُ!

وَلَعَمْرِي لَوْ تَفَكَّرُوا فِي هَذِهِ الْأُمُورِ الْعِظَامِ لَعَايَنُوا مِنْ أَمْرِ التَّرْكِيبِ الْبَيِّنِ، وَلُطْفِ التَّدْبِيرِ الظَّاهِرِ، وَوُجُودِ الْأَشْيَاءِ مَخْلُوقَةٍ بَعْدَ أَنْ لَمْ تَكُنْ، ثُمَّ تَحَوَّلَهَا مِنْ طَبِيعَةٍ إِلَى طَبِيعَةٍ، وَصَنِيعَةٍ بَعْدَ صَنِيعَةٍ، مَا يَدُلُّهُمْ ذَلِكَ عَلَى الصَّنَاعِ، فَإِنَّهُ لَا يَخْلُقُ شَيْءٌ مِنْهَا مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ أَثَرُ تَدْبِيرٍ وَتَرْكِيبٍ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ لَهُ خَالِقًا مُدَبِّرًا، وَتَأْلِيفِ بِتَدْبِيرٍ يَهْدِي إِلَى وَاحِدٍ حَكِيمٍ.

وَقَدْ وَافَانِي كِتَابُكَ، وَرَسَمْتُ لَكَ كِتَابًا كُنْتُ نَازَعْتُ فِيهِ بَعْضَ أَهْلِ

امام صادق علیه السلام [در پاسخ] نوشت: "... از نعمت‌های بزرگ و لطف‌های ارزشمندی که خدا داده است، تثبیت دل بندگان به ربوبیت اوست و گرفتن پیمان در شناخت او و فرستادن کتابی است که در آن، داروی همه بیماری‌های دل و کارهای مشته است و بر آنان و دیگر آفریده‌هایش نیازی به غیر او نگذاشت و خود، از آنان بی‌نیاز است که خدا بی‌نیاز و ستوده است.

به جانم سوگند که جاهلان، از سوی پروردگارشان چنین نشده‌اند. آنان، دلیل‌های روشن و نشانه‌های آشکار را در خلقتشان می‌بینند و آنها را در ملکوت آسمان‌ها و زمین و ساختار شگفت، استوار و گواه بر سازنده مشاهده می‌کنند؛ اما آنان، گروهی هستند که درهای گناه را به روی خود می‌کشایند و راه‌های شهوت را برای دستیابی به گناه، آسان می‌سازند. بنابراین، هواهای نفسانی بر دل‌هایشان پیروز می‌شود و به سبب ستمکاری‌شان، شیطان بر آنان سیطره پیدا می‌کند و خداوند، چنین بر دل‌های تجاوزپیشگان، مهر می‌زند.

شگفت از مخلوقی است که می‌پندارد خداوند بر بندگان پوشیده است، در حالی که جای پای خلقت را در خودش به گونه‌ای که خردش را شگفت‌زده می‌کند و در ساختاری که حجتش را باطل می‌کند، می‌بیند.

به جان خودم سوگند می‌خورم که اگر در این امور مهم بیندیشند، از جریان آشکار ترکیب، ظرافت روشن تدبیر، وجود چیزهای آفریده شده‌ای که قبلاً نبودند و تحوّل آنها از طبیعتی به طبیعتی و از ساختاری به ساختاری دیگر، چیزهایی خواهند دید که آنان را به آفریننده رهنمون کند. هیچ چیزی از آنها نیست که در آن، تدبیر و ترکیبی نباشد که دلالت کند بر خالق و مدبّر و بر هم آمدن مدبّرانه‌ای که به سوی واحد حکیم، رهنمون باشد.

نوشته‌ تو به دستم رسید. نوشته‌ای برای تو نوشته‌ام که در آن، با پاره‌ای

الْأَدْيَانِ مِنْ أَهْلِ الْإِنْكَارِ، وَذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ يَحْضُرُنِي طَبِيبٌ مِنْ بِلَادِ الْهِنْدِ، وَكَانَ لَا يَزَالُ يُنَازِعُنِي فِي رَأْيِهِ، وَيُجَادِلُنِي عَلَى ضَلَالَتِهِ، فَبَيْنَا هُوَ يَوْمًا يَذُقُ إِهْلِيلَجَةً لِيَخْلِطَهَا دَوَاءً احْتَجَجْتُ إِلَيْهِ مِنْ أَدْوِيَّتِهِ، إِذْ عَرَضَ لَهُ شَيْءٌ مِنْ كَلَامِهِ الَّذِي لَمْ يَزَلْ يُنَازِعُنِي فِيهِ مِنْ ادِّعَائِهِ أَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَزَلْ وَلَا تَزَالُ شَجَرَةً تَنْبُثُ، وَأُخْرَى تَسْقُطُ، نَفْسٌ تُولَدُ، وَأُخْرَى تَتَلَفُ.

وَزَعَمَ أَنَّ انْتِحَالِي الْمَعْرِفَةَ لِلَّهِ تَعَالَى دَعْوَى لَا بَيِّنَةَ لِي عَلَيْهَا، وَلَا حُجَّةَ لِي فِيهَا، وَأَنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ أَخَذَهُ الْآخِرُ عَنِ الْأَوَّلِ، وَالْأَصْغَرُ عَنِ الْأَكْبَرِ، وَأَنَّ الْأَشْيَاءَ الْمُخْتَلِفَةَ وَالْمُؤْتَلِفَةَ وَالْبَاطِنَةَ وَالظَّاهِرَةَ إِنَّمَا تُعْرَفُ بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ: نَظَرِ الْعَيْنِ؛ وَسَمْعِ الْأُذُنِ؛ وَشَمِّ الْأَنْفِ؛ وَذَوْقِ الْفَمِّ؛ وَلَمْسِ الْجَوَارِحِ.

ثُمَّ قَادَ مَنْطِقَهُ عَلَى الْأَصْلِ الَّذِي وَضَعَهُ فَقَالَ: لَمْ يَقَعْ شَيْءٌ مِنْ حَوَاسِّي عَلَى خَالِقٍ يُؤَدِّي إِلَى قَلْبِي، إِنْكَاراً لِلَّهِ تَعَالَى.

ثُمَّ قَالَ: أَخْبِرْنِي بِمِمَّ تَحْتَجُّ فِي مَعْرِفَةِ رَبِّكَ الَّذِي تَصِفُ قُدْرَتَهُ وَرُبُوبِيَّتَهُ، وَإِنَّمَا يَعْرِفُ الْقَلْبُ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا بِالدَّلَالَاتِ الْخَمْسِ الَّتِي وَصَفْتُ لَكَ؟ قُلْتُ: بِالْعَقْلِ الَّذِي فِي قَلْبِي، وَالدَّلِيلِ الَّذِي احْتَجُّ بِهِ فِي مَعْرِفَتِهِ.

قَالَ: فَأَنْتَ يَكُونُ مَا تَقُولُ وَأَنْتَ تَعْرِفُ أَنَّ الْقَلْبَ لَا يَعْرِفُ شَيْئاً بِغَيْرِ الْحَوَاسِّ الْخَمْسِ؟ فَهَلْ عَايَنْتَ رَبِّكَ بِبَصَرٍ، أَوْ سَمِعْتَ صَوْتَهُ بِأُذُنٍ، أَوْ شَمَمْتَهُ بِنَسِيمٍ، أَوْ ذُقْتَهُ بِفَمٍ، أَوْ مَسَسْتَهُ بِيَدٍ، فَأَدَّى ذَلِكَ الْمَعْرِفَةَ إِلَى

از اصحاب ادیان که منکر بودند، مناظره کرده‌ام. پزشکی از هندوستان نزد من آمد و همواره درباره عقیده‌اش با من گفتگو داشت و در راستای گمراهی‌اش با من مجادله می‌کرد. روزی هلیله‌ای را نرم می‌کرد تا با دارویی که به آن نیازمند بود، مخلوط کند. در این هنگام، سخنی که همواره درباره آن با من گفتگو داشت، یعنی این ادعا که دنیا همیشه به سان درختی است که سبز می‌شود و آن‌گاه فرو می‌افتد [و مانند] جانی است که به وجود می‌آید و نابود می‌شود، با وی احتجاج کردم.

می‌پنداشت که ادعای من به شناخت خدا ادعایی است که برای آن، دلیل ندارم و هیچ حجتی برای من نیست و می‌پنداشت که این مطلبی است که بعدی از قبلی و کوچک از بزرگ می‌گیرد و [می‌پنداشت] اشیای گوناگون، همگون و ناهمگون، و نهان و آشکار، تنها به حواس پنجگانه با دیدن چشم، شنیدن گوش، بوییدن بینی، چشیدن دهان و لمس دست و پا شناخته می‌شوند.

[برای انکار خدا] منطق خود را بر پایه‌ای که خود ایجاد کرده بود، گذاشت و گفت: هیچ کدام از حواسم، بر خالق‌ی که در دلم جایگزین شود، برخورد نکرده است.

سپس گفت: برای شناخت پروردگارت که توان و ربوبیتش را توصیف می‌کنی، به چه چیز استدلال می‌کنی، در حالی که دل همه چیزها را با دلالت‌های پنجگانه‌ای می‌شناسد که برای تو شرح دادم؟ گفتم: "به خردی که در دلم است و دلیلی که به آن برای شناخت خدا استدلال می‌کنم".

گفت: آنچه می‌گویی در کجاست؟ تو می‌دانی که دل، جز از راه حواس پنجگانه، چیزی را نمی‌شناسد. آیا خدایت را با چشم دیدی یا با گوش صدایش را شنیدی یا به نسیمی او را بوییدی یا با دهان چشیدی یا با

قَلْبِكَ؟

قُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِذْ أَنْكَرْتَ اللَّهَ وَجَحَدْتَهُ - لِأَنَّكَ زَعَمْتَ أَنَّكَ لَا تُحِسُّهُ بِحَوَاسِّكَ الَّتِي تَعْرِفُ بِهَا الْأَشْيَاءَ - وَأَقَرَّرْتَ أَنَا بِهِ هَلْ بُدُّ مِنْ أَنْ يَكُونَ أَحَدُنَا صَادِقًا وَالْآخَرُ كَاذِبًا؟ قَالَ: لَا.

قُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْقَوْلُ قَوْلَكَ فَهَلْ يُخَافُ عَلَيَّ شَيْءٌ مِمَّا أَخَوْفُكَ بِهِ مِنْ عِقَابِ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا.

قُلْتُ: أَفَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ كَمَا أَقُولُ وَالْحَقُّ فِي يَدِي أَلَسْتُ قَدْ أَخَذْتُ فِيمَا كُنْتُ أَحَازِرُ مِنْ عِقَابِ الْخَالِقِ بِالثِّقَةِ وَأَنَّكَ قَدْ وَقَعْتَ بِجُحُودِكَ وَإِنْكَارِكَ فِي الْهَلَكَةِ؟ قَالَ: بَلَى.

قُلْتُ: فَأَيْنَا أَوْلَى بِالْحَزْمِ وَأَقْرَبُ مِنَ النَّجَاةِ؟ قَالَ: أَنْتَ، إِلَّا أَنَّكَ مِنْ أَمْرِكَ عَلَى ادِّعَاءٍ وَشُبْهَةٍ، وَأَنَا عَلَى يَقِينٍ وَثِقَةٍ، لِأَنِّي لَا أَرَى حَوَاسِّي الْخَمْسَ أَدْرَكَتُهُ، وَمَا لَمْ تُدْرِكْهُ حَوَاسِّي فَلَيْسَ عِنْدِي بِمَوْجُودٍ.

قُلْتُ: إِنَّهُ لَمَّا عَجَزَتْ حَوَاسُّكَ عَنْ إدْرَاكِ اللَّهِ أَنْكَرْتَهُ، وَأَنَا لَمَّا عَجَزَتْ حَوَاسِّي عَنْ إدْرَاكِ اللَّهِ تَعَالَى صَدَّقْتُ بِهِ.

قَالَ: وَكَيْفَ ذَلِكَ؟

قُلْتُ: لِأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ جَرَى فِيهِ أَثَرُ تَرْكِيبٍ لِجِسْمٍ، أَوْ وَقَعَ عَلَيْهِ بَصَرٌ لِّلْوَنِ، فَمَا أَدْرَكَتُهُ الْأَبْصَارُ وَنَالَتُهُ الْحَوَاسُّ فَهُوَ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، لِأَنَّهُ لَا يُشَبِّهُ الْخَلْقَ، وَأَنَّ هَذَا الْخَلْقَ يَنْتَقِلُ بِتَغْيِيرٍ وَزَوَالٍ، وَكُلُّ شَيْءٍ أَشْبَهَ

دست لمس کردی که این شناخت به دلت راه پیدا کرده است؟

گفتم: تو بنابر پندارت که خدا را با حواس پنجگانه‌ات که به وسیله آن اشیا را می‌شناسی، حس نکردی، منکر او شدی و نپذیرفتی و من به وجود او اقرار کردم. فکر می‌کنی غیر از این است که یکی از ما راستگو و دیگری دروغ‌گوست؟ گفت: نه.

گفتم: فکر نمی‌کنی اگر سخن تو درست باشد، ترسی بر من از آنچه تو را از عذاب الهی می‌ترسانم، نیست؟ گفت: نه.

گفتم: فکر نمی‌کنی اگر واقعیت آن گونه باشد که من می‌گویم و من درست گفته باشم، در آنچه که در آن از مکافات خالق پرهیز دارم، به چیز استواری چنگ زده‌ام و تو در انکار و نپذیرفتنت در هلاک واقع شده‌ای؟ گفت: بلی.

گفتم: کدام یک از ما دو نفر، دوراندیش‌تر و نزدیک‌تر به رستگاری هستیم؟ گفت: تو؛ ولی درباره عقیده‌ات فقط ادعا داری و در شبهه هستی، ولی من بر یقین و اطمینان هستم؛ چون من می‌بینم که حواس پنجگانه‌ام درکش نمی‌کنند و آنچه را که حواس من درک نمی‌کند، به نظر من موجود نیست.

گفتم: چون حواس تو از درک خدا ناتوان است، منکر او می‌شوی و من چون حواسم از درک خدای تعالی ناتوان است، او را قبول دارم.

گفت: چگونه چنین چیزی ممکن است؟

گفتم: هر چیزی که در آن نشانی از ترکیب باشد، جسم است و هر چیزی که دیده ببیند، رنگ است و آنچه را دیده‌ها درک کنند و حواس به آن دسترس پیدا کند، او غیر از خدای سبحان است. چون او همانند مخلوق نمی‌گردد و مخلوق با تغییر و زوال، دگرگون می‌شوند و هر چیزی

التَّغْيِيرَ وَالزُّوَالَ فَهُوَ مِثْلُهُ، وَلَيْسَ الْمَخْلُوقُ كَالْخَالِقِ وَلَا الْمُحَدَّثُ
كَالْمُحَدِّثِ....

قَالَ: إِنَّ هَذَا لَقَوْلٌ، وَلَكِنِّي لَمُنْكَرٌ مَا لَمْ تُدْرِكْهُ حَوَاسِي فَتَوَدَّيْهِ إِلَى
قَلْبِي، فَلَمَّا اعْتَصَمَ بِهَذِهِ الْمَقَالَةِ وَلَزِمَ هَذِهِ الْحُجَّةَ قُلْتُ: أَمَّا إِذَا أُبَيَّتْ إِلَّا أَنْ
تَعْتَصِمَ بِالْجَهَالَةِ، وَتَجْعَلَ الْمُحَاجَزَةَ حُجَّةً فَقَدْ دَخَلْتَ فِي مِثْلِ مَا عِيبَتْ
وَأَمْتَلَيْتَ مَا كَرِهْتَ، حَيْثُ قُلْتُ: إِنِّي اخْتَرْتُ الدَّعْوَى لِنَفْسِي، لِأَنَّ كُلَّ
شَيْءٍ لَمْ تُدْرِكْهُ حَوَاسِي عِنْدِي بِلا شَيْءٍ.

قَالَ: وَكَيْفَ ذَلِكَ؟ قُلْتُ: لِأَنَّكَ نَقَمْتَ عَلَى الْإِدْعَاءِ وَدَخَلْتَ فِيهِ
فَادَّعَيْتَ أَمْرًا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا وَلَمْ تَقْلُهُ عِلْمًا، فَكَيْفَ اسْتَجَزْتَ لِنَفْسِكَ
الدَّعْوَى فِي انْكَارِكَ اللَّهِ، وَدَفْعِكَ أَعْلَامَ النُّبُوَّةِ وَالْحُجَّةِ الْوَاضِحَةِ وَعِيبَتِهَا
عَلَيَّ؟

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

أَخْبِرْنِي هَلْ أَحْطَطَ بِالْجِهَاتِ كُلِّهَا وَبَلَغَتْ مُنْتَهَاهَا؟
قَالَ: لَا.

قُلْتُ: فَهَلْ رَقِيتَ إِلَى السَّمَاءِ الَّتِي تَرَى؟ أَوْ انْحَدَرْتَ إِلَى الْأَرْضِ
السُّفْلَى فَجُلْتَ فِي أَقْطَارِهَا؟ أَوْ هَلْ خُضْتَ فِي غَمَرَاتِ الْبُحُورِ
وَاخْتَرَقْتَ نَوَاحِي الْهَوَاءِ فِيمَا فَوْقَ السَّمَاءِ وَتَحْتَهَا إِلَى الْأَرْضِ وَمَا أَسْفَلَ
مِنْهَا فَوَجَدْتَ ذَلِكَ خَلَاءً مِنْ مُدَبِّرٍ حَكِيمٍ عَالِمٍ بِصِيرٍ؟
قَالَ: لَا.

قُلْتُ: فَمَا يَدْرِيكَ، لَعَلَّ الَّذِي أَنْكَرَهُ قَلْبُكَ هُوَ فِي بَعْضِ مَا لَمْ تُدْرِكْهُ

که به تغییر و نابودی شبیه باشد، مثل آن است؛ و مخلوق، همچون خالق و پدیده، همچون پدیدآورنده نیست.

گفت: این سخنی است؛ اما من آنچه را که حواسم درک نکند و آن را به دلم منتقل نکند، منکر هستم. (امام می‌فرماید:) وقتی دیدم به این کلام تکیه کرده و این حجت را می‌پذیرد، گفتم: اگر جز تکیه بر نادانی را نمی‌پذیری و مانع آگاهی را دلیل قرار می‌دهی، در حوزه‌ای گام نهاده‌ای که آن را عیب می‌گیری و چیزی را قبول کردی که دوست نداری؛ چون گفتم: من ادعایی برای خود برگزیده‌ام که هر چیزی را که با حواسم درک نکنم، از نظر من وجود ندارد.

گفت: چگونه چنین است؟ گفتم: چون تو منکر ادعایی شده‌ای که در آن غوطه‌ور گشته‌ای و ادعای چیزی کردی که خبری از آن نداری و از آن آگاه نیستی. پس چگونه بر خویش روا داشتی که خدا را انکار کنی و اخبار نبوت و حجت‌های روشن را کنار گذاشتی و مرا سرزنش کردی؟ به من بگو: آیا همه جاها را گشته‌ای و به پایان هر جهت رسیده‌ای؟
گفت: نه.

گفتم: به آسمانی که می‌بینی، صعود کردی؟ آیا به زمین زیر پایت فرو رفته، در مناطق آن گشتی؟ آیا در دل دریاها فرو رفتی و جوی که در بالا و پایین آسمان تا زمین و زیر زمین گسترده است، شکافتی و همه این جاها را از مدبری حکیم و دانا و آگاه، خالی یافتی؟
گفت: نه.

گفتم: از کجا می‌دانی، شاید آنچه را که دلت انکار می‌کند، در بعضی

حَوَاسُكَ وَلَمْ يُحِطْ بِهِ عِلْمُكَ ؟ قَالَ : لَا أُدْرِي لَعَلَّ فِي بَعْضِ مَا ذَكَرْتَ مُدَبَّرًا ! وَمَا أُدْرِي لَعَلَّهُ لَيْسَ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ !

قُلْتُ : أَمَا إِذَا خَرَجْتَ مِنْ حَدِّ الْإِنْكَارِ إِلَى مَنْزِلَةِ الشُّكِّ ، فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ تَخْرُجَ إِلَى الْمَعْرِفَةِ .

قَالَ : فَإِنَّمَا دَخَلَ عَلَيَّ الشُّكُّ لِسُؤَالِكَ إِيَّايَ عَمَّا لَمْ يُحِطْ بِهِ عِلْمِي ، وَلَكِنْ مِنْ أَيْنَ يَدْخُلُ عَلَيَّ الْيَقِينُ بِمَا لَمْ تُدْرِكْهُ حَوَاسِي ؟ قُلْتُ : مِنْ قَبْلِ إِهْلِيلَجَتِكَ هَذِهِ .

قَالَ : ذَاكَ إِذَا أَثَبْتُ لِلْحُجَّةِ ؛ لِأَنَّهَا مِنْ آدَابِ الطَّبِّ الَّذِي أُذَعِنُ بِمَعْرِفَتِهِ .

قُلْتُ : إِنَّمَا أَرَدْتُ أَنْ آتِيكَ بِهِ مِنْ قَبْلِهَا لِأَنَّهَا أَقْرَبُ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ ، وَلَوْ كَانَ شَيْءٌ أَقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْهَا لَأَتَيْتَكَ مِنْ قَبْلِهِ ؛ لِأَنَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ أَثَرَ تَرْكِيبٍ وَحِكْمَةٍ ، وَشَاهِدًا يَدُلُّ عَلَى الصَّنْعَةِ الدَّالَّةِ عَلَى مَنْ صَنَعَهَا وَلَمْ تَكُنْ شَيْئًا ، وَيُهْلِكُهَا حَتَّى لَا تَكُونَ شَيْئًا .

قُلْتُ : فَأَخْبِرْنِي هَلْ تَرَى هَذِهِ إِهْلِيلَجَةً ؟

قَالَ : نَعَمْ .

قُلْتُ : أَفَتَرَى غَيْبَ مَا فِي جَوْفِهَا ؟

قَالَ : لَا . قُلْتُ : أَفَتَشْهَدُ أَنَّهَا مُشْتَمِلَةٌ عَلَى نَوَاقٍ وَلَا تَرَاهَا ؟

قَالَ : مَا يُدْرِينِي لَعَلَّ لَيْسَ فِيهَا شَيْءٌ !

از آن قسمت‌هایی که با حواست درک نکردی و از آن آگاهی نداری ، وجود داشته باشد . گفت : نمی‌دانم . شاید در بعضی جاها که گفتم ، مدبری باشد . نمی‌دانم . شاید در هیچ جا از آن جاها که گفتم ، چیزی نباشد .

گفتم : وقتی از مرز انکار به جایگاه تردید منتقل شدی ، امیدوارم به مرحله شناخت هم منتقل شوی .

گفت : از پرسش تو درباره‌ی جاهایی که بدان آگاهی ندارم ، تردید در من ایجاد شد؛ ولی یقین به آنچه که حواسم درک نمی‌کند ، چگونه در من به وجود می‌آید؟

گفتم : از سوی همین هلیله؟

گفت : در این صورت ، حجت به نفع تو تمام خواهد شد؛ چون هلیله از آداب پزشکی است که من به آگاهی از آن ، یقین دارم .

گفتم : من تصمیم گرفته‌ام از ناحیه‌ی آن وارد بحث شوم؛ چون نزدیک‌ترین چیزها به توست و اگر چیز دیگری به تو نزدیک‌تر از آن بود ، از سوی آن ، وارد بحث می‌شدم؛ چون در هر چیزی اثری از ساختن و حکمت است و شاهی است که دلالت می‌کند بر ساختنی که آن ، گواه بر کسی است که آن‌را از هیچ ساخته و آن‌را از بین می‌برد تا چیزی باقی نماند .

گفتم : آیا این هلیله را می‌بینی؟

گفت : آری .

گفتم : آنچه که در درون آن مخفی است ، می‌بینی؟

گفت : نه .

گفتم : گواهی می‌دهی که دارای هسته است ، ولی تو نمی‌بینی؟

گفت : چیزی به من نمی‌فهماند . شاید چیزی در آن نباشد .

قُلْتُ: أَفَتَرَى أَنْ خَلَفَ هَذَا الْقِشْرِ مِنْ هَذِهِ الْإِهْلِيلَجَةِ غَائِبٌ لَمْ تَرَهُ مِنْ لَحْمٍ أَوْ ذِي لَوْنٍ؟

قَالَ: مَا أَدْرِي، لَعَلَّ مَا تَمَّ غَيْرُ ذِي لَوْنٍ وَلَا لَحْمٍ؟....

قُلْتُ: أَفَتَقِرُّ أَنَّ الْإِهْلِيلَجَةَ فِي أَرْضٍ تَنْبُتُ؟

قَالَ: تِلْكَ الْأَرْضُ وَهَذِهِ وَاحِدَةٌ وَقَدْ رَأَيْتُهَا.

قُلْتُ: أَفَمَا تَشْهَدُ بِحُضُورِ هَذِهِ الْإِهْلِيلَجَةِ عَلَى وُجُودِ مَا غَابَ مِنْ أَشْبَاهِهَا؟

قَالَ: مَا أَدْرِي، لَعَلَّهُ لَيْسَ فِي الدُّنْيَا إِهْلِيلَجَةٌ غَيْرُهَا.

فَلَمَّا اعْتَصَمَ بِالْجَهَالَةِ قُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ هَذِهِ الْإِهْلِيلَجَةِ أَتَقِرُّ أَنَّهَا خَرَجَتْ مِنْ شَجَرَةٍ؟ أَوْ تَقُولُ: إِنَّهَا هَكَذَا وَجَدَتْ؟ قَالَ: لَا بَلْ مِنْ شَجَرَةٍ خَرَجَتْ. قُلْتُ: فَهَلْ أَدْرَكَتْ حَوَاسِكَ الْخَمْسِ مَا غَابَ عَنْكَ مِنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ؟ قَالَ: لَا. قُلْتُ: فَمَا أَرَاكَ إِلَّا قَدْ أَقَرَرْتَ بِوُجُودِ شَجَرَةٍ لَمْ تُدْرِكْهَا حَوَاسُّكَ؟ قَالَ: أَجَلْ وَلَكِنِّي أَقُولُ: إِنَّ الْإِهْلِيلَجَةَ وَالْأَشْيَاءَ الْمُخْتَلِفَةَ شَيْءٌ لَمْ تَزَلْ تُدْرِكُ، فَهَلْ عِنْدَكَ فِي هَذَا شَيْءٌ تَرُدُّ بِهِ قَوْلِي؟ قُلْتُ: نَعَمْ.

أَخْبِرْنِي عَنْ هَذِهِ الْإِهْلِيلَجَةِ هَلْ كُنْتَ عَايَنْتَ شَجَرَتَهَا وَعَرَفْتَهَا قَبْلَ أَنْ تَكُونَ هَذِهِ الْإِهْلِيلَجَةُ فِيهَا؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: فَهَلْ كُنْتَ تُعَايِنُ هَذِهِ الْإِهْلِيلَجَةَ؟ قَالَ: لَا. قُلْتُ: أَفَمَا تَعْلَمُ أَنَّكَ كُنْتَ عَايَنْتَ الشَّجَرَةَ وَلَيْسَ

گفتم : آیا می‌اندیشی که در پس پوست این هلیله گوشت و یا چیز رنگ‌داری مخفی باشد؟

گفت : نمی‌دانم . شاید پس از پوست ، غیر از چیز رنگ‌دار یا دارای گوشت باشد .

گفتم : آیا قبول داری که هلیله در زمینی سبز شده است؟

گفت : آن زمین و این هلیله چیزهایی هستند که دیده‌ام .

گفتم : آیا با وجود این هلیله ، گواهی نمی‌دهی نظیر آن هم وجود داشته باشد که اکنون ناپیدا است؟

گفت : نمی‌دانم . شاید در دنیا غیر از همین هلیله نباشد .

وقتی به نادانی چنگ زد ، گفتم : به من بگو آیا باور داری که این هلیله از درختی به وجود آمده یا می‌گویی همین طوری پیدا شده؟ گفت : نه ! از درختی خارج شده است . گفتم : آیا حواس پنجگانه‌ات آن درختان پنهان از تو را درک کرده‌اند؟ گفت : نه . گفتم : جز این نمی‌بینم که به وجود درختی که حواست آن‌را درک نکرده . اقرار کردی . گفت : آری ! ولی می‌گویم : هلیله و درخت و اشیای گوناگون دیگر ، چیزهایی هستند که همواره درک می‌شوند . آیا در این مورد ، چیزی داری که حرفم را رد کنی؟ گفتم : آری !

به من بگو آیا پیش از آن‌که این هلیله در آن درخت باشد ، درخت هلیله را دیده و تجربه کرده‌ای؟ گفت : آری ! گفتم : آیا این هلیله را هم دیده بودی؟ گفت : نه ! گفتم : آیا قبول داری که تو درخت را در زمانی که

فِيهَا الْإِهْلِيلَجَةُ ثُمَّ عُدْتُ إِلَيْهَا فَوَجَدْتُ فِيهَا الْإِهْلِيلَجَةَ، أَفَمَا تَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ حَدَّثَ فِيهَا مَا لَمْ تَكُنْ؟ قَالَ: مَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَنْكَرَ ذَلِكَ وَلَكِنِّي أَقُولُ: إِنَّهَا كَانَتْ فِيهَا مُتَفَرِّقَةٌ.

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي هَلْ رَأَيْتَ تِلْكَ الْإِهْلِيلَجَةَ الَّتِي تَنْبُتُ مِنْهَا شَجَرَةٌ هَذِهِ الْإِهْلِيلَجَةُ قَبْلَ أَنْ تُغْرَسَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: فَهَلْ يَحْتَمِلُ عَقْلُكَ أَنَّ الشَّجَرَةَ الَّتِي تَبْلُغُ أَصْلَهَا وَغُرُوقَهَا وَفُرُوعَهَا وَلِحَاؤُهَا وَكُلُّ ثَمَرَةٍ جُنِيَتْ، وَوَرَقَةٍ سَقِطَتْ أَلْفَ أَلْفِ رَاطِلٍ كَانَتْ كَامِنَةً فِي هَذِهِ الْإِهْلِيلَجَةِ؟ قَالَ: مَا يَحْتَمِلُ هَذَا الْعَقْلُ وَلَا يَقْبَلُهُ الْقَلْبُ. قُلْتُ: أَقَرَّرْتُ أَنَّهَا حَدَّثَتْ فِي الشَّجَرَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَلَكِنِّي لَا أَعْرِفُ أَنَّهَا مَصْنُوعَةٌ، فَهَلْ تَقْدِرُ أَنْ تُقَرِّرَنِي بِذَلِكَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. أَرَأَيْتَ أَنِّي إِنْ أَرَيْتُكَ تَدْبِيرًا أَتَقَرَّرُ أَنَّ لَهُ مُدْبِرًا، وَتَصَوِيرًا أَنَّ لَهُ مُصَوِّرًا؟ قَالَ: لَا بُدَّ مِنْ ذَلِكَ.

قُلْتُ: أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذِهِ الْإِهْلِيلَجَةَ لَحْمٌ رُكِبَ عَلَى عَظْمٍ فَوُضِعَ فِي جَوْفِ مُتَّصِلٍ بِغُصْنٍ مُرَكَّبٍ عَلَى سَاقٍ يَقُومُ عَلَى أَصْلِ فَيَقْوَى بِغُرُوقٍ مِنْ تَحْتِهَا عَلَى جِزْمِ مُتَّصِلٍ بَعْضٍ بِبَعْضٍ؟ قَالَ: بَلَى.

قُلْتُ: أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذِهِ الْإِهْلِيلَجَةَ مُصَوَّرَةٌ بِتَقْدِيرٍ وَتَخْطِيطٍ، وَتَأْلِيفٍ وَتَرْكِيبٍ وَتَفْصِيلٍ مُتَدَاخِلٍ بِتَأْلِيفِ شَيْءٍ فِي بَعْضِ شَيْءٍ، بِهِ طَبَقٌ بَعْدَ طَبَقٍ وَجِسْمٌ عَلَى جِسْمٍ وَلَوْنٌ مَعَ لَوْنٍ، أَبْيَضُ فِي صُفْرَةٍ، وَلِينٌ عَلَى شَدِيدٍ، فِي طَبَائِعٍ مُتَفَرِّقَةٍ، وَطَرَائِقَ مُخْتَلِفَةٍ، وَأَجْزَاءَ مُؤْتَلِفَةٍ مَعَ لِحَاظٍ تَسْقِيهَا، وَغُرُوقٍ يَجْرِي فِيهَا الْمَاءُ، وَوَرَقٍ يَسْتُرُهَا وَتَقِيهَا مِنْ

هليله در آن نبود ، دیده‌ای و آن‌گاه ، دوباره به طرف آن برگشتی و در آن ، هليله يافتی و قبول داری که در آن ، چیزی به وجود آمده که قبلاً نبوده است؟ گفت : این را نمی‌توانم منکر باشم؛ ولی می‌گویم که هليله در درون درخت ، پراکنده بود .

گفتم : به من بگو آیا آن هليله که درخت این هليله ، قبل از غرس از آن سبز شده بود ، دیده‌ای؟ گفت : آری . گفتم : آیا عقل تو باور می‌کند این درختی که ساقه ، ریشه ، شاخه و پوست آن و همه میوه‌هایی که به وجود می‌آید و برگ‌هایی که از آن می‌افتد و به هزار هزار پیمان می‌رسد ، همه‌اش در همان هليله موجود باشد؟ گفت : این را نه عقل باور می‌کند و نه دل می‌پذیرد . گفتم : قبول داری که آنها در درخت به وجود می‌آیند . گفت : آری ؛ ولی نمی‌دانم که آنها ساخته شده است . آیا می‌توانی آن‌را برای من بیان کنی ؟ گفتم : آری ؛ ولی فکر می‌کنی اگر تدبیر را در آن نشان دهم ، قبول خواهی کرد که تدبیر کننده‌ای دارد و اگر شکل‌گیری آن‌را بنمایانم ، اقرار خواهی کرد که شکل دهنده‌ای دارد؟ گفت : چاره‌ای در آن نیست .

گفتم : آیا نمی‌دانی که این هليله ، گوشتی بر استخوانی است که در لای پوسته‌ای متصل بر شاخه‌ای قرار دارد که به پایه‌ای وصل است که آن هم بر ساقه‌ای قرار دارد که از زیر ، به وسیله ریشه‌هایی بر اجرامی که به هم متصل هستند ، تقویت می‌شود؟ گفت : آری .

گفتم : آیا نمی‌دانی که این هليله ، به اندازه و حساب شده ، شکل یافته و با بر هم آمدن چیزی بر چیزی و با ترکیب و تفصیل ، بر هم تنیده شده است؛ لایه‌ای بر لایه‌ای ، جسمی بر جسمی و رنگی بر رنگی ، سفیدی در زردی ، نرمی در سفتی ، در سرشت‌های گوناگون ، با روش‌های مختلف و اجزایی هم‌انسان با پوسته‌ای که بدان آب می‌خورد و رگ‌هایی که در آنها

الشَّمْسِ أَنْ تُحْرِقَهَا، وَمِنْ الْبَرْدِ أَنْ يُهْلِكَهَا، وَالرَّيْحِ أَنْ تُذِلَّهَا؟

قَالَ: أَفَلَيْسَ لَوْ كَانَ الْوَرَقُ مُطَبَّقاً عَلَيْهَا كَانَ خَيْراً لَهَا؟

قُلْتُ: اللَّهُ أَحْسَنُ تَقْدِيراً لَوْ كَانَ كَمَا تَقُولُ لَمْ يَصِلْ إِلَيْهَا رِيحٌ يَرَوُّهَا، وَلَا بَرْدٌ يُشَدِّدُهَا، وَلَعَفِنَتْ عِنْدَ ذَلِكَ، وَلَوْ لَمْ يَصِلْ إِلَيْهَا حَرُّ الشَّمْسِ لَمَا نَضَجَتْ، وَلَكِنْ شَمْسٌ مَرَّةً وَرِيحٌ مَرَّةً وَبَرْدٌ مَرَّةً، قَدَّرَ اللَّهُ ذَلِكَ بِقُوَّةٍ لَطِيفَةٍ، وَدَبَّرَهُ بِحِكْمَةٍ بِالْغَيْهِ.

قَالَ: حَسْبِي مِنَ التَّصْوِيرِ! فَسَّرَ لِي التَّدْبِيرَ الَّذِي زَعَمْتَ أَنَّكَ تَرَيْنَهُ.

قُلْتُ: أَرَأَيْتَ الْإِهْلِيلَجَةَ قَبْلَ أَنْ تُعْقَدَ إِذْ هِيَ فِي قَمْعِهَا مَاءٌ بِغَيْرِ نَوَاةٍ وَلَا لَحْمٍ وَلَا قَشِيرٍ وَلَا لَوْنٍ وَلَا طَعْمٍ وَلَا شِدَّةٍ؟

قَالَ: نَعَمْ.

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

قُلْتُ: أَرَأَيْتَ لَوْ لَمْ يَرَفِقِ الْخَالِقُ ذَلِكَ الْمَاءَ الضَّعِيفَ الَّذِي هُوَ مِثْلُ الْخَرْدَلَةِ فِي الْقِلَّةِ وَالذَّلَّةِ وَلَمْ يُقَوِّهِ بِقُوَّتِهِ وَيُصَوِّرَهُ بِحِكْمَتِهِ وَيُقَدِّرَهُ بِقُدْرَتِهِ، هَلْ كَانَ ذَلِكَ الْمَاءُ يَزِيدُ عَلَى أَنْ يَكُونَ فِي قَمْعِهِ غَيْرَ مُجْمُوعٍ بِجِسْمٍ وَقَمْعٍ وَتَفْصِيلٍ؟ فَإِنْ زَادَ زَادَ، مَاءٌ مُتْرَاكِباً غَيْرَ مُصَوَّرٍ، وَلَا مُخَطَّطٍ وَلَا مُدَبَّرٍ بِزِيَادَةِ أَجْزَاءٍ، وَلَا تَأْلِيفِ أَطْبَاقٍ.

قَالَ: قَدْ أَرَيْتَنِي مِنَ تَصْوِيرِ شَجَرَتِهَا، وَتَأْلِيفِ خِلْقَتِهَا، وَحَمَلِ ثَمَرَتِهَا، وَزِيَادَةِ أَجْزَائِهَا، وَتَفْصِيلِ تَرْكِيبِهَا أَوْضَحَ الدَّلَالَاتِ، وَأَظْهَرَ الْبَيِّنَةِ عَلَى مَعْرِفَةِ الصَّانِعِ، وَلَقَدْ صَدَّقْتُ بِأَنَّ الْأَشْيَاءَ مَصْنُوعَةٌ، وَلَكِنِّي لَا

آب جریان می‌یابد و برگ‌هایی که آن‌را می‌پوشاند و مانع از سوختن با خورشید می‌گردد و پیشگیری از نابودی به وسیله سرما می‌کند و مانع از خشکی توسط باد می‌گردد؟

گفت: اگر برگ‌ها بر آن پیچیده بود، بهتر نبود؟

گفتم: خداوند، بهترین تقدیرگر است. اگر آن گونه که تو می‌گویی بود، بادی به آن نمی‌رسید تا تازه‌اش گرداند، و سرمایی نمی‌دید تا سفت گردد و در این صورت، گندیده می‌شد و اگر گرمای خورشید بدان نمی‌رسید، رشد نمی‌کرد؛ ولی گاهی خورشید، گاهی باد و گاهی سرما (بدان می‌خورد). خداوند با قدرت ظریف خود، آن‌را تنظیم کرده و با حکمت گیرایش تدبیر نموده است.

گفت: بحث از تصویرپردازی برای من کافی است. تدبیری را که می‌پنداری آن‌را مشاهده می‌کنی، برای من بیان کن.

گفتم: آیا هلیله را پیش از آن‌که درست شود، در نطفه‌اش که آبی است بدون هسته، گوشت، پوست، رنگ، طعم و سفتی، دیده‌ای؟

گفت: آری.

گفتم: توجه می‌کنی که اگر خالق به آن آب ضعیف که در کوچکی و ناتوانی مثل خردل است، توجه نمی‌کرد و با توان خود، نیرومندش نمی‌ساخت و به حکمتش آن را شکل نمی‌داد و به قدرتش آن را نظم نمی‌بخشید، آیا آن آب، بدون ترکیب با جسم و نطفه و تفصیل، افزوده می‌شد؟ و اگر افزوده می‌شد، تنها آبی متراکم و بدون شکل و تدبیر، با افزایش اجزا و بدون ترکیب می‌شد.

گفت: شکل‌گیری درخت هلیله، فراهم آمدن خلقتش، بارداری، افزایش اجزا و چگونگی بر هم آمدنش را با بهترین بیان برایم نشان دادی و روشن‌ترین نشان بر شناخت پدید آوردنده‌اش را آوردی و من می‌پذیرم

أدري لعلَّ الإِهْلِيلَجَةَ وَالْأَشْيَاءَ صَنَعْتَ أَنْفُسَهَا؟

قُلْتُ: أَوَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ خَالِقَ الْأَشْيَاءِ وَالْإِهْلِيلَجَةَ حَكِيمٌ عَالِمٌ بِمَا عَايَنْتَ مِنْ قُوَّةِ تَدْبِيرِهِ؟

قَالَ: بَلَى.

قُلْتُ: فَهَلْ يَتَّبِعِي لِلَّذِي هُوَ كَذَلِكَ أَنْ يَكُونَ حَدَثًا؟
قَالَ: لَا.

قُلْتُ: أَفَلَسْتَ قَدْ رَأَيْتَ الْإِهْلِيلَجَةَ حِينَ حَدَّثْتَ وَعَايَنْتَهَا بَعْدَ أَنْ لَمْ تَكُنْ شَيْئًا، ثُمَّ هَلَكْتَ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ شَيْئًا؟

قَالَ: بَلَى، وَإِنَّمَا أُعْطِيتُكَ أَنَّ الْإِهْلِيلَجَةَ حَدَّثْتَ وَلَمْ أُعْطِكَ أَنَّ الصَّانِعَ لَا يَكُونُ حَدِثًا لَا يَخْلُقُ نَفْسَهُ.

قُلْتُ: أَلَمْ تُعْطِنِي أَنَّ الْحَكِيمَ الْخَالِقَ لَا يَكُونُ حَدِثًا، وَزَعَمْتَ أَنَّ الْإِهْلِيلَجَةَ حَدَّثْتَ؟ فَقَدْ أُعْطِيتَنِي أَنَّ الْإِهْلِيلَجَةَ مَصْنُوعَةٌ، فَهُوَ عَزَّ وَجَلَّ صَانِعُ الْإِهْلِيلَجَةِ، وَإِنْ رَجَعْتَ إِلَيَّ أَنْ تَقُولَ: إِنَّ الْإِهْلِيلَجَةَ صَنَعَتْ نَفْسَهَا وَدَبَّرَتْ خَلْقَهَا فَمَا زِدْتَ أَنْ أَقْرَرْتَ بِمَا أَنْكَرْتَ، وَوَصَفْتَ صَانِعًا مُدَبِّرًا أَصَبْتَ صِفَتَهُ، وَلَكِنَّكَ لَمْ تَعْرِفْهُ فَسَمَّيْتَهُ بِغَيْرِ اسْمِهِ.

قَالَ: كَيْفَ ذَلِكَ؟

قُلْتُ: لِأَنَّكَ أَقْرَرْتَ بِوُجُودِ حَكِيمٍ لَطِيفٍ مُدَبِّرٍ، فَلَمَّا سَأَلْتُكَ «مَنْ هُوَ؟» قُلْتَ: «الْإِهْلِيلَجَةُ». قَدْ أَقْرَرْتَ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ، وَلَكِنَّكَ سَمَّيْتَهُ بِغَيْرِ

که اشیا ساخته شده هستند؛ ولی نمی‌دانم؛ شاید هلیله و دیگر چیزها
خودشان خودشان را ساخته باشند؟

گفتم: آیا قبول نداری که خالق اشیا و هلیله، حکیم و دانایی است که
آنرا در قدرت تدبیرش مشاهده کردی؟

گفت: آری.

گفتم: آیا آنکه چنین است، می‌تواند پدیده باشد؟

گفت: نه.

گفتم: آیا هلیله را در زمانی که به وجود آمد، پس از آنکه نبود و
آن‌گاه که از بین می‌رود، به گونه‌ای که گویی اصلاً نبوده، ندیدی؟

گفت: آری؛ دیده‌ام. من پذیرفتم که هلیله به وجود آمده؛ ولی
نپذیرفتم که خالق، حادثی نیست که خود را نیافریند.

گفتم: آیا قبول نکردی که خالق حکیم، پدیده نیست و پنداشتی که
هلیله، حادث است؟ تو اقرار کردی که هلیله ساخته شده است و خداوند
- عزوجل - سازنده آن است و اگر برگشتی که بگویی هلیله، خودش
خودش را ساخته و آفرینش خودش را تدبیر کرده است، به اقرار آنچه که
منکر بودی، چیزی نیفزوده‌ای و صانع مدبری را با اوصاف درستش
توصیف کرده‌ای؛ اما چون نمی‌شناسی‌اش، آنرا به غیر نام خودش
نامگذاری کردی.

گفت: چه طور؟

گفتم: چون به وجود حکیم لطیف و مدبر، اقرار کردی و هنگامی که
پرسیدم او کیست، گفتی: هلیله. تو به خداوند سبحان، اقرار کردی؛ ولی

اسمیه، وَلَوْ عَقَلْتَ وَفَكَّرْتَ لَعَلِمْتَ أَنَّ الْإِهْلِيلَجَةَ أَنْقَضَ قُوَّةٌ مِنْ أَنْ تَخْلُقَ نَفْسَهَا، وَأَضْعَفُ حِيلَةٍ مِنْ أَنْ تُدَبِّرَ خَلْقَهَا.

قال: هَلْ عِنْدَكَ غَيْرُ هَذَا؟

قلت: نَعَمْ. أَخْبِرْنِي عَنْ هَذِهِ الْإِهْلِيلَجَةِ الَّتِي زَعَمْتَ أَنَّهَا صَنَعَتْ نَفْسَهَا وَدَبَّرَتْ أَمْرَهَا كَيْفَ صَنَعَتْ نَفْسَهَا صَغِيرَةَ الْخِلْقَةِ، صَغِيرَةَ الْقُدْرَةِ، نَاقِصَةَ الْقُوَّةِ، لَا تَمْتَنِعُ أَنْ تُكْسَرَ وَتُعْصَرَ وَتُؤْكَلَ؟ وَكَيْفَ صَنَعَتْ نَفْسَهَا مَفْضُولَةً مَأْكُولَةً مَرَّةً قَبِيحَةَ الْمَنْظَرِ لَا بَهَاءَ لَهَا وَلَا مَاءَ؟

قال: لِأَنَّهَا لَمْ تَقْوِ إِلَّا عَلَى مَا صَنَعَتْ نَفْسَهَا أَوْ لَمْ تَصْنَعْ إِلَّا مَا هَوَيْتَ. قلت: أَمَا إِذَا أَبَيْتَ إِلَّا التَّمَادِي فِي الْبَاطِلِ فَأَعْلِمْنِي مَتَى خَلَقْتَ نَفْسَهَا وَدَبَّرْتَ خَلْقَهَا قَبْلَ أَنْ تَكُونَ أَوْ بَعْدَ أَنْ كَانَتْ؟ فَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّ الْإِهْلِيلَجَةَ خَلَقْتَ نَفْسَهَا بَعْدَ مَا كَانَتْ فَإِنَّ هَذَا لَمِنْ أَبْيَنِ الْمُحَالِ! كَيْفَ تَكُونَ مَوْجُودَةً مَصْنُوعَةً، ثُمَّ تَصْنَعُ نَفْسَهَا مَرَّةً أُخْرَى؟ فَتَصِيرُ كَلَامُكَ إِلَى أَنَّهَا مُصْنُوعَةٌ مَرَّتَيْنِ؟ وَلَئِنْ قُلْتَ «إِنَّهَا خَلَقْتَ نَفْسَهَا وَدَبَّرْتَ خَلْقَهَا قَبْلَ أَنْ تَكُونَ»، إِنَّ هَذَا مِنْ أَوْضَحِ الْبَاطِلِ وَأَبْيَنِ الْكَذِبِ؛ لِأَنَّهَا قَبْلَ أَنْ تَكُونَ لَيْسَ بِشَيْءٍ، فَكَيْفَ يَخْلُقُ لَا شَيْءٌ شَيْئاً؟ وَكَيْفَ تَعِيبُ قَوْلِي: إِنَّ شَيْئاً يَصْنَعُ لَا شَيْئاً وَلَا تَعِيبُ قَوْلَكَ: إِنَّ لَا شَيْءَ يَصْنَعُ لَا شَيْئاً؟ فَانْظُرْ أَيُّ الْقَوْلَيْنِ أَوْلَى بِالْحَقِّ؟

قال: قَوْلُكَ.

او را به غیر نام خودش نامگذاری کردی و اگر خردورزی کنی و بیندیشی، خواهی فهمید که هلیله، ناتوان‌تر از آن است که خودش را بیافریند و بیچاره‌تر از آن است که خودش را سر و سامان دهد.

گفت: آیا بیش از این هم می‌دانی؟

گفتم: آری. به من بگو این هلیله که می‌پنداری خودش را ساخته و کارهایش را سامان داده، چرا خودش را کوچک، کم‌توان و کم‌ارزش ساخته است؟ چرا از این که شکسته شود، آب آن گرفته گردد و خورده شود، جلوگیری نکرده است؟ چگونه خود را دور ریختنی، خوردنی تلخ، بد منظر، بدون جلوه و آب، آفریده است؟

گفت: چون جز به همین شکل که خود را آفریده، توانا نبوده و یا آن‌که جز به همین شکل که خواسته، نیافریده است.

گفتم: اگر جز بر کیش دادن باطل نمی‌پردازی، به من بگو کی به آفرینش خود و ساماندهی به خلقتش پرداخته است؟ قبل از آن‌که باشد یا پس از آن‌که بود؟ اگر می‌پنداری هلیله خودش را بعد از بودنش آفریده که این، از روشن‌ترین محال‌هاست. چگونه موجود و ساخته شده بوده و آن‌گاه خود را بار دیگر ساخته است؟ لازمه سخن تو این است که دوبار ساخته شده باشد؛ و اگر بگویی پیش از آن که باشد، خودش را آفریده و خلقتش را سامان داده است، این از روشن‌ترین باطل‌ها و آشکارترین دروغ‌هاست؛ چون پیش از بودن، چیزی نبود. چگونه نیستی، هستی می‌آفریند؟ چه طور بر من که می‌گویم چیزی، ناچیزی را آفریده، خُرده می‌گیری؛ ولی بر خود که می‌گویی: ناچیزی ناچیزی را آفریده، خُرده نمی‌گیری؟ بین کدام یک از دو سخن به حق سزاوارتر است؟

گفت: سخن تو.

قُلْتُ: فَمَا يَمْنَعُكَ مِنْهُ؟

قَالَ: قَدْ قَبِلْتُهُ وَاسْتَبَانَ لِي حَقُّهُ وَصِدْقُهُ بِأَنَّ الْأَشْيَاءَ الْمُخْتَلِفَةَ وَالْإِهْلِيلَجَةَ لَمْ يَصْنَعْنَ أَنْفُسَهُنَّ، وَلَمْ يُدَبِّرْنَ خَلْقَهُنَّ. وَلَكِنَّهُ تَعَرَّضَ لِي أَنَّ الشَّجَرَةَ هِيَ الَّتِي صَنَعَتِ الْإِهْلِيلَجَةَ؛ لِأَنَّهَا خَرَجَتْ مِنْهَا.

قُلْتُ: فَمَنْ صَنَعَ الشَّجَرَةَ؟

قَالَ: الْإِهْلِيلَجَةُ الْأُخْرَى.

قُلْتُ: اجْعَلْ لِكَلَامِكَ غَايَةً أَنْتَهِيَ إِلَيْهَا. فِيمَا أَنْ تَقُولَ: «هُوَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ» فَيَقْبَلَ مِنْكَ، وَإِمَّا أَنْ تَقُولَ: «الْإِهْلِيلَجَةُ» فَنَسَأَلَكَ.

قَالَ: سَلْ.  مرکز تحقیق و پژوهش‌های اسلامی

قُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِهْلِيلَجَةِ، هَلْ تَنْبُتُ مِنْهَا الشَّجَرَةُ إِلَّا بَعْدَ مَا تَتَّ وَبَلَّتْ وَبَادَتْ؟

قَالَ: لَا.

قُلْتُ: إِنَّ الشَّجَرَةَ بَقِيَتْ بَعْدَ هَلَاكِ الْإِهْلِيلَجَةِ مِائَةَ سَنَةٍ، فَمَنْ كَانَ يَحْمِيهَا وَيَزِيدُ فِيهَا، وَيُدَبِّرُ خَلْقَهَا وَيُرَبِّيُهَا، وَيُنْبِتُ وَرَقَهَا؟ مَا لَكَ بِدُّ مِنْ أَنْ تَقُولَ: «هُوَ الَّذِي خَلَقَهَا»، وَلَئِنْ قُلْتَ: «الْإِهْلِيلَجَةُ» - وَهِيَ حَيَّةٌ قَبْلَ أَنْ تَهْلِكَ وَتَبْلَى وَتَصِيرَ تُرَاباً، وَقَدْ رَبَّتِ الشَّجَرَةُ وَهِيَ مَيِّتَةٌ -، إِنَّ هَذَا الْقَوْلَ مُخْتَلِفٌ.

گفتم: پس چه چیزی مانع از پذیرفتن تو شده است؟

گفت: پذیرفتم و درستی و حقانیت این سخن که چیزهای گوناگون و هلیله، خود را نیافریده و آفرینش خود را سامان نداده‌اند، برایم آشکار گشت؛ ولی این اندیشه برایم پیدا شد که درخت، سازندهٔ هلیله است، چون هلیله از آن بیرون آمده است.

گفتم: چه کسی درخت را آفریده است؟

گفت: هلیلهٔ دیگری.

گفتم: برای سخن خود، پایانی در نظر بگیر که به آن برسی. یا باید بگویی خداوند متعال است تا از تو پذیرفته شود و یا بگویی هلیله، که در این صورت، از تو سؤال خواهم کرد.

گفت: پرس.

گفتم: به من بگو مگر نه این است که درخت، بعد از نابودی و تلاشی شدن هلیله سبز می‌شود؟

گفت: نه.

گفتم: پس از نابودی هلیله، درخت یکصد سال می‌ماند. چه کسی آنرا نگه می‌دارد، بر آن می‌افزاید، خلقتش را سامان می‌دهد، آنرا می‌پروراند و برگ آنرا می‌رویاند؟ چاره‌نداری جز این که بگویی آنکه او را آفریده است. چون اگر بگویی: هلیله‌ای که پیش از نابودی و تلاشی شدن و خاک گشتن زنده بود و درخت را در زمانی که مرده بود، پرورش داده است، سخنی پر اختلاف گفته‌ای.

قال: لا أقول ذلك.

قلت: أفَتَقَرُّ بِأَنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ أَمْ قَدْ بَقِيَ فِي نَفْسِكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ؟
قال: إِنِّي مِنْ ذَلِكَ عَلَى حَدِّ وَقُوفٍ، مَا أَتَخَلَّصُ إِلَى أَمْرٍ يَنْفُذُ لِي فِيهِ
الْأَمْرُ.

قلت: أَمَا إِذَا أَبَيْتَ إِلَّا الْجَهَالََةَ، وَزَعَمْتَ أَنَّ الْأَشْيَاءَ لَا يُدْرِكُ إِلَّا
بِالْحَوَاسِّ، فَإِنِّي أَخْبِرُكَ أَنَّهُ لَيْسَ لِلْحَوَاسِّ دَلَالَةٌ عَلَى الْأَشْيَاءِ
وَلَا فِيهَا مَعْرِفَةٌ إِلَّا بِالْقَلْبِ؛ فَإِنَّهُ دَلِيلُهَا وَمُعَرِّفُهَا الْأَشْيَاءَ الَّتِي تَدَّعِي أَنَّ
الْقَلْبَ لَا يَعْرِفُهَا إِلَّا بِهَا.

فَقَالَ: أَمَا إِذَا نَطَقْتَ بِهَذَا فَمَا أَقْبَلُ مِنْكَ إِلَّا بِالتَّخْلِصِ وَالتَّفَحُّصِ مِنْهُ
بِإِضْاحٍ وَبَيَانٍ وَحُجَّةٍ وَبُرْهَانٍ.
قلت: فَأَوَّلُ مَا أَبْدَأُ بِهِ أَنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ رُبَّمَا ذَهَبَ الْحَوَاسُّ أَوْ بَعْضُهَا،
وَدَبَّرَ الْقَلْبُ الْأَشْيَاءَ الَّتِي فِيهَا الْمَضَرَّةُ وَالْمَنْفَعَةُ مِنَ الْأُمُورِ الْعَلَانِيَةِ
وَالْخَفِيَّةِ فَأَمَرَ بِهَا وَنَهَى، فَنَفَّذَ فِيهَا أَمْرَهُ وَصَحَّ فِيهَا قَضَاؤُهُ.

قال: إِنَّكَ تَقُولُ فِي هَذَا قَوْلًا يُشَبِّهُ الْحُجَّةَ، وَلَكِنِّي أَحِبُّ أَنْ تَوْضِحَهُ
لِي غَيْرَ هَذَا الْإِضْاحِ.

قلت: أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ الْقَلْبَ يَبْقَى بَعْدَ ذَهَابِ الْحَوَاسِّ؟

قال: نَعَمْ، وَلَكِنْ يَبْقَى بِغَيْرِ دَلِيلٍ عَلَى الْأَشْيَاءِ الَّتِي تَدُلُّ عَلَيْهَا
الْحَوَاسُّ. قلت: أَفَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ الطِّفْلَ تَضَعُهُ أُمُّهُ مُضْغَةً لَيْسَ تَدُلُّهُ

گفت : این را نمی‌گویم .

گفتم : آیا اقرار می‌کنی که خداوند ، آفریده‌ها را آفریده یا هنوز در درونت چیزی باقی مانده است ؟

گفت : در این باره ، در مرز توقف قرار دارم . نمی‌توانم راهی پیدا کنم که مسئله را برایم جا بیندازد .

گفتم : اگر جز بر ندانستن تکیه نمی‌کنی و می‌پنداری که چیزها جز از راه حواس فهمیده نمی‌شود ، تو را با خبر خواهم ساخت که حواس ، راهنمای اشیا نیستند و هیچ آگاهی‌ای در آنها جز به وسیله دل نیست . قلب ، راهنما و معرف اشیا به حواسی هستند که ادعا می‌کنی قلب ، جز به وسیله حواس ، چیزی نمی‌شناسد .

گفت : اگر در این باره سخن بگویی ، جز با بیان و حجت و برهان ، از عهده بحث بیرون نیایی که از تو نخواهم پذیرفت .

گفتم : اولین چیزی که با آن شروع می‌کنم ، این است که : بدان ! چه بسا همه حواس یا پاره‌ای از آنها از بین می‌رود و دل ، اشیایی را که در آنها ضرر یا نفع آشکار یا نهان است ، سامان می‌دهد ، بدان امر یا نهی می‌کند ، در آن مورد ، دستورش را به اجرا می‌گذارد و داوری‌اش نیز درست است . گفت : در این خصوص ، به گونه‌ای سخن می‌گویی که شبیه همان دلیل است . دوست دارم موضوع را به شکل دیگری روشن کنی .

گفتم : آیا نمی‌دانی که دل پس از نابودی حواس ، باقی می‌ماند ؟

گفت : آری ؛ ولی بدون رهیابی به اشیایی که حواس بر آنها راهنمایی می‌کردند . گفتم : آیا نمی‌دانی که کودک را مادرش همچون تکه گوشتی به

الْحَوَاسُّ عَلَى شَيْءٍ يُسْمَعُ وَلَا يُبْصَرُ وَلَا يُذَاقُ وَلَا يُلْمَسُ وَلَا يُشَمُّ؟
 قَالَ: بَلَى.

قُلْتُ: فَأَيُّهُ الْحَوَاسُّ ذَلَّتْهُ عَلَى طَلَبِ اللَّبَنِ إِذَا جَاعَ؟ وَالضُّحْكُ بَعْدَ
 الْبُكَاءِ إِذَا رَوَى مِنَ اللَّبَنِ؟ وَأَيُّ حَوَاسِّ سِبَاعِ الطَّيْرِ وَلَا قِطِ الْحَبِّ مِنْهَا
 ذَلَّهَا عَلَى أَنْ تُتْلَقِيَ بَيْنَ أَفْرَاحِهَا اللَّحْمَ وَالْحَبِّ فَتَهْوِيَ سِبَاعُهَا إِلَى اللَّحْمِ،
 وَالْآخَرُونَ إِلَى الْحَبِّ؟

وَأَخْبِرْنِي عَنْ فِرَاحِ طَيْرِ الْمَاءِ أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ فِرَاحَ طَيْرِ الْمَاءِ إِذَا
 طَرَحَتْ فِيهِ سُبِحَتْ، وَإِذَا طَرَحَتْ فِيهِ فِرَاحُ طَيْرِ الْبَرِّ غَرَقَتْ وَالْحَوَاسُّ
 وَاحِدَةٌ؟ فَكَيْفَ انْتَفَعَ بِالْحَوَاسِّ طَيْرُ الْمَاءِ وَأَعَانَتْهُ عَلَى السَّبَاحَةِ وَلَمْ
 تَنْتَفِعْ طَيْرُ الْبَرِّ فِي الْمَاءِ بِحَوَاسِّهَا؟...

أَمْ أَخْبِرْنِي مَا بَالُ الذَّرَّةِ الَّتِي لَا تَعَايِنُ الْمَاءَ قَطُّ تُطْرَحُ فِي الْمَاءِ فَتَسْبَحُ،
 وَتُتْلَقَى الْإِنْسَانُ ابْنُ خَمْسِينَ سَنَةً مِنْ أَقْوَى الرِّجَالِ وَأَعْقَلِهِمْ لَمْ يَتَعَلَّمِ
 السَّبَاحَةَ فَيَغْرُقُ؟ كَيْفَ لَمْ يَذُلُّهُ عَقْلُهُ وَلُبُّهُ وَتَجَارِبُهُ وَبَصَرُهُ بِالْأَشْيَاءِ مَعَ
 اجْتِمَاعِ حَوَاسِّهِ، وَصِحَّتِهَا أَنْ يُدْرِكَ ذَلِكَ بِحَوَاسِّهِ كَمَا أَدْرَكَتْهُ الذَّرَّةُ إِنْ
 كَانَ ذَلِكَ إِنَّمَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ؟ أَفَلَيْسَ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ الْقَلْبَ
 الَّذِي هُوَ مُعَدِّنُ الْعَقْلِ فِي الصَّبِيِّ الَّذِي وَصَفْتُ وَغَيْرِهِ مِمَّا سَمِعْتَ مِنَ
 الْحَيَوَانِ هُوَ الَّذِي يُهَيِّجُ الصَّبِيَّ إِلَى طَلَبِ الرِّضَاعِ، وَالطَّيْرَ اللَّاقِطَ عَلَى
 لَقِطِ الْحَبِّ، وَالسَّبَاعَ عَلَى ابْتِلَاعِ اللَّحْمِ؟

دنیا می‌آورد که حواسش بر چیزی که بشنود ، راهنمایی نمی‌کند . نه می‌بیند ، نه می‌چشد ، نه لمس می‌کند و نه می‌بوید ؟
گفت : آری .

گفتم : کدامین حس ، وی را در هنگام گرسنگی به جستجوی شیر ، راهنمایی می‌کند و به خنده پس از گریه در هنگام سیر شدن از شیر ، هدایت می‌کند؟ کدام حواس ، پرندگان درنده و پرندگان دانه‌خوار را راهنمایی می‌کند که پیش بچه‌هایش گوشت و دانه بیفکنند؟ گوشتخوار آن به سوی گوشت و دانه‌خوار آن به طرف دانه کشانده شوند؟

از بچه پرندگان دریا به من بگو . آیا نمی‌دانی که بچه پرنده آبی ، وقتی در آب افکنده شود ، شنا می‌کند و اگر جوجه پرنده خشکی در آب افکنده شود ، غرق می‌گردد ، و حال آن‌که حواس هر دو یکی است؟ چگونه جوجه پرنده آبی از حواس خود بهره می‌گیرد تا شنا کند؛ ولی جوجه پرنده خشکی از حواسش بهره نمی‌گیرد؟

به من بگو چرا موری کوچک که هیچ‌گاه آب را ندیده ، وقتی در آب افکنده شود ، شنا می‌کند؛ ولی انسان پنجاه ساله‌ای که از قوی‌ترین و عاقل‌ترین مردان است ، اگر آموزش شنا نبیند ، غرق می‌شود؟ اگر همه این چیزها با حواس درک می‌شود ، چرا خرد ، هوش ، تجربه و آگاهی‌اش به چیزها با داشتن حواس و درستی آنها که می‌تواند او را همچون آن مور کوچک راهنمایی کند ، هدایت نمی‌کند؟ آیا سزاوار نیست بدانی که قلبی که معدن خرد است ، در کودکی است که شرح دادم و غیر آن از آنچه درباره حیوانات شنیدی ، کودک را برای جستن شیر ، پرنده دانه‌خوار را برای خوردن دانه ، و گوشتخوار را برای خوردن گوشت ، تحریک می‌کند؟

قال: لَسْتُ أَجِدُ الْقَلْبَ يَعْلَمُ شَيْئاً إِلَّا بِالْحَوَاسِّ ...

[قلت:] فَهَلْ رَأَيْتَ فِي الْمَنَامِ أَنَّكَ تَأْكُلُ وَتَشْرَبُ حَتَّى وَصَلْتَ لَذَّةَ ذَلِكَ إِلَى قَلْبِكَ؟ قال: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَهَلْ رَأَيْتَ أَنَّكَ تَضْحَكُ وَتَبْكِي وَتَجُولُ فِي الْبُلْدَانِ الَّتِي لَمْ تَرَهَا وَالَّتِي قَدْ رَأَيْتَهَا حَتَّى تَعْلَمَ مَعَالِمَ مَا رَأَيْتَ مِنْهَا؟

قال: نَعَمْ، مَا لَا أَحْصِي. قُلْتُ: هَلْ رَأَيْتَ أَحَداً مِنْ أَقَارِبِكَ مِنْ أَخٍ أَوْ أَبٍ أَوْ ذِي رَحِمٍ قَدْ مَاتَ قَبْلَ ذَلِكَ حَتَّى تَعْلَمَهُ وَتَعْرِفَهُ كَمَعْرِفَتِكَ إِيَّاهُ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ؟



قال: أَكْثَرُ مِنَ الْكَثِيرِ.

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي أَيُّ حَوَاسِّكَ أَدْرَكَ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ فِي مَنَامِكَ حَتَّى دَلَّتْ قَلْبَكَ عَلَى مُعَايِنَةِ الْمَوْتِ وَكَلَامِهِمْ، وَأَكَلَ طَعَامِهِمْ، وَالْجَوْلَانِ فِي الْبُلْدَانِ، وَالضُّحْكَ وَالْبُكَاءَ وَغَيْرَ ذَلِكَ؟

قال: مَا أَقْدِرُ أَنْ أَقُولَ لَكَ أَيُّ حَوَاسِّي أَدْرَكَ ذَلِكَ أَوْ شَيْئاً مِنْهُ، وَكَيْفَ تُدْرِكُ وَهِيَ بِمَنْزِلَةِ الْمَيِّتِ لَا تَسْمَعُ وَلَا تُبْصِرُ؟

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي حَيْثُ اسْتَيْقَظْتَ أَلَسْتَ قَدْ ذَكَرْتَ الَّذِي رَأَيْتَ فِي مَنَامِكَ تَحْفِظُهُ وَتَقْضِيهِ بَعْدَ يَقْظَتِكَ عَلَى إِخْوَانِكَ لَا تَنْسِي مِنْهُ حَرْفاً؟

قال: إِنَّهُ كَمَا تَقُولُ وَرُبَّمَا رَأَيْتُ الشَّيْءَ فِي مَنَامِي، ثُمَّ لَا أُمْسِي حَتَّى أَرَاهُ فِي يَقْظَتِي كَمَا رَأَيْتُهُ فِي مَنَامِي.

گفت : قلب را بدون حواس ، دانا به چیزی نیافتم ...

گفتم : آیا در خواب دیده‌ای که می‌خوری و می‌آشامی ، به گونه‌ای که لذت آن را به دل ، درک می‌کنی؟ گفت : آری .

گفتم : آیا دیده‌ای که در خواب می‌خندی ، گریه می‌کنی و در شهرهایی که ندیده‌ای یا دیده‌ای ، می‌گردی ، به گونه‌ای که نشانه‌های آنچه را دیده‌ای می‌دانی؟

گفت : آری ؛ بی شمار .

گفتم : آیا کسی از اقوامت را مانند برادر ، پدر و یا خویشانت که قبلاً مرده باشند ، در خواب دیده‌ای ، به گونه‌ای که وی را همچون پیش از مرگش شناخته باشی؟

گفت : بسیار زیاد .

گفتم : به من بگو در خواب ، کدام حواست این چیزها را درک کرده و قلت را بر دیدن مردگان و سخن گفتن با آنان خوردن غذاهایشان و یا برگشتن در شهرها ، خندیدن ، گریستن و غیر آن ، راهنمایی کرده است؟

گفت : نمی‌توانم بگویم کدام یک از حواسم آن را یا بخشی از آن را درک کرده است . چگونه درک کنند ، در حالی که مثل مرده هستند ، نه می‌شنوند و نه می‌بینند .

گفتم : بگو بینم ، آیا وقتی بیدار می‌شوی ، آنچه را که در خواب دیده‌ای ، یاد نداری؟ آن را حفظ نمی‌کنی و پس از بیداری برای برادرانت نقل نمی‌کنی ، به گونه‌ای که حتی یک حرفش را هم فراموش نمی‌کنی؟

گفت : همان گونه است که می‌گویی . چه بسا چیزی را در خواب می‌بینم . چندی نمی‌گذرد که همان را طبق آنچه در خواب دیده‌ام ، در بیداری می‌بینم .

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي أَيُّ حَوَاسِّكَ قَرَّرْتَ عِلْمَ ذَلِكَ فِي قَلْبِكَ، حَتَّى ذَكَرْتَهُ بَعْدَ مَا اسْتَيْقَظْتَ؟

قَالَ: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ مَا دَخَلَتْ فِيهِ الْحَوَاسُّ.

قُلْتُ: أَفَلَيْسَ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَعْلَمَ حَيْثُ بَطَلَتْ الْحَوَاسُّ فِي هَذَا أَنْ الَّذِي عَايَنَ تِلْكَ الْأَشْيَاءَ وَحَفِظَهَا فِي مَنَامِكَ - قَلْبُكَ الَّذِي جَعَلَ اللَّهُ فِيهِ الْعَقْلَ الَّذِي احْتَجَّ بِهِ عَلَى الْعِبَادِ؟

قَالَ: إِنَّ الَّذِي رَأَيْتُ فِي مَنَامِي لَيْسَ بِشَيْءٍ، إِنَّمَا هُوَ بِمَنْزِلَةِ السَّرَابِ الَّذِي يُعَايِنُهُ صَاحِبُهُ وَيَنْظُرُ إِلَيْهِ، لَا يَشْكُ فِيهِ أَنَّهُ مَاءٌ؛ فَإِذَا انْتَهَى إِلَى مَكَانِهِ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً؛ فَمَا رَأَيْتُ فِي مَنَامِي فِي هَذِهِ الْمَنْزِلَةِ.

قُلْتُ: كَيْفَ شَبَّهْتَ السَّرَابَ بِمَا رَأَيْتُ فِي مَنَامِكَ مِنْ أَكْلِكَ الطَّعَامِ الْخُلُوعِ وَالْحَامِضِ، وَمَا رَأَيْتُ مِنَ الْفَرَحِ وَالْحُزَنِ؟

قَالَ: لِأَنَّ السَّرَابَ حَيْثُ انْتَهَيْتُ إِلَى مَوْضِعِهِ صَارَ لَا شَيْءَ، وَكَذَلِكَ صَارَ مَا رَأَيْتُ فِي مَنَامِي حِينَ انْتَبَهْتُ.

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي إِنْ أَتَيْتُكَ بِأَمْرٍ وَجَدْتُ لَذَّتَهُ فِي مَنَامِكَ، وَخَفَقَ لِدَلِّكَ قَلْبُكَ أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ الْأَمْرَ عَلَى مَا وَصَفْتُ لَكَ؟

قَالَ: بَلَى.

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي هَلِ احْتَلَمْتَ قَطُّ حَتَّى قَضَيْتَ فِي امْرَأَةٍ نَهْمَتَكَ عَرَفْتَهَا أَمْ لَمْ تَعْرِفَهَا؟

قَالَ: بَلَى مَا لَا أَحْصِيهِ.

گفتم : به من بگو کدام حواس است این آگاهی را در دلت نهاده که پس از بیداری ، آن را به یاد می‌آوری ؟

گفت : در این کار ، حواس ، نقشی ندارند .

گفتم : آیا سزاوار نیست بدانی که در این جا که حواس از کار افتاده ، آنچه که آن اشیا را در خوابت می‌بیند و نگه می‌دارد ، دلت است که خداوند ، خرد را برای استدلال بر بندگانش در آن قرار داده است ؟

گفت : آنچه که در خواب می‌بینم ، چیزی نیست . مثل سراب می‌ماند که شخص آن را می‌بیند و به آن نگاه می‌کند و تردیدی ندارد که آب است ، وقتی به محل رسید ، چیزی نمی‌یابد . آنچه که در خواب می‌بینم ، مثل همین سراب است .

گفتم : چه طور خوابت را که در آن ، غذای شیرین و ترش می‌خوری و شادی و غم می‌بینی ، تشبیه به سراب می‌کنی ؟

گفت : چون وقتی به محل سراب رسیدی ، هیچ می‌شود ؛ همچنین آنچه را که در خواب می‌بینم ، وقتی بیدار شوم ، چنین می‌شود .

گفتم : اگر در خواب ، موضوعی را ببینی که از آن لذت ببری و قلبت برای آن بتپد ، آیا نمی‌دانی که آن موضوع ، همان گونه است که برایت بیان شده است ؟

گفت : آری .

گفتم : به من بگو آیا تا کنون محتمل شده‌ای که شهوتت را در خواب با زنی که می‌شناسی یا نمی‌شناسی ، برآورده کنی ؟

گفت : آری ؛ بی‌شمار .

قُلْتُ: أَلَسْتُ وَجَدْتَ لِذَلِكَ لَذَّةً عَلَى قَدْرِ لَذَّتِكَ فِي يَقْظَتِكَ فَتَنَبَّهَ
وَقَدْ أَنْزَلْتَ الشَّهْوَةَ حَتَّى تَخْرُجَ مِنْكَ بِقَدْرِ مَا تَخْرُجُ مِنْكَ فِي الْيَقْظَةِ،
هَذَا كَسْرٌ لِحُجَّتِكَ فِي السَّرَابِ.

قَالَ: مَا يَرَى الْمُحْتَلِمُ فِي مَنَامِهِ شَيْئاً إِلَّا مَا كَانَتْ حَوَاسُّهُ دَلَّتْ عَلَيْهِ فِي
الْيَقْظَةِ.

قُلْتُ: مَا زِدْتَ عَلَى أَنْ قَوَّيْتَ مَقَالَتي، وَزَعَمْتَ أَنَّ الْقَلْبَ يَعْقِلُ
الْأَشْيَاءَ وَيَعْرِفُهَا بَعْدَ ذَهَابِ الْحَوَاسِّ وَمَوْتِهَا فَكَيْفَ أَنْكَرْتَ أَنَّ الْقَلْبَ
يَعْرِفُ الْأَشْيَاءَ وَهُوَ يَقْظَانُ مُجْتَمِعَةً لَهُ حَوَاسُّهُ...

قَالَ: لَقَدْ كُنْتُ أَظُنُّكَ لَا تَتَخَلَّصُ مِنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ وَقَدْ جِئْتَ بِشَيْءٍ لَا
أَقْدِرُ عَلَى رَدِّهِ! قُلْتُ: وَأَنَا أَعْطَيْكَ تَصَادِيقَ مَا أَنْبَأْتُكَ بِهِ وَمَا رَأَيْتَ فِي
مَنَامِكَ فِي مَجْلِسِكَ السَّاعَةَ.

قَالَ: إِفْعَلْ فَإِنِّي قَدْ تَحَيَّرْتُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ.

قُلْتُ: أَخْبِرْنِي هَلْ تُحَدِّثُ نَفْسَكَ مِنْ تِجَارَةٍ أَوْ صِنَاعَةٍ أَوْ بِنَاءٍ أَوْ
تَقْدِيرِ شَيْءٍ وَتَأْمُرُ بِهِ إِذَا أَحْكَمْتَ تَقْدِيرَهُ فِي ظَنِّكَ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَهَلْ أَشْرَكَ قَلْبَكَ فِي ذَلِكَ الْفِكْرِ شَيْئاً مِنْ حَوَاسِّكَ؟

قَالَ: لَا.

گفتم: آیا به همان مقدار که در بیداری احساس لذت کردی، در خواب احساس نکردی و آنگاه که بیدار شدی، شهوت از تو فرو افتاد و به مقداری که در حالت بیداری آبِ مردی خارج می‌شد، خارج شد؟ این موضوع، دلیل تو را در این‌که خواب مثل سراب است، از بین می‌برد.

گفت: محتمل شونده، در خواب چیزی نمی‌بیند، جز آنچه که حواسش در بیداری بدان راهنمایی می‌کند.

گفتم: جز بر تقویت گفته من چیزی نیفزودی. می‌پنداری که دل، چیزها را پس از رفتن و مرگ حواس درک می‌کند و می‌شناسد؛ ولی چگونه انکار می‌کنی که قلب، هنگام بیداری و همراه داشتن حواس نمی‌شناسد...

گفت: می‌پنداشتم که از این پرسش‌رهای پیدانمی‌کنی؛ ولی چیزهایی گفتم که نمی‌توانم رد کنم. گفتم: من در همین مجلس، درستی آنچه را که به تو خبر دادم و آنچه را که در خواب می‌بینی، خبر می‌دهم.

گفت: بگو، چون من در این مسئله حیران شده‌ام.

گفتم: آیا در دل خود بر تجارتی، صنعتی، ساختمان‌سازی یا سامان‌بخشی چیزی اندیشیده‌ای و هنگامی که در گمان خود، چارچوب آنرا استوار ساختی، به آن اقدام کرده باشی؟

گفت: آری.

گفتم: آیا در این اندیشه، قلب تو حواست را سهیم ساخته است؟

گفت: نه.

قُلْتُ: أَفَلَا تَعْلَمُ أَنَّ الَّذِي أَخْبَرَكَ بِهِ قَلْبُكَ حَقٌّ؟ قَالَ: الْيَقِينُ هُوَ.^۱

۱۴۹. الاحتجاج: وَمِنْ سُؤَالِ الزُّنْدِيقِ^۲ الَّذِي سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ أَنْ قَالَ: كَيْفَ يَعْبُدُ اللَّهُ الْخَلْقَ وَلَمْ يَرَوْهُ؟

قَالَ: رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِنُورِ الْإِيمَانِ، وَأُثْبِتَتْهُ الْعُقُولُ بِيقظتها إثبات العيان، وأبصرتة الأبصار بما رأتة من حُسن التركيب وإحكام التأليف، ثمَّ الرُّسُلُ وآياتها والكتبُ ومُحكَماتها، واقتصرت العلماء على ما رأت من عَظَمَتِهِ دُونَ رُؤْيَيْتِهِ.

قَالَ: أَلَيْسَ هُوَ قَادِرٌ أَنْ يَظْهَرَ لَهُمْ حَتَّى يَرَوْهُ فَيَعْرِفُوهُ، فَيُعْبَدَ عَلَى يَقِينٍ؟



قَالَ: لَيْسَ لِلْمُحَالِ جَوَابٌ.

قَالَ: فَمِنْ أَيْنَ أَثْبِتَ أَنْبِيَاءَ وَرُسُلًا؟

قَالَ عليه السلام: إِنَّا لَمَّا أَثْبِتْنَا أَنَّ لَنَا خَالِقًا صَانِعًا مُتَعَالِيًا عَنَّا وَعَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقَ، وَكَانَ ذَلِكَ الصَّانِعُ حَكِيمًا، لَمْ يَجْزْ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقُهُ، وَلَا أَنْ يُلَامِسُوهُ، وَلَا أَنْ يُبَاشِرَهُمْ وَيُبَاشِرُوهُ، وَيُحَاجَّهُمْ وَيُحَاجَّوهُ، ثَبَّتَ أَنَّ لَهُ سُفْرَاءَ فِي خَلْقِهِ وَعِبَادِهِ يَدُلُّونَهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ وَمَنَافِعِهِمْ، وَمَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ، وَفِي تَرْكِهِ فَنَآؤُهُمْ، فَثَبَّتَ الْأَمِيرُونَ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ

۱. بحار الأنوار: ۱۵۲/۳ نقلاً عن الإهليلجة في التوحيد للمفضل بن عمر.

۲. جاءت في معنى ومصداق كلمة الزنديق آراء متعددة؛ من جعلتها الدهري، والثنوي، والمانوي. والوجه الجامع للمعاني المذكورة هو إنكار الدين أو الإسلام. للاطلاع على مزيد من التفاصيل حول أصل هذه الكلمة ومعانيها، (تاج العروس: ۱۳ / ۲۰۶، لسان العرب: ۱۱۴۷ / ۱۰).

گفتم : آیا نمی‌دانی آنچه که قلبت به تو خبر می‌دهد ، حق است؟ گفت :
یقین ، همان است .

۱۲۹. الاحتجاج: از جمله پرسش‌های زندیقی^{۳۲} که سؤال‌های فراوان از امام
صادق^{علیه السلام} کرد ، این بود که گفت : مردم ، چگونه خدایی را که نمی‌بینند ،
پرستش کنند؟

امام صادق^{علیه السلام} فرمود : «خدا را دل‌ها با نور ایمان می‌بینند و خِرَد‌ها با
آگاهی آشکار اثبات می‌کنند و دیده‌ها با دیدن ترکیب‌های زیبا و استواری
تألیف ، وی را می‌بینند . آنگاه ، پیامبران و نشانه‌هایشان ، کتاب‌ها و
محکماتشان [دلیل است] و دانشوران ، بدون دیدن او بر عظمتی که از او
می‌بینند ، بسنده می‌کنند» .

گفت : آیا او توانا نیست که برای بندگانش نمایان شود تا او را ببینند و از
روی یقین ، پرستش کنند؟

امام فرمود : «برای سخن محال ، پاسخی نیست» .

گفت : از چه راه ، پیامبران و رسولان را اثبات می‌کنی؟

امام فرمود : «وقتی ما ثابت کردیم که خالق سازنده و برتر از ما و از
جميع آفریده‌ها وجود دارد و او حکیم است ، روا نیست بندگان او را
ببینند و به وی دست بزنند ، و [روا نیست] او با بندگان ، مباشرت کند و
بندگان با وی ، [چنان‌که روا نیست] او با بندگان ، گفتگو کند و بندگان او را
ببینند . [از اینها] ثابت می‌گردد که او فرستادگانی در بین مخلوقات و بندگان
دارد که آنان را به مصلحت‌ها و منفعت‌هایشان و آنچه که بقایشان به آن
است و فنایشان در ترک آن است ، راهنمایی کنند . بنابراین ، وجود آمران

فِي خَلْقِهِ، وَتَبَّتْ عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّ لَهُ مُعَبِّرِينَ وَهُمْ الْأَنْبِيَاءُ وَصَفَوْتُهُ مِنْ خَلْقِهِ، حُكَمَاءَ مُؤَدِّبِينَ بِالْحِكْمَةِ، مَبْعُوثِينَ عَنْهُ، مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ فِي أَحْوَالِهِمْ عَلَى مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَالتَّرْكِيبِ، مُؤَيَّدِينَ مِنْ عِنْدِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ، بِالْحِكْمَةِ وَالذَّلِيلِ وَالْبَرَاهِينِ وَالشُّوَاهِدِ: مِنْ إِحْيَاءِ الْمَوْتَى، وَإِبْرَاءِ الْأَكْمَةِ وَالْأَبْرَصِ، فَلَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ حُجَّةٍ يَكُونُ مَعَهُ عِلْمٌ يَدُلُّ عَلَى صِدْقِ مَقَالِ الرَّسُولِ وَوُجُوبِ عَدَالَتِهِ.

ثُمَّ قَالَ ﷺ بَعْدَ ذَلِكَ: - نَحْنُ نَزَعُمُ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ، وَلَا تَكُونُ الْحُجَّةُ إِلَّا مِنْ عَقِبِ الْأَنْبِيَاءِ، وَمَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ مِنْ غَيْرِ نَسْلِ الْأَنْبِيَاءِ، وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ شَرَعَ لِنَبِيِّ آدَمَ طَرِيقاً مُنِيرًا، وَأَخْرَجَ مِنْ آدَمَ نَسْلاً طَاهِراً طَيِّباً، أَخْرَجَ مِنْهُ الْأَنْبِيَاءَ وَالرُّسُلَ، هُمْ صَفْوَةُ اللَّهِ، وَخُلَصُّ الْجَوْهَرِ، طَهَّرُوا فِي الْأَصْلَابِ، وَحَفِظُوا فِي الْأَرْحَامِ، لَمْ يُصِْبْهُمْ سِفَاحُ الْجَاهِلِيَّةِ، وَلَا شَابَ أُنْسَابُهُمْ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَهُمْ فِي مَوْضِعٍ لَا يَكُونُ أَعْلَى دَرَجَةٍ وَشَرَفاً مِنْهُ، فَمَنْ كَانَ خَازِنَ عِلْمِ اللَّهِ، وَأَمِينَ غَيْبِهِ وَمُسْتَوْدَعَ سِرِّهِ، وَحُجَّتُهُ عَلَى خَلْقِهِ، وَتَرْجُمَانَهُ وَلِسَانَهُ، لَا يَكُونُ إِلَّا بِهَذِهِ الصِّفَةِ، فَالْحُجَّةُ لَا تَكُونُ إِلَّا مِنْ نَسْلِهِمْ، يَقُومُ مَقَامَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْخَلْقِ بِالْعِلْمِ الَّذِي عِنْدَهُ وَوَرِثَتُهُ عَنِ الرَّسُولِ، إِنْ جَعَدَهُ النَّاسُ سَكْتًا، وَكَانَ بَقَاءُ مَا عَلَيْهِ النَّاسُ قَلِيلاً مِمَّا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ عِلْمِ الرَّسُولِ عَلَى اخْتِلَافٍ مِنْهُمْ فِيهِ، قَدْ أَقَامُوا بَيْنَهُمُ الرَّأْيَ وَالْقِيَاسَ، وَإِنَّهُمْ إِنْ أَقَرُّوا بِهِ وَأَطَاعُوهُ وَأَخَذُوا عَنْهُ، ظَهَرَ الْعَدْلُ وَذَهَبَ الْإِخْتِلَافُ وَالتَّشَاجُرُ

و ناهیانی از سوی حکیم دانا در بین خلقتش ثابت می‌گردد و مشخص می‌شود که وی، مفسرانی دارد که همان پیامبران و برگزیدگان از میان خلقت هستند؛ حکیمانی که به حکمت، تربیت شده‌اند و فرستاده‌ اویند که در عین همگون بودن با مردم از نظر خلقت و ترکیب، با آنان در اوضاع و احوالشان مشارکت می‌کنند؛ کسانی که به وسیله حکمت، دلایل و برهان‌ها و گواهی‌هایی از قبیل: زنده کردن مرده‌ها، شفا دادن کور مادرزاد و پیس، از سوی حکیم دانا مورد تأیید هستند. زمین، هیچ‌گاه از حجتی که با وی دانشی باشد که بر درستی سخن پیامبر و وجوب عدالت او دلالت کند، خالی نمی‌ماند.

پس فرمود: «ما یقین داریم که زمین از حجت خالی نمی‌ماند و حجت، جز از نسل پیامبران نیست و خداوند، هیچ پیامبری را جز از نسل پیامبران بر نمی‌گزیند. از این رو، خداوند برای فرزندان آدم، راه روشنی باز کرد و از آدم، نسل پاک و پاکیزه‌ای را بیرون آورد که از آن، نسل پیامبران و رسولان را برآورد. آنان، برگزیده خدا و پاک‌نهادند؛ در پشت‌ها پاک نگه داشته شده و در زهدان‌ها حفاظت شده‌اند. زشتی جاهلیت، دامگیرشان نگشته و نسب‌هایشان را آلوده نساخته است؛ چون خداوند - عزوجل - آنان را در جایگاهی قرار داده است که از آن، درجه و شرفی بالاتر نیست. پس آن‌که منبع دانش الهی، امین غیث، امانت‌سپار رازش، حجت بر خلقتش، و مترجمان او و زبان اوست، جز بر این ویژگی نمی‌تواند باشد. بنابراین، حجت، جز در نسل آنان نیست. با دانشی که در وی است و آن‌را از رسول به ارث برده، جانشین پیامبر است در بین بندگان. اگر مردم انکارش کنند، سکوت می‌کند. دانش کمی از رسول خدا در میان مردم باقی مانده، با اختلافی که در آن دانش داشتند، آنان، رأی و قیاس را بین خود برقرار ساختند. آنان، اگر به وصی اقرار می‌کردند و از وی پیروی می‌کردند و از او دانش می‌گرفتند، عدل آشکار می‌شد و

وَاسْتَوَى الْأَمْرُ وَأَبَانَ الدِّينُ، وَغَلَبَ عَلَى الشُّكِّ الْيَقِينُ، وَلَا يَكَادُ أَنْ يُقَرَّرَ النَّاسُ بِهِ، وَلَا يُطِيعُوا لَهُ أَوْ يَحْفَظُوا لَهُ بَعْدَ فَقْدِ الرَّسُولِ، وَمَا مَضَى رَسُولٌ وَلَا نَبِيٌّ قَطُّ إِلَّا وَقَدْ تَخْتَلَفَ أُمَّتُهُ مِنْ بَعْدِهِ، وَإِنَّمَا كَانَ عِلَّةُ اخْتِلَافِهِمْ خِلَافَهُمْ عَلَى الْحُجَّةِ وَتَرْكُهُمْ إِيَّاهُ.

قال: فَمَا يُصْنَعُ بِالْحُجَّةِ إِذَا كَانَ بِهَذِهِ الصُّفَةِ؟

قال: قَدْ يُقْتَدَى بِهِ وَيَخْرُجُ عَنْهُ الشَّيْءُ بَعْدَ الشَّيْءِ مَكَانَهُ مَنَفَعَةَ الْخَلْقِ وَصَلَاحَتُهُمْ، فَإِنْ أَحْدَثُوا فِي دِينِ اللَّهِ شَيْئاً أَعْلَمَهُمْ وَإِنْ زَادُوا فِيهِ أَخْبَرَهُمْ، وَإِنْ نَقَصُوا مِنْهُ شَيْئاً أَفَادَهُمْ.

ثُمَّ قَالَ الزُّنْدِيقُ: مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَ اللَّهُ الْأَشْيَاءَ؟

قال ﷺ: مِنْ لَا شَيْءٍ. فَقَالَ: كَيْفَ يَجِيءُ مِنْ لَا شَيْءٍ شَيْءٌ؟

قال ﷺ: إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَا تَخْلُو أَنْ تَكُونَ خُلِقَتْ مِنْ شَيْءٍ أَوْ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ، فَإِنْ كَانَتْ خُلِقَتْ مِنْ شَيْءٍ كَانَ مَعَهُ، فَإِنَّ ذَلِكَ الشَّيْءَ قَدِيمٌ وَالْقَدِيمُ لَا يَكُونُ حَدِيثاً وَلَا يَفْنَى وَلَا يَتَغَيَّرُ، وَلَا يَخْلُو ذَلِكَ الشَّيْءُ مِنْ أَنْ يَكُونَ جَوْهراً وَاحِداً وَلَوْناً وَاحِداً، فَمِنْ أَيْنَ جَاءَتْ هَذِهِ الْأَلْوَانُ الْمُخْتَلِفَةُ، وَالْجَوَاهِرُ الْكَثِيرَةُ الْمَوْجُودَةُ فِي هَذَا الْعَالَمِ مِنْ ضُرُوبِ شَتَّى؟ وَمِنْ أَيْنَ جَاءَ الْمَوْتُ إِنْ كَانَ الشَّيْءُ الَّذِي أُنشِئَتْ مِنْهُ الْأَشْيَاءُ حَيّاً؟ وَمِنْ أَيْنَ جَاءَتْ الْحَيَاةُ إِنْ كَانَ ذَلِكَ الشَّيْءُ مَيِّتاً؟ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مِنْ حَيٍّ وَمَيِّتٍ قَدِيمِينَ لَمْ يَزَالَا؛ لِأَنَّ الْحَيَّ لَا يَجِيءُ مِنْهُ مَيِّتٌ

اختلاف و مشاجره از بین می‌رفت؛ کارها سامان می‌گرفت و دین، آشکار می‌شد و یقین، بر دودلی پیروز می‌گشت؛ ولی چنین نشد که مردم به وی اقرار کنند، از وی پیروی نمایند و پس از رسول، شأن او را پاس دارند. هیچ رسول و نبی‌ای در نگذشت، جز آن‌که بعد از وی امتش اختلاف کردند و انگیزه اختلافشان، مخالفت با حجت و ترک وی بود».

[زندیق] گفت: اگر حجت با این اوصاف است، چه سودی در آن است؟

فرمود: «گاه از وی پیروی می‌شود و در راستای سود و صلاح مردم، چیزهایی در پی چیزهایی دیگر از وی تراوش می‌کند. اگر در دین چیزی به وجود آورند، به آنان می‌گویند که اگر چیزی بدان بیفزایند، آنان را آگاه می‌کند و اگر از دین کم کنند، به آنان می‌رساند».

زندیق گفت: خداوند، چیزها را از چه چیز آفریده است؟

فرمود: «از هیچ».

زندیق گفت: چگونه چیز از نا چیز به وجود می‌آید؟

امام فرمود: «چیزها یا از چیز به وجود آمده‌اند و یا از ناچیز. اگر از چیزی آفریده شده باشند، آن چیز، قدیم است و قدیم، نمی‌تواند حادث باشد، نابود شود و یا تغییر یابد و آن چیز، باید دارای جوهر واحد و رنگ واحد باشد. بنابراین، این رنگ‌های گوناگون و جوهرهای فراوان در این هستی از انواع گوناگون، از کجا آمده‌اند؟ از طرف دیگر، اگر آن چیزی که چیزها از او به وجود آمده‌اند، زنده است، پس مرگ از کجا پیدا شده؟ و اگر آن چیز مُرده بود، زندگی از کجا آمده است؟ و نمی‌شود اشیا از زنده و مرده‌ای قدیمی و پایدار به وجود آمده باشند؛ چون از زنده‌ای که

وَهُوَ لَمْ يَزَلْ حَيًّا، وَلَا يَجُوزُ أَيْضًا أَنْ يَكُونَ الْمَيِّتُ قَدِيمًا لَمْ يَزَلْ بِمَا هُوَ بِهِ مِنَ الْمَوْتِ، لِأَنَّ الْمَيِّتَ لَا قُدْرَةَ لَهُ وَلَا بَقَاءَ...

قَالَ: فَلَمْ يَزَلْ صَانِعُ الْعَالَمِ عَالِمًا بِالْأَحْدَاثِ الَّتِي أَحْدَثَهَا قَبْلَ أَنْ يُحْدِثَهَا؟

قَالَ: فَلَمْ يَزَلْ يَعْلَمُ فَخَلَقَ مَا عَلِمَ.

قَالَ: أُمُخْتَلِفٌ هُوَ أَمْ مُؤْتَلَفٌ؟

قَالَ: لَا يَلِيقُ بِهِ الْإِخْتِلَافُ وَلَا الْإِيتِلَافُ، إِنَّمَا يَخْتَلِفُ الْمُتَجَزِّي، وَيَأْتِلِفُ الْمُتَبَعُّضُ، فَلَا يُقَالُ لَهُ: مُؤْتَلَفٌ وَلَا مُخْتَلِفٌ.

قَالَ: فَكَيْفَ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ؟

قَالَ: وَاحِدٌ فِي ذَاتِهِ، فَلَا وَاحِدٌ كَوَاحِدٍ؛ لِأَنَّ مَا سِوَاهُ مِنَ الْوَاحِدِ مُتَجَزِّئٌ وَهُوَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاحِدٌ لَا يَتَجَزَّى، وَلَا يَقَعُ عَلَيْهِ الْعَدُّ.

قَالَ: فَلَا يُعَيَّنُ عِلَّةُ خَلْقِ الْخَلْقِ وَهُوَ غَيْرُ مُحْتَاجٍ إِلَيْهِمْ، وَلَا مُضْطَرٌّ إِلَى خَلْقِهِمْ، وَلَا يَلِيقُ بِهِ التَّعَبُّثُ بِنَا؟

قَالَ: خَلَقَهُمْ لِإِظْهَارِ حِكْمَتِهِ وَإِنْفَازِ عِلْمِهِ وَإِمضَاءِ تَدْبِيرِهِ.

قَالَ: وَكَيْفَ لَا يَقْتَصِرُ عَلَى هَذِهِ الدَّارِ فَيَجْعَلُهَا دَارَ ثَوَابٍ وَمُحْتَبَسَ عِقَابٍ؟

قَالَ: إِنَّ هَذِهِ الدَّارَ دَارُ ابْتِلَاءٍ، وَتَجَرُّ الثَّوَابِ، وَمُكْتَسَبُ الرِّحْمَةِ، مُلِثَتْ أَفَاتٍ، وَطُبِّقَتْ شَهَوَاتٍ، لِيُخْتَبَرَ فِيهَا عِبِيدُهُ بِالطَّاعَةِ، فَلَا يَكُونُ

همواره زنده است ، مرده به وجود نمی آید و نمی شود مرده ، با مرده بودنش قدیم و جاودان باشد؛ چون مُرده ، توان و بقا ندارد» .

گفت : آیا آفریننده جهان ، پیش از آفرینش آن ، همواره به آنچه که پدید می آورد ، آگاه بود؟

امام فرمود : «او همواره می دانست و آنچه را می دانست ، آفرید» .

گفت : آیا او چندگون است یا همگون؟

امام فرمود : «به او چندگونی و همگونی نمی سزد؛ جزء دارها گوناگون و پاره پاره ها همگون هستند . به او چند گونه یا همگون گفته نمی شود» .

گفت : پس چگونه او خدای یگانه است؟

امام فرمود : «او در ذات خود ، یگانه است . هیچ یکی ، همچون یگانگی او نیست؛ زیرا دیگر یک ها جزء پذیرند و خداوند تبارک و تعالی ، یگانه ای قسمت ناپذیر است و شمارش بر وی ، راست نیاید» .

گفت : به چه انگیزه ای خداوند ، آفریده ها را خلق کرد ، با آن که به آنان نیازمند نبود و مجبور به آفرینش آنها نبود و شایسته او هم نیست که با ما بازی کند؟

امام فرمود : «آنان را برای نمود حکمت ، به کارگیری دانش و اجرای تدبیرش آفرید» .

گفت : چرا بر همین دنیا بسنده نکرد و آن را جهان پاداش و زندان کیفر قرار نداد؟

فرمود : «این جهان ، جهان آزمایش است؛ تجارت کده ثواب و بازار رحمت است؛ انباشته از آفت و لایه های برهم آمده شهوت است ، تا در آن ، بندگان را به پیروی کردن بیازماید و جهان عمل ، جهان مزددهی

دارِ عَمَلٍ دارِ جَزَاءٍ.

قال: أَفَمِنْ حِكْمَتِهِ أَنْ جَعَلَ لِنَفْسِهِ عَدُوًّا، وَقَدْ كَانَ وَلَا عَدُوَّ لَهُ، فَخَلَقَ كَمَا زَعَمْتَ «إِبْلِيسَ» فَسَلَّطَهُ عَلَى عَبِيدِهِ يَدْعُوهُمْ إِلَى خِلَافِ طَاعَتِهِ، وَيَأْمُرُهُمْ بِمَعْصِيَتِهِ، وَجَعَلَ لَهُ مِنَ الْقُوَّةِ كَمَا زَعَمْتَ، يَصِلُ بِلُطْفِ الْحِيلَةِ إِلَى قُلُوبِهِمْ، فَيُوسِسُ إِلَيْهِمْ فَيُشَكِّكُهُمْ فِي رَبِّهِمْ، وَيُلَبِّسُ عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ، فَيَزِيلُهُمْ عَنْ مَعْرِفَتِهِ، حَتَّى أَنْكَرَ قَوْمٌ لِمَا وَسَّوسَ إِلَيْهِمْ رَبُّوهُنَّ، وَعَبَدُوا سِوَاهُ، فَلِمَ سَلَّطَ عَدُوَّهُ عَلَى عَبِيدِهِ، وَجَعَلَ لَهُ السَّبِيلَ إِلَى إِغْوَانِهِمْ؟

قال: إِنَّ هَذَا الْعَدُوُّ الَّذِي ذَكَرْتَ لَا تَضُرُّهُ عَدَاوَتُهُ، وَلَا تَنْفَعُهُ وِلَايَتُهُ. وَعَدَاوَتُهُ لَا تَنْقُصُ مِنْ مُلْكِهِ شَيْئاً، وَوِلَايَتُهُ لَا تَزِيدُ فِيهِ شَيْئاً، وَإِنَّمَا يُتَّقَى الْعَدُوُّ إِذَا كَانَ فِي قُوَّةٍ يَضُرُّ وَيَنْفَعُ، إِنْ هُمْ بِمُلْكٍ أَخَذَهُ، أَوْ بِسُلْطَانٍ قَهَرَهُ، فَأَمَّا إِبْلِيسُ فَعَبْدٌ، خَلَقَهُ لِيَعْبُدَهُ وَيُوحِّدَهُ، وَقَدْ عَلِمَ حِينَ خَلَقَهُ مَا هُوَ وَإِلَى مَا يَصِيرُ إِلَيْهِ، فَلَمَّ يَزَلْ يَعْبُدُهُ مَعَ مَلَائِكَتِهِ حَتَّى امْتَحَنَهُ بِسُجُودِ آدَمَ، فَامْتَنَعَ مِنْ ذَلِكَ حَسِداً وَشِقَاوَةً غَلَبَتْ عَلَيْهِ فَلَعَنَهُ عِنْدَ ذَلِكَ، وَأَخْرَجَهُ عَنْ صُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ، وَأَنْزَلَهُ إِلَى الْأَرْضِ مَلْعُوناً مَدْحُوراً فَصَارَ عَدُوًّا آدَمَ وَوُلْدِهِ بِذَلِكَ السَّبَبِ، وَمَا لَهُ مِنَ السَّلْطَنَةِ عَلَى وُلْدِهِ إِلَّا الْوَسْوَسَةُ، وَالْدُّعَاءُ إِلَى غَيْرِ السَّبِيلِ، وَقَدْ أَقَرَّ مَعَ مَعْصِيَتِهِ لِرَبِّهِ بِرُبُوبِيَّتِهِ.

قال: أَفَيَصْلَحُ السُّجُودُ لِغَيْرِ اللَّهِ؟

قال: لا.

نیست».

گفت: آیا این از حکمتش است که برای خود، دشمن قرار داده است، در حالی که بی دشمن بود و چنان‌که می‌پنداری، «ابلیس» را آفرید و او را بر بندگان مسلط ساخت تا آنان را به مخالفت با او فرا خواند و آنان را به گناه فرمان دهد و چنان‌که می‌پنداری، به وی توانی داد که با حيله در دل‌هایشان نفوذ کند و آنان را وسوسه کند تا دربارهٔ پروردگارشان به شکشان بیندازد و دینشان را بر آنان مشته سازد و از راه شناخت خدا منحرف کند تا آن‌جا که به خاطر وسوسه‌های او قومی پروردگارشان را منکر شدند و غیر او را پرستیدند؟ چرا بر بندگان دشمنش را مسلط ساخت و راهی برای اغوای آنان برای شیطان گذاشت؟

امام فرمود: «این دشمنی که از آن یاد کردی، دشمنی‌اش به وی زیبایی نمی‌رساند و دوستی‌اش هم سودی برای او ندارد. دشمنی‌اش از مُلک او چیزی نمی‌کاهد و دوستی‌اش در آن، چیزی نمی‌افزاید. از دشمن، زمانی ترسیده می‌شود که در توانش زیان‌رسانی و یا نفع‌رسانی باشد. اگر قصد مُلکی کند، آن را بگیرد و اگر به پادشاهی نظر داشته باشد، وی را مقهور کند؛ ولی شیطان، بنده‌ای است که او را برای آن که خدا را پرستد و موحد باشد، آفرید و هنگام آفرینش، می‌دانست او چیست و فرجام کارش چگونه است و او همراه فرشتگان الهی، همواره خدا را پرستش می‌کرد تا آن‌که به سجده کردن بر آدم، وی را آزمود و او بر پایهٔ حسد و بدبختی‌ای که بر او چیره شد، از آن روی برتافت و خدا در این هنگام، وی را لعن کرد و از گروه فرشتگان، بیرون راند و لعن شده و شکست خورده، به زمین فرود آورد و به همین خاطر، دشمن آدم و فرزندان آدم گشت؛ و او جز از راه وسوسه و فرا خواندن به غیر راه راست، بر فرزندان آدم، تسلطی ندارد. او با معصیت پروردگار، باز هم به ربوبیت او معتقد است».

زندیق گفت: آیا سجده به غیر خدا رواست؟

امام فرمود: «نه».

قال: فكيف أمر الله الملائكة بالسجود لإدَم؟ فقال: إن من سجد بأمر الله فقد سجد لله، فكان سجوده لله إذا كان عن أمر الله تعالى...

قال: فأخبرني عن السحر ما أصله؟ وكيف يقدر الساحر على ما يوصف من عجائبه، وما يفعل؟

قال ﷺ: إن السحر على وجوه شتى: وجه منها: بمنزلة الطب، كما أن الأطباء وضعوا لكل داء دواء، فكذلك علم السحر، احتالوا لكل صحة آفة، ولكل عافية عاهة، ولكل معنى حيلة.

ونوع منه آخر: خطفة وسرعة ومخاريق وخفة. ونوع منه: ما يأخذ أولياء الشياطين عنهم.

قال: فمن أين علم الشياطين السحر؟

قال: من حيث عرف الأطباء الطب، بعضه تجربة وبعضه علاج.

قال: فما تقول في الملكين: هاروت وماروت؟ وما يقول الناس بأنهما يعلمان الناس السحر؟

قال: إنهما موضع ابتلاء وموقف فتن، تسيبهما: اليوم لو فعل الإنسان كذا وكذا لكان كذا، ولو يعالج بكذا وكذا لصار كذا، أصناف السحر فيتعلمون منهما ما يخرج عنهما، فيقولان لهم: إنما نحن فتنه فلا تأخذوا عنا ما يضركم ولا ينفعكم.

قال: أفيقدر الساحر أن يجعل الإنسان بسحره في صورة الكلب أو

زندیق گفت: پس چگونه خداوند، فرشتگان را به سجده بر آدم، فرمان داد و فرمود: «آن‌که به دستور خدا سجده می‌کند، برای خدا سجده می‌کند. بنابراین، وقتی دستور از سوی خدا باشد، سجده برای خدا است...»؟

زندیق گفت: از سحر به من خبر بده که اصل آن چیست؟ و چگونه سحرکننده بر شگفتی‌هایی که توصیف می‌کند، توانمند می‌گردد و چه کار می‌کند؟

امام فرمود: «سحر، چند گونه است. گونه‌ای همچون پزشکی است. همان‌گونه که پزشکان، برای هر دردی دارویی درست می‌کنند، دانش سحر نیز چنین است. برای هر سلامتی‌ای، دردی، برای هر خوشی‌ای، ناخوشی‌ای، و برای هر معنایی نیرنگی می‌کنند.

نوع دیگر آن، ربایش، سرعت، گولزنی و تردستی است. نوع دیگر، چیزی است که یاران شیطان از وی می‌آموزند».

زندیق گفت: ابلیس‌ها از کجا دانش سحر را یاد گرفته‌اند؟

امام فرمود: «از همان جا که پزشکان، پزشکی را آموخته‌اند؛ بخشی تجربه و بخشی دیگر، چاره‌جویی است».

زندیق گفت: درباره دو فرشته هاروت و ماروت و آنچه که مردم می‌گویند که آن دو جادو را به مردم یاد دادند، چه می‌گویی؟

فرمود: «آن دو، جای آزمایش و مکان فتنه بودند. تسبیح آن دو این بود که امروز اگر انسان چنان کند، چنین خواهد شد و اگر فلان چیز را چنین چاره‌اندیشی کند، چنان خواهد شد. مردم، گونه‌های سحر را از آن دو به خاطر آنچه انجام می‌گرفت، فرا گرفتند، و حال آن‌که به آنان گفته بودند: ما ابزار آزمایش هستیم. از ما آنچه که گاه زیان و گاه نفع می‌رساند، نیاموزید».

زندیق گفت: آیا جادوگر می‌تواند با جادوی خود، انسان را به شکل

الحِمارِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ ؟

قَالَ : هُوَ أَعْجَزُ مِنْ ذَلِكَ ، وَأَضْعَفُ مِنْ أَنْ يُغَيِّرَ خَلْقَ اللَّهِ ، إِنَّ مَنْ أَبْطَلَ مَا رَكَّبَهُ اللَّهُ وَصَوَّرَهُ وَغَيَّرَهُ فَهُوَ شَرِيكُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ ، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ غُلُوءًا كَبِيرًا . لَوْ قَدَرَ السَّاحِرُ عَلَى مَا وَصَفْتَ لَدَفَعَ عَنْ نَفْسِهِ الْهَرَمَ وَالْآفَةَ وَالْأَمْرَاضَ ، وَلَنَفَى الْبَيَاضَ عَنْ رَأْسِهِ وَالْفَقْرَ عَنْ سَاحَتِهِ ، وَإِنْ مِنْ أَكْبَرِ السُّحْرِ النَّمِيمَةَ ، يُفَرِّقُ بِهَا بَيْنَ الْمُتَحَابِّينَ ، وَيُجَلِّبُ الْعَدَاوَةَ عَلَى الْمُتَصَافِيَيْنَ ، وَيُسْفِكُ بِهَا الدَّمَاءَ ، وَيُهْدِمُ بِهَا الدُّورَ وَيُكْشِفُ بِهَا السُّتُورَ ، وَالنَّمَامُ أَشْرُّ مَنْ وَطِئَ الْأَرْضَ بِقَدَمٍ ، فَأَقْرَبُ أَقَاوِيلِ السُّحْرِ مِنَ الصُّوَابِ أَنَّهُ بِمَنْزِلَةِ الطَّبِّ ، إِنَّ السَّاحِرَ عَالِجَ الرَّجُلِ فَاْمْتَنَعَ مِنْ مُجَامَعَةِ النِّسَاءِ فَجَاءَ الطَّبِيبُ فَعَالَجَهُ بِغَيْرِ ذَلِكَ الْعِلَاجِ ، فَأَبْرَأَ .

قَالَ : فَمَا بَالُ وَلَدِ آدَمَ فِيهِمْ شَرِيفٌ وَوَضِيعٌ ؟

قَالَ : الشَّرِيفُ الْمُطِيعُ ، وَالْوَضِيعُ الْعَاصِي .

قَالَ : أَلَيْسَ فِيهِمْ فَاضِلٌ وَمَفْضُولٌ ؟

قَالَ : إِنَّمَا يَتَفَاضِلُونَ بِالتَّقْوَى .

قَالَ : فَتَقُولُ إِنَّ وَلَدَ آدَمَ كُلُّهُمْ سِوَاءٌ فِي الْأَصْلِ لَا يَتَفَاضِلُونَ إِلَّا

بِالتَّقْوَى ؟

قَالَ : نَعَمْ . إِنِّي وَجَدْتُ أَصْلَ الْخَلْقِ التُّرَابَ ، وَالْأَبُ آدَمُ وَالْأُمُّ حَوَاءُ ،

خَلَقَهُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ وَهُمْ عَبِيدُهُ ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اخْتَارَ مِنْ وَلَدِ آدَمَ أَنْسَاءَ

سگ، الاغ و یا غیر آن درآورد؟

امام فرمود: «جادوگر، ناتوان‌تر و ضعیف‌تر از آن است که آفرینش خدا را تغییر دهد. کسی که ساخته خدا را از بین ببرد، چهره‌پردازی کند و تغییر دهد، در آفرینندگی خدا شریک می‌گردد و خدا از آن، بسیار برتر است. اگر جادوگر به آنچه گفتی توانمند باشد، از خویش پیری، بلا و بیماری را دور می‌کند و سفیدی را از سرش و نیازمندی را از زندگی‌اش بیرون می‌سازد. بزرگ‌ترین جادوگری، سخن چینی است که با آن، بین دوستان، جدایی می‌افتد و دشمنی را برای یاران، ارمغان می‌آورد و با آن خون‌ها می‌ریزد، خانه‌ها ویران می‌شود و پرده‌داری‌ها می‌شود. سخن چین، بدترین فردی است که روی زمین گام برمی‌دارد. درست‌ترین سخنان جادوگران، آنجایی است که همچون پزشکی باشد. جادوگر، مردی را مداوا کرده، مانع از نزدیکی او با زنان می‌گردد و پزشک، او را به روش دیگری مداوا می‌کند و بهبود می‌بخشد».

زندیق گفت: چرا در بین آدمیزادگان، فرادست و فرودست وجود دارد؟

فرمود: «فرادست، اطاعت‌کننده و فرودست، عصیانگر است».

زندیق گفت: آیا بین آنان، فاضل و مفضول نیست؟

امام فرمود: «انسان‌ها با تقوا بر هم برتری می‌یابند».

زندیق گفت: آیا منظورت این است که آدمیزادگان، همه در ریشه، همگون هستند و جز به وسیله تقوا بر هم برتری نمی‌یابند؟

فرمود: «آری؛ من اصل آفرینش را از خاک می‌دانم، پدر، آدم و مادر، حوا بود. آنان را خدای واحد آفریده و همه بنده هستند. خداوند از

طَهَّرَ مِلَادَهُمْ، وَطَيَّبَ أَبْدَانَهُمْ، وَحَفِظَهُمْ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ
النِّسَاءِ، أَخْرَجَ مِنْهُمْ الْأَنْبِيَاءَ وَالرُّسُلَ، فَهُمْ أَزْكَى فُرُوعِ آدَمَ، مَا فَعَلَ ذَلِكَ
لِأَمْرِ اسْتَحْقَاقِهِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَكِنْ عَلِمَ اللَّهُ مِنْهُمْ - حِينَ ذَرَأَهُمْ - أَنَّهُمْ
يُطِيعُونَهُ وَيَعْبُدُونَهُ وَلَا يُشْرِكُونَ بِهِ شَيْئاً فَهُؤُلَاءِ بِالطَّاعَةِ نَالُوا مِنَ اللَّهِ
الْكَرَامَةَ وَالْمَنْزِلَةَ الرَّفِيعَةَ عِنْدَهُ، وَهُؤُلَاءِ الَّذِينَ لَهُمُ الشَّرَفُ وَالْفَضْلُ
وَالْحَسَبُ، وَسَائِرُ النَّاسِ سِوَاهُ، أَلَا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ أَكْرَمَهُ، وَمَنْ أَطَاعَهُ
أَحَبَّهُ، وَمَنْ أَحَبَّهُ لَمْ يُعَذِّبْهُ بِالنَّارِ.

قال: فَأَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَيْفَ لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ كُلَّهُمْ مُطِيعِينَ
مُؤَخَّدِينَ وَكَانَ عَلَى ذَلِكَ قَادِرًا؟

قال ﷺ: لَوْ خَلَقَهُمْ مُطِيعِينَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ ثَوَابٌ؛ لِأَنَّ الطَّاعَةَ إِذَا مَا كَانَتْ
فِعْلَهُمْ لَمْ تَكُنْ جَنَّةً وَلَا نَارًا، وَلَكِنْ خَلَقَ خَلْقَهُ فَأَمَرَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَنَهَاَهُمْ
عَنْ مَعْصِيَتِهِ وَاحْتَجَّ عَلَيْهِمْ بِرُسُلِهِ وَقَطَعَ عُذْرَهُمْ بِكُتُبِهِ، لِيَكُونُوا هُمْ
الَّذِينَ يُطِيعُونَ وَيَعْصُونَ وَيَسْتَوْجِبُونَ بِطَاعَتِهِمْ لَهُ الثَّوَابَ وَبِمَعْصِيَتِهِمْ
إِيَّاهُ الْعِقَابَ.

قال: فَالْعَمَلُ الصَّالِحُ مِنَ الْعَبْدِ هُوَ فِعْلُهُ، وَالْعَمَلُ الشَّرُّ مِنَ الْعَبْدِ هُوَ
فِعْلُهُ.

قال: الْعَمَلُ الصَّالِحُ مِنَ الْعَبْدِ بِفِعْلِهِ وَاللَّهُ بِهِ أَمَرَهُ، وَالْعَمَلُ الشَّرُّ مِنَ
الْعَبْدِ بِفِعْلِهِ وَاللَّهُ عَنْهُ نَهَاَهُ.

نسل آدم، مردمی را برگزید؛ تولدشان را پاک و بدن‌هایشان را خوشبو ساخت و آنان را در پشت مردان و در رحم زنان، نگه داشت؛ پیامبران و رسولان را از آنها بیرون آورد. آنان، پاک‌ترین نسل آدم هستند. این کار را برای چیزی که از خداوند مستحق آن بودند، انجام نداد. خداوند، هنگامی که در عالم ذر آنان را آفرید، می‌دانست که آنان، اطاعتش می‌کنند، او را می‌پرستند و چیزی را شریک او نمی‌سازند. آنان با فرمانبری از طرف خداوند، به کرامت و جایگاه بلندی در نزد خدا دست یافتند. آنان، کسانی هستند که دارای فضل، شرف و ریشه هستند. دیگر مردم، همگون هستند، جز کسی که پروای الهی داشته، خدا اکرامش کرده، و کسی که فرمان برده و خدا دوستش داشته است؛ و آن‌را که خدا دوست داشته باشد، مجازات نمی‌کند».

گفت: به من بگو با آن‌که خداوند توانا بود، چرا همه بندگان را فرمانبر و یگانه پرست نیافرید؟

حضرت فرمود: «اگر همه را فرمانبر می‌آفرید، برای آنان، ثوابی نبود؛ چرا که اگر فرمانبری کار [اختیاری] آنان نبود، بهشت و جهنمی در کار نمی‌آمد؛ ولی او بندگان را آفرید و به فرمانبری دستورشان داد و از نافرمانی خود، نهی کرد و بر آنان، به فرستادن پیامبرانش احتجاج کرد و با فرستادن کتاب، بهانه را از دست آنان گرفت تا آنان خود، کسانی باشند که فرمانبری می‌کنند یا نافرمانی می‌کنند و به فرمانبری شان به ثواب دست می‌یابند و به نافرمانی شان مکافات می‌بینند».

زندیق گفت: آیا کار درست و کار نادرست از بنده است و او خود، انجام می‌دهد؟

امام فرمود: «کار شایسته را بنده، خود به دستور خدا انجام می‌دهد و کار زشت را با آن‌که خدا نهی کرد، باز خودش انجام می‌دهد».

قال: أليس فعلة بالآلة التي ركبها فيه؟

قال: نعم، ولكن بالآلة التي عمل بها الخير قدر على الشر الذي نهاه عنه.

قال: فإلى العبد من الأمر شيء؟

قال: ما نهاه الله عن شيء إلا وقد علم أنه يطيق تركه، ولا أمره بشيء إلا وقد علم أنه يستطيع فعله، لأنه ليس من صفته الجور والعبث والظلم وتكليف العباد ما لا يطيقون.

قال: فمن خلقه الله كافراً أيسطيع الإيمان وله عليه بتركه الإيمان حجة؟

قال ﷺ: إن الله خلق خلقه جميعاً مسلمين، أمرهم ونهاهم، والكفر اسم يلحق الفاعل حين يفعل العبد، ولم يخلق الله العبد حين خلقه كافراً، إنه إنما كفر من بعد أن بلغ وقتاً لزمته الحجة من الله، فعرض عليه الحق فجحدته، فبانكاره الحق صار كافراً.

قال: أفيجوز أن يُقدر على العبد الشر، ويأمره بالخير وهو لا يستطيع الخير أن يعمل، ويُعذبه عليه؟

قال: إنه لا يليق بعَدَلِ الله ورأفته أن يُقدر على العبد الشر ويُرِيده منه، ثم يأمره بما يعلم أنه لا يستطيع أخذه، والإنزاع عما لا يقدر على تركه، ثم يُعذبه على تركه الأمر الذي علم أنه لا يستطيع أخذه.

زندیق گفت: آیا کار وی به وسیلهٔ ابزاری نیست که خدا در وی قرار داده است؟

فرمود: «آری؛ ولی با ابزاری که بدان، کار شایسته انجام داد، توانست کار ناشایستی که خدا نهی کرده انجام دهد».

زندیق گفت: بنده در کارها نقشی دارد؟

امام فرمود: «خداوند، بنده را از چیزی نهی نکرده، جز آن که می‌دانست او می‌تواند آن را ترک کند و فرمان به چیزی نداده، جز آن که می‌دانست وی می‌تواند انجام دهد؛ چرا که ستمگری، بیهوده کاری، ظلم و دستور بندگان به آنچه که نمی‌توانند انجام دهند، از صفات خداوند نیست».

زندیق پرسید: آیا آن کسی را که خدا کافر آفریده، می‌تواند ایمان آورد و برای خدا بر او، اگر ایمان نیاورد، حجتی است؟

امام فرمود: خداوند، همهٔ بندگان را مسلمان آفریده، به آنان فرمان داده و نهی کرده است. کفر، نامی است که بر بندهٔ کافر، هنگامی که کفر می‌ورزد، اطلاق می‌شود و خداوند، هنگام آفرینش، بنده‌اش را کافر نمی‌آفریند. بنده آن‌گاه کافر می‌شود که به مرحله‌ای رسیده باشد که حجتی از سوی خدا بر او لازم آید و حق بر وی عرضه شود و او انکار کند و با انکار حق، کافر گردد».

زندیق پرسید: آیا رواست که خداوند، بر بنده، کار شرّ تقدیر کند و او را بر کار خیر، فرمان دهد و وی نتواند کار خیر انجام دهد و خدا بر آن، عذابش کند؟

امام صادق علیه السلام فرمود: «به دادگری و مهربانی خداوند، شایسته نیست که بر بنده شرّ را تقدیر کند و آن را از وی اراده نماید و سپس او را دستور به چیزی دهد که می‌داند او نمی‌تواند انجام دهد، و از وی ترک کاری بخواهد که نمی‌تواند آن را ترک کند، و سپس بر ترک دستوری وی را مجازات کند که می‌داند او نمی‌تواند انجام دهد».

قال: بِمَاذَا اسْتَحَقُّ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ وَأَوْسَعَ عَلَيْهِمْ مِنْ رِزْقِهِ الْغِنَاءَ وَالسَّعَةَ، وَبِمَاذَا اسْتَحَقُّ الْفَقِيرُ التَّقْتِيرَ وَالضَّيْقَ؟

قال: اخْتَبَرَ الْأَغْنِيَاءَ بِمَا أَعْطَاهُمْ لِيَنْظُرَ كَيْفَ شَكَرَهُمْ، وَالْفُقَرَاءَ بِمَا مَنَعَهُمْ لِيَنْظُرَ كَيْفَ صَبَرَهُمْ.

وَوَجْهٌ آخَرُ: إِنَّهُ عَجَّلَ لِقَوْمٍ فِي حَيَاتِهِمْ، وَلِقَوْمٍ آخَرَ لِيَوْمِ حَاجَتِهِمْ إِلَيْهِ.

وَوَجْهٌ آخَرُ: فَإِنَّهُ عَلِمَ احْتِمَالَ كُلِّ قَوْمٍ فَأَعْطَاهُمْ عَلَى قَدْرِ احْتِمَالِهِمْ، وَلَوْ كَانَ الْخَلْقُ كُلُّهُمْ أَغْنِيَاءَ لَخَرَبَتِ الدُّنْيَا وَفَسَدَ التَّدْبِيرُ، وَصَارَ أَهْلُهَا إِلَى الْفَنَاءِ وَلَكِنْ جَعَلَ بَعْضَهُمْ لِبَعْضٍ عَوْنًا، وَجَعَلَ أَسْبَابَ أَرْزَاقِهِمْ فِي ضُرُوبِ الْأَعْمَالِ وَأَنْوَاعِ الصَّنَاعَاتِ، وَذَلِكَ أَدْوَمُ فِي الْبَقَاءِ وَأَصَحُّ فِي التَّدْبِيرِ، ثُمَّ اخْتَبَرَ الْأَغْنِيَاءَ بِالِاسْتِعْطَافِ عَلَى الْفُقَرَاءِ، كُلُّ ذَلِكَ لُطْفٌ وَرَحْمَةٌ مِنَ الْحَكِيمِ الَّذِي لَا يُعَابُ تَدْبِيرُهُ.

قال: فَبِمَا اسْتَحَقُّ الطِّفْلُ الصَّغِيرُ مَا يُصِيبُهُ مِنَ الْأَوْجَاعِ وَالْأَمْرَاضِ بِلا ذَنْبٍ عَمِلَهُ، وَلَا جُرْمٍ سَلَفَ مِنْهُ؟

قال: إِنَّ الْمَرَضَ عَلَى وَجْهِ شَتَّى: مَرَضٌ بَلَوِيٌّ وَمَرَضٌ عُقُوبِيٌّ، مَرَضٌ جُعِلَ عِلَّةً لِلْفَنَاءِ، وَأَنْتَ تَزْعُمُ أَنَّ ذَلِكَ مِنْ أَغْذِيَةِ رَدِيَّةٍ، وَأَشْرِبَةِ وَبِيَّةٍ، أَوْ عِلَّةٍ كَانَتْ بِأُمِّهِ، وَتَزْعُمُ أَنَّ مَنْ أَحْسَنَ السِّيَاسَةَ لِبَدَنِهِ، وَأَجْمَلَ النَّظَرَ فِي أَحْوَالِ نَفْسِهِ، وَعَرَفَ الضَّارَّ مِمَّا يَأْكُلُ مِنَ النَّافِعِ لَمْ يَمْرَضْ،

زندیق گفت: چرا خداوند به آنانی که بی‌نیازشان ساخته و گشایشی در روزی شان داده، بی‌نیازی و گشایش را روا داشته و به آنانی که مستحق فقر هستند، گرسنگی و تنگی داده؟

امام فرمود: «بی‌نیازان را با آنچه که به آنان داده، آزموده که چه‌سان شکرش کنند و نیازمندان را به آنچه که از آن منع کرد، آزموده تا بنگرد بردباری‌شان چگونه است.

و صورت دیگر آن‌که برای گروهی در زندگی دنیوی‌شان شتاب کرده و برای گروهی دیگر، برای روزِ نیازمندی‌شان [ذخیره ساخته است].

به بیان دیگر، او توان هر مردمی را می‌داند و به هر کدام از آنان، به مقدار توانشان عطا کرده است. اگر همهٔ مردم دنیا غنی می‌بودند، دنیا خراب می‌شد و نظم بر هم می‌ریخت و مردم، به سوی نابودی کشانده می‌شدند؛ ولی او گروهی را برای گروهی یاور قرار داد و سبب روزی‌شان را در کارهای گوناگون و انواع صنعت قرار داد، و این روش، در ماندگاری، ماندگارتر و در تدبیر، بهترین است. آن‌گاه، بی‌نیازان را با لطف‌خواهی بر فقیران، آزموده است. همه اینها لطف و رحمت از سوی حکیمی است که در تدبیرش جای عیبجویی نیست».

زندیق گفت: کودک خردسال، بدون آن‌که گناهی کرده باشد و بی‌آن‌که خلاقی از او سرزده باشد، چرا مستحق دردها و بیماری‌هایی است که به او می‌رسد؟

امام صادق علیه السلام فرمود: «بیماری چند شکل دارد: بیماری بلا، بیماری مکافات و بیماری موجب مرگ، و تو می‌پنداری آنها از غذاهای بد، نوشیدنی مرض‌دار یا بیماری مادرزاد است و فکر می‌کنی اگر کسی نظام بدن را نیکو سازد و دربارهٔ خود، دقیق بنگرد و در خوردنی‌ها زیانمند را از

وَتَمِيلُ فِي قَوْلِكَ إِلَى مَنْ يَزْعُمُ أَنَّهُ لَا يَكُونُ الْمَرَضُ وَالْمَوْتُ إِلَّا مِنَ
الْمَطْعَمِ وَالْمَشْرَبِ.

قد مات أرسطاطاليس معلّم الأطباء، وأفلاطون رئيس الحكماء،
وجالينوس شاخ ودقّ بصره وما دفع الموت حين نزل بساحته، ولم
يألوا حفظ أنفسهم، والنظر لما يوافقها.

كم من مريض قد زاده المعالج سقماً! وكم من طبيب عالم، وبصير
بالأدواء والأدوية ماهر مات! وعاش الجاهل بالطب بعده زماناً، فلا ذاك
نفعه علمه بطبه عند انقطاع مدّته وحضور أجله، ولا هذه ضرره الجهل
بالطب مع بقاء المدة وتأخير الأجل...

قال: فأخبرني عن الله عز وجل أنه شريك في ملكه، أو مُضادُّ له في
تدبيره؟

قال: لا.

قال: فما هذا الفساد الموجود في هذا العالم: من سباع ضارية،
وهوامّ مخوفة، وخلق كثير مشوّهة، ودود وبعوّض، وحيات
وعقارب، وزعمت أنه لا يخلق شيئاً إلا لعلّة، لأنه لا يعبت؟

قال: ألسنت تزعم أن العقارب تنفع من وجع المثانة والحصىة، ولمن
يبول في الفراش، وأن أفضل الترياق ما عولج من لحوم الأفاعي، فإن

سودمند بشناسد، بیمار نمی‌شود؟ در سخت، بر عقیده کسی گرایش داری که می‌پندارد مرگ و بیماری، جز از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها نیست.

ارسطو، معلم پزشکان و افلاطون، رئیس حکیمان، مُردند و جالینوس، پیر شد و دیدگانش کم‌سو گشت و هنگامی که مرگش نزدیک شد، نتوانست آن‌را دفع کند، در حالی که برای حفظ خودشان، از هیچ چیز فروگذار نکردند و در آنچه که موافق [حفظ] جانشان بود، دقت نظر کردند.

چه بسیار بیماری که پزشک، چیزی جز ناخوشی به وی نیفزود! و چه بسیار، پزشک دانشور، ماهر و آگاه به بیماری‌ها و داروها که مُرده است، ولی [شخص] ناآگاه از پزشکی، پس از وی مدّتی زندگی کرده است! نه طیب را پس از مهلت زندگی و آمدن مرگ، دانش پزشکی‌اش سود می‌رساند و نه ناآگاه به دانش پزشکی را این ناآگاهی با بقای حیات و تأخیر مرگ، زیانی رسانده است.

زندیق گفت: از خدا برآیم بگو. آیا شریکی در مملکت او وجود دارد و یا مخالفی با تدبیرش وجود دارد؟

امام فرمود: «نه».

گفت: پس فساد در این جهان چیست؛ درندگان زیانمند، حشرات ترسناک و موجودات فراوانِ خراب‌کن، مثل: کرم‌ها، پشه‌ها، مارها و عقرب‌ها؟ و حال آن‌که می‌پنداری خدا هیچ چیزی را جز به دلیلی نیافریده؛ چون او کار بیهوده نمی‌کند؟

امام فرمود: «آیا تو نمی‌پنداری که عقرب‌ها برای درد مثانه و سنگ مثانه و آنانی که شب‌ادراری دارند، مفیدند؟ و بهترین پادزهر، آن است

لُحُومَهَا إِذَا أَكَلَهَا الْمَجْذُومُ بِشَبِّ^۱ نَفْعُهُ، وَتَزَعُمُ أَنَّ الدَّوْدَ الْأَحْمَرَ الَّذِي يُصَابُ تَحْتَ الْأَرْضِ نَافِعٌ لِلْأَكِلَةِ؟
 قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ ﷺ: فَأَمَّا الْبَعُوضُ وَالْبَقُّ فَبَعْضُ سَبَبِهِ أَنَّهُ جُعِلَ أَرْزَاقَ بَعْضِ الطَّيْرِ، وَأَهَانَ بِهَا جَبَّاراً تَمَرَّدَ عَلَى اللَّهِ وَتَجَبَّرَ، وَأَنْكَرَ رُبُوبِيَّتَهُ، فَسَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَوْعَفَ خَلْقِهِ لِيُريَهُ قُدْرَتَهُ وَعَظَمَتَهُ، وَهِيَ الْبَعُوضَةُ فَدَخَلَتْ فِي مِخْرَجِهِ حَتَّى وَصَلَتْ إِلَى دِمَاقِهِ فَقَتَلَتْهُ. وَاعْلَمْ أَنَا لَوْ وَقَفْنَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى لِمَ خَلَقَهُ؟ وَلِأَيِّ شَيْءٍ أَنْشَأَهُ؟ لَكِنَّا قَدْ سَاوَيْنَاهُ فِي عِلْمِهِ، وَعَلِمْنَا كُلَّمَا يَعْلَمُ وَاسْتَغْنَيْنَا عَنْهُ، وَكُنَّا وَهُوَ فِي الْعِلْمِ سَوَاءً.

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي هَلْ يُعَابُ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ وَتَدْبِيرِهِ؟
 قَالَ: لَا.

قَالَ: فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقَهُ غَرَلاً^۲، أَذَلِكَ مِنْهُ حِكْمَةٌ أَمْ عَبَثٌ؟ قَالَ: بَلْ حِكْمَةٌ مِنْهُ.

قَالَ: غَيْرْتُمْ خَلَقَ اللَّهُ، وَجَعَلْتُمْ فِعْلَكُمْ فِي قَطْعِ الْغُلْفَةِ أَصَوَّبَ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ لَهَا. وَعِبْتُمْ الْأَغْلَفَ وَاللَّهُ خَلَقَهُ، وَمَدَحْتُمْ الْخِتَانَ وَهُوَ فِعْلُكُمْ. أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ كَانَ خَطَأً غَيْرَ حِكْمَةٍ؟!

۱. الشَّبُّ: دواء معروف، وقيل: الشَّبُّ شيء يشبه الزاج (لسان العرب: ۷ / ۴۸۳).

۲. الْغُرْلَةُ: مثلُ الْغُلْفَةِ وزناً ومعنى، وَغُرْلٌ غَرْلًا: إِذَا لَمْ يَخْتَنِ (المصباح المنير: ۱۴۶).

که از گوشت افعی‌ها می‌سازند؛ چون هنگامی که فرد جذامی گوشت افعی را با زاج سفید^{۳۳} بخورد، برایش سودمند است؟ و نمی‌پنداری که کرم قرمز که در زیر زمین یافت می‌شود، برای خوره سودآور است؟»
گفت: آری.

امام فرمود: «وامّا پشه‌ها و حشره‌ها؛ پاره‌ای از سبب آفرینش آنها این است که روزی پاره‌ای از پرندگان، قرار داده شده است و خداوند به وسیله پشه، ستمگری که از فرمان خدا سرپیچی کرده و تکبر نموده، پروردگارش را منکر شده بود، تحقیر کرد. خداوند، ناتوان‌ترین آفریده‌اش را که پشه باشد، بر وی مسلط ساخت تا قدرت و عظمت خود را به وی بنمایاند. [پشه] در سوراخ بینی‌اش داخل شد و تا مخش رسید و او را گشت. آگاه باش اگر ما به چرایی هر آنچه خدا آفریده، آگاه گردیم و بدانیم که برای چه چیزی آفریده، در دانش او همگون او خواهیم گشت و هر آنچه او می‌داند، خواهیم دانست و در نتیجه، از او بی‌نیاز خواهیم شد و ما و او در دانش، مساوی خواهیم گشت».

گفت: به من بگو آیا بر خلقت خدا و تدبیرش عیبی گرفته می‌شود؟
امام فرمود: «نه».

گفت: خداوند، بنده‌اش را ختنه نشده^{۳۴} آفریده. آیا این کاری بیهوده از اوست یا حکمتی در آن است؟
امام فرمود: «بلکه حکمتی در آن است».

گفت: ولی شما خلقت خدا را تغییر داده‌اید، در قطع غلاف آلت مردی، کار خویش را درست‌تر از آفرینش خدا شمردید و بر ختنه نشده خرده گرفتید، در حالی که آن را خدا آفریده، و ختنه شدگان را ستایش کردید که کار خود شماست؛ یا آن‌که می‌گویید این کار، اشتباهی بدون حکمت از سوی خداست؟

قَالَ ﷺ: ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ حِكْمَةٌ وَصَوَابٌ، غَيْرَ أَنَّهُ سَنَّ ذَلِكَ وَأَوْجَبَهُ عَلَى خَلْقِهِ، كَمَا أَنَّ الْمَوْلُودَ إِذَا خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ وَجَدْنَا سُرَّتَهُ مُتَّصِلَةً بِسُرَّةِ أُمِّهِ، كَذَلِكَ خَلَقَهَا الْحَكِيمُ فَأَمَرَ الْعِبَادَ بِقَطْعِهَا، وَفِي تَرْكِهَا فُسَادٌ بَيِّنٌ لِلْمَوْلُودِ وَالْأُمِّ. وَكَذَلِكَ أَظْفَارُ الْإِنْسَانِ أَمَرَ إِذَا طَالَتْ أَنْ تُقْلَمَ، وَكَانَ قَادِرًا يَوْمَ ذَبَرَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ أَنْ يَخْلُقَهَا خِلْقَةً لَا تَطُولُ، وَكَذَلِكَ الشَّعْرُ مِنَ الشَّارِبِ وَالرَّأْسِ يَطُولُ فَيُجَزُّ، وَكَذَلِكَ الشَّيْرَانُ خَلَقَهَا اللَّهُ فُحُولَةً وَإِخْصَاؤُهَا أَوْفَقُ، وَلَيْسَ فِي ذَلِكَ غَيْبٌ فِي تَقْدِيرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

قَالَ: أَلَسْتُ تَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ: ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾^۱ وَقَدْ نَرَى الْمُضْطَرَّ يَدْعُوهُ فَلَا يُجَابُ لَهُ، وَالْمَظْلُومَ يَسْتَنْصِرُهُ عَلَى عَدُوِّهِ فَلَا يَنْصُرُهُ؟

قَالَ: وَيَحْكُ! مَا يَدْعُوهُ أَحَدٌ إِلَّا اسْتَجَابَ لَهُ. أَمَّا الظَّالِمُ فَعَدَاؤُهُ مَرْدُودٌ إِلَى أَنْ يَتُوبَ إِلَى اللَّهِ، وَأَمَّا الْمُحِقُّ فَإِنَّهُ إِذَا دَعَا اسْتَجَابَ لَهُ، وَصَرَفَ عَنْهُ الْبَلَاءَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُهُ، أَوْ أَخَّرَ لَهُ ثَوَابًا جَزِيلًا لِيَوْمِ حَاجَتِهِ إِلَيْهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَمْرُ الَّذِي سَأَلَ الْعَبْدُ خَيْرًا لَهُ إِنْ أُعْطِيَ أَمْسَكَ عَنْهُ، وَالْمُؤْمِنُ الْعَارِفُ بِاللَّهِ رَبِّمَا عَزَّ عَلَيْهِ أَنْ يَدْعُوهُ فِيمَا لَا يَدْرِي أَصَوَابٌ ذَلِكَ أَمْ خَطَأٌ، وَقَدْ يَسْأَلُ الْعَبْدُ رَبَّهُ إِهْلَاكَ مَنْ لَمْ تَنْقَطِعْ مُدَّتُهُ! وَيَسْأَلُ الْمَطْرَ وَقَتًا وَلَعَلَّهُ أَوْ أَنْ لَا يَصْلَحَ فِيهِ الْمَطَرُ! لِأَنَّهُ أَعْرَفُ بِتَدْبِيرِ مَا خَلَقَ مِنْ خَلْقِهِ، وَأَشْبَاهُ

امام فرمود: «این کار، از طرف خدا به حکمت و درستی است، جز آن‌که او خود، آن را سنت کرده و بر بندگانش واجب ساخته است؛ چنان‌که نوزاد، هنگامی که از شکم مادرش بیرون می‌آید، نافش به ناف مادر وصل است. خداوند، چنان آفریده و به بندگانش دستور داده تا آن را قطع کنند و در قطع نکردن آن، زیان آشکاری بر کودک و مادرش است. همچنین دستور داد ناخن‌های انسان وقتی بلند شد، کوتاه گردد، حال آن‌که می‌توانست روزی که می‌آفرید، به گونه‌ای بیافریند که ناخنش بلند نشود. همچنین موی ریش و سر، بلند می‌شوند و آن‌گاه کوتاه می‌شوند. همچنین حیوانات نر را خداوند آخته نیافریده؛ ولی آخته کردن آنها مناسب‌تر است. در هیچ کدام از اینها عیبی بر تقدیر الهی نیست».

گفت: آیا نمی‌گویید که خداوند تعالی فرموده: «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم» و گاه می‌بینیم که انسان، مضطر، او را می‌خواند؛ ولی پاسخ داده نمی‌شود و ستم‌دیده، درخواست کمک علیه دشمنش می‌کند، ولی یاری نمی‌شود؟

امام فرمود: «وای بر تو! هیچ کس او را نخوانده، جز این‌که او را استعجاب کرده است. دعای ظالم، به توبه به سوی خدا وابسته است؛ ولی انسان محق، هرگاه دعا کند، مستجاب می‌شود و از جهتی که او نمی‌داند، بلا را از او دور می‌گرداند و یا آن‌که ثواب فراوانی برای روز نیازمندی‌اش ذخیره می‌سازد و اگر آنچه را که بنده درخواست می‌کند، به ضررش باشد، به وی داده نمی‌شود. مؤمن عارف به خدا چه بسا بر وی گران است چیزی را که نمی‌داند آیا درست است یا اشتباه، از خدا بخواهد، و گاه بنده، درخواست نابودی کسی را می‌کند که زمانش به پایان نرسیده است و گاه، زمانی درخواست بارانی می‌کند که آن زمان، شایسته باران نیست،

ذَلِكَ كَثِيرَةٌ فَافْهَمْ هَذَا.

قال: فَأَخْبِرْنِي - أَيُّهَا الْحَكِيمُ! - مَا بَالُ السَّمَاءِ لَا يَنْزِلُ مِنْهَا إِلَى الْأَرْضِ أَحَدٌ وَلَا يَصْعَدُ مِنَ الْأَرْضِ إِلَيْهَا بَشَرٌ، وَلَا طَرِيقٌ إِلَيْهَا، وَلَا مَسْلَكٌ، فَلَوْ نَظَرَ الْعِبَادُ فِي كُلِّ ذَهْرٍ مَرَّةً مَن يَصْعَدُ إِلَيْهَا وَيَنْزِلُ، لَكَانَ ذَلِكَ أَثْبَتُ فِي الرُّبُوبِيَّةِ وَأَنْفَى لِلشُّكِّ وَأَقْوَى لِلْيَقِينِ، وَأَجْدَرُ أَنْ يَعْلَمَ الْعِبَادُ أَنَّ هُنَاكَ مُدَبِّرًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الصَّاعِدُ وَمِنْ عِنْدِهِ يَهْبِطُ الْهَابِطُ؟

قال ﷺ: إِنَّ كُلَّ مَا تَرَى فِي الْأَرْضِ مِنَ التَّدْبِيرِ إِنَّمَا هُوَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ، وَمِنْهَا يَظْهَرُ. أَمَا تَرَى الشَّمْسَ مِنْهَا تَطْلُعُ وَهِيَ نُورُ النَّهَارِ، وَمِنْهَا قِوَامُ الدُّنْيَا، وَلَوْ حُبِسَتْ حَارٌّ مِنْ عَلَيْهَا وَهَلَكَ، وَالْقَمَرُ مِنْهَا يَطْلُعُ وَهُوَ نُورُ اللَّيْلِ، وَبِهِ يَعْلَمُ عَدَدُ السِّنِينَ وَالْحِسَابُ، وَالشُّهُورُ وَالْأَيَّامُ، وَلَوْ حُبِسَ لَحَارٌّ مِنْ عَلَيْهَا وَفُسِدَ التَّدْبِيرُ، وَفِي السَّمَاءِ النُّجُومُ الَّتِي يُهْتَدَى بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، وَمِنَ السَّمَاءِ يَنْزِلُ الْغَيْثُ الَّذِي فِيهِ حَيَاةُ كُلِّ شَيْءٍ: مِنَ الزَّرْعِ وَالنَّبَاتِ وَالْأَنْعَامِ وَكُلِّ الْخَلْقِ، لَوْ حُبِسَ عَنْهُمْ لَمَّا عَاشُوا، وَالرَّيْحُ لَوْ حُبِسَتْ أَيَّامًا لَفَسَدَتِ الْأَشْيَاءُ جَمِيعًا وَتَغَيَّرَتْ، ثُمَّ الْغَيْمُ، وَالرَّعْدُ وَالْبَرْقُ وَالصَّوَاعِقُ؟! كُلُّ ذَلِكَ إِنَّمَا هُوَ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ هُنَاكَ مُدَبِّرًا يُدَبِّرُ كُلَّ شَيْءٍ وَمِنْ عِنْدِهِ يَنْزِلُ، وَقَدْ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى وَنَاجَاهُ، وَرَفَعَ اللَّهُ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ وَالْمَلَائِكَةَ تَنْزِيلٌ مِنْ عِنْدِهِ، غَيْرَ أَنَّكَ لَا تُؤْمِنُ بِمَا لَمْ تَرَهُ بِعَيْنِكَ، وَفِيمَا تَرَاهُ بِعَيْنِكَ كِفَايَةٌ إِنْ تَفْهَمُ وَتَعْقِلُ.

قال: فَلَوْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى رَدَّ إِلَيْنَا مِنَ الْأُمُوتِ فِي كُلِّ مِائَةِ عَامٍ وَاحِدًا

چون خداوند به تدبیر آنچه که آفریده ، آگاه‌تر است و نظایر این امور ، فراوان است» .

گفت : ای حکیم ! به من خبر بده چرا از آسمان ، کسی بر زمین فرود نمی‌افتد و از زمین ، بشری به سوی آسمان ، صعود نمی‌کند و راهی و روزنی به سوی آسمان نیست ؟ اگر بندگان در هر روزگاری یکبار کسی را ببینند که به آسمان پرواز کرده و برگشته است ، این کار در اثبات ربوبیت خدا و از بین بردن دودلی و تقویت یقین ، بهتر است و برای فهمیدن بندگان خدا که در آن‌جا مدبری است که صعود کننده به سوی او صعود می‌کند و فرود آینده از سوی او فرود می‌آید ، مناسب‌تر است :

امام فرمود : «هر تدبیری که در زمین می‌بینی ، از آسمان فرود آمده است و از آن‌جا نمایان گشته است . آیا نمی‌بینی که خورشید از آن طلوع می‌کند ، سبب روشنایی روز است و قوام دنیا بدان است . اگر برگرفته شود ، همه آنچه روی زمین است ، می‌سوزد و هلاک می‌شود . ماه نیز از آسمان طلوع می‌کند و روشنایی شب است و بنا ماه ، شمار سال‌ها ، حساب‌ها ، ماه‌ها و روزها دانسته می‌شود و اگر برگرفته شود ، آنچه که در زمین است ، خواهد سوخت . در آسمان ، ستارگانی است که در تاریکی‌های خشکی و دریا از آنها راهجویی می‌شود . از آسمان ، باران می‌بارد که زندگی همه چیز در آن است . زراعت ، گیاه ، چارپایان و همه آفریده‌هایی که اگر باران نبارد ، زنده نمی‌مانند . باد اگر چند روزی بازداشته شود ، همه چیزها فاسد می‌شوند و تغییر پیدا می‌کنند ؛ و ابرها ، رعد ، برق و صاعقه‌ها همه گواه است که مدبری وجود دارد که همه چیز را سامان می‌دهد و از نزد او نازل می‌شوند . خداوند با موسی سخن گفت و موسی با او مناجات کرد ؛ عیسی بن مریم را پیش خود برد فرشتگان ، از نزد او فرود می‌آیند ؛ ولی تو به آنچه که نمی‌بینی ، ایمان نمی‌آوری . اگر بفهمی و خردورزی کنی ، در آنچه که دیدگانت می‌بیند ، کفایت می‌کند» .

گفت : [چه خوب بود] اگر خداوند در هر صد سال ، یک نفر از مردگان

لِنَسْأَلَهُ عَمَّنْ مَضَى مِنَّا إِلَى مَا صَارُوا وَكَيْفَ حَالُهُمْ، وَمَاذَا لَقُوا بَعْدَ الْمَوْتِ، وَأَيُّ شَيْءٍ صُنِعَ بِهِمْ، لِيَعْمَلَ النَّاسُ عَلَى الْيَقِينِ، وَاضْمَحَلَّ الشَّكُّ، وَذَهَبَ الْغِلُّ عَنِ الْقُلُوبِ.

قَالَ: إِنَّ هَذِهِ مَقَالَةٌ مَن أَنْكَرَ الرُّسُلَ وَكَذَّبَهُمْ، وَلَمْ يُصَدِّقْ بِمَا جَاءُوا بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، إِذْ أَخْبَرُوا وَقَالُوا: إِنَّ اللَّهَ أَخْبَرَ فِي كِتَابِهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى لِسَانِ أَنْبِيَائِهِ، حَالَ مَنْ مَاتَ مِنَّا، أَفَيَكُونُ أَحَدٌ أَصْدَقَ مِنَ اللَّهِ قَوْلًا وَمِنْ رُسُلِهِ.

وَقَدْ رَجَعَ إِلَى الدُّنْيَا مِمَّنْ مَاتَ خَلَقَ كَثِيرٌ، مِنْهُمْ «أَصْحَابُ الْكَهْفِ» أَمَاتَهُمُ اللَّهُ ثَلَاثِمِائَةَ عَامٍ وَتِسْعَةً، ثُمَّ بَعَثَهُمْ فِي زَمَانٍ قَوْمٍ أَنْكَرُوا الْبَعْثَ، لِيَقْطَعَ حُجَّتَهُ، وَلِيُزَيِّنَهُمْ قُدْرَتَهُ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ.

وَأَمَاتَ اللَّهُ «إِرْمِيَاءَ» النَّبِيَّ ﷺ الَّذِي نَظَرَ إِلَى خَرَابِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَمَا حَوْلَهُ حِينَ غَزَاهُمْ بُخْتُ نَصْرَ، وَقَالَ: «أَنْتَ يُحْيِي» هَذِهِ أَلَلَّةٌ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ^١، ثُمَّ أَحْيَاهُ وَنَظَرَ إِلَى أَعْضَائِهِ كَيْفَ تَلَتَّمُ، وَكَيْفَ تَلْبَسُ اللَّحْمَ، وَإِلَى مَفَاصِلِهِ وَغُرُوقِهِ كَيْفَ تَوْصَلُ؛ فَلَمَّا اسْتَوَى قَاعِدًا قَالَ: «أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^٢.

وَأَحْيَا اللَّهُ قَوْمًا خَرَجُوا عَنْ أَوْطَانِهِمْ هَارِبِينَ مِنَ الطَّاعُونَ لَا يُحْصَى عَدْدُهُمْ، فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ دَهْرًا طَوِيلًا حَتَّى بُلِيتَ عِظَامُهُمْ، وَتَقَطَّعَتْ

را برمی‌گرداند تا از وی سؤال می‌کردیم که چگونه شدند و حالشان چگونه است و پس از مرگ چه دیدند و چه کاری با آنان کردند، تا مردم بر پایه یقین رفتار کنند و تردید از بین برود و دودلی از دل‌ها رخت ببرند؟

امام فرمود: «این سخن آنانی است که پیامبران را منکر شدند و دروغ پنداشتند و آنچه را که از نزد خدا آورده‌اند، تصدیق نکردند. چون آنان خبر داده و گفته‌اند که: خداوند - عزوجل - در کتابش بر زبان پیامبرانش حال درگذشتگان ما را خبر داده است. آیا کسی از خدا و پیامبرش راست‌گوتر هست؟

تعداد زیادی از کسانی که مرده‌اند، به دنیا بازگشته‌اند که از جمله آنها اصحاب کهف‌اند. خداوند، سیصد و نه سال آنان را میراند و آنان را در زمان مردمانی که رستاخیز را منکر بودند، برانگیخت، تا حجت الهی قطعی گردد و به مردم، قدرتش را نشان دهد و بدانند که رستاخیز، حق است.

خداوند، ارمیای پیامبر را میراند؛ او را که پس از جنگ بخت النصر و ویرانی بیت المقدس و اطراف آن، بدان نظر کرد و گفت: «چگونه خداوند، [اهل] این [ویرانکده] را پس از مرگشان زنده می‌کند؟ پس خداوند، او را [به مدت] صد سال میراند». آن‌گاه زنده‌اش کرد. به اندام‌هایش نگریست که چگونه به هم می‌آیند و گوشت بر آنها می‌روید و به مفاصل و عروقش نگاه کرد که چگونه به هم وصل می‌شوند و هنگامی که راست بر زمین نشست، گفت: «[اکنون] می‌دانم که خداوند، بر هر چیزی تواناست».

خداوند، قوم بی‌شماری را زنده کرد که از ترس طاعون، از خانه‌هایشان فرار کرده بودند. زمان زیادی آنان را میراند، به گونه‌ای که

أَوْصَالُهُمْ وَصَارُوا تُرَاباً، فَبَعَثَ اللَّهُ فِي وَقْتٍ أَحَبَّ أَنْ يُرَى خَلْقُهُ قُدْرَتَهُ نَبِيًّا يُقَالُ لَهُ: «حِزْقِيلُ» فَدَعَاهُمْ فَاجْتَمَعَتْ أَبْدَانُهُمْ، وَرَجَعَتْ فِيهَا أَرْوَاحُهُمْ، وَقَامُوا كَهَيْئَةِ يَوْمٍ مَاتُوا، لَا يَفْقِدُونَ مِنْ أَعْدَادِهِمْ رَجُلًا، فَعَاشُوا بَعْدَ ذَلِكَ ذَهْرًا طَوِيلًا.^۱

وإنَّ اللهَ أَمَاتَ قَوْمًا خَرَجُوا مَعَ مُوسَى عليه السلام حِينَ تَوَجَّهَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَالُوا: «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً»^۲ فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ ثُمَّ أَحْيَاهُمْ.

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَمَّنْ قَالَ بِتَنَاسُخِ الْأَرْوَاحِ، مِنْ أَيِّ شَيْءٍ قَالُوا ذَلِكَ، وَبِأَيِّ حُجَّةٍ قَامُوا عَلَى مَذَاهِبِهِمْ؟

قَالَ: إِنَّ أَصْحَابَ التَّنَاسُخِ قَدْ خَلَفُوا وَرَاءَهُمْ مِنْهَا جَ الدِّينِ، وَزَيَّنُوا لِأَنفُسِهِم الضَّلَالَاتِ، وَأَمَرَ جَوَانِ أَنْفُسَهُمْ فِي الشَّهَوَاتِ، وَزَعَمُوا أَنَّ السَّمَاءَ خَاوِيَةً مَا فِيهَا شَيْءٌ مِمَّا يُوصَفُ، وَأَنَّ مُدَبَّرَ هَذَا الْعَالَمِ فِي صُورَةِ الْمَخْلُوقِينَ، بِحُجَّةٍ مَنْ رَوَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ، وَأَنَّهُ لَا جَنَّةَ وَلَا نَارَ، وَلَا بَعثَ وَلَا نُشُورَ، وَالْقِيَامَةُ عِنْدَهُمْ خُرُوجُ الرُّوحِ مِنْ قَالِبِهِ وَوُلُوجُهُ فِي قَالِبٍ آخَرَ، إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فِي الْقَالِبِ الْأَوَّلِ أُعِيدَ فِي قَالِبٍ أَفْضَلَ مِنْهُ حَسَنًا فِي أَعْلَى دَرَجَةٍ مِنَ الدُّنْيَا، وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا أَوْ غَيْرَ عَارِفٍ صَارَ فِي بَعْضِ الدَّوَابِّ الْمُتَعَبَّةِ فِي الدُّنْيَا، أَوْ هَوَامٍّ مُشَوَّهَةٍ

۱. هذه القصة مشهورة، انظر تفسير القمّي: ۸۰/۱، وتفسير العياشي: ۱/ ۱۳۰ / ۴۳۳.

۲. النساء: ۱۵۳.

۳. المَرَجُ: الموضوع تُرعى فيه الدواب، وإرسالها للرعي، والخلط (القاموس المحيط: ۱/ ۲۰۷).

استخوان‌هایشان متلاشی شده ، بندهایشان از هم جدا و تبدیل به خاک شد . خداوند ، در زمانی که دوست داشت بندگانِش قدرتش را ببینند ، پیامبری به نام حزقیل را مبعوث کرد . او آنان را صدا کرد . بدن‌هایشان بر هم آمدند ، روح‌هایشان به بدن‌ها برگشتند و به شکل روزی که مرده بودند ، برخاستند . حتی یک نفر از شمارِ آنان کم نشده بود . پس از آن ، مدت زیادی زندگی کردند .

خداوند ، قومی را که همراه موسی - هنگامی که وی روی به سوی خدا کرده بود - خارج شدند و به موسی گفتند : «خدا را آشکارا به ما بنمای» میراند و آن‌گاه زنده‌شان کرد .

ازندیق گفت : دربارهٔ کسانی که به تناسخ ارواح معتقدند ، بگو که از کجا این حرف را می‌زنند و چه دلیلی بر مذهب خود ، اقامه می‌کنند؟

فرمود : «تناسخیان ، روش‌های دینی را کنار انداختند و گمراهی‌ها را برای خویش آراستند ، خود را در شهوت‌ها غوطه‌ور^{۲۵} ساختند ، پنداشتند که آسمان ، تهی است و هیچ چیز از آنچه توصیف می‌شود ، در آن نیست و به دلیل آن‌که خداوند فرموده است که آدم را به صورت خویش آفریده ، پنداشته‌اند که مدبر جهان ، به شکل مخلوقات است و می‌پندارند که بهشتی ، جهنمی ، رستاخیزی و حشری در کار نیست . از نظر آنان ، قیامت ، خروج روح از تن و ورود آن به تن دیگر است . اگر [روح] در بدن اول نیکوکار بود ، به بدنی نیکوتر از آنچه بود و در بهترین درجهٔ دنیایی بازگردانده می‌شود و اگر زشتکار و یا غیر عارف بود ، به بدن پاره‌ای از چارپایان رنج‌بر دنیوی یا حیوانات وحشی بد ترکیب برمی‌گردند . نه روزه بر آنان واجب است و نه نماز . هیچ عبادتی ، جز شناخت آنچه که شناختش بر آنان واجب است ، بر آنان لازم نیست . همه

الْخِلْقَةِ، وَلَيْسَ عَلَيْهِمْ صَوْمٌ وَلَا صَلَاةٌ، وَلَا شَيْءٌ مِنَ الْعِبَادَةِ أَكْثَرَ مِنْ مَعْرِفَةٍ مَنْ تَجِبَ عَلَيْهِمْ مَعْرِفَتُهُ وَكُلُّ شَيْءٍ مِنْ شَهَوَاتِ الدُّنْيَا مُبَاحٌ لَهُمْ: مِنْ فُرُوجِ النِّسَاءِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَخْوَاتِ وَالْبَنَاتِ وَالْخَالَاتِ وَذَوَاتِ الْبُعُولَةِ. وَكَذَلِكَ الْمَيْتَةُ، وَالْخَمْرُ، وَالْدَّمُ، فَاسْتَقْبَحَ مَقَالَتَهُمْ كُلُّ الْفِرْقِ، وَلَعَنَهُمْ كُلُّ الْأُمَمِ، فَلَمَّا سُئِلُوا الْحُجَّةَ زَاغُوا وَحَادُوا، فَكَذَّبَ مَقَالَتَهُمُ التَّوْرَةُ، وَلَعَنَهُمُ الْفُرْقَانُ، وَزَعَمُوا مَعَ ذَلِكَ أَنَّ إِلَهُهُمْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَالِبٍ إِلَى قَالِبٍ، وَأَنَّ الْأَرْوَاحَ الْأَزَلِيَّةَ هِيَ الَّتِي كَانَتْ فِي آدَمَ، ثُمَّ هَلُمَّ جَرَأً تَجْرِي إِلَى يَوْمِنَا هَذَا فِي وَاحِدٍ بَعْدَ آخَرَ، فَإِذَا كَانَ الْخَالِقُ فِي صُورَةِ الْمَخْلُوقِ فِيمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى أَنَّ أَحَدَهُمَا خَالِقُ صَاحِبِهِ!؟

وقالوا: إِنَّ الْمَلَائِكَةَ مِنْ وَلَدِ آدَمَ كُلُّ مَنْ صَارَ فِي أَعْلَى دَرَجَةٍ مِنْ دِينِهِمْ خَرَجَ مِنْ مَنْزِلَةِ الْإِمْتِحَانِ وَالتَّصْفِيَةِ فَهُوَ مَلَكٌ، فَطَوْرًا تَخَالُهُمْ نَصَارَى فِي أَشْيَاءَ، وَطَوْرًا ذَهْرِيَّةٌ يَقُولُونَ: إِنَّ الْأَشْيَاءَ عَلَى غَيْرِ الْحَقِيقَةِ، فَقَدْ كَانَ يَجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَأْكُلُوا شَيْئًا مِنَ اللَّحْمَانِ؛ لِأَنَّ الدَّوَابَّ كُلَّهَا عِنْدَهُمْ مِنْ وَلَدِ آدَمَ حُوِّلُوا مِنْ صُورِهِمْ، فَلَا يَجُوزُ أَكْلُ لَحُومِ الْقُرْبَاتِ.

قال: وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَزَلْ وَمَعَهُ طِينَةٌ مُؤَذِيَّةٌ، فَلَمْ يَسْتَطِعِ التَّفْصِي مِنْهَا إِلَّا بِامْتِزَاجِهِ بِهَا وَدُخُولِهِ فِيهَا، فَمِنْ تِلْكَ الطِّينَةِ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ.

قال: شُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى!! مَا أَعْجَزَ إِلَهًا يوصَفُ بِالْقُدْرَةِ، لَا يَسْتَطِيعُ التَّفْصِي مِنَ الطِّينَةِ! إِنْ كَانَتِ الطِّينَةُ حَيَّةً أَرْلِيَّةً، فَكَانَا إِلَهَيْنِ قَدِيمَيْنِ

نوع شهوت‌های دنیوی برای آنان مباح است؛ از قبیل شرمگاه زنان و غیر آن، از خواهران، دختران، خاله‌ها و زنان شوهردار؛ همچنین مردار، شراب و خون. همه گروه‌ها سخن اینان را زشت می‌شمارند و همه امت‌ها آنان را لعن می‌کنند و هنگامی که از دلیل پرسیده شوند، روی برمی گردانند و خشمگین می‌گردند. تورات، سخن آنان را تکذیب کرده و قرآن، نفرینشان نموده است. آنان می‌پندارند که خدایشان از بدنی به بدن دیگر منتقل می‌شود و آنچه که در آدم بود، ارواح ازلی بود که تا امروز، یکی پس از دیگری کشیده شده است. اگر خالق در صورت مخلوق باشد، به چه دلیلی استدلال می‌شود که یکی خالق دیگری است؟

و می‌گویند: فرشتگان، از فرزندان آدم هستند. هر کس که به بالاترین درجه از دین رسید، از مرحله آزمایش و تصفیه رها شده، فرشته می‌گردد. گاه با مسیحیان در چیزهایی دوستی می‌کنند و گاه همراه طبیعت‌گرایان می‌گویند: چیزها بر حقیقت خود نیستند، بر آنان، واجب است که هیچ گوشتی را نخورند؛ چون همه چارپایان به نظرشان از فرزندان آدم هستند که از شکل‌هایشان درآمده‌اند و جایز نیست گوشت اقوام (همنوعان) را خورد».

گفت: افرادی می‌پندارند که همراه خداوند، همواره سرشتی آزاردهنده بود که نمی‌توانست از آن رهایی پیدا کند، جز از راه درهم آمیختن با آن و ورود به آن طینت و او از همین سرنوشت، چیزها را آفریده است.

امام فرمود: «خدا منزّه و والاتر است! خدایی که به توانمندی موصوف است، چه چیز او را ناتوان کرده است تا نتواند از آن رهایی یابد. اگر آن

فَامْتَرَجَا وَدَبَّرَا الْعَالَمَ مِنْ أَنْفُسِهِمَا، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ فَمِنْ أَيْسَرِ جَاءِ الْمَوْتُ وَالْفَنَاءُ؟ وَإِنْ كَانَتْ الطَّيْنَةُ مَيْتَةً فَلَا بَقَاءَ لِلْمَيِّتِ مَعَ الْأَزَلِيِّ الْقَدِيمِ، وَالْمَيِّتُ لَا يَجِيءُ مِنْهُ حَيٌّ. وَهَذِهِ مَقَالَةٌ الدِّيصَانِيَّةِ: أَشَدُّ الزَّنَادِقَةِ قَوْلًا، وَأَمَهْنِهِمْ مَثَلًا، نَظَرُوا فِي كُتُبٍ قَدْ صَنَّفَتْهَا أَوَائِلُهُمْ، وَحَبَرُوهَا لَهُمْ بِالْفَاضِلِ مُزَخْرَفَةٍ مِنْ غَيْرِ أَصْلٍ ثَابِتٍ، وَلَا حُجَّةَ تَوْجِبُ إِثْبَاتَ مَا ادَّعَوْا، كُلُّ ذَلِكَ خِلَافًا عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رُسُلِهِ، وَتَكْذِيبًا بِمَا جَاؤُوا بِهِ عَنْ اللَّهِ تَعَالَى.

فَأَمَّا مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْأَبْدَانَ ظُلُمَةٌ، وَالْأَرْوَاحَ نُورٌ، وَأَنَّ النُّورَ لَا يَعْمَلُ الشَّرُّ وَالظُّلْمَةُ لَا تَعْمَلُ الْخَيْرَ، فَلَا يَحِبُّ عَلَيْهِمْ أَنْ يَلُومُوا أَحَدًا عَلَى مَعْصِيَةٍ وَلَا رُكُوبِ حُرْمَةٍ وَلَا إِيْتَانِ فَاجِشَةٍ، وَإِنَّ ذَلِكَ عَلَى الظُّلْمَةِ غَيْرُ مُسْتَنَكِرٍ؛ لِأَنَّ ذَلِكَ فَعَلُهَا وَلَا لَهَ أَنْ يَدْعُو رَبًّا، وَلَا يَتَضَرَّعَ إِلَيْهِ؛ لِأَنَّ النُّورَ رَبٌّ، وَالرَّبُّ لَا يَتَضَرَّعُ إِلَى نَفْسِهِ وَلَا يَسْتَعِيدُ بِغَيْرِهِ، وَلَا لِأَحَدٍ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْمَقَالَةِ أَنْ يَقُولَ: «أَحْسَنْتَ يَا مُحْسِنٌ» أَوْ «أَسَأْتَ»؛ لِأَنَّ الْإِسَاءَةَ مِنْ فِعْلِ الظُّلْمَةِ وَذَلِكَ فَعَلُهَا، وَالْإِحْسَانَ مِنَ النُّورِ، وَلَا يَقُولُ النُّورُ لِنَفْسِهِ أَحْسَنْتَ يَا مُحْسِنٌ، وَلَيْسَ هُنَاكَ ثَالِثٌ، فَكَانَتْ الظُّلْمَةُ عَلَى قِيَاسِ قَوْلِهِمْ، أَحْكَمَ فِعْلًا وَأَتَقَنَ تَدْبِيرًا وَأَعَزُّ أَرْكَانًا مِنَ النُّورِ، لِأَنَّ الْأَبْدَانَ مُحْكَمَةٌ، فَمَنْ صَوَّرَ هَذَا الْخَلْقَ صُورَةً وَاحِدَةً عَلَى نُعُوبٍ مُخْتَلِفَةٍ؟

وَكُلُّ شَيْءٍ يُرَى ظَاهِرًا مِنَ الزَّهْرِ وَالْأَشْجَارِ وَالْثَّمَارِ وَالطُّيُورِ وَالْدَّوَابِّ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ إِلَهَا، ثُمَّ حَبَسَتْ النُّورَ فِي حَبْسِهَا وَالْدَّوْلَةَ لَهَا،

سرشت زنده و جاوید است ، پس دو خداوند قدیمی بوده‌اند که در هم آمیخته و جهان را از پیش خود آفریده‌اند . اگر چنین بود ، مرگ و نابودی از کجا آمده است و اگر آن سرشت مرده بود ، سرشت مرده ، همراه با زنده جاودان نمی‌توانست باقی باشد ، و از مرده ، زنده به وجود نمی‌آید . این سخن دیصانیه است که در گفتار ، سرسخت‌ترین زندیق‌ها و بدترین نمونه‌های آنان هستند . در نوشته‌هایی می‌نگرند که پیشینیان آنان ، آنها را با تعبیر آراسته ، ولی بدون ریشه‌ای استوار و بی‌حجتی که بتواند ادعای آنان را اثبات کنند ، نوشته‌اند . همه اینها مخالفت با خدا و رسولان اوست و تکذیب هر آنچه که آنان از سوی خداوند آورده‌اند .

اما آن‌که می‌پندارد بدن‌ها تاریکی و روح‌ها نورند و نور ، کار شر نمی‌کند و تاریکی ، کار خیر انجام نمی‌دهد ، پس نمی‌باید کسی به خاطر گناه و انجام دادن و به جا آوردن بدی سرزنش شود؛ چرا که ناشایست‌ها بر تاریکی ناشایست نیست ، چون کار آن ، همین است و او نمی‌تواند خدا را بخواند و به درگاهش لابه کند؛ چرا که نور خداست و خدا به درگاه خود نمی‌نالد و به دیگری پناه نمی‌جوید و هیچ کدام از طرفداران این عقیده ، حق ندارند به انجام دهنده خوبی ، آفرین گویند و بر غیر او خرده گیرند . چون بدی ، کار تاریکی است و آن کار بد هم کار اوست؛ و خوبی از نور است و نور به خویش نمی‌گوید : آفرین ! و در این بین ، فرد سومی نیست . بنابر نظریه آنان ، تاریکی در کار خود ، استوارتر و در تدبیر ، محکم‌تر و در پایه‌ها قوی‌تر از نور است؛ چون بدن‌ها استوار هستند . از سوی دیگر ، چه کسی این صورت واحد را بر ویژگی‌های گوناگون ، تصویر کرده است؟

و هر چیزی که دیده می‌شود ، از قبیل گل‌ها ، درخت‌ها ، میوه‌ها ، پرندگان و چارپایان ، باید خدایی باشند . از آن گذشته ، بر پایه سخن

وَأَمَّا مَا ادَّعَوْا بِأَنَّ الْعَاقِبَةَ سَوْفَ تَكُونُ لِلنُّورِ فَدَعَوِي، وَيَتَّبِعِي عَلَى قِيَاسِ قَوْلِهِمْ أَنْ لَا يَكُونَ لِلنُّورِ فِعْلٌ لِأَنَّهُ أَسِيرٌ، وَلَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ، فَلَا فِعْلَ لَهُ وَلَا تَدْبِيرَ، وَإِنْ كَانَ لَهُ مَعَ الظُّلْمَةِ تَدْبِيرٌ، فَمَا هُوَ بِأَسِيرٍ بَلْ هُوَ مُطْلَقٌ عَزِيزٌ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ وَكَانَ أَسِيرَ الظُّلْمَةِ، فَإِنَّهُ يَظْهَرُ فِي هَذَا الْعَالَمِ إِحْسَانٌ وَخَيْرٌ مَعَ فُسَادٍ وَشَرٍّ، فَهَذَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الظُّلْمَةَ تُحْسِنُ الْخَيْرَ وَتَفْعَلُهُ، كَمَا تُحْسِنُ الشَّرَّ وَتَفْعَلُهُ، فَإِنْ قَالُوا مُحَالٌ ذَلِكَ فَلَا نُورَ يَثْبُتُ وَلَا ظُلْمَةَ، وَبَطَلَتْ دَعْوَاهُمْ، وَرَجَعَ الْأَمْرُ إِلَى أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ وَمَا سِوَاهُ بَاطِلٌ، فَهَذِهِ مَقَالَةٌ مَانِيِ الزَّنَدِيقِ وَأَصْحَابِهِ^١.

وَأَمَّا مَنْ قَالَ: النُّورُ وَالظُّلْمَةُ بَيْنَهُمَا حَكَمٌ، فَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ أَكْبَرُ الثَّلَاثَةِ الْحَكَمَ، لِأَنَّهُ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْحَاكِمِ إِلَّا مَغْلُوبٌ أَوْ جَاهِلٌ أَوْ مَظْلُومٌ، وَهَذِهِ مَقَالَةٌ الْمَانَوِيَّةِ وَالْحِكَايَةِ عَنْهُمْ تَطَوَّلَ ...

قَالَ: فَلِمَ حَرَّمَ اللَّهُ الْخَمْرَ وَلَا لَذَّةً أَفْضَلَ مِنْهَا؟

قَالَ: حَرَّمَهَا لِأَنَّهَا أُمُّ الْخَبَائِثِ، وَرَأْسُ كُلِّ شَرٍّ، يَأْتِي عَلَى شَارِبِهَا سَاعَةً يُسَلَبُ لُبُّهُ، وَلَا يَعْرِفُ رَبَّهُ، وَلَا يَتْرُكُ مَعْصِيَةَ إِلَّا رَكِبَهَا، وَلَا حُرْمَةً إِلَّا انْتَهَكَهَا وَلَا رَحِمًا مَاسَّةً إِلَّا قَطَعَهَا، وَلَا فَاحِشَةً إِلَّا أَتَاهَا،

١. أصحاب «مانی» یسمون: المانویة، وهم أصحاب مانی بن فاتک الحکیم، الذی ظهر فی زمان سابور بن اردشیر، وقتله بهرام بن هرمز بن سابور، وذلك بعد عیسی بن مریم عليه السلام، أحدث دیناً بین المجوسیة والنصرانیة... وزعم أن العالم مصنوع مرکب من أصلین قديمین، أحدهما نور والأنحر ظلمة، وأنهما أزلان لم یزالا ولن یزالا... (انظر الملل والنحل للشهرستانی: ١ / ٢٤٤).

آنان، نور در تاریکی محبوس شده و فرمانروایی از آن تاریکی است؛ و اما آنچه که ادعا می‌کنند که فرجام از آن نور است، تنها یک ادعاست. بنابر گفته آنان، نور نباید کاری انجام دهد، چون اسیر است و قدرتی ندارد. بنابراین، کاری و تدبیری ندارد؛ ولی اگر در کنار تاریکی، تدبیری برای نور است، بنابراین، اسیر نیست؛ بلکه رها و قدرتمند است. اگر چنین نباشد و نور، اسیر ظلمت باشد، در این دنیا که نیکویی و خوبی با فساد و بدی نمود پیدا می‌کنند، تاریکی باید کار خیر را بستاید و انجام دهد، همان‌گونه که کار شر را می‌ستاید و انجام می‌دهد و اگر این را ناممکن بشمارند، نه نوری ثابت می‌گردد و نه تاریکی‌ای؛ ادعایشان باطل می‌شود و سخن به این برمی‌گردد که خداوند، یکی است و غیر او باطل است. این سخن و نظریه، از آن مانی زندیق و یاران وی است. ۳۶.

مرکز تحقیقات کمپیوتر علوم اسلامی

اما آن‌که می‌گوید: بین نور و تاریکی حکمی وجود دارد؛ باید بزرگ آن سه، همان حکم باشد؛ زیرا جز شکست خورده، نادان و مظلوم، به حکم نیاز ندارند. این سخن، نظریه مانویه است و گزارش از آنها وقت زیادی می‌طلبد.

[زندیق] گفت: چرا خداوند، شراب را حرام کرده است، با آن‌که هیچ لذتی برتر از [نوشیدن] آن نیست.

امام فرمود: «چون ریشه همه پلیدها و سردسته همه بدی‌هاست. بر نوشنده آن، ساعتی می‌گذرد که خردش را می‌رُباید و پروردگارش را نمی‌شناسد و از هیچ گناهی فروگذار نمی‌کند، جز آن‌که آن را انجام

وَالسَّكَرَانُ زِمَامُهُ بِيَدِ الشَّيْطَانِ، إِنْ أَمَرَهُ أَنْ يَسْجُدَ لِلْأَوْثَانِ سَجَدَ، وَيَنْقَادُ حَيْثُ مَا قَادَهُ.

قال: فَلِمَ حَرَّمَ الدَّمُ الْمَسْفُوحَ؟

قال: لِأَنَّهُ يورِثُ الْقَسَاوَةَ، وَيَسْلُبُ الْقَوَادِرَ حَمَتَهُ، وَيُعَفِّنُ الْبَدَنَ وَيُغَيِّرُ اللَّوْنَ، وَأَكْثَرُ مَا يُصِيبُ الْإِنْسَانَ الْجُذَامُ يَكُونُ مِنْ أَكْلِ الدَّمِ. قال: فَأَكُلُ الْغُدَدِ؟ قال: يورِثُ الْجُذَامَ.

قال: فَالْمَيْتَةُ لِمَ حَرَّمَهَا؟

قال: فَرَقًا بَيْنَهَا وَبَيْنَ مَا يُذَكَّى وَيُذَكَّرُ عَلَيْهِ اسْمُ اللَّهِ، وَالْمَيْتَةُ قَدْ جَمَدَ فِيهَا الدَّمُ وَتَرَجَعَ إِلَى بَدَنِهَا، فَلَحْمُهَا ثَقِيلٌ غَيْرُ مَرِيءٍ؛ لِأَنَّهَا يُؤْكَلُ لَحْمُهَا بِدَمِهَا.

قال: فَالسَّمَكُ مَيْتَةٌ؟

قال: إِنَّ السَّمَكَ ذَكَاتُهُ إِخْرَاجُهُ حَيًّا مِنَ الْمَاءِ، ثُمَّ يُتْرَكُ حَتَّى يَمُوتَ مِنْ ذَاتِ نَفْسِهِ، وَذَلِكَ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُ دَمٌ، وَكَذَلِكَ الْجَرَادُ.

قال: فَلِمَ حَرَّمَ الزُّنَا؟

قال: لِإِمَافِيهِ مِنَ الْفَسَادِ وَذَهَابِ الْمَوَارِيثِ وَانْقِطَاعِ الْأَنْسَابِ، لَا تَعْلَمُ الْمَرْأَةُ فِي الزُّنَا مَنْ أَحْبَلَهَا، وَلَا الْمَوْلُودُ يَعْلَمُ مَنْ أَبُوهُ، وَلَا أَرْحَامَ مَوْصُولَةٍ وَلَا قَرَابَةَ مَعْرُوفَةٍ.

قال: فَلِمَ حَرَّمَ اللُّوَاطَ؟

می‌دهد و هیچ حرمتی را نگه ندارد، جز آن‌که آن‌را از بین می‌برد. هر رَجَم ضروری را قطع می‌کند و هر زشتی‌ای را انجام می‌دهد. اختیار مست، به دست ابلیس است. اگر بروی فرمان دهد که بر بُتان سجده آور، سجده می‌کند و هر جایی که ببردش می‌رود.

گفت: چرا خون ریخته را حرام می‌دانند؟

امام فرمود: «چون موجب قساوت می‌گردد و مهر را از دل، بیرون می‌کند؛ بدن را بدبو و رنگ را دگرگون می‌سازد، و بیشترین جذامی که به انسان می‌رسد، از خونخوری است».

پرسید: خوردن غده‌ها چرا؟

امام پاسخ داد: «چون موجب جذام می‌گردد».

پرسید: چرا خوردن میته را حرام ساخته است؟

امام پاسخ داد: «تأیین آن و بین آنچه که تذکیه می‌گردد و نام خدا بر آن برده می‌شود، فرق باشد در مُردار، خون منجمد می‌گردد و به بدن حیوان برمی‌گردد. گوشت آن سنگین و ناخوشگوار می‌شود؛ چون گوشت آن، همراه خونس خوردن می‌شود».

[زندیق] گفت: ماهی مُرده چه طور؟

امام فرمود: تذکیه ماهی با خارج کردن آن به طور زنده از آب است و رها کردن آن، تا خود بمیرد، چون دارای خون نیست. ملخ نیز چنین است».

پرسید: چرا زنا را حرام ساخت؟

امام فرمود: «به خاطر فساد، از بین رفتن ارثیری و گسستگی خویشاوندی. چون در زنا، نه زن می‌داند چه کسی وی را باردار ساخته است و نه کودک می‌داند که پدرش کیست. بنابراین، ارحام به هم پیوسته و قرابت شناخته شده باقی نمی‌ماند».

سؤال کرد: چرا لواط را حرام ساخته است؟

قال: من أجل أنه لو كان إتيان الغلام حلالاً لاستغنى الرجال عن النساء وكان فيه قطع النسل، وتعطيل الفروج، وكان في إجازة ذلك فساد كثير.

قال: فلم حرم إتيان البهيمة؟

قال: كره أن يضيّع الرجل ماءه ويأتي غير شكله، ولو أباح ذلك لربط كل رجل أتاناً يركب ظهرها ويغشى فرجها، فيكون في ذلك فساد كثير فأباح ظهورها، وحرم عليهم فروجها، وخلق للرجال النساء ليأنسوا بهن ويسكنوا إليهن، ويكنن موضع شهواتهم، وأمّهات أولادهم.

قال: فما علة الغسل من الجنابة، وإنما أتى حلالاً وليس في الحلال تدنيس؟

قال: إن الجنابة بمنزلة الحيض، وذلك أن النطفة دم لم يستحكم ولا يكون الجماع إلا بحركة شديدة وشهوة غالبة، فإذا فرغ [الرجل] تنفّس البدن وجد الرجل من نفسه رائحة كريهة، فوجب الغسل لذلك، وغسل الجنابة مع ذلك أمانة ائتمن الله عليها عبده ليختبرهم بها.^١ ..

قال: فمن قال بالطبائع؟

قال: القدرية، فذلك قول من لم يملك البقاء، ولا صرف الحوادث؛ وغيرته الأيام والليالي، لا يرد الهرم، ولا يدفع الأجل، ما يدري

امام فرمود: «چون اگر روابط با پسر نوجوان روا بود، مردها از زنان بی‌نیاز می‌شدند و موجب قطع نسل و تعطیلی فروج (زناشویی) می‌گردید و در روا بودن آن، فساد گسترده‌ای می‌بود».

گفت: چرا رابطه با چارپایان حرام شده است؟

امام پاسخ داد: «[خدا] خوش ندارد که مرد، آبِ مردی خویش را ضایع کند و به غیر روش خود، به کار گیرد. اگر این کار روا بود، هر مردی با ماده الاغی رابطه می‌داشت، بر پشتش سوار می‌شد و با آن، جفت می‌گشت و در این کار، فساد گسترده وجود داشت. از این روی، سواری بر پشتش را روا داشته و مادگی‌اش را بر او حرام کرده است، و برای مردان، زنانی آفریده تا با آنان مأنوس گردند و آرامش یابند؛ جایگاه شهوتشان باشد و مادر فرزندان‌شان».

پرسید: چرا غسل از جنابت انجام می‌گیرد، با آن‌که [شخص] با حلال خود هم آغوش شده و در حلال، ناپاکی نیست؟

امام فرمود: «جنابت، هم‌پایه حیض است؛ چرا که نطفه، خونی است که هنوز استوار نگشته است و نزدیکی، جز با جنبش سخت و شهوتِ چیره، انجام نمی‌پذیرد. آن‌گاه که [مرد] از کار بیرون آمد، بدن تنفس می‌کند و مرد در خویش، بوی ناخوشی می‌یابد. بنابراین، غسل واجب می‌گردد. بگذریم که غسل جنابت، امانتی است که خداوند نزد بنده‌اش به امانت نهاده تا به وسیله آن، بندگان را بیازماید».

پرسید: چه کسانی به طبیعت باور دارند؟

امام فرمود: «قَدَرِیّه. این نظریه، از آن‌کسی است که بقایی ندارد،

ما يُصْنَعُ بِهِ.

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَمَّنْ زَعَمَ أَنَّ الْخَلْقَ لَمْ يَزَلْ يَتَنَاسَلُونَ وَيَتَوَالِدُونَ
وَيَذْهَبُ قَرْنٌ وَيَجِيءُ قَرْنٌ، تُفْنِيهِمُ الْأَمْرَاضُ وَالْأَعْرَاضُ وَصُنُوفُ
الْآفَاتِ، وَيُخْبِرُكَ الْآخِرُ عَنِ الْأَوَّلِ، وَيُنَبِّئُكَ الْخَلْفُ عَنِ السَّلَفِ،
وَالْقُرُونُ عَنِ الْقُرُونِ، أَنَّهُمْ وَجَدُوا الْخَلْقَ عَلَى هَذَا الْوَصْفِ بِمَنْزِلَةِ
الشَّجَرِ وَالنَّبَاتِ، فِي كُلِّ ذَهْرٍ يَخْرُجُ مِنْهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ بِمَصْلَحَةِ النَّاسِ،
بَصِيرٌ بِتَأْلِيفِ الْكَلَامِ، وَيُصَنِّفُ كِتَاباً قَدْ حَبَّرَهُ بِفِطْنَتِهِ، وَحَسَنَهُ بِحِكْمَتِهِ،
قَدْ جَعَلَهُ حَاجِزاً بَيْنَ النَّاسِ، يَأْمُرُهُمُ بِالْخَيْرِ وَيَحْثُثُهُمْ عَلَيْهِ، وَيَنْهَاهُمْ
عَنِ السَّوِّ وَالْفَسَادِ وَيَرْجُزُهُمْ عَنْهُ، لِئَلَّا يَتَهَارَشُوا، وَلَا يَقْتُلَ بَعْضُهُمْ
بَعْضاً؟

قَالَ ﷺ: وَيَحْكُ! إِنْ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ أَمْسَ، وَيَرْحَلُ عَنِ الدُّنْيَا
غَدًا لَا عِلْمَ لَهُ بِمَا كَانَ قَبْلَهُ وَلَا مَا يَكُونُ بَعْدَهُ، ثُمَّ إِنَّهُ لَا يَخْلُو الْإِنْسَانُ مِنْ
أَنْ يَكُونَ خُلِقَ نَفْسُهُ أَوْ خَلَقَهُ غَيْرُهُ، أَوْ لَمْ يَزَلْ مَوْجُوداً، فَمَا لَيْسَ بِشَيْءٍ
لَا يَقْدِرُ أَنْ يَخْلُقَ شَيْئاً وَهُوَ لَيْسَ بِشَيْءٍ، وَكَذَلِكَ مَا لَمْ يَكُنْ فَيَكُونُ
شَيْئاً، يُسَأَلُ فَلَا يَعْلَمُ كَيْفَ كَانَ ابْتِدَاؤُهُ.

وَلَوْ كَانَ الْإِنْسَانُ أَرْلِيًّا لَمْ تَحْدُثْ فِيهِ الْحَوَادِثُ، لِأَنَّ الْأَرْلِيَّ
لَا تُغَيِّرُهُ الْأَيَّامُ، وَلَا يَأْتِي عَلَيْهِ الْفَنَاءُ، مَعَ أَنَّا لَمْ نَجِدْ بِنَاءً مِنْ غَيْرِ بَانٍ، وَلَا

۱. التهریش: التحریش بین الکلاب، والإفساد بین الناس، والمهارشة: تحریش بعضها على

حوادث را نمی‌تواند از خود دور کند، شب‌ها و روزها او را دگرگون می‌سازد، پیری را از خود دور نمی‌کند و مرگ را دفع نمی‌سازد و نمی‌داند چه کار کند».

گفت: درباره کسی بگو که می‌پندارد بشر، همواره در تناسل‌اند، و به دنیا می‌آیند؛ قرنی می‌رود و قرنی دیگر در پی می‌آید، آنان را بیماری‌ها، عوارض و انواع آفت‌ها از بین می‌برد، بعدی‌ها از قبلی‌ها خبرت می‌دهند و جانشینان از گذشتگان، آگاهی می‌سازند و مردم قرنی از مردم قرن دیگر. آنان به همین شیوه، همچون درختان و گیاهان، انسان‌ها را یافته‌اند. در هر روزگاری مردی حکیم و آگاه به مصلحت مردم و دانا به تألیف کلام، سر برمی‌آورد، کتابی را به مرکب زیرکی می‌نگارد و با حکمت خود، نیکویش می‌سازد و آن را بین مردم، مانعی قرار می‌دهد؛ آنان را به خوبی فرمان می‌دهد و بر آن تشویق می‌کند؛ از بدی و فساد نهی می‌کند و مانع می‌گردد تا انسان‌ها به جان هم بیفتند^{۳۷} و همدیگر را بکشند.

امام فرمود: «وای بر تو! آن‌که دیروز از مادر متولد شد و فردا از دنیا رخت برمی‌بندد، بر آنچه که گذشته و آنچه خواهد آمد، آگاهی ندارد. از آن گذشته، انسان یا خود، خویش را آفریده یا دیگری او را آفریده است و یا همواره بوده است. آن‌که هیچ چیز نبوده، نمی‌تواند چیزی بیافریند، در حالی که هیچ چیز نیست. همچنین است آن‌که نبوده و بود می‌شود، که اگر پرسیده شود، نمی‌داند آغازش چگونه بوده است.

و اگر انسان همواره بود، حوادث چیزی در او ایجاد نمی‌کرد؛ چرا که روزگار، ازلی را دگرگون نمی‌کند و نابودی بر آن عارض نمی‌شود، با

أثراً من غير مؤثر، ولا تأليفاً من غير مؤلف، فمن زعم أن أباه خلقه، قيل: فمن خلق أباه؟ ولو أن الأب هو الذي خلق ابنه لخلقته على شهوته، وصورة على محبته ولملك حياته، ولجاز فيه حكمه، ولكنه إن مرض فلم ينفعه، وإن مات فعجز عن رده، إن من استطاع أن يخلق خلقاً وينفخ فيه روحاً حتى يمشي على رجليه سويّاً يقدر أن يدفع عنه الفساد.

قال: فما تقول في علم النجوم؟^۱

قال: هو علم قلت منفعته، وكثرت مضرته، لأنه لا يدفع به المقدور ولا يتقي به المحذور، إن أخبر المُنجمُ بالبلاء لم ينجّه التَّحرُّزُ من القضاء، وإن أخبر هو بخير لم يستطع تعجيله، وإن حدث به سوء لم يمكنه صرفه، والمُنجمُ يضادُّ الله في علمه، يزعم أنه يردُّ قضاء الله عن خلقه.

قال: فالرسول أفضل أم الملك المرسل إليه؟

قال: بل الرسول أفضل.

قال: فما علة الملائكة الموكلين بعباده، يكتبون ما عليهم ولهم، والله تعالى عالم السر وما هو أخفى؟

۱. يتبين من التأمل في متن الحديث ونظائره أن المقصود من علم النجوم في هذه الأحاديث، ليس العلم بمفهومه المعاصر، بل المقصود هو التعرف على تأثير النجوم في مصير الإنسان، والتنبؤ بحوادث المستقبل عن طريق المطالعة في سير الكواكب مطلقاً، أو على أنها مؤثرات.

آن‌که ما ساخته‌ای را بدون سازنده ، جای پایی را بدون جای پای گذارنده ، و تألیفی را بدون مؤلف نمی‌یابیم . اگر کسی بپندارد که پدرش وی را آفریده است ، پرسیده خواهد شد که پدرش را چه کسی خلق کرده است؟ اگر پدر پسرش را آفریده ، به حتم بر پایهٔ علاقه به وی او را آفریده و بر پایهٔ محبتش وی را صورتگری کرده است . پس زندگی او را مالک است و دربارهٔ او دستورش رواست؛ ولی هنگامی که بیمار گردد ، نمی‌تواند سودی به وی برساند . اگر بمیرد ، نمی‌تواند دوباره بازش گرداند ، یا آن‌که کسی که بتواند انسانی را بیافریند و در او روح بدمد تا بر دو پای خویش گام بردارد ، می‌تواند فساد را از او دور سازد .

[زندیق] پرسید : دربارهٔ دانش نجوم چه می‌گویی؟^{۳۸}

فرمود : «دانشی است کم‌سود و پُر زیان؛ چرا که توان دفع مقدر شده را ندارد و نمی‌توان با آن از خطر ، پناه جست . اگر منجم از بلا خبر دهد ، با خبر او از سرنوشت ، نمی‌توان پرهیز کرد و اگر از خیری گزارش کرد ، نمی‌شود آن را پیش انداخت . اگر به وی بدی‌ای عارض شود ، نمی‌تواند آن را از خود دور کند . منجم با خدا در دانشش مخالفت می‌کند ، به پندار آن‌که قضای الهی را از بنده‌اش دور کند» .

گفت : آیا پیامبر برتر است یا فرشته‌ای که بر او فرستاده می‌شود؟

فرمود : «پیامبر ، برتر است» .

پرسید : چرا فرشتگان ، مُوکل بر بندگان خدا هستند و خوبی و بدی‌های آنان را می‌نویسند ، با آن‌که خدا به اسرار و آنچه که پوشیده شده ، آگاه است؟

قَالَ: اسْتَعْبَدَهُمْ بِذَلِكَ وَجَعَلَهُمْ شُهوداً عَلَى خَلْقِهِ، لِيَكُونَ الْعِبَادُ لِمُلَازِمَتِهِمْ إِيَّاهُمْ أَشَدَّ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ مُوَاطَّعَةً، وَعَنْ مَعْصِيَتِهِ أَشَدَّ انْقِبَاضاً، وَكَمِ مِنْ عَبْدٍ يَهُمُّ بِمَعْصِيَةٍ فَذَكَرَ مَكَانَهُمَا فَارْعَوَى^۱ وَكَفَّ، فَيَقُولُ: رَبِّي يَرَانِي، وَحَفَظْتَنِي عَلَى بِذَلِكَ تَشَهُدُ، وَإِنَّ اللَّهَ بِرَأْفَتِهِ وَلُطْفِهِ أَيْضاً وَكُلَّهُمْ بِعِبَادِهِ، يَذُبُّونَ عَنْهُمْ مَرَدَّةَ الشَّيْطَانِ وَهُوَ أَمُّ الْأَرْضِ، وَأَفَاتٍ كَثِيرَةٌ مِنْ حَيْثُ لَا يَرَوْنَ بِإِذْنِ اللَّهِ إِلَى أَنْ يَجِيءَ أَمْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

قَالَ: فَخَلَقَ الْخَلْقَ لِلرَّحْمَةِ أَمْ لِلْعَذَابِ؟

قَالَ: خَلَقَهُمْ لِلرَّحْمَةِ، وَكَانَ فِي عِلْمِهِ قَبْلَ خَلْقِهِ إِيَّاهُمْ، أَنْ قَوْماً مِنْهُمْ يَصِيرُونَ إِلَى عَذَابِهِ بِأَعْمَالِهِمُ الرَّدِيَّةِ وَجَحْدِهِمْ بِهِ.

قَالَ: يُعَذَّبُ مَنْ أَنْكَرَ فَاسْتَوْجِبَ عَذَابَهُ بِإِنْكَارِهِ [مَنْ خَلَقَهُ] فِيمَ يُعَذَّبُ مَنْ وَحْدَهُ وَعَرَفَهُ؟

قَالَ: يُعَذَّبُ الْمُنْكَرُ لِإِلَهِيَّتِهِ عَذَابَ الْأَبَدِ، وَيُعَذَّبُ الْمُقِرُّ بِهِ عَذَابَ عُقُوبَةٍ لِمَعْصِيَتِهِ إِيَّاهُ فِيمَا فَرَضَ عَلَيْهِ، ثُمَّ يَخْرُجُ، وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً.

قَالَ: فَتَبَيَّنَ الْكُفْرُ وَالْإِيمَانُ مَنْزِلَةً؟

قَالَ ﷺ: لَا.

قَالَ: فَمَا الْإِيمَانُ وَمَا الْكُفْرُ؟

قَالَ ﷺ: الْإِيمَانُ: أَنْ يُصَدِّقَ اللَّهُ فِيمَا غَابَ عَنْهُ عَنْ عَظَمَةِ اللَّهِ،

۱. رعایر عو: کف عن الأمر، وقد ارعوى عن القبيح: ارتدع (مجمع البحرين: ۲ / ۴۷۱۲).

فرمود: «خداوند، آنان را بر این کار واداشته است و به عنوان گواهان بر بندگان قرار داده است تا بندگان خدا به خاطر مواظبت فرشتگان بر آنان، در پیروی از خداوند، جدی‌تر باشند و در دوری از گناه و نافرمانی خدا خوددارتر شوند. چه بسیار بنده‌ای که تصمیم به گناهی می‌گیرد. پس به یاد آن فرشتگان می‌افتد و بر خود می‌لرزد»^{۳۹} و دست می‌شوید و پیش خود می‌گوید: پروردگارم مرا می‌بیند و نگهبانان من، بر این کار، گواهی می‌دهند. خداوند نیز به مهر و لطف خود، آنان را بر بندگان موکل کرده است تا از آنان، پیروان ابلیس و خطرهای زمینی و آفت‌های فراوانی را که به اذن خدا نمی‌بینند و ناگهان فرود می‌آید، دور کنند».

پرسید: خداوند، مردم را برای رحمت یا عذاب آفریده است؟

امام فرمود: «برای مهر و رحمت آفریده و پیش از آفرینش آنان، آگاه بود که گروهی از آنان، به خاطر کارهای پست و انکار خداوند، عذاب می‌شوند».

وی پرسید: خدا منکر را عذاب می‌کند و منکر به خاطر انکارش مستوجب عذاب است؛ اما موحد و کسی که او را می‌شناسد را چرا عذاب می‌کند؟

امام پاسخ داد: آن‌که الهیت خداوندی را منکر می‌شود، او را به عذاب جاودان، مجازات می‌کند؛ ولی آن‌که به وی اقرار دارد، به خاطر نافرمانی در پاره‌ای از آنچه که بر وی واجب ساخته، به عذاب عقوبتی مجازات می‌کند و سپس از عذاب بیرونش می‌آورد. پروردگارت بر هیچ کس ستم روا نمی‌دارد».

پرسید: بنابراین، آیا بین کفر و ایمان، فاصله‌ای هست؟

امام فرمود: «نه».

پرسید: پس ایمان و کفر چیست؟

امام فرمود: «ایمان، آن است که خداوند را در آنچه از عظمت او

كَتَّصَدِيقِهِ بِمَا شَاهَدَ مِنْ ذَلِكَ وَعَايَنَ، وَالْكَفَرُ: الْجُحُودُ.

قَالَ: فَمَا الشُّرْكُ وَمَا الشُّكُّ؟

قَالَ ﷺ: الشُّرْكُ هُوَ أَنْ يُضَمَّ إِلَى الْوَاحِدِ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ آخَرُ،
وَالشُّكُّ مَا لَمْ يَعْتَقِدْ قَلْبُهُ شَيْئاً.

قَالَ: أَفَيَكُونُ الْعَالِمُ جَاهِلاً؟

قَالَ ﷺ: عَالِمٌ بِمَا يَعْلَمُ، وَجَاهِلٌ بِمَا يَجْهَلُ.

قَالَ: فَمَا السَّعَادَةُ وَمَا الشَّقَاوَةُ؟

قَالَ: السَّعَادَةُ: سَبَبُ خَيْرٍ، تَمَسَّكَ بِهِ السَّعِيدُ فَيَجْزُهُ إِلَى النُّجَاةِ،
وَالشَّقَاوَةُ: سَبَبُ خِذْلَانٍ، تَمَسَّكَ بِهِ الشَّقِيُّ فَيَجْزُهُ إِلَى الْهَلَكَةِ، وَكُلُّ
بِعِلْمِ اللَّهِ.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ السِّرَاجِ إِذَا انْطَفَأَ أَيْنَ يَذْهَبُ نُورُهُ؟

قَالَ ﷺ: يَذْهَبُ فَلَا يَعُودُ.

قَالَ: فَمَا أَنْكَرْتَ أَنْ يَكُونَ الْإِنْسَانُ مِثْلَ ذَلِكَ إِذَا مَاتَ وَفَارَقَ الرُّوحَ
الْبَدَنَ لَمْ يَرْجِعْ إِلَيْهِ أَبَداً كَمَا لَا يَرْجِعُ ضَوْءُ السِّرَاجِ إِلَيْهِ أَبَداً إِذَا انْطَفَأَ؟

قَالَ: لَمْ تُصِبِ الْقِيَاسَ، إِنَّ النَّارَ فِي الْأَجْسَامِ كَامِنَةٌ، وَالْأَجْسَامُ قَائِمَةٌ
بِأَعْيَانِهَا كَالْحَجَرِ وَالْحَدِيدِ، فَإِذَا ضُرِبَ أَحَدُهُمَا بِالْآخِرِ سَطَعَتْ مِنْ
بَيْنِهِمَا نَارٌ، يُقْتَبَسُ مِنْهَا سِرَاجٌ لَهُ ضَوْءٌ، فَالنَّارُ ثَابِتَةٌ فِي أَجْسَامِهَا وَالضُّوءُ
ذَاهِبٌ، وَالرُّوحُ: جِسْمٌ رَقِيقٌ قَدْ أَلْبَسَ قَالِباً كَثِيفاً، وَلَيْسَ بِمَنْزِلَةِ السِّرَاجِ

آشکار و دیدنی است ، تصدیق کنی و در آنچه که ناپیداست نیز تصدیق کنی ؛ و کفر ، انکار است .

پرسید : شرک و شک چیست ؟

امام پاسخ داد : «شرک ، آن است که به خدای واحدی که هیچ چیزی همانند او نیست ، چیز دیگری بیفزایی و شک ، آن است که دل شخص ، بر چیزی باور نداشته باشد» .

پرسید : آیا عالم می‌تواند جاهل باشد ؟

امام فرمود : «عالم است به آنچه که می‌داند و جاهل است به آنچه که نمی‌داند» .

پرسید : خوشبختی و بدبختی چیست ؟ امام فرمود : «خوشبختی ، وسیله خیر است که خوشبخت به آن چنگ می‌زند تا وی را به رستگاری بکشاند و بدبختی ، وسیله شکست است که بدبخت ، بدان چنگ می‌زند و به هلاکت کشانده می‌شود و همه اینها به علم خداوندی است» .

پرسید : به من بگو وقتی چراغ خاموش می‌شود ، نورش کجا می‌رود ؟ امام فرمود : «می‌رود و بر نمی‌گردد» .

پرسید : چرا منکر این هستی که همان‌گونه که روشنایی چراغ پس از خاموش شدن هیچ‌گاه به آن بر نمی‌گردد ، انسان نیز هنگامی که بمیرد و روح از بدنش جدا گردد ، هرگز بدان باز نگردد ؟

امام پاسخ داد : «درست قیاس نکردی ؛ چون آتش در اجسام قرار داده شده و اجسام ، همچون سنگ و آهن ، بر اعیان خارجی آنها استوار است . وقتی یکی از آن دو را بر دیگری فرو کوفتی ، آتشی از آنها می‌جهد که از آن ، روشنایی برگرفته می‌شود . بنابراین ، آتش در اجسام ثابت است و نور ، رونده است ؛ ولی روح ، جسم رقیقی است که گاه قالبی سفت پیدا می‌کند و همچون چراغی که یاد شد ، نیست . آن‌که جنین انسان را در رحم

الَّذِي ذَكَرْتَ. إِنَّ الَّذِي خَلَقَ فِي الرَّحِمِ جَنِينًا مِنْ مَاءٍ صَافٍ، وَرَكَّبَ فِيهِ ضُرُوبًا مُخْتَلِفَةً مِنْ عُرُوقٍ وَعَصَبٍ وَأَسْنَانٍ وَشَعْرٍ وَعِظَامٍ وَغَيْرِ ذَلِكَ، وَهُوَ يُحْيِيهِ بَعْدَ مَوْتِهِ، وَيُعِيدُهُ بَعْدَ فَنَائِهِ.

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الرُّوحِ أَغِيرُ الدَّمَ؟

قَالَ: نَعَمْ، الرُّوحُ عَلَى مَا وَصَفْتُ لَكَ: مَادَّتُهَا مِنَ الدَّمِ، وَمِنْ الدَّمِ رُطُوبَةُ الْجِسْمِ وَصَفَاءُ اللَّوْنِ وَحُسْنُ الصَّوْتِ، وَكَثْرَةُ الضَّحِكِ، فَإِذَا جَمَدَ الدَّمُ فَارَقَ الرُّوحُ الْبَدَنَ...

قَالَ: أَفَيَتَلَاشَى الرُّوحُ بَعْدَ خُرُوجِهِ عَنِ قَالِبِهِ أَمْ هُوَ بَاقٍ؟ قَالَ: بَلْ هُوَ بَاقٍ إِلَى وَقْتٍ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَبْطُلُ الْأَشْيَاءُ وَتَفْنِي، فَلَا حِسَّ وَلَا مَحْسُوسَ، ثُمَّ أُعِيدَتِ الْأَشْيَاءُ كَمَا بَدَأَهَا مُدَبِّرُهَا، وَذَلِكَ أَرْبَعُمِائَةٍ سَنَةٍ يُسَبِّتُ^۱ فِيهَا الْخَلْقُ وَذَلِكَ بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ.

قَالَ: وَأَنْتَى لَهُ بِالْبَعْثِ، وَالْبَدَنُ قَدْ بَلِيَ، وَالْأَعْضَاءُ قَدْ تَفَرَّقَتْ، فَعُضْوٌ بِبَلَدَةٍ يَأْكُلُهَا سِبَاعُهَا، وَعُضْوٌ بِأُخْرَى تُمَرِّقُهُ هَوَامُّهَا، وَعُضْوٌ قَدْ صَارَ تُرَابًا يُبْنَى بِهِ مَعَ الطِّينِ حَائِطٌ؟!

قَالَ ﷺ: إِنَّ الَّذِي أَنْشَأَهُ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ، وَصَوَّرَهُ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ كَانَ سَبَقَ إِلَيْهِ، قَادِرٌ أَنْ يُعِيدَهُ كَمَا بَدَأَهُ.

قَالَ: أَوْضِحْ لِي ذَلِكَ!

۱. سُبِّتَ بِالْبِنَاءِ لِلْمَفْعُولِ: غُشِيَ عَلَيْهِ، وَأَيْضاً مَاتَ (المعجم الصغير: ۲۶۲).

از آبی صاف می‌آفریند و انواع گوناگونی از عروق ، عصب ، دندان ، مو ، استخوان و دیگر چیزها را در او ترکیب می‌کند ، همان ، او را پس از مرگش زنده می‌کند و پس از فنا شدن ، دوباره برمی‌گرداند .

پرسید : آیا روح ، غیر از خون است ؟

فرمود : «بلی ؛ روح طبق آنچه که برای توصیف کردم ، خمیر مایه‌اش از خون است و رطوبت جسم ، صفای رنگ و خوبی صدا و فراوانی خنده از خون است . پس هنگامی که بسته گردید ، روح از بدن جدا می‌گردد» .

پرسید : آیا روح پس از خروج از بدن ، تلاشی می‌شود یا همچنان

باقی است ؟

فرمود : «تا هنگامی که در صور دمیده شود ، باقی است . در آن هنگام ، چیزها باطل و فانی می‌گردند ؛ نه حس باقی می‌ماند و نه محسوسی . آنگاه به همان گونه که مدبرش در آغاز تدبیر کرده بود ، اشیا برمی‌گردند و چهارصد سال که فاصله دو نفخ در صور است ، انسان‌ها در بیهوشی^{۴۰} شبیه به مرگ هستند» .

پرسید : [انسان] چگونه برانگیخته می‌شود ، در حالی که بدن پوسیده ، اعضای آن متفرق گشته ، عضوی را درنده‌ای در منطقه‌ای خورده است و عضو دیگری را حشرات در جای دیگر . عضوی تبدیل به خاک گشته و با گِل از آن ، دیواری بنا شده است ؟

فرمود : «آن‌که او را از ناچیز ، ساخته و بدون نمونه قبلی چهره‌پردازی کرده ، می‌تواند مثل بار آغازین ، باز بگرداند» .

گفت : برایم توضیح بده .

قَالَ: إِنَّ الرُّوحَ مُقِيمَةً فِي مَكَانِهَا. رُوحُ الْمُحْسِنِ فِي ضِيَاءٍ وَفُسْحَةٍ، وَرُوحُ الْمُسِيءِ فِي ضَيْقٍ وَظُلْمَةٍ، وَالْبَدَنُ يَصِيرُ تُرَابًا كَمَا مِنْهُ خُلِقَ، وَمَا تَقْدِفُ بِهِ السَّبَاعُ وَالْهَوَامُّ مِنْ أَجْوَافِهَا مِمَّا أَكَلَتْهُ وَمَزَّقَتْهُ كُلُّ ذَلِكَ فِي التُّرَابِ مَحْفُوظٌ عِنْدَ مَنْ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ، وَيَعْلَمُ عَدَدَ الْأَشْيَاءِ وَوزَنَهَا؛ وَإِنَّ تُرَابَ الرُّوحَانِيِّينَ بِمَنْزِلَةِ الذَّهَبِ فِي التُّرَابِ، فَإِذَا كَانَ حِينَ الْبَعْثِ مُطِرَتِ الْأَرْضُ مَطَرِ النُّشُورِ، فَتَرَبُّو الْأَرْضُ ثُمَّ تَمَخَّضُوا مَخْضَ السَّقَاءِ^۱، فَيَصِيرُ تُرَابُ الْبَشَرِ كَمَصِيرِ الذَّهَبِ مِنَ التُّرَابِ إِذَا غُسِلَ بِالماءِ، وَالزَّبَدُ مِنَ اللَّبَنِ إِذَا مُخِضَ، فَيَجْتَمِعُ تُرَابُ كُلِّ قَالِبٍ إِلَى قَالِبِهِ، فَيَنْتَقِلُ بِإِذْنِ اللَّهِ الْقَادِرِ إِلَى حَيْثُ الرُّوحُ، فَتَعُودُ الصُّوَرُ بِإِذْنِ الْمُصَوِّرِ كَهَيْئَتِهَا، وَتَلْجُ الرُّوحُ فِيهَا، فَإِذَا قَدِ اسْتَوَى لَا يُنْكِرُ مِنْ نَفْسِهِ شَيْئًا.

مرکز تحقیقات کلامی و تربیتی علوم اسلامی

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ النَّاسِ يُحْشَرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غُرَاةً؟

قَالَ ﷺ: بَلْ يُحْشَرُونَ فِي أَكْفَانِهِمْ.

قَالَ: أُنَى لَهُمْ بِالْأَكْفَانِ وَقَدْ بَلَّيْتُ؟

قَالَ ﷺ: إِنَّ الَّذِي أَحْيَا أَبْدَانَهُمْ جَدَّدَ أَكْفَانَهُمْ.

قَالَ: فَمَنْ مَاتَ بِلا كَفْنٍ؟

قَالَ ﷺ: يَسْتُرُ اللَّهُ عَوْرَتَهُ بِمَا يَشَاءُ مِنْ عِنْدِهِ.

۱. مَخْضُ اللَّبَنِ يَمَخِضُهُ: أَخَذَ زُبْدَهُ (الناوس المحيط: ۲ / ۳۴۳).

فرمود: «روح در جای خویش، باقی است. روح نیکوکار در روشنائی و آزادی، و روح بدکار، در تنگی و تاریکی، و بدن به خاکی که از آن آفریده شده، تبدیل می‌گردد و آنچه را که حشرات و درندگان، خورده و له کرده‌اند، در خاک، محفوظ است؛ نزد کسی که وزن ذره‌ای در تاریک‌های زمین از نظر او دور نمی‌ماند و شمار چیزها و وزن آنها را می‌داند. خاک روحانیان، همچون طلا در خاک است. هنگام برانگیختن، بر زمین باران رستاخیز فرو می‌بارد؛ زمین، پرورش می‌یابد و همچون مشک سقایان، تکان می‌خورد»^{۴۱} و خاک انسان، چون خاک طلا که به آب شسته شود و یا چون کره شیر به هنگام کره گرفتن، جدا می‌گردد و خاک هر قالبی به قالب اصلی خود، باز می‌گردد و به قدرت الهی به آن جایی که روح قرار دارد، منتقل می‌شود و به قدرت الهی، صورت‌ها به شکل نخستینشان بر می‌گردند، روح در آن جای می‌گیرد و بر پای ایستاده، هیچ چیز را از خویش، منکر نمی‌گردد».

پرسید: آگاهم کن که آیا روز قیامت، مردم برهنه محشور می‌گردند؟

امام پاسخ داد: «در کفن‌هایشان محشور می‌شوند».

پرسید: چگونه کفن دارند، با آن‌که آنها پوشیده شده است؟

فرمود: «آن‌که تن‌هایشان را زنده ساخته، کفن‌هایشان را دوباره باز سازد».

پرسید: آن‌که بدون کفن مرده، چه می‌شود؟

فرمود: «خداوند، شرمگاه او را به آنچه که بخواهد، می‌پوشاند».

قال: أفيعر ضون صفوفاً؟

قال ﷺ: نعم، هم يومئذ عثرون ومائة ألف صف في عرض الأرض.

قال: أو ليس توزن الأعمال؟

قال ﷺ: لا. إن الأعمال ليست بأجسام، وإنما هي صفة ما عملوا، وإنما يحتاج إلى وزن الشيء من جهل عدد الأشياء، ولا يعرف ثقلها وخفتها، وإن الله لا يخفى عليه شيء.

قال: فما معنى الميزان؟



قال ﷺ: العدل.

قال: فما معناه في كتابه: ﴿فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ﴾^١؟

قال ﷺ: فمن رجع عمله.

قال: فأخبرني أو ليس في النار مقنع أن يعذب خلقه بها دون الحيات والعقارب؟

قال ﷺ: إنما يعذب بها قوماً زعموا أنها ليست من خلقه. إنما شريكه الذي يخلقه، فيسلط الله عليهم العقارب والحيات في النار، لئذيقهم بها وبال ما كذبوا عليه فجحّدوا أن يكون صنعه.

پرسید : آیا گروه گروه خواهند بود؟

امام علیه السلام فرمود : «آری ؛ مردم در آن روز ، یکصد و بیست هزار گروه بر روی زمین خواهند بود» .

پرسید : آیا کردارها وزن نخواهند شد؟

فرمود : «نه ؛ کردارها جسم نیستند؛ بلکه ویژگی و صفت آنچه هستند که انجام داده‌اند و کسی به وزن کردن چیزها نیازمند است که به شمارش آن ناآگاه باشد و سبکی و سنگینی آنها را نداند؛ ولی بر خداوند ، هیچ چیزی پوشیده نیست» .



گفت : پس معنای میزان چیست؟

امام فرمود : «عدل و داد» .

گفت : معنای میزان در این آیه قرآن که می‌فرماید : «پس کسانی که کفه میزان [اعمال] آنان سنگین است»^{۴۲} چیست؟

فرمود : «یعنی کسی که کردارهایش برتر باشد» .

پرسید : آیا در جهنم ، چیزی که خداوند بندگان را به جای مار و عقرب با آن عذاب کند ، وجود ندارد؟

امام فرمود : «با مار و عقرب ، کسانی را عذاب می‌دهد که می‌پندارند مار و عقرب ، آفریده او نیستند؛ بلکه شریک او هستند پس خداوند عقرب‌ها و مارها را بر آنان چیره می‌سازد ، تا نتیجه بد آنچه را که بر او تکذیب می‌کردند و آفرینش آنها را از سوی خدا منکر می‌شدند ، بچشند» .

قَالَ: فَمِنْ أَيْنَ قَالُوا: إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَأْتِي الرَّجُلُ مِنْهُمْ إِلَى ثَمَرَةٍ يَتَنَاوَلُهَا، فَإِذَا أَكَلَهَا عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا؟

قَالَ ﷺ: نَعَمْ، ذَلِكَ عَلَى قِيَاسِ السُّرَاجِ، يَأْتِي الْقَابِئُ فَيَقْتَبِسُ مِنْهُ، فَلَا يَنْقُصُ مِنْ ضَوْئِهِ شَيْءٌ، وَقَدْ امْتَلَتْ الدُّنْيَا مِنْهُ سِرَاجًا.

قَالَ: أَلَيْسُوا يَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ، وَتَزْعُمُ أَنَّهُ لَا يَكُونُ لَهُمُ الْحَاجَةُ؟
قَالَ ﷺ: بَلَى؛ لِأَنَّ غِذَاءَهُمْ رَقِيقٌ لَا ثِقَلَ لَهُ، بَلْ يَخْرُجُ مِنْ أَجْسَادِهِمْ بِالْعَرَقِ.^۱

۱۵۰. مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخُرَاسَانِيُّ، خَادِمُ الرِّضَاءِ ﷺ: دَخَلَ رَجُلٌ مِنَ الزُّنَادِقَةِ عَلَى الرِّضَاءِ ﷺ وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ. فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ ﷺ: أَيُّهَا الرَّجُلُ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْقَوْلُ قَوْلَكُمْ وَلَيْسَ هُوَ كَمَا تَقُولُونَ - أَلَسْنَا وَإِيَّاكُمْ شِرْعًا سِوَاءَ، وَلَا يَضُرُّنَا مَا صَلَّيْنَا وَصُمْنَا وَزَكَّيْنَا وَأَقْرَرْنَا؟ فَسَكَتَ.

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ﷺ: وَإِنْ يَكُنِ الْقَوْلُ قَوْلَنَا وَهُوَ كَمَا نَقُولُ - أَلَسْتُمْ قَدْ هَلَكْتُمْ وَنَجَوْنَا؟

فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ فَأَوْجِدْنِي كَيْفَ هُوَ، وَأَيْنَ هُوَ؟

فَقَالَ: وَيْلَكَ! إِنَّ الَّذِي ذَهَبَتْ إِلَيْهِ غَلَطٌ، هُوَ أَيْنَ الْأَيْنَ وَكَانَ وَلَا أَيْنَ، وَهُوَ كَيْفَ الْكَيْفَ وَكَانَ وَلَا كَيْفَ، وَلَا يُعْرَفُ بِكَيْفُوفِيَّةٍ، وَلَا بِأَيْنُونِيَّةٍ، وَلَا يُدْرَكُ بِحَاسَّةٍ، وَلَا يُقَاسُ بِشَيْءٍ.

پرسید: از کجا می‌گویند که وقتی یکی از بهشتیان میوه‌ای چید و خورد، آن میوه بعد از خورده شدن به شکل خود برمی‌گردد.

امام فرمود: «آری؛ شبیه چراغ است که کسی از آن روشنایی می‌گیرد و می‌برد، ولی از نور آن چیزی کاسته نمی‌شود و یک دنیا روشنایی از آن گرفته می‌شود».

پرسید: آیا آنان نمی‌خورند و نمی‌آشامند، با این که می‌پنداری که آنان نیازی به قضای حاجت ندارند؟

امام فرمود: «آری؛ چون غذای آنان، رقیق و بی‌وزن است و از راه عرق کردن، از بدن‌هایشان بیرون می‌رود».

۱۵۰. محمد بن عبدالله خراسانی - خادم امام رضا علیه السلام - : مردی از زندیق‌ها بر امام رضا علیه السلام وارد شد، در حالی که نزد حضرت، گروهی حضور داشتند. امام رضا علیه السلام فرمود: «ای مرد! به نظر شما، اگر سخن شما درست باشد - که البته چنان که می‌گویید نیست - ما و شما همگون نیستیم؟ و بنابراین، از نمازی که خواندیم، روزه‌ای که گرفتیم و زکاتی که پرداختیم و اقراری که کردیم، زیانی به ما نخواهد رسید؟». مرد سکوت کرد.

امام رضا علیه السلام فرمود: ولی اگر سخن ما درست باشد - که چنین است - آیا شما نابود و ما رستگار نخواهیم گشت؟».

وی پرسید: خدا رحمت کند! به من بگو او کجا و چگونه است؟

امام علیه السلام فرمود: «وای بر تو! پندار تو اشتباه است. او مکان را به وجود آورد و وجود داشت، در حالی که مکانی نبود او چگونگی را آفرید و پیش از آن، وجود داشت. او نه به چگونگی و کجایی شناخته می‌شود، نه به حواس درک می‌گردد و نه با چیزی مقایسه می‌گردد».

قَالَ الرَّجُلُ: فَإِذْنٌ إِنَّهُ لَا شَيْءَ إِذْ لَمْ يُدْرِكْ بِحَاسَّةٍ مِنَ الْحَوَاسِّ.

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: وَيْلَكَ! لَمَّا عَجَزَتْ حَوَاسُّكَ عَنْ إدْرَاكِهِ أَنْكَرْتَ رُبُوبِيَّتَهُ وَنَحْنُ إِذَا عَجَزَتْ حَوَاسُّنَا عَنْ إدْرَاكِهِ أَيْقَنَّا أَنَّهُ رَبُّنَا خِلَافَ الْأَشْيَاءِ ١.

قَالَ الرَّجُلُ: فَأَخْبِرْنِي مَتَى كَانَ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: أَخْبِرْنِي مَتَى لَمْ يَكُنْ، فَأَخْبِرْكَ مَتَى كَانَ؟!

قَالَ الرَّجُلُ: فَمَا الدَّلِيلُ عَلَيْهِ؟

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: إِنِّي لَمَّا نَظَرْتُ إِلَى جَسَدِي فَلَمْ يُمَكِّنِي فِيهِ زِيَادَةٌ وَلَا نُقْصَانٌ فِي الْعَرَضِ وَالطَّوْلِ، وَدَفَعُ الْمَكَارِهِ عَنْهُ، وَجَرُّ الْمَنْفَعَةِ إِلَيْهِ، عَلِمْتُ أَنَّ لِهَذَا الْبُنْيَانِ بَانِيًا فَأَقَرَرْتُ بِهِ، مَعَ مَا أَرَى مِنْ دَوْرَانِ الْقَلْبِ بِقُدْرَتِهِ، وَإِنْشَاءِ السَّحَابِ، وَتَصْرِيفِ الرِّيحِ، وَمَجْرَى الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنُّجُومِ، وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ الْعَجِيبَاتِ الْمُتَقَنَاتِ، عَلِمْتُ أَنَّ لِهَذَا مُقَدِّرًا وَمُنْشِئًا.

قَالَ الرَّجُلُ: فَلِمَ احْتَجَبَ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: إِنَّ الْإِحْتِجَابَ عَنِ الْخَلْقِ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِمْ، فَأَمَّا هُوَ فَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ فِي آنَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ.

قَالَ الرَّجُلُ: فَلِمَ لَا تُدْرِكُهُ حَاسَّةُ الْبَصَرِ؟

١. کذا فی المصدر، و فی المصادر الأخری: ... أَنَّهُ رَبُّنَا وَأَنَّهُ شَيْءٌ بِخِلَافِ الْأَشْيَاءِ.

مرد گفت : بنابراین ، چیزی نیست ؛ چرا که به حسّی از حواس پنجگانه درک نمی‌شود .

فرمود : «وای بر تو ! حواس تو که از درک او ناتوان گشت . پروردگارت را منکر می‌شوی ؛ ولی ما هنگامی که حواسمان از درک او ناتوان می‌شود ، یقین می‌کنیم که او پروردگار ما و بر خلاف چیزهاست» .^{۴۳}

مرد پرسید : به من بگو کی بوده است ؟

امام رضا^{علیه السلام} فرمود : «تو به من بگو که کی نبوده تا من بگویم کی بوده است» .

مرد پرسید : چه دلیلی بر اوست ؟

امام رضا^{علیه السلام} فرمود : «من وقتی بر جسم خود نگریستم که در عرض و طول آن ، جای هیچ زیاده‌ای و یا کمی را برایم نگذاشته ، ناگواری‌ها را از آن دفع کردم و سودمندی‌ها را به سوی او کشانده ، فهمیدم که برای این ساختار ، سازنده‌ای است . پس به او اقرار کردم ، افزون بر آنچه که از گردش فلک به قدرت او ، ایجاد ابرها ، حرکت باده‌ها ، چرخش خورشید ، ماه و ستارگان و دیگر نشانه‌های شگفت‌آور و استوار را می‌بینم ، می‌فهمم که برای این کارها برنامه‌ریز و پدید آورنده است» .

مرد پرسید : پس چرا چهره پوشانده است ؟

فرمود : «پرده نشینی از بندگان ، به خاطر فراوانی گناهان آنان است ؛ اما برای او در لحظه لحظه‌های شب و روز ، هیچ پوشیده‌ای مخفی نیست» .

مرد پرسید : پس چرا حسّ بینایی درکش نمی‌کند ؟

قَالَ: لِلْفَرْقِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ الَّذِينَ تُدْرِكُهُمْ حَاسَّةُ الْأَبْصَارِ مِنْهُمْ وَمِنْ غَيْرِهِمْ، ثُمَّ هُوَ أَجَلٌ مِنْ أَنْ يُدْرِكَهُ بَصَرٌ، أَوْ يُحِيطَ بِهِ وَهْمٌ، أَوْ يَضْبِطَهُ عَقْلٌ.

قال: فَحَدِّثْ لِي.

قال: لَا حَدِّثْ لِي.

قال: وَلِمَ؟

قال: لِأَنَّ كُلَّ مَحْدُودٍ مُتَنَاهٍ إِلَى حَدٍّ، وَإِذَا احْتَمَلَ التَّحْدِيدَ احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ، وَإِذَا احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ احْتَمَلَ النُّقْصَانَ، فَهُوَ غَيْرُ مَحْدُودٍ، وَلَا مُتَزَايِدٍ وَلَا مُتَنَاقِصٍ، وَلَا مُشَجَّرٌ، وَلَا مُتَوَهِّمٌ.

قال الرَّجُلُ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِكُمْ: «إِنَّهُ لَطِيفٌ سَمِيعٌ بَصِيرٌ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»، أَيْ كَوْنُ السَّمِيعِ إِلَّا بِالْأُذُنِ، وَالْبَصِيرِ إِلَّا بِالْعَيْنِ، وَاللَّطِيفِ إِلَّا بِعَمَلِ الْيَدَيْنِ، وَالْحَكِيمِ إِلَّا بِالصَّنْعَةِ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: إِنَّ اللَّطِيفَ مِنَّا عَلَى حَدِّ اتِّخَاذِ الصَّنْعَةِ، أَوْ مَا رَأَيْتَ الرَّجُلَ مِنَّا يَتَّخِذُ شَيْئاً يَلْطَفُ فِي اتِّخَاذِهِ؟ فَيُقَالُ: «مَا أَلْطَفَ فُلَاناً!» فَكَيْفَ لَا يُقَالُ لِلْخَالِقِ الْجَلِيلِ: «لَطِيفٌ»، إِذْ خَلَقَ خَلْقاً لَطِيفاً وَجَلِيلاً، وَرَكَّبَ فِي الْحَيَوَانِ أَرْوَاحاً، وَخَلَقَ كُلَّ جَنْسٍ مُتَبَايِناً عَنْ جَنْسِهِ فِي الصُّورَةِ، لَا يُشَبِّهُ بَعْضُهُ بَعْضاً، فَكُلُّ لَهُ لُطْفٌ مِنَ الْخَالِقِ اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ فِي تَرْكِيبِ صَوَرَتِهِ.

امام فرمود: «تا بین او و بندگان آن که دیدگان آنان و غیر آنان را درک می‌کنند، فرق باشد. از آن گذشته، او برتر از آن است که دیده‌ای او را ببیند، خیالی بر او چیره گردد و یا خردی او را مشخص کند».

گفت: چارچوب او را برایم بیان کن.

امام فرمود: «او چارچوب ندارد».

گفت: چرا؟

فرمود: «چون هر معینی به مرزی منتهی می‌شود و اگر چارچوب بپذیرد، فزونی را هم قبول خواهد کرد و اگر فزونی را بپذیرد، نقص هم قابل طرح است، با آن که او غیر محدود، زیاده‌ناپذیر، کمی‌ناپذیر، غیر قابل تجزیه و پندارناپذیر است».

مرد گفت: درباره این عقیده‌تان که می‌گویید او لطیف، شنونده، بینا، دانا و حکیم است، توضیح بده. آیا جز با گوش، شنونده است و جز با دیده، بیننده است، و جز با کار دست‌ها لطیف است، و جز با صنعت، حکیم است؟

امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «ظریفکاری از ما با دست است. مگر ندیده‌ای که انسان، چیزی را پردازش می‌دهد و در پردازش خود، ظریفکاری می‌کند و گفته می‌شود فلانی چه قدر ظریفکار است. چگونه بر خالق بزرگ، لطیف گفته نشود، با آن که آفریده‌ای ظریف و بزرگ آفریده و در حیوان، روح قرار داده و هر جنسی را با جنس خود، در شکل گوناگون آفریده، به گونه‌ای که پاره‌ای همگون پاره‌ای دیگر نیست و هر کدام در پردازش چهره‌اش نشانی از ظریفکاری خداوند لطیف و آگاه دارد».

ثُمَّ نَظَرْنَا إِلَى الْأَشْجَارِ وَحَمَلِهَا أَطَايِبُهَا، الْمَأْكُولَةَ مِنْهَا وَغَيْرَ الْمَأْكُولَةِ، فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ إِنَّ خَالِقَنَا لَطِيفٌ، لَا كَلُطَفٍ خَلَقَهُ فِي صَنَعَتِهِمْ، وَقُلْنَا إِنَّهُ سَمِيعٌ، لَا يَخْفَى عَلَيْهِ أَصْوَاتُ خَلْقِهِ، مَا بَيْنَ الْعَرْشِ إِلَى الثُّرَى، مِنَ الذَّرَّةِ إِلَى أَكْبَرَ مِنْهَا فِي بَرِّهَا وَبَحْرِهَا، وَلَا تَشْتَبِهُ عَلَيْهِ لُغَاتُهَا، فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ إِنَّهُ سَمِيعٌ لَا بِأُذُنٍ، وَقُلْنَا إِنَّهُ بَصِيرٌ لَا بِبَصَرٍ، لِأَنَّهُ يَرَى أَثَرَ الذَّرَّةِ السَّحْمَاءِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلُمَاءِ عَلَى الصَّخْرَةِ السُّودَاءِ، وَيَرَى ذَيْبَ النَّمْلِ فِي اللَّيْلَةِ الدُّجَيَّةِ، وَيَرَى مَضَارَّهَا وَمَنَافِعَهَا، وَأَثَرَ سِفَادِهَا، وَفِرَاحَهَا وَنَسْلَهَا، فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ إِنَّهُ بَصِيرٌ، لَا كَبَصَرٍ خَلَقَهُ.

[الراوي] قَالَ: فَمَا بَرِحَ حَتَّى أَسْلَمَ.^۱

۱۵۱. یونس بن یعقوب: كَانَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ مِنْهُمْ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ، وَمُحَمَّدُ بْنُ النُّعْمَانِ، وَهِشَامُ بْنُ سَالِمٍ، وَالطَّيَّارُ، وَجَمَاعَةٌ فِيهِمْ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَهُوَ شَابٌّ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا هِشَامُ! أَلَا تُخْبِرُنِي كَيْفَ صَنَعْتَ بِعَمْرِو بْنِ عُبَيْدٍ وَكَيْفَ سَأَلْتَهُ؟

فَقَالَ هِشَامُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنِّي أَجِلُّكَ وَأَسْتَحْيِيكَ وَلَا يَعْمَلُ لِسَانِي بَيْنَ يَدَيْكَ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَافْعَلُوا.

۱. التوحيد: ۳/۲۵۰، عیون أخبار الرضا عليه السلام: ۱/۱۳۱/۲۸، الاحتجاج: ۲/۳۵۴/۲۸۱، بحار الأنوار:

به درختان و بارهای خوش ، خوردنی و غیر خوردنی آنها نگریسته ، می‌گوییم : پروردگار ما لطیف است ؛ اما نه شیهه‌بندگانش . می‌گوییم او شنونده است و صدای هیچ یک از مخلوقاتش از عرش تا فرش ، از ذره به بالا ، در خشکی و دریا بر او پوشیده نیست و زبان آنها بر او مشته نمی‌شود . این جاست که می‌گوییم او شنونده به غیر گوش است . می‌گوییم او بیننده به غیر چشم است ؛ چرا که در شب تاریک ، بر صخره‌ای سیاه ، جای پای موری سیاه را می‌بیند و جنبش موری را در شب تاریک ، سودآوری و زیان‌آوری او ، نشان‌جفتگیری او ، تخم او و نسل او را می‌بیند . چنین است که می‌گوییم او بیناست ، اما نه چون بینایی‌بندگانش .



راوی می‌گوید : وی از بحث‌رها نشد تا آن‌که مسلمان شد .

۱۵۱. یونس بن یعقوب: گروهی از اصحاب امام صادق علیه السلام از قبیل حمران بن اعین ، محمد بن نعمان ، هشام بن سالم ، طیار و گروهی که در بین آنان هشام بن حکم جوان نیز بود ، گرد ایشان بودند . امام صادق علیه السلام فرمود : «هشام ! به من نمی‌گویی که با عمرو بن عبید ، چه کار کردی و چگونه از وی پرسیدی؟» .

هشام گفت : ای پسر رسول خدا ! من تو را بزرگ می‌دانم و شرم می‌کنم و زبانم در خدمت شما بند می‌آید .

امام صادق علیه السلام فرمود : «هنگامی که به چیزی فرماتان دادم ، انجام دهید» .

قال هِشَامٌ: بَلَغَنِي مَا كَانَ فِيهِ عَمْرُو بْنُ عُبَيْدٍ وَجُلُوسُهُ فِي مَسْجِدِ
الْبَصْرَةِ، فَعَظُمَ ذَلِكَ عَلَيَّ، فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ وَدَخَلْتُ الْبَصْرَةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ،
فَأَتَيْتُ مَسْجِدَ الْبَصْرَةِ فَإِذَا أَنَا بِحَلَقَةٍ كَبِيرَةٍ فِيهَا عَمْرُو بْنُ عُبَيْدٍ وَعَلَيْهِ
شِمْلَةٌ سَوْدَاءُ مُتَرَزِّزٌ بِهَا مِنْ صُوفٍ، وَشِمْلَةٌ مُرْتَدٍ بِهَا وَالنَّاسُ يَسْأَلُونَهُ،
فَاسْتَفَرَجْتُ النَّاسَ فَأَفْرَجُوا لِي.

ثُمَّ قَعَدْتُ فِي آخِرِ الْقَوْمِ عَلَى رُكْبَتَيَّ ثُمَّ قُلْتُ: أَيُّهَا الْعَالِمُ! إِنِّي رَجُلٌ
غَرِيبٌ تَأْذَنُ لِي فِي مَسْأَلَةٍ؟

فَقَالَ لِي: نَعَمْ.

فَقُلْتُ لَهُ: أَلَكَ عَيْنٌ؟

فَقَالَ: يَا بُنَيَّ! أَيُّ شَيْءٍ هَذَا مِنَ السُّؤَالِ؟ وَشَيْءٌ تَرَاهُ كَيْفَ تَسْأَلُ عَنْهُ؟
فَقُلْتُ: هَكَذَا مَسْأَلَتِي.

فَقَالَ: يَا بُنَيَّ! سَلْ وَإِنْ كَانَتْ مَسْأَلَتُكَ حَمَقَاءً!

قُلْتُ: أَجِبْنِي فِيهَا.

قَالَ لِي: سَلْ.

قُلْتُ: أَلَكَ عَيْنٌ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهَا؟

قَالَ: أَرَى بِهَا الْأَلْوَانَ وَالْأَشْخَاصَ.

هشام گفت: جریان نشستن عمرو بن عبید در مسجد بصره و کارهایش به گوش من رسید و برایم سنگین بود. به سمت وی حرکت کردم و روز جمعه به بصره رسیدم و به مسجد بصره رفتم. دیدم که گردهمایی بزرگی است و عمرو بن عبید، در حالی که پارچه سیاه پشمی به خود پیچیده و پارچه دیگری بر دوش انداخته بود، نشسته و مردم از وی پرسش می‌کنند. از مردم، جای نشستن خواستم و آنان، جایی را به من دادند. در قسمت آخر مجلس، دو زانو نشستم و گفتم: ای دانشمند! من مرد غریبی هستم. آیا اذن می‌دهی پرسشی کنم؟

گفت: آری.

پرسیدم: آیا شما چشم داری؟

گفت: پسر! این چه پرسشی است؟ چگونه از چیزی که می‌بینی می‌پرسی؟

گفتم: سؤال‌های من این گونه است.

گفت: پسر! گرچه پرسش‌های احمقانه‌ای است، ولی پرس.

گفتم: پاسخم را بده؟

گفت: پرس.

گفتم: آیا چشم داری؟

گفت: آری.

گفتم: با چشم، چه کار می‌کنی؟

گفت: با آن رنگ‌ها و اشخاص را می‌بینم.

قُلْتُ: فَلَكْ أَنْفٌ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟

قَالَ: أَشْمُ بِهِ الرَّائِحَةَ.

قُلْتُ: أَلَكْ فَمٌّ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟

قَالَ: أَذُوقُ بِهِ الطَّعْمَ.

قُلْتُ: فَلَكْ أُذُنٌ؟



مرکز تحقیقات علوم دینی

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهَا.

قَالَ: أَسْمَعُ بِهَا الصُّوْبَ.

قُلْتُ: أَلَكْ قَلْبٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟

قَالَ: أُمَيِّزُ بِهِ كُلَّمَا وَرَدَ عَلَيَّ هَذِهِ الْجَوَارِحِ وَالْحَوَاسِّ.

قُلْتُ: أَوَلَيْسَ فِي هَذِهِ الْجَوَارِحِ غِنًى عَنِ الْقَلْبِ؟

فَقَالَ: لَا.

قُلْتُ: وَكَيْفَ ذَلِكَ وَهِيَ صَحِيحَةٌ سَلِيمَةٌ؟

گفتم : بینی داری؟

گفت : آری .

گفتم : با آن چه می‌کنی؟

گفت : عطر را با آن می‌بویم .

گفتم : آیا دهان داری؟

گفت : آری .

گفتم : با آن چه می‌کنی؟

گفت : طعم‌ها را می‌چشم .

گفتم : گوش داری؟

گفت : آری !



گفتم : با آن چه می‌کنی؟

گفت : صدا را می‌شنوم .

گفتم : آیا قلب داری؟

گفت : آری .

گفتم : با آن چه می‌کنی؟

گفت : با آن هر چه از راه حواس و اعضای بدنم به آن منتقل می‌شود ،

تشخیص می‌دهم .

گفتم : آیا این اعضا موجب بی‌نیازی از قلب نمی‌گردد .

گفت : نه .

گفتم : چرا ، با آن‌که این اعضا صحیح و سالم‌اند؟

قَالَ: يَا بَنِيَّ إِنَّ الْجَوَارِحَ إِذَا شَكَّتْ فِي شَيْءٍ شَمَّتَهُ أَوْ رَأَتْهُ أَوْ ذَاقَتْهُ أَوْ سَمِعَتْهُ، رَدَّتْهُ إِلَى الْقَلْبِ فَيَسْتَيْقِنُ الْيَقِينَ وَيُبْطِلُ الشَّكَّ.

قَالَ هِشَامٌ: فَقُلْتُ لَهُ: فَإِنَّمَا أَقَامَ اللَّهُ الْقَلْبَ لِشَكِّ الْجَوَارِحِ؟
قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: لَا بُدَّ مِنَ الْقَلْبِ وَإِلَّا لَمْ تَسْتَيْقِنِ الْجَوَارِحُ؟
قَالَ: نَعَمْ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا مَرْوَانَ، فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَتْرِكْ جَوَارِحَكَ حَتَّى جَعَلَ لَهَا إِمَاماً يُصَحِّحُ لَهَا الصَّحِيحَ وَيُتَيَقَّنُ بِهِ مَا شَكَّ فِيهِ، وَيَتْرَكُ هَذَا الْخَلْقَ كُلَّهُمْ فِي خَيْرَتِهِمْ وَشَكِّهِمْ وَاحْتِلَافِهِمْ، لَا يُقِيمُ لَهُمْ إِمَاماً يَرُدُّونَ إِلَيْهِ شَكَّهُمْ وَخَيْرَتَهُمْ، وَيُقِيمُ لَكَ إِمَاماً لِيَجَوَّارِحَكَ تَرُدُّ إِلَيْهِ خَيْرَتَكَ وَشَكَّكَ؟! 

قَالَ: فَسَكَتَ وَلَمْ يَقُلْ لِي شَيْئاً.

ثُمَّ التَفَّتْ إِلَيَّ فَقَالَ لِي: أَنْتَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ؟
فَقُلْتُ: لَا.

قَالَ: أَمِنْ جُلَسَائِهِ؟

قُلْتُ: لَا.

قَالَ: فَمِنْ أَيْنَ أَنْتَ؟

[قَالَ:] قُلْتُ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ.

گفت : پسر ! اعضای بدن ، هنگامی که در چیزی شک کنند که آن را بوییده یا دیده یا چشیده و یا شنیده‌اند ، آن را به قلب منتقل می‌کنند تا یقین انسان را استوار دارد و شک را از بین ببرد .

هشام گفت : به وی گفتم : آیا خداوند ، قلب را برای شکِ اعضای بدن قرار داده است ؟

گفت : آری .

گفتم : حتماً به قلب نیاز است ؛ وگرنه اعضای بدن ، یقین پیدا نمی‌کنند ؟
گفت : آری .

گفتم : ای ابو مروان ! خداوند ، اعضای بدن تو را بدون پیشوایی - که بر درست‌های آن ، صحّه بگذارد و با آن ، تردیدهایش به یقین بدل شود - رها نکرده است . چگونه این مردم را در سردرگمی ، دودلی و اختلاف رها کرده است و برای آنان پیشوایی که سردرگمی و تردیدشان را با وی مطرح کنند ، تعیین نکرده است ، با آن‌که برای اعضای بدن تو پیشوایی که تردید و سردرگمی آنها را رفع کند ، مشخص کرده است .

هشام گفت : وی سکوت کرد و چیزی نگفت . آن‌گاه خطاب به من گفت : تو هشام بن حکم هستی ؟

گفتم : نه . گفت : از همنشینان وی هستی ؟

گفتم : نه .

گفت : تو از کجا هستی ؟

گفتم : از مردم کوفه .

قَالَ: فَأَنْتَ إِذَا هُوَ، ثُمَّ ضَمَّنِي إِلَيْهِ، وَأَقْعَدَنِي فِي مَجْلِسِهِ وَزَالَ عَنِ مَجْلِسِهِ وَمَا نَطَقَ حَتَّى قُمْتُ.

قَالَ: فَضَحِكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ: يَا هِشَامُ، مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا؟
قُلْتُ: شَيْءٌ أَخَذْتُهُ مِنْكَ وَالْفَتَّةُ.

فَقَالَ: هَذَا وَاللَّهِ مَكْتُوبٌ فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى.^۱

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ لَنَا يَدًا عَلَى مَنْ ظَلَمْنَا وَلِسَانًا عَلَى مَنْ خَاصَمَنَا،
وْظَفْرًا بِمَنْ عَانَدَنَا، وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ دَعَاءِ مُحْجُوبٍ، وَرَجَاءِ مَكْذُوبٍ، وَحِيَاءِ مُسْلُوبٍ،

وَاحْتِجَاجِ مَغْلُوبٍ، وَرَأْيِ غَيْرِ مُصِيبٍ.

وَتَقْبِلَ مِنَّا بِأَحْسَنِ قَبُولِكَ، يَا مُبْدِلَ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ وَيَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی علوم اسلامی

۱. الکافی: ۱/۱۶۹/۳، علل الشرایع: ۲/۱۹۳، الأمالی للصدوق: ۶۸۶/۹۴۲، الاحتجاج: ۲۸۳/۲۴۲، بحار الأنوار: ۱۱/۶/۲۳.

گفت: پس تو همان هشام هستی. آنگاه، وی مرا نزد خود خواند و جایش را به من داد و خود به کناری نشست و تا زمانی که من نشسته بودم، چیزی نگفت.

راوی می‌گوید: امام صادق علیه السلام خندید و گفت: «ای هشام! چه کسی این مباحث را به تو آموخته است؟».

گفت: این چیزی است که از شما یاد گرفته و با آن انس گرفته‌ام. امام فرمود: «به خدا قسم، این بحث‌ها در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است».

پروردگارا! بر محمد و آلش درود فرست و برای ما بر آنان که بر ما ستم کرده‌اند، قدرتی، و بر آنان که بر ما چون و چرا کرده‌اند، زبانی، و بر آنان که بر ما دشمنی کرده‌اند، پیروزی قرار ده! به تو از دعای رد شده، امید دروغ شمرده شده، شرم دریده شده، گفتمان شکست خورده و نظر نادرست، پناه می‌جوییم. ای جایگزین‌کننده خوبی‌ها به جای بدی‌ها و ای مهربان‌ترین مهربانان، از ما به بهترین شکل پذیرش، بپذیر!



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

پی‌نوشت‌های ترجمه

۱. اشاره به سخن مناظره‌کنندگان در هنگام مناظره است که می‌گویند: این را می‌پذیریم و آن را نمی‌پذیریم (الوالی).
- «این روا و آن نارواست» اشاره به کلام آنان است که به طرف مقابل خود می‌گویند او می‌تواند چنین بگوید؛ ولی تو نمی‌توانی چنان بگویی (الوالی).
۲. یعنی: آنچه را درباره مسائل دینی از طرف ما ثابت است و به درستی گزارش شده، رها کنند و آرای خود را مطرح کرد، با این قبیل مجادله‌ها آنها را اثبات کنند (الوالی).
۳. الفازة: ساییانی بین دو تیرک را می‌گویند (مجمع البحرین، ج ۳، ص ۱۴۲۲).
۴. الجنب: نوعی دویدن (بورتمه) است (النهاية، ج ۲، ص ۳).
۵. یعنی این سوار، هشام است.
۶. ظننا...: یعنی فکر کردیم که منظور وی، هشام، یکی از فرزندان عقیل است.
۷. در بیشتر نسخه‌ها تعبیر «فتعارفا» ثبت شده؛ یعنی هرکدام به آنچه که طرف مقابل می‌فهمید، سخن می‌گفت و هیچ یک بر دیگری غلبه نداشت؛ ولی در پاره‌ای نسخه‌ها «فتعاوفا» آمده است؛ یعنی هر یک، از پیروزی عقب ماندند. در نسخه‌هایی «تفارقا»، و در نسخه‌هایی دیگر «تعارقا» آمده است؛ یعنی در حال عرق ریختن ماندند؛ یعنی مناظره به طول انجامید (مرآة العقول) و در پاره‌ای نسخه‌ها «فتعارکا» ثبت شده است؛ یعنی هیچ‌کدام بر دیگری پیروز نشدند.
۸. یعنی طبق اخبار رسیده از پیامبر و امامان علیهم‌السلام سخن می‌گویی و به حق دست می‌یابی. احتمالاً، دیگر آن است که یعنی طبق کلام قبلی و هماهنگ با آن، سخن می‌گویی و بحث‌هایت با هم اختلاف ندارند و همدیگر را تأیید می‌کنند؛ و احتمال دارد مراد آن باشد که در پی کلام طرف مقابل، سخن می‌گویی و

پاسخ تو مطابق با پرسش اوست. احتمال نخست، مناسب‌تر است (مرآة العقول).

۹. آل عمران، آیه ۵۹: در واقع، مثل عیسی نزد خدا همچون مثل [خلقت] آدم است [که] او را از خاک آفرید؛ سپس بدو گفت: «باش!»، پس وجود یافت.

۱۰. در دو فصل گذشته بحث «آداب و آفت‌های گفتگو» را بیان کردیم. با توجه به آن مطالب، اگر در «مراء» آداب گفتگو مراعات شود و از آفت‌های آن پرهیز گردد، چیز قابل قبول خواهد بود، و گرنه غیرقابل قبول است. اگر اصول یاد شده در «مراء» مراعات گردد، مراء به ابزاری برای تبیین حقیقت، بدل خواهد شد.

۱۱. رِزْقُ الْجَنَّةِ: اطراف بهشت است. از تشبیه آن به ساختمان‌هایی که در بیرون شهرها و خارج از قلعه‌ها ساخته می‌شود، گرفته شده است (النهاية، ج ۲، ص ۱۸۵).

۱۲. لاحيته، ملاحاة و لحاء: با وی منازعه کردم و در مثل می‌گویند: کسی که با تو منازعه کند، دشمنی کرده است (الصباح، ج ۶، ح ۲۴۸۱).

۱۳. الخطل: کلام.

۱۴. ينزع، یعنی جذب می‌شد و تمایل می‌کرد (النهاية، ج ۵، ص ۴۱).

۱۵. انتهر فلاناً: او را بازداشت (معجم مقاییس اللغة: «انتهر»).

۱۶. در معجم الکبیر، عبارت «أخذوا للمراء» آمده که گویا تصحیف به وجود آمده است. آنچه که در متن است، از كنز العمال والترغیب والترهیب نقل شده است.

۱۷. در معجم الکبیر، «نَمَت» به جای «تَمَت» آمده است و آنچه که در متن است، از كنز العمال والترغیب والترهیب نقل شده است.

۱۸. در معجم الکبیر، «ثلاث آیات...» آمده که تصحیف است و آنچه در متن كنز العمال والترغیب والترهیب آمده است.

۱۹. الکافی، ج ۲، ص ۳۰۱؛ بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۹۹.

۲۰. ملاحاة الرجال، یعنی: هم سخن شدن و بگو مگو کردن (النهاية، ج ۴، ص ۲۴۳).

۲۱. القلی: بغض (النهاية، ج ۴، ص ۱۰۵) و در بعضی از مصادر نسخه‌های خطی «یغلبک» به جای «یقلیک» آمده است.

۲۲. الوجوم: سکوت یا غیظ (لسان العرب، ج ۱۲، ص ۶۳۰).

۲۳. استفحل أمر العدو: وقتی که دشمن قوی و شدید گردد (لسان العرب، ج ۱۱، ص ۵۱۷).

۲۴. الازب: بسیار پایدار. و گاه از واجب، با تعبیر لازب، یاد می‌شود و به ضربه چسبنده، ضربه لازب می‌گویند (مفردات، ص ۴۴۹).

۲۵. المغرة: گل سرخی که با آن، رنگریزی می‌کنند؛ جامه مغره‌ای، یعنی به رنگ سرخ. (لسان العرب: «مغرة»).

۲۶. درباره معنا و مصداق زندیق، آرای متعددی بیان شده است که از جمله آن‌ها دهری، ثنوی مسلک و

- مانوی مسلک است. وجه جامع معانی بیان شده، انکار دین یا اسلام است. درباره ریشه این کلمه و معانی آن، ر.ک: *تاج المروسی*، ج ۱۳، ص ۲۰۱؛ *لسان العرب*، ج ۱۰، ص ۱۴۷.
۲۷. الشَّب: دارویی معروف است و گفته می‌شود چیزی شبیه به زاج است (*لسان العرب*).
۲۸. غَزْلًا و غُرْلَةً، یعنی ختنه نکردن (*المصباح المنیر*، ج ۲، ص ۱۱۳).
۲۹. المَزَج: جایی که چارپایان را در آن می‌چرانند و برای چرا و آمیزش به آن جا می‌فرستند (*قاموس المحيط*، ج ۱، ص ۲۰۷).
۳۰. پیروان مانی به «مانویته» نام‌ورند. آنان، پیروان مانی بن فاتک حکیم هستند که در زمان شاپور، فرزند اردشیر، ظهور کرد و بهرام، فرزند هرمز، فرزند شاپور او را کشت. این جریان، بعد از عیسی بن مریم بود. دینی بین مجوس و مسیحی ایجاد کرد... می‌پنداشت جهان از دو اصل قدیمی نور و تاریکی آفریده شده است و نور و ظلمت، همواره بوده و خواهند بود (ر.ک: *الملل والنحل*، شهرستانی، ج ۱، ص ۲۴۴).
۳۱. تَهَارُش: به یکدیگر پریدن. تهریش و تحریش، در بین سگان واقع می‌شود و افساد، در بین انسان‌ها (*قاموس المحيط*، ج ۲، ص ۲۹۳).
۳۲. از ژرف اندیشی در متن این حدیث و نظایر آن، فهمیده می‌شود که منظور از علم نجوم در این احادیث، دانش نجوم به مفهوم امروزی نیست؛ بلکه منظور، شناخت نقش نجوم در سرنوشت انسان و پیشگویی از راه مطالعه در حرکت کواکب، به طور کلی است و یا به عنوان آن که ستارگان، تأثیرگذار هستند.
۳۳. رَعَا، یرعو: یعنی دست از کار کشیدن، و به آن که از بدی‌ها دست می‌کشد، «قد أَرَعَوْنِي عَنِ الْقَبِيحِ» می‌گویند (*مجمع البحرین*، ج ۲، ص ۷۱۲).
۳۴. سَبَّت، فعل مجهول است و به معنای بیهوشی و نیز مرگ آمده است (*المصباح المنیر*، ج ۱، ص ۲۶۲).
۳۵. مَخَضُ اللَّبَنِ يَمْخَضُ: کره‌اش گرفته شد (*قاموس المحيط*، ج ۲، ص ۳۴۳).
۳۶. مؤْمَنُونَ، آیه ۱۰۲.
۳۷. در این منبع، روایت چنین است: ولی در دیگر منابع، این عبارت وجود دارد: «أَنَّهُ رَبَّنَا وَأَنَّهُ شَيْءٌ بَخْلَافِ الْأَشْيَاءِ: او پروردگار ماست و او چیزی برخلاف چیزهاست».



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

فهرست ها

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست آیات

شماره آیه	شماره صفحه	آیه
۱۱۱	۱۰۲، ۵۴	﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا...﴾
۱۳۹	۱۳۸	﴿قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَرَبِّنَا وَرَبِّكُمْ...﴾
۱۴۰	۱۳۸	﴿أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ
۱۸۷	۲۱۰	﴿... حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ...﴾
۲۰۷	۴۸	﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾
۲۵۸	۱۴۰، ۱۳۶	﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ ... رَبِّيَ الَّذِي...﴾
۲۵۹	۲۷۲	﴿أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ... عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

آل عمران

۶۶	۵۴	﴿مَتَّعْنَاهُم مَّتَوَلَاءَ خِجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ...﴾
----	----	--

نساء

۱۵۳	۲۷۴	﴿أَرَأَيْتُمْ اللَّهَ جَهْرَةً﴾
-----	-----	---------------------------------

آیه	شماره آیه	شماره صفحه
مائده		
﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ...﴾	۱۰۴	۷۶
انعام		
﴿وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ...﴾	۸	۱۸۰
﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَ لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ﴾	۹	۱۸۰
﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا...﴾	۶۸	۱۱۰، ۱۰۸
﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾	۷۵	۱۳۶
﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى الْكُوكِبَاتِ...﴾	۷۶	۱۴۲، ۱۳۶
﴿فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي﴾	۷۷	۱۳۶
﴿فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَازِعَةً... إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ﴾	۷۸	۱۴۲، ۱۳۸
﴿إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ...﴾	۷۹	۱۴۲، ۱۳۸
﴿وَبِتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ...﴾	۸۳	۱۴۴
﴿وَإِنْ تُطِيعُ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ...﴾	۱۱۶	۷۲
﴿...اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا...﴾	۱۲۴	۲۱۰
اعراف		
﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا...﴾	۹۶	۲۸
﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ...﴾	۱۷۹	۱۷
انفال		
﴿إِنْ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ...﴾	۲۲	۱۶
يونس		
﴿وَإِذَا تَنَادَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ...﴾	۱۵	۱۳۸

شماره آیه	شماره صفحه	آیه
١٦	١٣٨	﴿قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ...﴾
٣٩	٧٤	﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ...﴾

هود

٣	٢٩	﴿وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ...﴾
١٢	١٨٠	﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضُ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ...﴾
٢٥	١٣٢	﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ...﴾
٢٦	١٣٢	﴿أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ...﴾
٢٧	١٣٢	﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ...﴾
٢٨	١٣٢	﴿قَالَ يَنْقُومُ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ...﴾
٢٩	١٣٢	﴿وَيَنْقُومُ لَأَسْأَلَنَّ عَنْهُ مَالًا...﴾
٣٠	١٣٢	﴿وَيَنْقُومُ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ...﴾
٣١	١٣٢	﴿وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ...﴾
٣٢	١٣٤	﴿قَالُوا يَنْتُحُ قَدْ جَنَّائِنَا فَأَكْثَرْتَ جِدْلَانَا...﴾
٣٣	١٣٤	﴿قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيَكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ...﴾
٣٤	١٣٤	﴿وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ...﴾
٣٥	١٣٤	﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَيْنَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ...﴾
٥٠	١٣٤	﴿وَالِإِي عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَنْقُومُ...﴾
٥١	١٣٤	﴿يَنْقُومُ لَأَسْأَلَنَّ عَنْهُ أَجْرًا إِنْ أَجَبَنِي...﴾
٥٢	١٣٤، ٢٩	﴿وَيَنْقُومُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ...﴾
٥٣	١٣٤	﴿قَالُوا يَهُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ...﴾
٥٤	١٣٤	﴿إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا...﴾
٥٥	١٣٤	﴿مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ...﴾

شماره آیه	شماره صفحه	آیه
۵۶	۱۳۴	﴿إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ...﴾
۵۷	۱۳۴	﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ...﴾
۶۱	۱۳۴	﴿وَالَّذِي تُمُودُ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَنْقُومُ...﴾
۶۲	۱۳۶	﴿قَالُوا يَصْلِحْ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا...﴾
۶۳	۱۳۶	﴿قَالَ يَنْقُومُ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ...﴾

نحل

۴۴	۱۷	﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ...﴾
۱۲۵	۲۱، ۶۲، ۹۸، ۱۰۲	﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ... رَبِّكَ وَجَدِلْهُمْ بِلَاغٍ هِيَ أَحْسَنُ﴾
	۱۰۶	



مرکز تحقیقات تمدنی اسلام

۳۶	۷۴، ۱۶	﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ...﴾
۴۲	۱۳۸	﴿قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ وَّاءُ إِلَهَةٍ كَمَا يَقُولُونَ...﴾
۴۸	۱۷۸، ۱۴۰	﴿انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ...﴾
۴۹	۱۴۰	﴿وَقَالُوا أَمْ دَاكُنَّا عِظْمًا وَّرَفْتًا...﴾
۵۰	۱۴۰	﴿قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا﴾
۵۱	۱۴۰	﴿أَوْ خُلُقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ...﴾
۵۲	۱۴۰	﴿يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ...﴾
۵۳	۱۴۰	﴿وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...﴾
۹۰	۱۷۲	﴿وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَدْعُوعَا﴾
۹۳	۱۷۲	﴿... كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾
۹۳	۲۰۲	﴿قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾

شماره آیه	شماره صفحه	آیه
٩٤	١٤٠	﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمْ...﴾
٩٥	١٤٠	﴿قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا...﴾
٩٦	١٤٠	﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِي خَبِيرًا أَبْصِيرًا﴾

كهف

٢٢	٨٠	﴿فَلَا تَمَارَ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَهَرَ...﴾
٥٤	١٠٨	﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ...﴾
١١٠	١٨٢	﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ...﴾



٢٤	٥٦	﴿وَأَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا...﴾
١٠٥	١٥	﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ...﴾

حج

٣	٥٦	﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ...﴾
٨	٥٦	﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى...﴾

مؤمنون

١٠٢	٢٩٨	﴿فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ...﴾
١١٧	٥٦	﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ...﴾

نور

١٥	٧٥	﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ...﴾
----	----	---

شماره آیه	شماره صفحه	آیه
فرقان		
۷	۱۷۸، ۱۷۲	﴿وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ...﴾
۸	۱۷۸، ۱۷۲	﴿أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَل فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا...﴾
۹	۱۸۶	﴿أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَل...﴾
۱۰	۱۷۸	﴿تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا...﴾

شعرا

۶۹	۱۳۶	﴿وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ...﴾
۷۰	۱۳۶	﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ﴾
۷۱	۱۳۶	﴿قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُ لَهَا عَافِيَةً﴾
۷۲	۱۳۶	﴿قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ﴾
۷۳	۱۳۶	﴿أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ﴾
۷۴	۱۳۶	﴿قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾
۷۵	۱۳۶	﴿قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ﴾
۷۶	۱۳۶	﴿أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ﴾
۷۷	۱۳۶	﴿فَأَنَّهُمْ عِدُوِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾
۷۸	۱۳۶	﴿الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ﴾
۷۹	۱۳۶	﴿وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ﴾
۸۰	۱۳۶	﴿وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴾
۸۱	۱۳۶	﴿وَالَّذِي يُمَيِّتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ﴾

نمل

۴۵	۱۱۴	﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا...﴾
----	-----	--

شماره آیه	شماره صفحه	آیه
٤٦	١١٤	﴿قَالَ يَتْلُوا لَكُمْ آيَاتِ اللَّهِ أَنْتُمْ نَاعِلُونَ﴾
٤٧	١١٤	﴿قَالُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا رَسُولَهُ﴾
٦٤	٥٦	﴿أَمْ أَنْتُمْ نَاعِلُونَ﴾

عنكبوت

٤٦	١٠٢، ٩٨	﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ﴾
----	---------	---

رؤم

٤١	٢٨	﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ﴾
----	----	---

لقمان

٢٠	٥٦	﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾
----	----	--

يس

٧٨	١٠٤	﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ﴾
٧٩	١٠٦، ١٠٤	﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾
٨٠	١٠٤	﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا﴾
٨١	١٠٦	﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾

ص

٢٧	٧٢	﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا﴾
----	----	--

شماره آیه شماره صفحه

آیه

زمر

۵۲.۹	۱۷	﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ﴾
۵۲.۹	۱۸	﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ...﴾

غافر

۱۱۶.۱۰۸	۴	﴿مَا يُجَدِّلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ...﴾
۹۴	۵	﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ...﴾
۵۶	۳۵	﴿الَّذِينَ يُجَدِّلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ...﴾
۵۶	۵۶	﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجَدِّلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ...﴾
۲۶۸	۶۰	﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾
۱۰۸	۶۹	﴿الَّذِينَ يُجَدِّلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ...﴾



مرکز تحقیقات علوم اسلامی

فصلت

۱۵	۲۶	﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ...﴾
----	----	--

شوری

۱۱۲	۱۶	﴿وَالَّذِينَ يُخَاجِرُونَ فِي اللَّهِ مِنْ بُغْدٍ...﴾
۱۱۲	۱۸	﴿يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ...﴾
۱۰۸	۳۵	﴿وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَدِّلُونَ فِي آيَاتِنَا...﴾

زخرف

۱۲۸.۷۶	۲۳	﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ...﴾
۱۳۸	۲۴	﴿قُلْ أُولَئِكَ جُنَّتْكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ...﴾
۱۸۸.۱۷۲	۳۱	﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ...﴾

شماره آیه	شماره صفحه	آیه
٣٢	١٨٨، ١٩٠	﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ... وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ...﴾
٥٨	١١٠، ١١٤، ١١٦	﴿مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ...﴾

جاثیه

٢٤	٧٢	﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا...﴾
----	----	--

محمد

٣٠	١٢٢	﴿وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ...﴾
----	-----	---



٤٤	١٧٦	﴿وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا...﴾
----	-----	---

مرکز تحقیقات کتبی و علوم اسلامی

نجم

٨	١١٤	﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى﴾
٩	١١٤	﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾
١٠	١١٤	﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾
١١	١١٤	﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ﴾
١٢	١١٤	﴿أَفَتَعْمُرُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ﴾
١٩	٧٤	﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّكْتَ وَالْعُرَىٰ﴾
٢٠	٧٤	﴿وَمَنُوءَ النَّالِيَةِ الْأُخْرَىٰ﴾
٢١	٧٤	﴿أَلَكُمُ الذِّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ﴾
٢٢	٧٤	﴿تِلْكَ إِذَا قَسَمْتَ ضَيْزَىٰ﴾
٢٣	٢٥، ٧٤	﴿إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمِيَّتُوهَا... إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ...﴾

شماره آیه	شماره صفحه	آیه
۲۸	۷۲	﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ...﴾
قمر		
۳۶	۱۱۴	﴿وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا﴾
نوح		
۱۰	۳۰، ۲۸	﴿اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا﴾
۱۱	۲۸	﴿يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا﴾
۱۲	۲۸	﴿وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَيَبِينَ وَيَجْعَلْ...﴾
علق		
۶	۱۷۶	﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ﴾
۷	۱۷۶	﴿أَنْ رَأَاهُ اسْتَفْتَنَى﴾



فهرست نام‌های پیامبران و فرشتگان ﷺ

شماره روایت	نام
۱۴۹، ۱۴۴	آدم ﷺ:
۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲	ابراهیم ﷺ
۱۵۱	
۴	اسرافیل ﷺ
۱۴۹	ارمیا ﷺ
۱۴۴، ۴	جبرائیل ﷺ
۱۴۹	حزقیل ﷺ
۱۴۴	عزیر ﷺ
۱۴۴	عیسی بن مریم (المسیح) ﷺ
۱۴۹	ماروت
۵، ۱۶، ۵۶، ۹۱، ۹۲	محمد، رسول الله ﷺ
۹۳، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴	
۱۴۸، ۱۴۴	



مرکز تحقیقات کلیه مباحث علوم اسلامی

رقم الرواية	الاسم
۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶	موسی بن عمران ؑ
۱۵۱، ۱۴۹	
۴	میکائیل ؑ
۱۳۷	لقمان ؑ
۱۴۴	نوح ؑ
۱۴۹	هاروت



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی علوم اسلامی

فهرست نام‌های امامان علیهم‌السلام

شماره روایت	نام
۱۴۷، ۱۴۴	علی بن ابی طالب - امیر المؤمنین علیه‌السلام
۱۲۴	الحسن بن علی علیه‌السلام
۱۴۴، ۱۱۳، ۱۶	الحسین بن علی علیه‌السلام
۱۴۴، ۱۳۸، ۵	علی بن الحسین علیه‌السلام
۱۱۹، ۱۱۷، ۸۰، ۱۷	محمد بن علی الباقر علیه‌السلام
۱۴۷، ۱۴۴	
۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷	جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام
۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۲	
۱۳۵، ۱۴۴، ۱۴۵	
۱۵۱، ۱۴۹، ۱۴۸	
۹۰، ۹۱، ۱۱۵، ۱۴۳	علی بن موسی الرضا علیه‌السلام
۱۵۰	
۱۴۵	علی بن محمد الهادی علیه‌السلام
۹۲	الحسن بن علی العسکری علیه‌السلام



مرکز تحقیقات کتب و تاریخ علوم اسلامی

فهرست اشخاص

نام	شماره روایت	
أبان بن تغلب	٤	أبو سعيد الخدري ١٠١
الأحول	٥	أبو عبيدة الحذاء (زياد) ١١٩، ١١٨، ١١٧
ابن أبي العوجاء	٨٥	أبو القاسم نصر بن الصباح ٩٠
ابن الطيار	٨٩	أبو مالك الحضرمي ٤
أبو أمامة	١٠٤، ١٠٢، ٩٣	أبو مالك الأحمسي ٦
أبو البختري به هشام	١٤٥	أبو مروان ١٥١
أبو بصير الكوفي	١٤٧	الأسدي ١٤٧
أبو جعفر الصادق عليه السلام	١	أنس بن مالك ١٠٢
	٧٥، ٦، ٥	بُخت نصر ١٤٩
أبو جهل	١٤٥	جابر ٨٠
أبو خالد الكابلي	١	حقاد ٩١
أبو الدرداد	١٠٢	حواء ١٤٩
أبو ذر	٥٤	حمران بن أعين ١٥١، ٥، ٤

السائب بن صيفي	٥٦	كمبل بن زياد النخعي	١٢٥، ٦٤
خديجة بنت خويلد	١٣٦	ماني بن فاتك الحكيم	١٤٩
زرارة بن أعين	١٧، ٤	المأمون	١٤٣
رفاعة	١٢٧	محمد بن أبي مسهر	١٤٨
زيد بن أسلم	١٤٢	محمد بن حكيم	٩١
زيد بن صوحان العبدي	٣٧	محمد بن سنان	٨٥
الشاري (دعوى من قبل المشرق)	٦	محمد بن عبدالله الخراساني	
الشامي	٥، ٤	(خادم الرضا ع)	١٥٠
الطيّار	١٥١، ٤، ١	محمد بن مبشر	١٤٧
العاص بن وائل السهمي	١٤٥	محمد بن النعمان	١٥١، ١١٤
عبد الأعلى	٣	مسعدة بن صدقة	١٣٥
عبدالرحمن بن الحجاج	٩٠	المفضل بن عمر الجعفي	١٤٨، ٨٥
عبد العظيم الحسني	١٣٩		١٤٢
عبدالله بن أبي أمية المخزومي	١٤٥	نوح أبي اليقظان	٣٣
عبدالله بن عباس (ابن عباس)	٢٥، [ص ٥٤]	حشام بن الحكم (أبو الحكم)	٨٩، ٥، ٤
عبدالله بن نافع الأزرق (ابن نافع)	١٤٧	هشام بن سالم	١٥١، ٥، ٤
عروة بن مسعود الثقفي	١٤٥	واثلة بن الأسقع	١٠٢
عزيز مصر	١٤٥	ورقة بن نوفل	١٣٦
علي بن محمد بن الجهم	١٤٣	الوليد بن المغيرة المخزومي	١٤٥
علي بن منصور	٤	يونس بن يعقوب	١٥١، ٥
علي بن يقطين	١١٥		
عمرو بن عبيد	١٥١		
قيس بن الماصر	٥		

فهرست فرقه‌ها و مذاهب‌ها

شماره روایت	نام
۱۴۴	أهل الكتاب
۲۵	الثنوية
۱۴۹، ۱۴۴	الخوارج
۱۴۹	الدهرية
۹۰	الديصانية
۱۴۹	الشيعة
۱۴۹	القدرية
۱۴۹	المانوية
۱۸	المرجئة
۱۴۴	مشركو العرب
۱۴۹، ۱۴۴	النصارى
۱۴۵، ۱۴۴	اليهود



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست گروه‌ها و قبیله‌ها

شماره روایت	نام
۱۴۴	بنی اسرائیل
۱۴۶	أخبار اليهود
۱۴۵	قوم موسى
۱۴۷	أهل النهروان
۱۴۵	رؤساء قریش
۱۴۷	أبناء المهاجرين والأنصار
۹۱، ۹۰، ۱	أهل المدينة
۱۵۱	أهل الكوفة
۵، ۴	أهل الشام
۸۵، ۶، ۴	أصحاب الإمام الصادق عليه السلام
۴	أهل العراق
۵	ولد عقيل



مرکز تحقیقات کلمه‌پژ علم‌پژ اسلامی

شماره روایت	نام
۱۴۵	الفرس
۶	الشراة
۱۴۵	الروم
۱۴۵، ۱۲	المشرکین
۱۶	أهل البصرة



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی علوم اسلامی

فهرست شهرها و مکان‌ها

شماره روایت	نام
۱۴۵، ۱۴۴	مكة
۱۴۵، ۱۴۴	الكعبة
۱۴۷، ۶	المدينة
۹۱	مسجد رسول الله ﷺ
۱۴۵	الطائف
۱۴۸	الهند
۱۴۹	بيت المقدس
۱۵۱	البصرة
۱۵۱	مسجد البصرة



مرکز تحقیقات کتب و آثار اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست منابع تحقيق

«الف»

- ١- الاحتجاج على أهل اللجاج، لأبي منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي (ت ٤٢٠ هـ.ق)، تحقيق: إبراهيم البهادري ومحمد هادي به، دار الأسوة - طهران، الطبعة الأولى ١٤١٣ هـ.ق.
- ٢- إحياء علوم الدين، لأبي حامد محمد بن محمد الغزالي (ت ٥٠٥ هـ.ق)، دار الهادي - بيروت، الطبعة الأولى ١٤١٢ هـ.ق.
- ٣- الاختصاص، المنسوب إلى أبي عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣ هـ.ق)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، مؤسسة النشر الإسلامي - قم، الطبعة الرابعة ١٤١٤ هـ.ق.
- ٤- اختيار معرفة الرجال (رجال الكشي)، لأبي جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ٤٦٠ هـ.ق)، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، مؤسسة آل البيت - قم، الطبعة الأولى ١٤٠٤ هـ.ق.
- ٥- الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، لأبي عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣ هـ.ق)، تحقيق ونشر: مؤسسة آل البيت - قم، الطبعة

الأولى ۱۴۱۳ هـ. ق.

- ۶- الأصول الستة عشر، نخبة من الرواة، دار الشبستري - قم، الطبعة الثانية ۱۴۰۵ هـ. ق.
- ۷- الاعتقادات وتصحيح الاعتقادات، لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۲۸۱ هـ. ق)، تحقيق: عاصم عبدالسيد، المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد - قم، الطبعة الأولى ۱۴۱۳ هـ. ق.
- ۸- أعلام الدين في صفات المؤمنين، لأبي محمد الحسن بن أبي الحسن الديلمي (ت ۷۱۱ هـ. ق)، تحقيق ونشر: مؤسسة آل البيت - قم، الطبعة الثانية ۱۴۱۴ هـ. ق.
- ۹- إقبال الأعمال الحسنة فيما يعمل مرة في السنة، لأبي القاسم علي بن موسى الحلبي المعروف بابن طاووس (ت ۶۶۴ هـ. ق)، تحقيق: جواد القيومي، مكتب الإعلام الإسلامي - قم، الطبعة الأولى ۱۴۱۴ هـ. ق.
- ۱۰- أمالي الصدوق، لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ هـ. ق)، مؤسسة الأعلمي - بيروت، الطبعة الخامسة ۱۴۰۰ هـ. ق.
- ۱۱- أمالي الطوسي، لأبي جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ۴۶۰ هـ. ق)، تحقيق: مؤسسة البعثة، دار الثقافة - قم، الطبعة الأولى ۱۴۱۴ هـ. ق.
- ۱۲- أمالي المفيد، لأبي عبدالله محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ۴۱۳ هـ. ق)، تحقيق: حسين أستاذ ولي وعلي أكبر الفقاري، مؤسسة النشر الإسلامي - قم، الطبعة الثانية ۱۴۰۴ هـ. ق.

«ب»

- ۱۳- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، للعلامة محمد باقر بن محمد تقي المجلسي (ت ۱۱۱۰ هـ. ق)، تحقيق ونشر: دار إحياء التراث - بيروت، الطبعة الأولى ۱۴۱۲ هـ. ق.

١٤ - البداية والنهاية، لأبي الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي (ت ٧٧٤ هـ.ق)، تحقيق ونشر: مكتبة المعارف - بيروت.

١٥ - بشارة المصطفى لشيعه المرتضى، لأبي جعفر محمد بن محمد بن علي الطبري (ت ٥٢٥ هـ.ق)، المطبعة الحيدرية - النجف الأشرف، الطبعة الثانية ١٣٨٣ هـ.ق.

١٦ - البيان والتبيين، لأبي عثمان عمرو بن بحر الجاحظ (ت ٢٥٥ هـ.ق)، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، مكتبة الخانجي - القاهرة، الطبعة الخامسة ١٤٠٥ ق.

«ت»

١٧ - تاج العروس من جواهر القاموس، للسيد محمد بن محمد مرتضى الحسيني الزبيدي (ت ١٢٠٥ هـ.ق)، تحقيق: علي شيري، دار الفكر - بيروت، الطبعة الأولى ١٤١٤ هـ.ق.

١٨ - تاريخ يعقوبي، لأحمد بن أبي يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح المعروف باليعقوبي (ت ٢٨٤ هـ.ق)، دار صادر - بيروت.

١٩ - تاريخ بغداد أو مدينة السلام، لأبي بكر أحمد بن علي الخطيب البغدادي (ت ٤٦٣ هـ.ق)، المكتبة السلفية - المدينة المنورة.

٢٠ - ترتيب كتاب العين، للخليل بن أحمد الفراهيدي (ت ١٧٥ هـ.ق)، ترتيب: محمد حسن بكائي، مؤسسة النشر الإسلامي - قم، الطبعة الأولى ١٤١٤ ق.

٢١ - تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، لأبي محمد الحسن بن علي الحراني المعروف بابن شعبة (ت ٣٨١ هـ.ق)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، مؤسسة النشر الإسلامي - قم، الطبعة الثانية ١٤٠٤ هـ.ق.

٢٢ - الترغيب والترهيب من الحديث الشريف، لعبد العظيم بن عبد القوي المسندري الشامي (ت ٦٥٦ هـ.ق)، تحقيق: مصطفى محمد عمارة، دار إحياء التراث - بيروت، الطبعة الثالثة ١٢٨٨ هـ.ق.

۲۳- تفسیر الطبری (جامع البیان فی تفسیر القرآن)، لأبی جعفر محمد بن جریر الطبری (ت ۳۱۰ هـ.ق)، دار الفکر - بیروت، سنة ۱۴۰۸ هـ.ق.

۲۴- تفسیر العیاشی، لأبی النضر محمد بن مسعود السلمي السمرقندی المعروف بالعیاشی (ت ۳۲۰ هـ.ق)، تحقیق: السید هاشم الرسولي المحلاتی، المكتبة العلمية - طهران، الطبعة الأولى ۱۳۸۰ هـ.ق.

۲۵- تفسیر القمی، لأبی الحسن علی بن ابراهیم بن هاشم القمی (ت ۳۰۷ هـ.ق)، إعداد: السید الطیب الموسوی الجزائري، مطبعة النجف الأشرف.

۲۶- التفسیر المنسوب إلى الإمام العسكري (ع)، تحقیق ونشر: مؤسسة الإمام المهدي (عج) - قم، الطبعة الأولى ۱۴۰۹ هـ.ق.

۲۷- تنبيه الخواطر ونزهة النواظر، لأبي الحسين ورام بن أبي فراس (ت ۶۰۵ هـ.ق)، دارالتعارف ودار صعب - بیروت.

۲۸- التوحيد، لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ هـ.ق)، تحقیق: هاشم الحسيني الطهراني، مؤسسة النشر الإسلامي - قم، الطبعة الأولى ۱۳۹۸ هـ.ق.

۲۹- التهذيب (تهذيب الأحكام في شرح المقنعة)، لأبي جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ۴۶۰ هـ.ق)، دارالتعارف - بیروت، الطبعة الأولى ۱۴۰۱ هـ.ق.

«ث»

۳۰- ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ هـ.ق)، تحقیق: علي أكبر الفقاري، مكتبة الصدوق - طهران.

«ج»

۳۱- جامع الأحاديث، لأبي محمد جعفر بن أحمد بن علي القمي المعروف بابن الرازي (القرن الرابع)، تحقیق: السید محمد الحسيني النيسابوري، مؤسسة الطبع والنشر التابعة للحضرة

الرضویة المقدسة - مشهد، الطبعة الأولى ۱۴۱۳ هـ. ق.

۳۲- جامع بيان العلم وفضله، لأبي عمر يوسف بن عبدالبّر النمري القرطبي (۴۶۳ هـ. ق)، دارالكتب العلمية - بيروت.

۳۳- الجعفریات = الأشعثیات، لأبي الحسن محمد بن محمد بن الأشعث الكوفي (القرن الرابع هـ. ق)، مكتبة نينوى - طهران، طبع ضمن قرب الإسناد.

«ع»

۳۴- حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، لأبي نعيم أحمد بن عبدالله الإصبهاني (ت ۴۳۰ هـ. ق)، دارالكتاب العربي - بيروت، الطبعة الثانية ۱۳۸۷ هـ. ق.



۳۵- خصائص الأنمة (خصائص أمير المؤمنين ع)، لأبي الحسن الشريف الرضي محمد بن الحسين بن موسى الموسوي (ت ۴۰۶ هـ. ق)، تحقيق: محمد هادي الأميني، الحضرة الرضوية المقدسة مشهد، سنة ۱۴۰۶ هـ. ق.

۳۶- الخصال، لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ هـ. ق)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، مؤسسة الأعلمي - بيروت، الطبعة الأولى ۱۴۱۰ هـ. ق.

«د»

۳۷- الدر المنثور في التفسير المأثور، لجلال الدين عبدالرحمن بن أبي بكر السيوطي (ت ۹۱۱ هـ. ق)، دارالفكر - بيروت، الطبعة الأولى ۱۴۱۴ هـ. ق.

۳۸- دعائم الإسلام وذكر الحلال والحرام والقضايا والأحكام، لأبي حنيفة النعمان بن محمد بن منصور بن أحمد بن حيون التميمي المغربي (ت ۳۶۳ هـ. ق)، تحقيق: آصف بن علي أصغر

فیضی، دارالمعارف - مصر، الطبعة الثالثة ١٣٨٩ هـ.ق.

«ی»

٣٩- ربيع الأبرار ونصوص الأخبار، لأبي القاسم محمود بن عمر الزمخشري (ت ٥٣٨ هـ.ق)، تحقيق: سليم النعيمي، منشورات الرضي - قم، الطبعة الأولى ١٤١٠ هـ.ق.

«ز»

٤٠- الزهد، لأبي محمد الحسين بن سعيد الكوفي الأهوازي (ت ٢٥٠ هـ.ق)، تحقيق: غلام رضا عرفانيان، حسينيان - قم، الطبعة الثانية ١٤٠٢ هـ.ق.



٤١- سنن ابن ماجه، لأبي عبدالله محمد بن يزيد بن ماجه القزويني (ت ٢٧٥ هـ.ق)، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، دار إحياء التراث - بيروت، الطبعة الأولى ١٣٩٥ هـ.ق.

٤٢- سنن الترمذي، لأبي عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذي (ت ٢٩٧ هـ.ق)، تحقيق: أحمد محمد شاكر، دار إحياء التراث - بيروت.

٤٣- سنن الدارمي، لأبي محمد عبدالله بن عبدالرحمن الدارمي (ت ٢٥٥ هـ.ق)، تحقيق: مصطفى ديب البغا، دار القلم - دمشق، الطبعة الأولى ١٤١٢ هـ.ق.

٤٤- السنن الكبرى، لأبي بكر أحمد بن الحسين بن علي البيهقي (ت ٤٥٨ هـ.ق)، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، دارالكتب العلمية - بيروت، الطبعة الأولى ١٤١٤ هـ.ق.

٤٥- سنن أبي داود، لأبي داود سليمان بن أشعث السجستاني الأزدي (ت ٢٧٥ هـ.ق)، تحقيق: محمد محيي الدين عبدالحميد، دار إحياء التراث العربي - بيروت.

٤٦- سيرة ابن هشام (السيرة النبوية)، لأبي محمد عبدالملك بن هشام بن أيوب الحميري (ت ٢١٨ هـ.ق)، تحقيق: مصطفى سقا وإبراهيم الأنباري وعبدالحفيظ شلبي، مكتبة

المصطفى - قم، الطبعة الأولى ۱۳۵۵ هـ.ق.

«ش»

۴۷- شرح نهج البلاغة، لعز الدين عبد الحميد بن محمد بن أبي الحديد المعتزلي المعروف بابن أبي الحديد (ت ۶۵۶ هـ.ق)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، دار إحياء التراث - بيروت، الطبعة الثانية ۱۳۸۷ هـ.ق.

«ص»

۴۸- الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية، لإسماعيل بن حماد الجوهري تحقيق: أحمد عبد الغفور عطار، دار العلم للملايين - بيروت، الطبعة الرابعة ۱۹۹۰ م.

۴۹- الصحيفة السجادية، للإمام زين العابدين (عليه السلام)، تحقيق: علي أنصاريان، المستشارية الثقافية - دمشق.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

«ط»

۵۰- الطبقات الكبرى، لمحمد بن سعد كاتب الواقدي (ت ۲۳۰ هـ.ق)، دار صادر - بيروت.

«ع»

۵۱- علل الشرايع، لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ هـ.ق)، دار إحياء التراث - بيروت، الطبعة الأولى ۱۴۰۸ هـ.ق.

۵۲- عوالي اللآلي العزيزية في الأحاديث الدينية، لمحمد بن علي بن إبراهيم الأحساني المعروف بابن أبي جمهور (ت ۹۴۰ هـ.ق)، تحقيق: مجتبی العراقي، مطبعة سيّد الشهداء (عليه السلام) - قم، الطبعة الأولى ۱۴۰۳ هـ.ق.

۵۳- عيون أخبار الرضا (عليه السلام)، لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ

الصدوق (ت ۳۸۱ هـ.ق)، تحقیق: السید مهدی الحسینی اللاحوری، منشورات جهان - طهران.

«ع»

۵۴- غرر الحکم ودرر الکلم، لعبد الواحد الآمدي التميمي (ت ۵۵۰ هـ.ق)، تحقیق: میر سید جلال الدین المحدث الارموي، جامعة طهران، الطبعة الثالثة ۱۳۶۰ هـ.ش.

«ف»

۵۵- الفردوس بمأثور الخطاب، لأبي شجاع شيرويه بن شهر دار الديلمي الهمداني (ت ۵۰۹ هـ.ق)، تحقیق: السعيد بن بسيوني زغلول، دارالكتب العلمية - بيروت، الطبعة الأولى ۱۴۰۶ هـ.ق.

۵۶- الفقيه (من لا يحضره الفقيه)، لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ هـ.ق)، تحقیق: علي أكبر الغفاري، مؤسسة النشر الإسلامي - قم.

«ق»

۵۷- القاموس المحيط، لمجد الدين محمد بن يعقوب الفيروز آبادي (القرن الثامن)، دارالفكر - بيروت.

۵۸- قصص الأنبياء، لقطب الدين سعيد بن هبة الله الراوندي تحقیق: غلام رضا عرفانيان، نشر مجمع البحوث الإسلامية - مشهد، الطبعة الأولى ۱۴۰۹ ق.

«ک»

۵۹- الکافي، لأبي جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت ۳۲۹ هـ.ق)، تحقیق: علي أكبر الغفاري، دارالكتب الإسلامية - طهران، الطبعة الثانية ۱۳۸۹ هـ.ق.

۶۰- كشف الغمّة في معرفة الأئمّة، لعلي بن عيسى الإربلي (ت ۶۸۷ هـ.ق)، تصحيح: السید هاشم

الرسوليّ المحلّاتيّ، دارالكتاب الإسلاميّ - بيروت، الطبعة الأولى ۱۴۰۱ هـ.ق.

۶۱- كشف المحبّة لثمره المهجة، لأبي القاسم عليّ بن موسى بن جعفر بن محمّد بن طاووس (۶۶۴ هـ.ق)، تحقيق: محمّد الحسّون، نشر مكتب الإعلام الإسلاميّ - قم، الطبعة الأولى ۱۴۱۲ هـ.ق.

۶۲- كمال الدين وتمام النعمة. لأبي جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ هـ.ق)، تحقيق: عليّ أكبر الغفاريّ، مؤسسة النشر الإسلاميّ - قم، الطبعة الأولى ۱۴۰۵ هـ.ق.

۶۳- كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، لعلاء الدين عليّ المتقيّ بن حسام الدين الهنديّ (ت ۹۷۵ هـ.ق)، تصحيح: صفوة السقا، مكتبة التراث الإسلاميّ - بيروت، الطبعة الأولى ۱۳۹۷ هـ.ق.

۶۴- كنز الفوائد، لأبي الفتح الشيخ محمّد بن عليّ بن عثمان الكراچكيّ الطرابلسيّ (ت ۴۴۹ هـ.ق)، إعداد: عبدالله نعمة، دارالذخائر - قم، الطبعة الأولى ۱۴۱۰ هـ.ق.

مرکز تحقیقات کتب ویراث اسلامی
«ل»

۶۵- لسان العرب، لأبي الفضل جمال الدين محمّد بن مكرم بن منظور المصريّ (ت ۷۱۱ هـ.ق)، دار صادر - بيروت، الطبعة الأولى ۱۴۱۰ هـ.ق.

«م»

۶۶- مائة كلمة للإمام أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام، من مختارات الجاحظ (ت ۲۵۵ هـ.ق)، تحقيق: رياض مصطفى العبدالله، دارالحكمة - بيروت، الطبعة الأولى ۱۴۱۶ هـ.ق.

۶۷- مجمع البحرين، لفخر الدين الطريحيّ (ت ۸۵۰ هـ.ق)، تحقيق: السيّد أحمد الحسينيّ، مكتبة نشر الثقافة الإسلاميّة - طهران، الطبعة الثانية ۱۴۰۸ هـ.ق.

۶۸- المحاسن، لأبي جعفر أحمد بن محمّد بن خالد البرقيّ (ت ۲۸۰ هـ.ق)، تحقيق: السيّد مهديّ

الرجائى، المجمع العالمى لأهل البيت - قم، الطبعة الأولى ١٤١٣ هـ. ق.

٦٩- المستدرک على الصحيحین، لأبى عبدالله محمد بن عبدالله الحاکم النیسابورى (ت ٤٠٥

هـ. ق)، تحقیق: مصطفى عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة الأولى ١٤١١ هـ. ق.

٧٠- مسند أبى داود الطیالسی، لسليمان بن داود بن الجارود البصري المعروف بأبى داود الطيالسي (ت ٢٠٤ هـ. ق)، دار المعرفة - بیروت.

٧١- مسند أحمد، لأحمد بن محمد بن حنبل الشيباني (ت ٢٤١ هـ. ق)، تحقیق: عبدالله محمد الدرويش، دارالفکر - بیروت، الطبعة الثانية ١٤١٤ هـ. ق.

٧٢- مشکاة الأنوار في غرر الأخبار، لأبى الفضل علي الطبرسي (القرن السابع)، دارالکتب الإسلامیة - طهران، الطبعة الأولى ١٣٨٥ هـ. ق.

٧٣- مصباح الشريعة ومفتاح الحقيقة، المنسوب إلى الإمام الصادق عليه السلام، الشارح: حسن المصطفوي، منشورات القلم - طهران، الطبعة الأولى ١٣٦٣ هـ. ش.

٧٤- مصباح المتجهد، لأبى جعفر محمد بن الحسن بن علي بن الحسن الطوسي (ت ٤٦٠ هـ. ق)، تحقیق: علي أصغر مرواريد، مؤسسة فقه الشيعة - بیروت، الطبعة الأولى ١٤١١ هـ. ق.

٧٥- المصباح المنير، لأحمد بن محمد بن علي المقرئ الفيومي (٧٧٠ هـ. ق)، نشر: مؤسسة دارالهجرة - قم، الطبعة الثانية ١٤١٤ هـ. ق.

٧٦- مفردات ألفاظ القرآن، للعلامة الراغب الأصفهاني (٤٢٥ هـ. ق)، تحقیق: صفوان عدنان داودي، دار القلم - دمشق، الطبعة الأولى ١٤١٢ هـ. ق.

٧٧- مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، للعلامة محمد باقر المجلسي (ت ١١١٠ هـ. ق)، تحقیق: السيد هاشم الرسولي، دارالکتب الإسلامیة - طهران، الطبعة الأولى ١٣٧٠ هـ. ش.

٧٨- معاني الأخبار، لأبى جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ. ق)، تحقیق: علي أكبر الغفاري، مؤسسة النشر الإسلامي - قم، الطبعة

الأولى ۱۳۶۱ هـ. ش.

۷۹- المعجم الأوسط، لأبي القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ۳۶۰ هـ. ق)، تحقيق: طارق بن عوض الله وعبدالحسن بن إبراهيم الحسيني، دار الحرمين - القاهرة، سنة ۱۴۱۵ هـ. ق.

۸۰- المعجم الكبير، لأبي القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ۳۶۰ هـ. ق)، تحقيق: حمدي عبدالمجيد السلفي، دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة الثانية ۱۴۰۴ هـ. ق.

۸۱- معجم مقاييس اللغة، لأبي الحسين أحمد بن فارس بن زكريا (ت ۳۹۵ هـ. ق)، تحقيق: عبدالسلام محمّد هارون، مكتبة مصطفى البابي الحلبي وأولاده - مصر الطبعة الثانية ۱۳۸۹ ق.

۸۲- مكارم الأخلاق، لأبي عليّ الفضل بن الحسن الطبرسي (ت ۵۴۸ هـ. ق)، تحقيق: علاء آل جعفر، مؤسسة النشر الإسلامي - قم، الطبعة الأولى ۱۴۱۴ هـ. ق.

۸۳- ميزان الحكمة، لمحمّد الري شهري (معاصر)، تحقيق ونشر: مؤسسة دار الحديث - قم، الطبعة الثانية ۱۴۱۶ ق.

۸۴- منية المريد في أدب المفيد والمستفيد، لزين الدين بن عليّ العاملي المعروف بالشهيد الثاني (ت ۹۶۵ هـ. ق)، تحقيق: رضا المختاري، نشر مكتب الإعلام الإسلامي - قم، الطبعة الثالثة ۱۴۱۵ ق.

«ن»

۸۵- النهاية في غريب الحديث والأثر، لأبي السعادات مبارك بن مبارك الجزري المعروف بابن الأثير (ت ۶۰۶ هـ. ق)، تحقيق: ظاهر أحمد الزاوي، مؤسسة إسماعيليان - قم، الطبعة الرابعة ۱۳۶۷ هـ. ش.

۸۶- نهج البلاغة، ما اختاره أبو الحسن الشريف الرضيّ محمّد بن الحسين بن موسى الموسوي من كلام الإمام أمير المؤمنين (ع) (ت ۴۰۶ هـ. ق)، تحقيق: السيّد محمّد كاظم المحمّدي ومحمّد الدشتي، منشورات الإمام عليّ (ع) - قم، الطبعة الثانية ۱۳۶۹ هـ. ش.

۸۷- النوادر (مستطرفات السرائر)، لأبي عبدالله محمد بن أحمد بن إدريس الحلبي (ت ۵۹۸ هـ.ق)، تحقيق ونشر: مؤسسة الإمام المهدي (عج) - قم، الطبعة الأولى ۱۴۰۸ هـ.ق.

«ق»

۸۸- الوافي، لمحمد محسن بن مرتضى الفيض الكاشاني (ت ۱۰۹۱ هـ.ق)، تحقيق: ضياء الدين الحسيني الأصفهاني، مكتبة الإمام أمير المؤمنين عليّ (ع) - أصفهان، الطبعة الأولى ۱۴۰۶ هـ.ق.

«ی»

۸۹- ينابيع المودة لذوي القربى، لسليمان بن إبراهيم القندوزي الحنفي (ت ۱۲۹۴ هـ.ق)، تحقيق: علي جمال أشرف الحسيني، دار الأسوة - طهران، الطبعة الأولى ۱۴۱۶ هـ.ق.